



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

آیین برنامه‌سازی
سیر و سلوک در قرآن

محمد جواد رودگر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن

نویسنده:

محمد جواد رودگر

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۷	پیش گفتار
۲۹	بخش اول: قرآن و عرفان
۲۹	اشاره
۳۰	فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی
۳۰	اشاره
۳۴	اقسام عرفان
۴۵	فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان
۵۵	فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی
۵۵	اشاره
۵۸	۱. صعود و رفعت
۶۱	۲. جهاد و هجرت
۶۳	۳. تنبیل و فرار
۶۸	۴. لقاءالله، لقای رب
۷۳	۵. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود
۷۷	بخش دوم: مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن
۷۷	اشاره
۷۹	پیش درآمد
۸۲	فصل اول: ضرورت خودشناسی
۸۲	اشاره

۸۴	۱. عرفان به نفس، عرفان به خدا
۸۴	اشاره
۸۹	الف) گام های هفت گانه
۹۰	ب) دو گزاره نهایی
۹۱	۲. طریق عملی نفس
۹۵	۳. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع الدرجات)
۹۹	۴. ثمره های سلوکی معرفت نفس
۹۹	اشاره
۹۹	الف) معرفت توحیدی به خدا
۹۹	ب) خوف و خشیت الهی
۹۹	ج) کناره گیری از دنیا و دنیاگریزی
۱۰۱	د) خویشتن یابی و خودنگه داری نفس بر اثر معرفت به خدا
۱۰۱	هـ) بصیرت نفس و روشن بینی درونی
۱۰۱	و) روزی های مادی و معنوی
۱۰۲	ز) حیات طیبه
۱۰۳	ح) شهود ملکوت
۱۰۳	ط) رؤیت خدا با چشم دل
۱۰۳	ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین
۱۰۳	ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا
۱۰۵	ل) معرفت به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت و نور
۱۰۶	فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی
۱۰۹	فصل سوم: شریعت گرایی در سیر و سلوک قرآنی
۱۱۲	فصل چهارم: ایمان گروی و عمل صالح گرایی
۱۱۲	اشاره
۱۱۴	نمونه هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح
۱۱۸	فصل پنجم: انسان و شدن

۱۲۱	فصل ششم: عبودیت‌گرایی
۱۲۸	فصل هفتم: ولایت‌محوری
۱۳۱	فصل هشتم: سلوک زندگی‌ساز
۱۳۸	فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	۱. داشتن انگیزه و اراده جدی
۱۳۹	۲. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی
۱۴۰	۳. شکر و شکیبایی
۱۴۱	۴. تمرین و تداوم
۱۴۲	۵. توجه و تسلط بر نفس داشتن
۱۴۳	۶. داشتن مرتبی و پیر راه
۱۴۵	۷. دوستان سلوکی
۱۴۶	۸. طهارت درون و برون
۱۴۶	۹. تفکر و تذکر
۱۴۸	فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک
۱۵۴	بخش سوم: ماهیت سیر و سلوک قرآنی
۱۵۴	اشاره
۱۵۶	فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی
۱۷۰	فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم
۱۷۵	فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان)
۱۷۸	فصل چهارم: شواهد قرآنی
۱۷۸	اشاره
۱۷۸	۱. خلق مدام و تجدد امثال
۱۸۱	۲. انسان کادح
۱۸۳	۳. فقر وجودی
۱۸۴	۴. پرسش از دانایان

۱۸۶	۵. زینت دل ها
۱۸۹	فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن
۱۸۹	اشاره
۱۹۵	۱. ویژگی های عرفان قرآنی
۱۹۸	۲. ارزش یاد خدا
۱۹۹	۳. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر)
۲۰۴	فصل ششم: تجارت نجات بخش و جاودانه
۲۱۳	بخش چهارم: راه های معرفت الله و مراتب سیر و سلوک در قرآن
۲۱۳	اشاره
۲۱۴	فصل اول: راه های معرفت الله
۲۲۵	فصل دوم: ویژگی های سالکان الهی در قرآن
۲۳۶	فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله
۲۴۸	فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی
۲۴۸	اشاره
۲۵۱	چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن
۲۵۸	فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام
۲۶۶	بخش پنجم: مراحل، مقامات و احوال عارفان در قرآن کریم
۲۶۶	اشاره
۲۸۱	فصل اول: توبه
۲۸۱	اشاره
۲۸۱	۱. ماهیت توبه
۲۹۰	۲. توبه خدا و بنده
۲۹۱	۳. نشانه های توبه حقیقی
۲۹۳	۴. توبه نصح
۲۹۴	۵. شرایط، حقیقت، سر حقیقت، لطایف و اقسام توبه
۲۹۷	۶. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن

۲۹۹	۷. توبه در احادیث
۳۰۱	فصل دوم: وَرَع
۳۰۱	اشاره
۳۰۱	۱. چیستی ورع
۳۰۳	۲. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان
۳۰۹	فصل سوم: زهد
۳۰۹	اشاره
۳۰۹	۱. ماهیت زهد
۳۱۱	۲. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان
۳۱۳	۳. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله
۳۱۳	۴. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری
۳۱۸	۵. فلسفه و آثار زهد
۳۲۴	فصل چهارم: فقر
۳۲۴	اشاره
۳۲۴	۱. مفهوم فقر
۳۲۹	۲. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری
۳۳۴	فصل پنجم: صبر
۳۳۴	اشاره
۳۳۴	۱. چیستی صبر
۳۳۶	۲. اقسام و مراتب صبر
۳۴۱	۳. صبر در احادیث
۳۴۱	اشاره
۳۴۲	الف) فضیلت صبر
۳۴۲	ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی
۳۴۲	ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی
۳۴۵	د) نشانه‌های صابران

فصل ششم: توکل ۳۵۰

اشاره ۳۵۰

۱. ماهیت توکل ۳۵۰

۲. مراتب و درجات توکل ۳۵۴

اشاره ۳۵۴

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله : ۳۵۴

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله : ۳۵۶

۳. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث: ۳۵۷

۴. چند نکته درباره توکل ۳۵۹

۵. فرق توکل و تفویض: ۳۶۰

فصل هفتم: رضا ۳۶۲

اشاره ۳۶۲

۱. مفهوم رضا ۳۶۲

۲. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث ۳۶۶

بخش ششم: اصناف انسان ها در قرآن ۳۷۲

اشاره ۳۷۲

پیش درآمد ۳۷۳

اشاره ۳۷۳

فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان ها ۳۸۲

اشاره ۳۸۲

نکته اول ۳۸۲

نکته دوم ۳۸۴

نکته سوم ۳۸۷

نکته چهارم ۳۸۸

نکته پنجم ۳۹۰

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه گانه ۳۹۶

۴۰۶	فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی
۴۰۶	اشاره
۴۰۶	۱. معرفت‌الله
۴۰۶	۲. توحید
۴۰۶	اشاره
۴۰۸	الف) عبادت
۴۰۸	ب) ایمان
۴۱۰	ج) تقوا
۴۱۱	د) زهد
۴۱۱	هـ) خوف و خشیت
۴۱۳	و) ذکر
۴۱۳	ز) حبّ‌الله و حبّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و عترت پاکش
۴۱۵	ح) یاد مرگ و استعداد برای آن
۴۱۵	ط) ادب
۴۱۸	فصل چهارم: راه‌های رسیدن به مقام ابرار و مقربان
۴۱۸	اشاره
۴۲۴	تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط)
۴۳۸	فصل پنجم: باز بودن راه قرب
۴۳۸	اشاره
۴۳۸	۱. چیستی قرب
۴۴۵	۲. عوامل قرب الی‌الله
۴۴۸	فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب
۴۴۸	اشاره
۴۴۸	۱. معرفت به خدا
۴۴۸	۲. گذر از «اعتباریات»
۴۴۹	۳. عمل صالح و خالص

۴۵۳	۴. هجرت از خود خاکی و رهایی از انیتیت و انانیتیت
۴۵۴	۵. انسان‌های فوق حساب
۴۵۹	بخش هفتم: کتاب شناسی توصیفی عرفان
۴۵۹	اشاره
۴۶۱	۱. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه
۴۶۴	۲. شرح چهل حدیث
۴۶۷	۳. آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)
۴۷۳	۴. در جست‌وجوی عرفان اسلامی
۴۸۱	۵. عرفان اسلامی
۴۸۶	۶. حیات عارفانه امام علی علیه السلام
۴۹۵	۷. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام
۴۹۹	۸. طریق عرفان
۵۰۰	۹. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب
۵۰۰	۱۰. مقالات
۵۰۱	۱۱. انسان و قرآن
۵۰۲	۱۲. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه
۵۰۳	۱۳. روح مجرد
۵۰۵	۱۴. بحر خروشان
۵۰۶	۱۵. الهیه
۵۰۶	۱۶. در محضر لاهوتیان
۵۰۷	۱۷. آیین دار طلعت یار
۵۰۹	۱۸. آفتاب و سایه‌ها (نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت‌گرا)
۵۰۹	۱۹. جریان شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور
۵۱۰	۲۰. قبیله حیل
۵۱۳	کتابنامه
۵۲۳	درباره مرکز

آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: رودگر، محمدجواد _ ۱۳۴۲

عنوان و نام پدیدآور: سیر و سلوک در قرآن / محمدجواد رودگر؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر: قم: دفتر عقل، ۱۳۸۸ .

مشخصات ظاهری: ۴۷۲ص.:. جدول، نمودار. (مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۵۲۹)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۶۳-۴۱-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: آداب طریقت

موضوع: عرفان -- جنبه های قرآنی

موضوع: اخلاق اسلامی

شناسه افزوده: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ س ۸/۹/۲۸۹/۶ BP

رده بندی دیویی: ۸۴/۲۹۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

آیین برنامه سازی سیر و سلوک در قرآن

کد: ۱۵۲۹

نویسندگان: محمدجواد رودگر

ویراستار: محمود سوری

تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ناشر: دفتر عقل

چاپ: زلال کوثر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۵۰۰

بها: ۶۰۰۰۰ ریال

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

تلفن: ۲۹۱۹۶۷۰ _ ۰۲۵۱ دورنگار: ۲۹۱۵۵۱۰

تهران: خیابان جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین

تلفن: ۲۲۰۱۴۷۳۸ نمابر: ۲۲۱۶۴۹۹۷

info@irc.ir www.irc.ir

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۶۳-۴۱-۲ / ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۶۳-۴۱-۲ ISBN:

فهرست مطالب

پیش گفتار ۱

بخش اول: قرآن و عرفان

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی ۲

اقسام عرفان ۶

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان ۱۷

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی ۲۷

۱. صعود و رفعت ۳۰

۲. جهاد و هجرت ۳۳

۳. تبذل و فرار ۳۵

۴. لقاء الله، لقاء رب ۴۰

۵. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود ۴۴

بخش دوم: مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن

پیش درآمد ۵۰

فصل اول: ضرورت خودشناسی ۵۳

۱. عرفان به نفس، عرفان به خدا ۵۶

الف) گام های هفت گانه ۶۰

ب) دو گزاره نهایی ۶۱

۲. طریق عملی نفس ۶۲

۳. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع الدرجات) ۶۶

۴. ثمره های سلوکی معرفتِ نفس ۷۰

الف) معرفت توحیدی به خدا ۷۰

ب) خوف و خشیت الهی ۷۰

ج) کناره گیری از دنیا و دنیاگریزی ۷۱

د) خویشتن یابی و خودنگه داری نفس بر اثر معرفت به خدا ۷۱

ه) بصیرت نفس و روشن بینی درونی ۷۱

و) روزی های مادی و معنوی ۷۲

ز) حیات طیبه ۷۲

ح) شهود ملکوت ۷۳

ط) رؤیت خدا با چشم دل ۷۳

ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین ۷۳

ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا ۷۳

ل) معرفت به پیامبر اعظم ۹ و پیشوایان هدایت و نور ۷۴

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی ۷۶

فصل سوم: شریعت گرایی در سیر و سلوک قرآنی ۷۹

فصل چهارم: ایمان گروی و عمل صالح گرایی ۸۲

نمونه هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح ۸۴

فصل پنجم: انسان و شدن ۸۸

فصل ششم: عبودیت گرایی ۹۱

فصل هفتم: ولایت محوری ۹۷

فصل هشتم: سلوک زندگی ساز ۱۰۰

فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک ۱۰۷

۱. داشتن انگیزه و اراده جدی ۱۰۷

۲. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی ۱۰۸

۳. شکر و شکیبایی ۱۰۹

۴. تمرین و تداوم ۱۱۰

۵. توجّه و تسلّط بر نفس داشتن ۱۱۱

۶. داشتن مربّی و پیر راه ۱۱۲

۷. دوستان سلوکی ۱۱۴

۸. طهارت درون و برون ۱۱۵

۹. تفکر و تذکر ۱۱۵

فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک ۱۱۷

بخش سوم: ماهیت سیر و سلوک قرآنی

فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی ۱۲۵

فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم ۱۳۹

فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان) ۱۴۴

فصل چهارم: شواهد قرآنی ۱۴۷

۱. خلق مدام و تجدد امثال ۱۴۷

۲. انسان کادح ۱۴۹

۳. فقر وجودی ۱۵۱

۴. پرسش از دانایان ۱۵۲

۵. زینت دل ها ۱۵۴

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن ۱۵۷

۱. ویژگی های عرفان قرآنی ۱۶۳

۲. ارزش یاد خدا ۱۶۶

۳. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر) ۱۶۷

فصل ششم: تجارت نجات بخش و جاودانه ۱۷۲

بخش چهارم: راه های معرفت الله و مراتب سیر و سلوک در قرآن

فصل اول: راه های معرفت الله ۱۸۲

فصل دوم: ویژگی های سالکان الهی در قرآن ۱۹۳

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله ۲۰۴

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی ۲۱۶

چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن ۲۱۹

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی ۷۲۲۶

بخش پنجم: مراحل، مقامات و احوال عارفان در قرآن کریم

فصل اول: توبه ۲۴۸

۱. ماهیت توبه ۲۴۸

۲. توبه خدا و بنده ۲۵۷

۳. نشانه های توبه حقیقی ۲۵۸

۴. توبه نصوص ۲۶۰

۵. شرایط، حقیقت، سرّ حقیقت، لطایف و اقسام توبه ۲۶۱

۶. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن ۲۶۴

۷. توبه در احادیث ۲۶۵

فصل دوم: ورع ۲۶۷

۱. چیستی ورع ۲۶۷

۲. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان ۷ و عارفان ۲۶۹

فصل سوم: زهد ۲۷۵

۱. ماهیت زهد ۲۷۵

۲. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان ۲۷۷

۳. تفسیر زهد از نظر امام خمینی (ره) ۲۷۹

۴. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری ۲۷۹

۵. فلسفه و آثار زهد ۲۸۴

فصل چهارم: فقر ۲۸۸

۱. مفهوم فقر ۲۸۸

۲. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری ۲۹۳

فصل پنجم: صبر ۲۹۷

۱. چیستی صبر ۲۹۷

۲. اقسام و مراتب صبر ۲۹۸

۳. صبر در احادیث ۳۰۲

الف) فضیلت صبر ۳۰۳

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی ۳۰۳

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی ۳۰۳

د) نشانه های صابران ۳۰۴

فصل ششم: توکل ۳۰۸

۱. ماهیت توکل ۳۰۸

۲. مراتب و درجات توکل ۳۱۰

الف) دیدگاه حضرت امام (ره): ۳۱۰

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری (ره): ۳۱۱

۳. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث ۳۱۲

۴. چند نکته درباره توکل ۳۱۳

۵. فرق توکل و تفویض ۳۱۴

فصل هفتم: رضا ۳۱۶

۱. مفهوم رضا ۳۱۶

۲. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث ۳۲۰

بخش ششم: اصناف انسان ها در قرآن

پیش درآمد ۳۲۵

فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان ها ۳۳۴

نکته اول ۳۳۴

نکته دوم ۳۳۶

نکته سوم ۳۳۸

نکته چهارم ۳۳۹

نکته پنجم ۳۴۱

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه گانه ۳۴۷

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی ۳۵۷

۱. معرفت‌الله ۳۵۷

۲. توحید ۳۵۷

الف) عبادت ۳۵۸

ب) ایمان ۳۵۸

ج) تقوا ۳۵۹

د) زهد ۳۶۰

هـ) خوف و خشیت ۳۶۰

و) ذکر ۳۶۱

ز) حبّ الله و حبّ رسول خدا ۹۱ و عترت پاکش ۳۶۱

ح) یاد مرگ و استعداد برای آن ۳۶۲

ط) ادب ۳۶۲

فصل چهارم: راه های رسیدن به مقام ابرار و مقربان ۳۶۴

تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط) ۳۶۹

فصل پنجم: باز بودن راه قرب ۳۸۳

۱. چیستی قرب ۳۸۳

۲. عوامل قرب الیالله ۳۹۰

فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب ۳۹۲

۱. معرفت به خدا ۳۹۲

۲. گذر از «اعتباریات» ۳۹۲

۳. عمل صالح و خالص ۳۹۳

۴. هجرت از خود خاکی و رهایی از ائیت و انائیت ۳۹۷

۵. انسان های فوق حساب ۳۹۸

بخش هفتم: کتاب شناسی توصیفی عرفان

۱. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه ۴۰۵

۲. شرح چهل حدیث ۴۰۸

۳. آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان) ۴۱۱

۴. در جست و جوی عرفان اسلامی ۴۱۷

۵. عرفان اسلامی ۴۲۵

۶. حیات عارفانه امام علی ۷۴۳۰

۷. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت: ۴۳۹

۸. طریق عرفان ۴۴۳

۹. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب ۴۴۴

۱۰. مقالات ۴۴۵

۱۱. انسان و قرآن ۴۴۵

۱۲. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه ۴۴۷

۱۳. روح مجرد ۴۴۷

۱۴. بحر خروشان ۴۴۹

۱۵. الهیه ۴۵۰

۱۶. در محضر لاهوتیان ۴۵۱

۱۷. آئینه دار طلعت یار ۴۵۱

۱۸. آفتاب و سایه ها (نگرشی بر جریان های نوظهور معنویت‌گرا) ۴۵۳

۱۹. جریان شناسی انتقادی عرفان های نوظهور ۴۵۳

۲۰. قبیله حيله ۴۵۴

کتابنامه ۴۵۷

پیش‌گفتار

پیش‌گفتار

هنر به عنوان یکی از ابزارهای اثرگذار انتقال اندیشه، در رویارویی با فرهنگ، دین و مکتب، هویت سیال خویش را در محدوده آیین‌ها و باورها از دست می‌دهد و ماهیتی ثابت به خود می‌گیرد و به وسیله‌ای برای ایجاد جذبه، شور و بیان آموزه‌های دینی تبدیل می‌شود. تصویر به عنوان جذاب‌ترین و اثرگذارترین عنصر موجود در دنیای هنر، رسانه‌های سینما و تلویزیون را در اختیار بشر قرار داده است که با وجود پیشینه چندین هزار ساله هنرهای تصویری، مخاطبان این دو رسانه به مراتب بیشتر از انواع دیگر هنرهای تصویری است.

با این که از سینما و تلویزیون به «معجزه قرن» یاد می‌شود. این ابزارها در ایجاد تعامل اثرگذار میان هنر و باورهای ذهنی بشر توفیق چندانی نداشته‌اند این ناکامی از آن روست که بر سینمای قصه‌گو که از ابزارهای اثرگذار در تبلیغ باورها و آیین‌ها به شمار می‌رود، جریان انسان‌گرایی حاکم است و ویژگی برجسته آن، نداشتن محتوا و مضمون‌های معنوی و انسانی است.

دست‌مایه آثار دراماتیک در این عرصه، مواد خامی متشکل از قصه‌های تخیلی و سرگرمی‌زا و سازگار با حس لذت‌جویی مخاطبان است. از این رو، مضمون‌پژوهی و محتواسازی برای اعتلای باورهای دینی و نشانه‌شناسی و

کشف مؤلفه های آن برای رسیدن به جنبه های انسانی رسانه، امری ضروری است.

بشر همیشه با عرفان های انحرافی و دروغین روبه رو بوده است که توانسته اند با وعده های فریبنده، پیروانی برای خویش فراهم آورند. کتاب آیین برنامه سازی «سیر و سلوک در قرآن» با توجه به نیازهای معنوی در عصر حاضر، به معرفی عرفان اسلامی از نگاه قرآن به ویژه شاخصه های عرفان اسلامی برای جویندگان حقیقت بر مدار وحی قرآن و حقیقت نبوت محمدی صلی الله علیه و آله می پردازد. برخی از بخش های کلی این پژوهش عبارتند از: چیستی عرفان اسلامی، مؤلفه ها و اقسام عرفان اسلامی، مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن، ویژگی سالکان، اوصاف سالکان از دیدگاه حضرت علی (ع)، مقامات عارفان، راه رسیدن به مقام ابرار و مقربان، شرایط سیر و سلوک، مراتب سیر و سلوک، عوامل قرب الی الله، سلوک عرفانی اهل بیت (ع) و

امید است این مجموعه مورد توجه و استفاده برنامه سازان محترم قرار گیرد و با ژرف اندیشی در این بخش، بر غنای محتوایی برنامه های رسانه ملی با رویکرد عرفانی _ معنوی افزوده شود.

در پایان، از پژوهشگر ارجمند این اثر، حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمدجواد رودگر و زحمات دانشمند محترم و فرزانه، حضرت حجت الاسلام و المسلمین دکتر احمد عابدی در ارزیابی این اثر سپاس گزاری می کنیم.

اداره کل خدمات رسانه ای

مدیریت پژوهش برنامه ای و نگارش فیلم نامه

بخش اول: قرآن و عرفان

اشاره

قرآن و عرفان

زیر فصل ها

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی

اشاره

فصل اول: چیستی و مؤلفه های عرفان اسلامی

واژه «عرفان» در بردارنده دو نکته بسیار مهم است:

الف) معرفت (شناخت و شناسایی)؛

ب) روش خاص در رسیدن به «حقیقت» یا طریقه ای برای شهود، سلوک، جذب و درک و درد وصال.

عرفان از سنخ فهم شهودی و تفسیر اشراقی هستی یا هستی شناسی و جهان بینی مبتنی بر کشف و شهود است که البته موضوع آن «وجود لابشرط مقسمی» یا وحدت شخصی وجود یا وجود ذات مظاهر است. به همین دلیل، هستی تنها از آن خداست و ماسوای الهی، تجلیات اسماء و صفاتش هستند. (۱) پس عرفان، «معرفه الله» از راه دل و تهذیب باطن و تزکیه نفس و طهارت روح است تا به توحید ناب، یعنی «جز خدا هیچ ندیدن» برسد و عارفان «اهل الله» اند که در هر چیزی فقط خدا را می بینند و لذت روحی و وجودی می برند. (۲)

بر این اساس، عرفان از «بود» و «نمود» بحث می کند و از حق و اسماء و اوصاف الهی سخن می گوید و عارف، «درد درونی»، یعنی دردی که از نهاد و

۱- نک: علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۵۸۱۸؛ دانشنامه امام علی (ع)، ج ۴، صص ۱۸-۲۱، واژه «عرفان».

۲- نک: مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۵۸؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۷، ص ۱۱۱.

نهان وجود و فطرش سرچشمه می گیرد و درد رسیدن، یکی شدن، محو شدن و درد رهایی از فراق و رسیدن به وصال دارد. (۱) این «درد» به او «خودآگاهی فطری»، «خودآگاهی فطری» و سپس «خودیابی و خدایابی» می دهد تا سیر از «خود به خدا» که البته مسیری از خدا به خداست، صورت پذیرد. عارفان برای درک حق و دریافت وجودی معرفت به معبود و محبوب فطری خود، پس از بیداری و بینایی، آگاهی و گواهی همه جانبه، «منازل و مقاماتی» را طرح و «بایدها و نبایدها»یی را (که با «بود و نمود» در عرفان نظری _ علمی هم گرایی دارد) تعیین می کنند تا سالک، آن منازل را یکی پس از دیگری و مقامات را مرحله به مرحله پشت سر گذارد و بر اساس دستورالعمل ها و باید و نبایدهای سلوکی، رفتار کند تا به سرمنزل مقصود برسد که وصال یار و لقای دلبر و دلدار است و منازل و مراحل از «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۲) تا «كَذَّبًا فَمُلَاقِيهِ» (۳) را در سیروورت معقول و مشروع ببیند. در عرفان، نام چنین فرآیند عملی و سازوکار رفتاری با مبانی و رویکردهای خاص را «سیر و سلوک» نامیده اند. (۴)

نتیجه آنکه، در «عرفان»، بینش و گرایش، بر «معرفت خدا» و «توحید الهی» مبتنی است و گفتمان حاکم و مسلط بر عرفان نظری و عملی، «گفتمان توحیدی» است؛ زیرا عارف از حیث نظر و عمل و در کلام و کردار و انگیزه و اندیشه، «موحد» است. اصولاً طرح «فناء فی الله و بقاء بالله» مبتنی بر خداآگاهی و خداخواهی و خداجویی تا خداخویی است.

عرفان، تنها بر «احساس و تجربه»، آن هم تجربه ای که بر معرفت تکیه نداشته یا معرفت زایی نکند، استوار نخواهد بود. عرفان، تنها شناختِ نفس و

۱- نک: مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۱۸ و ج ۲۳، ص ۳۰.

۲- حجر: ۲۹.

۳- نک: انشقاق: ۶.

۴- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۶۸.

ریاضت دادن به آن برای تحصیل کمال و کرامت نفسانی و خوارق عادات و قدرت روحی در تصرف ذهن و زبان یا صورت و سیرت اشیا و اشخاص نیست، بلکه منزلت بالاتر و جایگاه والاتری دارد که متأسفانه انسان محدوداندیش، گاه در دام تعلق و تعین گرفتار می‌آید و آن را از قدسی بودن به عرفی شدن و از آسمان به زمین می‌کشد. نیز چه بسا ریاضت های نفسانی او، بر «نفس» قرار گیرد و خود متورّم و مَن فروتر و خاکی خویش را در نقاب عرفان و سیر و سلوک پنهان کند و عرفان، ابزاری برای خودخواهی های پنهان شده و پوشیده او باشد و بُت رقیق و ظریف «نفس»، میدان دار ریاضت های به اصطلاح سیر و سلوکی اش گردد. متأسفانه در بسیاری از عرفان های صوفیانه قرون اخیر و عرفان‌نماهای جدید یا جنبش های معنا گرای نوین، چنین خَبَط و خطاهایی پدیدار گردید که چه بسا معلول خلط بحث ها و مغالطات معرفت‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و حتی پدیدارشناختی نیز بوده است.

عرفان اسلامی، آن هم عرفان ناب اسلامی، عرفان هویت‌مدار و شناسنامه دار است؛ زیرا صدر و ذیل، مبدأ و منتها، مقدمه و نتیجه، راه و روش، بینش و گرایش، پژوهش و پویش آن، کاملاً معلوم است که از چه قرارگاه و نقطه مرکزی و منبع و شیوه‌ای سرچشمه گرفته و فرجام و سرانجام آن چیست. این عرفان در فطرت الهی – توحیدی ریشه دارد و از «منبع وحی» تغذیه می‌شود و شراب ناب شریعت، از حدوث تا بقا، آن را یاری می‌رساند و گفتمان توحیدی دارد و بر جوهر «عبودیت» نهاده شده است. قلب چنین عارفی، هیولای هر صورتی است که محبوب و معبودش بخواهد و هیچ طلب و تمنای دیگری ندارد جز «رضوان الله» و «لقاءالله».

چنین عرفانی، به انسان، معرفت عمیق و همه‌جانبه درباره خدا و خود می‌دهد تا همه ممکنات عالم را در برابر خداوند سبحان مستظل ببیند، نه

مستقل. آرمان اصلی وحی و ره آورد پیامبرانه، هر آینه، قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق و «معرفه الله» است، تا انسان دانا به دارایی رسد و خداخویی یا تخلق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات ربوبی، بر اثر بندگی تمام عیار حق، علت موجد و مُبْقِیه سیر و سلوکش باشد و توحید و ولایت، خدا و انسان کامل مکمل معصوم علیه السلام، لب و یا مغز عرفان علمی و عینی اش قرار گیرد و در هندسه عرفان او، محبت به خدا و محبوبان راستین الهی، نقش محوری داشته باشد و همه حیات و حرکتش را شکل و شاکله بخشد. در این صورت، انسان از عیستان به غیستان صیروت می‌یابد و شناخت او به شدن تبدیل می‌شود و از عالم ماده و ماسوای الهی انصراف می‌یابد و به دیار قرب و لقا بار پیدا می‌کند. این همان چیزی است که در نگاه و نگره ابن سینا نیز در حوزه عرفان نظری و عملی تجلی یافت: «وَالْمُنْصَرَفُ بِفِكْرِهِ إِلَى قُدْسِ الْحَبْرُوتِ مَسْتَدِيمًا لَشُرُوقِ نَوْرِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ» (۱) یا «الْعَارِفُ يُرِيدُ الْحَقَّ الْأَوَّلَ لِأَشْيَاءٍ غَيْرِهِ وَ لَا يُؤَثِّرُ شَيْئًا عَلَى عِرْفَانِهِ وَ تَعْبُدَهُ فَقَطْ لِأَنَّهُ مُسْتَحَقٌّ لِلْعِبَادَةِ وَ لِأَنَّهَا نَسَبُهُ شَرِيفَةٌ إِلَيْهِ لَا لِزَعْبِهِ أَوْ رَهْبِهِ» (۲).

اکنون، به دو کلام معرفت‌بخش و معنویت‌آفرین توجه کنیم که راه و روال رهایی از خود و رسیدن به خدا را نیز نشان می‌دهد. امام علی علیه السلام فرمود: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنِ كُلِّ مَا يَبْغِيهَا وَ يُوْبِقُهَا» (۳) امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه چنین نغمه ملکوتی ای سر داده است: «أَنْتَ الْعَلَدِيُّ الْأَشْرَقَتِ الْأَنْوَارِ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَ حَدُّوكَ وَ أَنْتَ الَّذِي أَرْزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنِ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ» (۴).

۱- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط نهم، ص ۳۶۳.

۲- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط نهم، ص ۳۷۵.

۳- عبدالواحد تمیمی آمدی، شرح غرر الحکم و دررالکلم، تحقیق: جمال الدین محمد خوانساری، ج ۲، ص ۴۸.

۴- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

آری، در این سخنان والا، بر نگاهی بسیار ژرف و راه‌گشایی تکیه و تأکید شده است که روشمندی عرفان اسلامی را نشان می‌دهد و عبارتند از:

۱. عرفان به نفس؛

۲. رهایی از همه تعلقات و تعینات وجودی؛

۳. تطهیر و تنزیه خویشتن؛

۴. عرفان به خدا؛

۵. توحید کامل و جامع، به گونه‌ای که عرفان به خدا و سیر و سلوک الی الله را نیز سالک از خدا بداند و عنایت و هدایت الهی ببیند و با چشم و چشمه توحیدی، به همه فعل و انفعال‌ها و سلوک و جذبه‌هایش بنگرد.

این مسئله، معلول دو چیز است:

۱. شناختن شهودی؛

۲. شدن شهودی که سیر و سفر عرفانی، همانا «السفر عباره عن القلب اذا اخذ في التوجه الى الحق تعالى بالذکر»^(۱) است. این همان هجرت انفسی و مرگ اختیاری و فنای در خداست که اهل معرفت و اصحاب سلوک از آن سخن گفته‌اند.^(۲)

اقسام عرفان

اقسام عرفان

عارفان، عرفان را به دو قسم نظری و عملی تقسیم کرده؛ اولی را از نوع شناخت، تفسیر و جهان بینی، و دومی را از جنس سیر و سلوک و عمل یا طی منازل و مراحل شمرده‌اند. از این رو، گفته‌اند: «سیر الی الله» نهایت دارد و «سیر فی الله» را نهایی نیست و در همین راستا باید دانست که تجربه‌های عرفانی

۱- ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲- روح الله خمینی، شرح چهل حدیث، صص ۶۲۳ - ۶۲۵.

نیز در یک تقسیم بندی دو قسم است: تجربه سالکانه و تجربه عارفانه.

تجربه سالکانه، همان طریقت است که سالک الی الله باید تک تک مقامات عرفانی و منازل سلوکی را پشت سر گذارد و منازل معنوی و فتوحات غیبی را تجربه کند. یا گفته اند تجربه سالکانه، همان «معاملات قلبی» است که بر اساس روش شناسی و محتواشناسی ویژه ای صورت می گیرد و در عرفان ناب اسلامی، بر شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله مبتنی است که راه و روش و محتوا و بینش را به صورت منطقی و جامع ارائه می دهد و ابلاغ می کند و «علم عرفان عملی»، برگرفته از چنین تجربه های سلوکی است؛ زیرا گزارش و تعبیری از تجربه های سالکانه را به شکل روشمند، نظام مند و سامان دهی شده ارائه می دهد.

به همین دلیل، در علم عرفان عملی، افزون بر عناصر روشی _ محتوایی، عنصر ترجمه و تعبیر نیز هست که سلوک عرفانی و تجربه سلوکی، به شناخت و تعبیر عرفانی تبدیل می شود. به تعبیر علامه جوادی آملی، علم عرفان عملی، تعلیمات و آموزش هایی است که مشتمل بر شیوه سلوک و آیین رفتار است و «عرفان عملی» متن سلوک و رفتار را تشکیل می دهد و در قید الفاظ و حجاب قضایا و مسائل نیست. (۱) بنابراین، «عرفان عملی» از سنخ صیوروت و شدن، حرکت جوهری و نهادی در رسیدن به توحید ناب و موحد کامل گشتن خواهد بود. (۲) جناب قیصری نیز در تعریف «عرفان عملی» گفته است: «معرفه طریق السلوک و المجاهده لتخلیص النفس عن مضائق القيود الجزئیه و اتصالها الی مبدأها و اتصافها بنعت الاطلاق و الکلیه». (۳)

پس موضوع عرفان عملی، اعمال و احوال قلبی از جهت رسیدن به کمال

۱- نک: عبدالله جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ص ۶۰۱؛ مهدی بابایی، «عناصر و مؤلفه های عرفان عملی»، فصل نامه معارف عقلی، ش ۸، ص ۴۰.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۵۵۰، ج ۱۳، صص ۲۰۹ - ۲۱۲، ج ۲۳، صص ۲۹ و ۳۰، و ۶۷ و ۶۸ و ...

۳- قیصری، رسائل قیصری، رساله التوحید و النبوه و الولایه، ص ۷.

حقیقی است که خود، دربردارنده سیر منازل و طی مقامات معنوی برای نیل به لقاء الله و توحید حقیقی است. موضوع «علم عرفان عملی» نیز تعیین، تبیین و آموزش بدایت و نهایت سیر الی الله و معرفی مقامات و منازل و عوامل و موانع سیر الی الله است.

گفتنی است منازل عرفانی در عرفان عملی، به صورت طولی و مرتبط به هم و علی و معلولی است که رابطه دیالکتیکی با هم دارند و دارای چینش «عمودی» و «ترتیب تدریجی» است و طبق «اصل طرفه محال» است، سیر صعودی و سلوکی انسان شکل می گیرد. (۱) البته در این صراط سلوک الی الله، مقوله «سالکان مجذوب و مجذوبان سالک» نیز فرقی ندارند؛ اگرچه «جذبه» با بارقه ای الهی دفعهً برای عارف، معارفی را ظاهر می سازد و کشش غیبی از طرف حق برای سالک ایجاد می کند، ولی راه به صورت جهش طی می شود و مقامات، پشت سر گذاشته می شود.

به هر حال، سیر الی الله، سیر در منازل سلوک است و با یقظه و بیداری به دست می آید و از توبه و انقطاع آغاز می شود، تا به تدریج، سالک از هستی خود عبور کند و از علم یقین به عین یقین و سپس «حق یقین» برسد و غیر خدا نداند و نیابد و نبیند و از فنا به بقا، و از فرق به جمع و سپس مقام جمع الجمع راه یابد، تا سوختن و پختن یا سوزندگی و گدازندگی حاصل گردد، (۲) که انسان، گدای لقای حق است (۳) و برای رسیدن به آن باید هزینه های زیادی بپردازد و گذرنامه لقاء الله را به دست آورد.

۱- نک: عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۲۲۳.

۲- نک: عزیزالدین نسفی، الانسان الکامل، ص ۱۲؛ لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۱۲؛ جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۱۵۰؛ سیدحیدر آملی، نص النصوص، ص ۲۶۷؛ سید محمدحسین حسینی تهرانی، رساله لب اللباب، صص ۴۹ و ۵۰.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۵، ص ۲۸۷.

در این مسیر، عوامل زیر نقش کلیدی دارند:

۱. معرفتِ نفس؛
۲. مراقبتِ نفس؛
۳. صبر و بصیرت؛
۴. شکیبایی و شرح صدر؛
۵. خلوص و صداقت؛
۶. فقرشناسی و فقر باوری؛
۷. تزکیه نفس و تهذیب درون؛
۸. ایمان و عمل صالح؛
۹. طهارت ظاهری و باطنی؛
۱۰. شریعت محوری؛
۱۱. عقلانیت و اعتدال‌ورزی؛
۱۲. استعانت‌جویی از انسان کاملِ معصوم علیه السلام و اهل ولایت بودن در سیر عملی «عرفان» (۱).

بنابراین، «عرفان عملی»، طریق به عرفان نظری، و عرفان نظری، نتیجه و ثمره عرفان عملی است؛ زیرا تعبیر و تفسیری از تجربه سلوکی و عرفانی است. پس علم عرفان نظری، ترجمان همان کشف و شهودها و تجربیات سلوکی _ عرفانی است. ناگفته نماند که عرفان نظری، ما را در بُعد هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، سیر و سلوک و مقامات‌شناسی عرفانی یاری می‌رساند و زمینه‌های معرفتی _ علمی سیر و سلوک را فراهم می‌آورد و شرط لازم است، نه شرط کافی، و مُعد است، نه موجد عرفان حقیقی. با این حال

۱- نک: محمدجواد رودگر، صحیفه عرفان، دفتر دوم، پنجم و دوازدهم.

عرفان واقعی و حقیقی، تنها در طی مقامات و سلوک در صراط مستقیم عرفان ممکن است که: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱) به تعبیر شاعر:

صلای باده زد پیر خرابات سلوک راه عشق از خود رهایی است

بده ساقی که فی التأخیر آفات نه طی منزل و قطع مسافات

پس علم عرفان نظری، به منزله دستورالعمل سیر و سلوکی و عرفان نظری در سبیل و مسیر شناخت خدا و راه و باید‌ها و نبایدهایی است که بایسته است به خداخواهی و خداجویی بینجامد، تا در عرفان نظری، خدا را بشناسیم و اسمای الهی را شناسایی کنیم. در علم عرفان نظری، دستورالعمل های عرفانی را بر اساس مبانی و منابع آنها بشناسیم و در «عرفان عملی»، به تجربه سلوکی و عرفانی آنها اهتمام ورزیم و ویژگی های هر مرحله را بشناسیم، معیارهای سنجش و ارزیابی کشف و شهود را در راستای صدق و کذب، صحت و سُقم، حق و باطل و صائب و غیر صائب آن بازشناسیم تا گرفتار کژراهه روی نشویم.

در عرفان ناب شیعی، قرآن کریم، منبع اصیل، جامع و کامل عرفان علمی و عرفان عملی است؛ زیرا عالی ترین درجه معرفه الله و برترین و والاترین مرتبه سلوک الی الله، در این کتاب آسمانی طرح و تبیین شده است. احادیث و آموزه های نبوی، علوی و ولوی، به ویژه دعاها و نیایش های معصومان علیه السلام، سرچشمه عرفان و برانگیزاننده سیر و سلوک به سوی خدا هستند و دربردارنده بهترین دستورالعمل ها برای نیل به توحید و لقاءالله خواهند بود.

به راستی ما در پی چه هستیم؟ آیا به حقیقت، در جست‌وجوی خدا و لبیک گویی به ندای فطرت و نغمه روح الهی و ملکوتی و نیز در پی «مَنْ» علوی و ایدئال خویش برآمدیم؟ آیا در ادعاهایی که داریم، صادقیم یا

دروغ گو؟ اگر تکلیف را با خود مشخص کنیم، می یابیم راه همان است که قرآن کریم و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیه السلام نشان داده اند و امثال ابوذر غفاری، سلمان فارسی، رشید هجری، حجر بن عدی، میثم تمار، مقداد اسودی و... تا سیدعلی شوشتری، ملاحسینقلی همدانی، میرزا علی آقا قاضی، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، تا حضرت امام خمینی رحمه الله، علامه طباطبایی، آیت الله بهجت فومنی و... را تربیت کرد و در مقام الگوهای عارف حقیقی و اسوه های حسنه سیر و سلوک صائب و صالح ارائه فرمود. همه این بزرگان، شاگردان مکتب قرآن و عترتند و از کتاب و سنت تغذیه شده و فانی در وحی و ولایت بوده اند. پس راه، همان است که رهروان رفتند.

همه این رادمردان عرصه سلوک و نیک مردان و بلندهمتان ساحت قرب و لقا، در پرتو فقه اهل بیت علیه السلام و شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله، از بدایت تا نهایت به سیر و سلوک پرداختند. آنها خود در شریعت عام و خاص مجتهد بودند و راه فنا را در فقه اکبر، اوسط و اصغر جستند و صادقانه و صالحانه و با بصیرت و صبر طی طریقت معنوی کردند و به فتوحات غیبی رسیدند و هرگز دنبال کشف و کرامات نبودند که کرامت آنها، «عبودیت الهی» و کیمیایشان، محبت به انسان کامل معصوم علیه السلام و جانمایه سلوک ایشان، «ولایت» بود که عرفان منهای قرآن و عترت، و سلوک تهی از توحید و ولایت را عرفان ندانسته و نخوانده اند.

مؤلفه های عرفان قرآنی ذیل چنین است:

جامعیت و کمال علمی و عملی؛

شریعت گرایی و فقه محوری؛

عقلانیت و خرد گرایی؛

اعتدال و میانه روی؛

توحیدباوری در همه عرصه ها و ساحت ها؛

ولایتمندی بر اساس نبوت و امامت؛

معادباوری؛

عرفان درون گرا و برون گرایی؛

عرفان زندگی ساز و تمدن پرداز؛

عرفان عبودیت محورانه؛

عرفان سیاست گروانه و... (۱).

عرفان قرآنی، عرفان نهج البلاغه ای، عرفان صحیفه سجادیه ای، عرفان مناجات شعبانیه ای، عرفان دعای کمیلی، عرفان عرفه ای و...، عرفان سازنده، پویا و زندگی ساز است. این عرفان می تواند به صورت جامع به همه نیازهای انسان در جنبه های فردی، خانوادگی و اجتماعی پاسخ دهد و عرفان احیاگر و اصلاح کننده باشد؛ یعنی عرفان عدالت خواهانه، عدالت گسترانه و برپادارنده «عدالت اجتماعی». عرفان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام یا عرفان بعثت و غدیر و عرفان امام حسین علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یا عرفان کربلایی _ عاشورایی و عرفان انتظار معقول و سازنده و عرفان مهدویت منطقی و کامل، چنین است و کارکردهای معرفتی _ معنوی و رهاورد عقلانیتی و عدالتی دارد و عنصر تربیت انسان ایدئال و سعادت مند را در همه جنبه ها داراست.

قرآن کریم، به تمامیت معنا، کتاب عرفان است؛ چون هم شناخت و بصیرت می دهد _ چه اینکه کتاب برهان، بصیرت، بیان، تبیان، بلاغ، حکمت و محکم است _ و هم راه های رهایی از خودی و مادی گرایی و بریدن از حیات

۱- نک: صحیفه عرفان، دفتر دوازدهم؛ محمدجواد رودگر، سیر سلوک، ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی، ضمیمه سیر سلوک ۶ و ۷.

طبیعی برای نیل به حیات طیبه را در قالب دستورالعمل‌ها، مواعظ و احکام نشان می‌دهد. قرآن، کتاب موعظه، شفا، رحمت و بشارت است تا انسان خواهان خدا و دیدار با محبوب، نه در جنبه‌های علمی و نه در وجوه عملی با مشکل مواجه نشود. در عین حال، اگر انسان به برخی از آیات توجه خاص کند، می‌تواند ژرفای معارف شهودی و حکمت‌های باطنی را در تفسیر خدا، انسان و جهان بیابد؛ مانند: سوره‌های حشر: ۱۸ _ ۲۴، بقره: ۱۱۵، حدید: ۱ _ ۶، طه: ۱ _ ۸، فصلت: ۵۳ و... (عرفان علمی _ نظری)؛ و سوره‌های عنکبوت: ۶۹، فاطر: ۱۰ و ۱۵، ق: ۳۷، نور: ۲۷، دهر: ۲۳، حجر: ۹۶ و... (عرفان عملی).

این آیات، با محوریت خدا، اسمای الهی، راه‌های شناخت و شهود خدا و مجاهدت، نیازشناسی و نیازیابی وجودی، شهود شنیداری و دیداری، نوشیدن شراب طهور الهی، عبودیت و درد خدا و درد خلق خدا برای خدا مطرح شده‌اند. در احادیث و روایات اهل بیت علیه السلام نیز فراوان با آموزه‌های عرفانی _ سلوکی روبه‌رو می‌شویم. احادیث مربوط به معرفت نفس، (۱) تحصیل روش‌های الهی، نبوی و ولایی، (۲) ذکر خدا و عدم حدپذیری و کمیت‌برداری آن و در عین حال، ذکر اعتقادی، اخلاقی و عملی (۳) و... چنین است. همچنین، تبیین عرفان نظری و عملی در نهج البلاغه در خطبه‌های ۲۱۰، ۲۱۳، ۱۸۴ و... و حکمت‌های ۱۳۷، ۱۴۷ و...، (۴) و نیز دعاهایی چون کمیل، مناجات شعبانیه، مکارم الاخلاق، عرفه و... که در بردارنده عمیق‌ترین، جالب‌ترین و جاذب‌ترین معارف عرفانی و به صورت دلالت‌تزامی، بهترین و سازنده‌ترین دستورالعمل‌های سلوکی هستند،

۱- شرح غرر الحکم و دررالکلم، ج ۲، صص ۳۸۷، ۴۱۹، ۴۲۲ و ج ۴، صص ۵۷۵، ۳۴۰، ۳۷۲ و ...

۲- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۲۵.

۳- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد، باب ۲۳، ص ۲۰۰، ح ۲.

۴- البته شماره‌ها بر اساس نهج البلاغه فیض الاسلام است. نک: عبدالله جوادی آملی، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، صص ۵۰-۱۵۰.

اراده و همت بلند و عزم راسخ و جزم شده و درک و درد عرفان‌طلبی حقیقی می‌خواهد تا انسان، چشم و دل خود را به چنین آموزه‌ها و گزاره‌های عرفانی باز کند و شست و شو دهد. پس به تعبیری، در عرفان، باید چشم‌ها را شست و با چشم دیگری ببینیم و از قید و حجاب عرفان‌های رسمی و معهود و تاریخی به درآییم و در عرفان اجتهاد کنیم و علم، اخلاق و فقه عرفانی را از لایه‌های پیدا و پنهان قرآن و سنت و ساحت‌های کلامی _ کرداری سیره معصومان علیه السلام بیابیم.

بایسته است همراه با بهره‌گیری از کتب و صحف عرفانی بزرگان وادی معرفت و معنویت، رویکردها و نگاه‌هایمان را تغییر دهیم و با روش متحجرانه و پیش‌فرض‌های پذیرفته‌شده خود، سراغ عرفان نرویم. از سوی دیگر، بدون اصول معرفتی و معیارهای روش‌شناختی _ معرفت‌شناختی نیز نباشیم و با التقاط‌اندیشی و تفکر و روحیه لیبرالیستی و غرب‌گرایانه به متون و منابع عرفانی ننگریم، بلکه با استقلال، اصالت و اجتهاد فکری و سازوکار تعریف‌شده، به استخراج، اصطیاد و نظام‌سازی عرفان قرآنی _ اهل‌بیتی پردازیم. پس با آرایه‌های ادبیات جدید و زبان زمان و نیازهای عصری و رویکردی کارکرد گروانه و عمل‌گرایانه، سراغ عرفان حقیقی برویم تا «رندان تشنه‌لب» و جویندگان صائب، صادق و صالح معرفت‌های عرفانی را سیراب کنیم و نوآوری‌هایی در عرصه محتوا و قالب‌های عرفانی با محوریت قرآن و عترت یا ثقلین داشته باشیم و صراط مستقیم سلوک عقلی و قلبی و سبیل قویم و غنی سلوک الی الله را فراروی تشنگان وادی حقیقت و معرفت قرار دهیم.

نوشته پیش رو، در همین راستا به صورت ایجابی _ اثباتی، عرفان قرآنی و سیر و سلوک اهل بیت علیه السلام را کشف، پژوهش و پردازش کرده است. از این رو،

به صورت دلالت تضمینی و التزامی، به نقد عرفان‌های غیردینی اعم از آیینی و سکولار و جنبش‌های نوپدید معنوی یا شبه‌عرفان‌ها، عرفان‌های مونثاژ شده و معنویت‌های سلف‌سرویی‌پراخته‌ایم که در حقیقت، آرامش‌ستیزی برای آرامش‌زدایی از حوزه فطرت و جان‌آدمیان هستند و بر آرامش‌های کاذب و غریزی تأکید می‌ورزند و به انفعال و رخوت نسل جوان جامعه و در خلوت و خلسه بودن آنها می‌اندیشند و مبانی اومانستی _ لیبرالیستی و رویکردی سکولاریستی دارند. ما معتقدیم باید عرفان حقیقی و اسلامی _ انسانی را بشناسانیم؛ عرفانی که بر خرد و خراباتی شدن و سلوک و سیاست، عقلانیت و عدالت استوار است و الگوهای تمام‌عیاری از معصومان علیه السلام و شاگردان مکتب عصمت ارائه می‌دهد و کارکردهای معنوی _ اجتماعی و جهادی _ حماسی دارد. عرفانی که توانست یکی از ارکان‌های مهم فرهنگ و تمدن اسلامی شود و فرهنگ‌ها و تمدن‌های رقیب را نیز تحت تأثیر قرار دهد؛ عرفانی که به تربیت انسان رشد یافته در همه ساحت‌های وجودی و جنبه‌های هستی‌اش می‌اندیشد و هرگز لایه‌ای از لایه‌های هستانه‌اش را مغفول و مهجور نمی‌نماید. عرفانی که بر فطرت عقل و عشق و سرشت ادراک و اشراق انسان قرار گرفته و مرکز ثقل آن، خودشناسی و خودسازی است و قرارگاه اصلی و مرکزی‌اش «وحی الهی» خواهد بود که در قرآن و سنت و سیره علمی و عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش تجلی یافت. چنین عرفانی، عرفان صائب، صادق و صالح با عناصری چون جامعیت و کمال، جهان‌شمولی و جاودانگی است.

این عرفان با توجه به محتوا و روش و دستورالعمل‌های ثابت و متغیر و سازوکار درونی _ اجتهادی‌اش، قابلیت مدیریت معنوی _ سلوکی انسان را در هر عصری داراست و فرازمانی، فرازمینی و فرازبانی است؛ زیرا بر فطرت، توحید، عقلانیت و عدالت تکیه دارد و حمایت‌های حرا، غدیر، کربلا و محتوای ظهور

و مهدویت را داراست.

نوشتار حاضر، ترکیبی از فصل‌ها و بخش‌هایی است که بر مبنای قرآن کریم در تأمین نیازهای عرفانی _ سلوکی و مبانی، مؤلفه‌ها، شرایط و ویژگی‌های عرفان حقیقی و دستورالعمل‌های کامل عرفانی بر اساس ظرفیت‌های انسان شکل گرفته و سپس مقامات عرفان و آسیب‌های نظری _ عملی آن را شرح داده است. فرجام سخن نیز کتاب شناسی توصیفی در حوزه عرفان و روش‌ها و راهبردهای عملیاتی در عرصه هنر شنیداری و دیداری است.

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان

فصل دوم: قرآن، منبع حقیقی عرفان

قرآن کریم، کتاب «هدایت» انسان و هِدَیْتُ الهی برای وصول او به «کمال انسانیت» و «انسانیت کامل» است. کتابی است که سرنوشت و سفرنوشت انسان را از نظر تکوینی به معنای چگونگی و چرایی خلقت و آفرینش او، ترسیم و تفسیر و از نظر تشریحی، مکانیسم و مدارهای تکامل وجودی اش را تصویر و تبیین کرده است. (۱) قرآن، انسان را به خود انسان می‌شناساند؛ یعنی کتاب انسان‌شناسی است که همه لایه‌های ظاهری و باطنی و ساحت‌های پیدا و پنهان وجود آدمی را شناسایی کرده و نشان داده است. به تعبیری، قرآن، صورت تدوینی و کتبی انسان، و انسان، صورت عینی و تکوینی قرآن است. پس نسبت و رابطه قرآن و انسان چنین است و فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله و «ما جاء به التبی صلی الله علیه و آله»؛ فهم خویشتن و عمل به آموزه‌های وحیانی، در حقیقت، قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق و سلوک در صراط انسانیت و سعادت است. از این رو، قرآن همه ساحت‌های عقلانی، نفسانی و جسمانی انسان و ابعاد بینش، گرایش و کشش، کوشش و کنش و واکنش‌های آدمی را هدایت، کنترل و تعدیل می‌کند و «بصیرت» و «معرفتی» در حوزه «اندیشه و تفکر» و محبت و

۱- نک: مؤمنون: ۱۲-۱۴؛ حج: ۵-۷؛ فرقان: ۶۴-۷۶؛ یونس: ۶۳ و ۶۴؛ مؤمنون: ۱-۱۱.

معنویتی در حوزه اخلاق، تربیت، انگیزه‌ها، کشش‌ها و گرایش‌ها، و صلابت و استقامتی در حوزه رفتار و کوشش‌ها به انسان می‌بخشد که به سوی هدف‌های آفرینش خود و غایات خلقتش در حرکت و تکاپو باشد و لاغیر.

گریز انسان از هدایت‌ها و هدیت‌های قرآنی، مساوی و بلکه مساوق با «سقوط» و «نزول» او و قرار گرفتنش در ظلمت و ضلالت و سپس زلت و ذلت است که چه زیبا فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»؛ (۱) زیرا کسانی که به قرآن توجه علمی کرده و به آموزه‌ها و گزاره‌های آن التزام عملی و عینی داشته، مصداق «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ... أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲) هستند که در سیر وجودی و سلوک حقیقی خویش، هدایت الهی را روزافزون و به صورت اشتدادی دریافت می‌کنند: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» (۳) یا «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» (۴) به همین دلیل، رابطه تقوا و هدایت را هم در پذیرش و هم پس از پذیرش مطرح فرمود؛ زیرا «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (۵) بیانگر این نکته ظریف است که انسان‌هایی که بر فطرت الهی و توحیدی مانده‌اند و دارای سلامت روحی و لدنی و «هدایت پذیرند»، در حقیقت، انسان هستند یا در جرگه هویت‌یافتگان انسانی‌اند و از «حیوان بالفعل» و «انسان بالقوه» خارج شده‌اند و در مسیر «شدن» و تکامل وجودی قدم نهاده‌اند. آنها سپس به درجات عالی تقوا نیز به تدریج راه می‌یابند که فرمود: «وَأَتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» (۶) این آیات، بیانگر این نکته ظریف است که هم هدایت، مراتب‌پذیر و هم تقوا، تشکیک‌بردار است. در آیتی چون «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ

۱- نک: انعام: ۱۰۴.

۲- نک: بقره: ۲-۵.

۳- نک: مریم: ۷۶.

۴- نک: محمد صلی الله علیه و آله : ۱۷.

۵- نک: بقره: ۲.

۶- نک: محمد صلی الله علیه و آله : ۱۷.

رَبِّهِ» (۱) و «فَمَنْ يردِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» (۲) همانا هدایت تکوینی، جزایی است که در قالب شرح صدر و نور الهی ظهور یافته است. «هدایت الهی دو نوع است: هدایت ابتدایی که فراگیر و همگانی است و هدایت پاداشی که مخصوص افراد و گروهی خاص است.» (۳) انسان‌هایی که گریز علمی _ بینشی و گریز علمی _ گرایشی از قرآن دارند، در حقیقت بر خویشتن ستم روا داشته‌اند و گریزشان نتیجه سوء اختیار و جهل و غفلت آنهاست. ایشان علیه خویشتن خویش و هویت الهی و توحیدی خود قیام کرده و گام برداشته‌اند و سخن آنها چنین است: «قَالُوا يَا حَسْرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَسِيَاءَ مَا يَزُرُونَ» (۴) یا «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَ إِن كُنْتُ لَمِنَ السَّٰخِرِينَ»؛ (۵) زیرا خداگریزی و وحی ستیزی، خودگریزی و فطرت‌ستیزی است و جنگ با خدا، جنگ با خود است و حسرت آفرین و خسران زا؛ که «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» (۶) و «وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (۷) خدا در وصف همین گروه فرموده است: «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كَبُونَ» (۸).

اینک نیک بنگریم که قرآن کریم چگونه هم «برهان» است و بصیرت و هم موعظه، شفا و رحمت تا در ابعاد حکمی _ عقلانی، معنوی _ اخلاقی و سلوکی _ عرفانی، خویشتن را محضّر قرآن ببریم و همه نیازهای وجودی و انتظاراتمان را از آن مطالبه کنیم تا از حیات حیوانی به حیات عقلانی و سپس به حیات

۱- نک: زمر: ۲۲.

۲- نک: انعام: ۱۲۵.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۴۶۸.

۴- نک: انعام: ۳۱.

۵- نک: زمر: ۵۶.

۶- نک: انعام: ۱۰۴.

۷- نک: اسراء: ۷.

۸- نک: مؤمنون: ۷۴.

الهی ارتقای وجودی یابیم. (۱) این معانی و حقایق ممکن نخواهد بود، مگر اینکه بر معرفت خود بیفزاییم و خویشتن خویش را بشناسیم و اهداف عالی خلقت را دریابیم و در مسیر و مدار انسانیت و فطرت گام نهیم. به تعبیر علامه جوادی آملی: «درکات و درجات انسان، در گرو فهم و ادراک او در تعیین اهداف اوست. ... اختلاف در معرفت، به تشنت و تعدد در اهداف می انجامد». (۲)

مولانا نیز چه زیبا سروده است:

من نخواهم در دو عالم بنگریست

تا بدانم کاین دو مجلس آن کیست

یا خواجه حافظ نغز گفته است:

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟

به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

حال اگر عرفان به نفس و معرفت به غایت خلقت و فهم معارف شریعت، «خلیفه‌الله» شدن و «صبغ‌الله» یافتن و به «لقاءالله» رسیدن است _ که هست _ باید سیر و سلوک آگاهانه و مبتنی بر بیداری و پایداری نمود که فرمود: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». (۳) لقای رب و معرفت به رب، عمل صالح و خالص از نظر اعتقادی و عملی می‌طلبد و دوری از شرک علمی و عملی به حضرت حق سبحانه می‌خواهد. امام علی علیه السلام فرمود: «معرفه‌الله سبحانه اعلی‌المعارف» (۴) یا «من عرف الله کمالت معرفته» (۵) در بخش معرفت و «التوحید حیاة النفس» (۶) در بخش توحید تا نیل به مقام دیدار دوست در پرتو عبودیت محض، عارفانه و عاشقانه حاصل شود: «ماعبدتک خوفاً من نارک ولاطمعاً فی جنتک ولکن

۱- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، صص ۱۵۸ - ۱۶۶ و ج ۳، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۱۷۹.

۳- کشف: ۱۱۰.

۴- غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۶۷۴.

۵- غررالحکم و دررالکلم، ح ۷۹۹۹.

۶- غررالحکم و دررالکلم، ح ۵۴۰.

وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک» (۱).

این معانی والا و حقایق اعلی، قطع، انقطاع و کمال انقطاع می‌خواهد که بایسته و شایسته است انسان سالک در سیر و سلوک قرآنی، به آنها دست یابد تا «لقاءالله» را فراچنگ آورد. به تعبیر امام حسن عسکری علیه السلام: «الْوُصُولُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِإِمْطَاءِ اللَّيْلِ...» (۲) و به تعبیر امام علی علیه السلام: «آهٍ مِّنْ قَلْبِهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ» (۳).

البته باید دانست در همه مراحل و منازل این سفر معنوی شیرین از بدایت تا نهایت، مسافر را هم سفر، خداست! «مرا همراه و هم راه است یارم.» تا فیض و فضل الهی شامل حال مسافر کوی حق نشود، سیر و سفری تحقق نخواهد یافت: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» (۴) پس بینش و گرایش توحیدی، کشش و کوشش توحیدی می‌خواهد تا انسان از درد فراق و هجران برهد و درک «وصال» و لقا راه یافته باشد.

اگر عرفان و عشق به لقا و دیدارِ محبوب و معشوق بر «دل» سالک استیلا یافت و دلبری کرد، سالک کوی دلبر و دلدار، جز او نشناسد و غیر او نخواهد «و از خدا نیز جز خدا» نجوید و این، عَزْمِ جَزْمِ و اراده پولادین و استقامت در راه هدف می‌طلبد که «جان به لب رسید تا جام به لب رسید» (۵) و به تعبیر بزرگان سیر و سلوک الی‌الله، «با مژه، کوه کندن» است. حال این گوی و این میدان! آیا مرد میدان سیر و سلوک هستیم یا سیر و سلوک نیز سرگرمی و حجاب ما شده است؟

به تعبیر شیخ رئیس بوعلی سینا: «من آثر العرفان للعرفان، فقد قال بالثانی.»

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۷.

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۳- نک: نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

۴- نور: ۲۱.

۵- حسن حسن‌زاده آملی، الهی‌نامه، ص ۷۴.

کسی که عرفان را برای عرفان بخواهد، مشرک است؛ یعنی عرفان مطلوب و هدف او باشد نه معروف (۱). به تعبیر علامه جوادی آملی: «آزادی عرفانی را باید در فضای رَفَضِ ماسوای الله کاوید، به گونه‌ای که عارف، نه گرفتار تثلیث باشد که عارف و معروف و عرفان را بنگرد، و نه در رهن تشبیه، که عرفان و معروف را ببیند، بلکه غرق در توحید [باشد] و در آن غوص کند و غیر از احد صمد را نمی‌بیند»؛ (۲) چه اینکه عرفان حقیقی و عالمان ربّانی، مصداق این حدیث نبوی هستند که فرمود: «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ». (۳) که به تعبیر قرآن کریم: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (۴)

قرآن کریم، دربردارنده همه نیازهای انسان است؛ چه اینکه کتابی است جامع، جهانی و جاودان و اگر نتواند همه نیازهای آدمیان را در همه زمان‌ها و زمینه‌ها و زمین‌ها پاسخ دهد، از «جامعیت» و «جاودانگی» تهی خواهد شد. از این رو، چنان که دعوی قرآن مبتنی بر «جامعیت و کمال» است «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّمَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۵) یا «مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»، (۶) باید دانست که همه نیازهای مادی و معنوی و دنیوی و اخروی انسان در قرآن مطرح گشته و به صورت «اصولی» یا کلی و جزئی، خرد و کلان، به تناسب «موضوع» و «مصادق»، به آنها پاسخ داده شده است. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله:

مراد از «مِنْ شَيْءٍ» کوتاهی‌های گوناگون است که نفی شده و معنای آن این است که چیزی نیست که رعایت حال آن واجب و قیام به حق آن و بیان آن لازم باشد، مگر اینکه ما آن را در این کتاب رعایت کرده ایم و در امر آن

۱- اشارات و تنبیهات، ج ۳ ص ۴۲۰.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۴۷۰؛ نک: حسن حسن‌زاده آملی، دروس شرح اشارات و تنبیهات، نمط نهم، صص ۹۸ - ۱۰۲.

۳- جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶.

۴- نک: انعام: ۱۶۲.

۵- نک: نحل: ۸۹.

۶- نک: انعام: ۳۸.

کوتاهی نکردیم، پس کتاب تام و کامل است. (۱)

پس جامعیت دین، با تبیین نکردن برخی از نیازها و ترک ارائه راه حل آنها، در تعارض و تنافی است و در قرآن کریم نیز وصف کمال و تام برای اسلام آمده است که فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (۲) باید دانست «... مفهوم تمامیت، اعم از جامعیت است. چیز تام بی شک جامع نیز هست، اما عکس قضیه صادق نیست. تعالیم اسلام تام است؛ یعنی به مرتبه‌ای رسیده است که محتاج امری خارج از خود نیست...» (۳) و به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله: «... بیان تام همه چیز، مخصوص قرآن است»، (۴) چنان که در روایاتی نیز به کمال و جامعیت قرآن اشاره شده است. امام علی علیه السلام فرمود: «... أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَىٰ إِتْمَانِهِ» (۵) امام باقر علیه السلام هم فرمود: «ان الله تبارك و تعالی لم يدع شيئاً يحتاج إليه الامه الا انزله في كتابه و بينه لرسوله صلى الله عليه و آله» (۶) و از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است: «ان الله تبارك و تعالی انزل في القرآن تبيان كل شيء حتى والله ما ترك الله شيئاً يحتاج إليه العباد حتى لا يستطيع عبداً يقول لو كان هذا انزل في القرآن الا و قد انزله الله فيه» (۷) علامه طباطبایی هم در تفسیر آیه: «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۸) می نویسد:

این آیه شریفه، قرآن کریم را با صفات برجسته‌اش توصیف می‌کند. یک صفت عمومی آن این است که تبیان برای هر چیزی است و تبیان به طوری که گفته شده، به معنای «بیان» است و چون قرآن کریم، کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این، کاری و شأنی ندارد، ظاهراً مراد به «کل شیء» همه آن چیزهایی است که برگشتن به هدایت باشد، از معارف حقیقیه مربوط به مبدأ و

۱- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۸۱.

۲- مائده: ۳.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۱۱۱.

۴- المیزان، ج ۳، ص ۲۱۳.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶.

۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۷۷.

۸- نکه: نحل: ۸۹.

معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهیه و قصص و مواعظی که مردم در امتداد و راه یافتگان، به آن محتاج هستند و قرآن تبیان همه اینهاست. (۱)

در تفسیر نمونه نیز آمده است قرآن چون کتاب تربیت و انسان‌سازی است و برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های معنوی و مادی نازل شده است، روشن می‌شود که منظور از همه چیز تام، اموری است که برای پیمودن این راه لازم است. هدف اصلی و نهایی قرآن، انسان‌سازی است و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است. (۲) ناگفته نماند «رهنمودهای دین، گاهی به عقل محض، و زمانی به نقل صرف، و وقتی به تلفیق بین عقل و نقل هماهنگ است و هرگز معنای تبیان بودن این نیست که خود نقل قرآنی، به تنهایی همه احکام را به شکل شفاف بیان کرده است، بلکه با کمک عقل یا نقل است و متمیم آن با روایت نقلی یا درایت عقلی، منافی با تبیان بودن قرآن کریم نیست». (۳)

«قرآن کریم، تبیان (بیانگر) همه معارف ضروری و سودمند برای بشر و عهده‌دار بیان همه معارف و احکام هدایتگر، سعادت‌بخش و سیادت‌آفرین جوامع انسانی است...» (۴) «اصل کلی و جامع عنوان دین، برای برآوردن همه نیازهای فردی و جمعی است و هر حکمی از احکام دین برای رفع نیاز مخصوص است...» (۵) «او در کتاب تشریح که «تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» است، ذره‌ای از حقوق کتاب تکوین را که مقام حقیقی انسان است، کم نگذاشته [است]...» (۶)

استاد جوادی آملی بر اساس همین تفسیری که از «دین» و تمامیت و کمال

۱- تفسیرالمیزان، ج ۳۴، ص ۲۳۵.

۲- نک: تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴- عبدالله جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۸۲.

۵- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، ص ۱۳۱.

۶- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، ص ۱۵۷.

آن دارد، به نقد نظریه حداقل بودن دین پرداخته و نه معتقد است عقل در برابر دین است و نه تمام احکام به عهده نقل است؛ یعنی نظریه «انحصار نقلی» را نیز نقد و رد کرده است تا به این نتیجه برسد که بر اساس نگاه عمیق و نگرش دقیق به دین، «دین جامع و کامل» است. (۱)

امام خمینی رحمه الله نیز «مای» «مَا قَرَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۲) را مای نافی و نکره در سیاق نفی گرفته و معتقد است افاده اطلاق می کند و همه معارف و از جمله معارف باطنی و معنوی را دربردارد، (۳) چنان که می فرماید:

قرآن و سنت، شامل بسیاری از دستورها و احکامی اند که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد و خطوط کلی را که یک ملت احتیاج دارد، در کتاب و سنت هست و در این شکی نیست. (۴)

از سوی دیگر، در نظریه «خاتمیت» که اسلام، دین خاتم و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، پیامبر خاتم و خاتم پیامبران است، (۵) مقوله جامع و کمال دین را مطرح کرده و به تبیین ابعاد وجودی انسان و تأمین نیازهای پویا و پایای انسانی، طرح عوامل و موانع تکامل و سعادت انسان و ارائه روش های کلی یا جزئی سعادت فرد و جامعه از راه «دین» پرداخته است؛ البته دینی که فطری انسان و هماهنگ با عقل و دل انسان است. به تعبیر علامه طباطبایی: «دین الهی، تنها راه سعادت انسانی و اصلاح کننده امور حیاتی است و دین، فطرت را با فطرت اصلاح [می کند] و قوای مختلفه انسان را هنگام طغیان به حال اعتدال درآورده و رشته

۱- عبدالله جوادی آملی، حق و تکلیف، صص ۲۲۸ - ۲۳۰؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، صص ۱۰۵ - ۱۱۰.

۲- نك: انعام: ۳۸.

۳- صحیفه امام خمینی، ج ۱۷، ص ۴۹۰.

۴- ولایت فقیه (نامه ای از امام موسوی به کاشف الغطا)، ص ۱۴.

۵- احزاب: ۴۰.

زندگانی دنیوی و اخروی، مادی و معنوی انسان را به نظم در می آورد.»^(۱) پس این دین، نمی تواند در برابر یکی از نیازهای اساسی و بنیادین انسان که معنویت گرایی و سیر و سلوک باطنی است، بی توجه باشد و دستورالعمل هایی نداشته باشد. خود علامه در رساله الولایه می نویسد:

... لَكِنَّ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْهِ أَهْيَلُ الْحَقِّ - وَهُوَ الظَّاهِرُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ - انَّ شَرِيعَةَ الْإِسْلَامِ لَا تَجُوزُ التَّوَجُّهَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ لِلسَّالِكِ إِلَيْهِ تَعَالَى بِوَجْهِ مِنَ الْوُجُوهِ، وَلَا الْاِعْتِصَامَ بِغَيْرِهِ سَبْحَانَهُ إِلَّا بِطَرِيقِ أَمْرٍ بِلُزُومِهِ وَآخِذِهِ وَ إِنَّ شَرِيعَةَ الْإِسْلَامِ لَمْ تَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنَ النَّبِيِّ عَادَهُ وَالشَّقَاوَةَ إِلَّا بَيْنْتَهَا وَلَا شَيْئاً مِنْ لَوَازِمِ السَّيْرِ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ يَسِيراً أَوْ خَطِيراً أَلَّا أَوْ ضَحَّتْهَا، فَلِكُلِّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا كَسَبَتْ.^(۲)

همانا شریعت اسلام به هیچ عنوان اجازه توجه به غیر خدای سبحان را برای اهل سلوک نمی دهد و تمسک به غیر خدای سبحان را روانمی داند، مگر راهی که خود شریعت به لزوم و به کارگیری آن فرمان داده است. همانا شریعت اسلام، کمترین ذره نیز در بیان احکام سعادت و شقاوت فروگذاری نکرده و هیچ چیزی را که در سیر الی الله برای سالکان لازم است، فرونگذاشته است؛ خواه آن چیز کم اهمیت باشد یا مهم و بزرگ. پس هرکس در گرو عمل خویش است و بر اساس آن نیز حسابرسی خواهد شد.

به تعبیر استاد شهید مطهری رحمه الله: «اسلام، طرحی است کلی و همه جانبه و معتدل و متعادل، حاوی همه طرح های جزئی و کارآمد در همه موارد».^(۳)

۱- نک: تفسیرالمیزان، ج ۳، ص ۱۵۹.

۲- طریق عرفان، ترجمه و شرح رساله الولایه علامه طباطبایی، ترجمه: صادق حسن زاده، ج ۱، صص ۷۹ و ۱۸۵؛ نک: شیعه (مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کربن و علامه طباطبایی)، صص ۱۵۱ - ۱۶۰، ۱۸۷، ۲۳۶ - ۲۶۲.

۳- مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۶۴.

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی

اشاره

فصل سوم: شواهد قرآنی در سیر و سلوک عرفانی

بنا بر مطالب پیش گفته درباره کمال، جامعیت و جاودانگی قرآن کریم و اینکه اسلام به همه نیازهای انسان از جمله نیاز عرفانی _ معنوی اش که نیاز «فطری» است، پرداخته و پاسخ داده است، می توان گفت قرآن کریم، باب «معرفه‌الله» است و همه آیات بینات قرآنی، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، ناظر به سلوک معرفتی _ معنوی انسان به سوی خدا و لقای رب است. به تعبیر امام خمینی رحمه الله: «مسائل عرفانی به آن نحو که در قرآن کریم است، در کتاب دیگری نیست.» (۱) یا: «قرآن کریم، مرکز همه عرفان‌هاست، مبدأ همه معرفت‌ها است.» (۲) از این رو، به برخی از آیات قرآن اشاره می کنیم که به بُعد نظری _ علمی یا جهان‌شناسی عرفانی و هستی‌شناختی عرفانی پرداخته و پیامدهای سلوکی و باطنی دارد:

الف) «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (حدید: ۳)

ب) «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ». (بقره: ۱۱۵)

ج) «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ». (ق: ۳۷)

د) «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

۱- قرآن کتاب هدایت (تبیان، دفتر سیزدهم)، ص ۶۳.

۲- صحیفه امام خمینی، ج ۱۹، ص ۴۲.

هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يَسْبُحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (حشر: ۲۲ - ۲۴)

هـ) «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (نور: ۳۵)

همچنین آیاتی از قرآن کریم، در بُعد عملی - سلوکی و ناظر به معنویت های عمیق وجودی است و در درون خود به صورت تلویحی و تصریحی، بایدها و نبایدهای سلوکی را تبیین و گوشزد می کند. برخی از آنها عبارتند از:

الف) «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ». (عنکبوت: ۶۹)

ب) «وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا». (مزل: ۸ - ۱۰)

ج) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». (حشر: ۱۸)

د) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ». (مائده: ۱۰۵)

هـ) «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا». (شمس: ۹ و ۱۰)

و) «الْأَلَاءِ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». (يونس: ۶۲ - ۶۴)

ز) «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا». (طلاق: ۲ و ۳)

ح) «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (بقره: ۴۵ - ۴۶)

ط) «فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». (كهف: ۱۱۰)

ی) «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا

وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ». (انفال: ۲-۴)

ک) «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». (یوسف: ۲۲)

ل) «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». (کهف: ۶۵)

م) «وَعَيَّادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونَ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سِلامًا، وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا...» (فرقان: ۶۳ و ۶۴)

ن) «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَهُمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا...». (فتح: ۲۹)

بنابراین، آیات قرآنی در دو ساحت نظری و عملی، پیام‌ها و دلالت‌های بسیار عمیق عرفانی و سیر و سلوکی دارد که در ظاهر و باطن، تفسیر و تأویل و عبارت و اشارت و لطافت و حقیقت آنها، معنای ژرف و ناپیدا کرانه‌ای نهفته است تا هر انسانی بر اساس ظرفیت وجودی خود، از نظر فهم و معرفت و عمل و معنویت، از آنها بهره‌های لازم و کافی و ثمرات وافی و شافی ببرد.

از سوی دیگر، در قرآن به واژه‌ها و اصطلاحاتی برخورد می‌کنیم که بارهای معنایی و معرفتی و رهاورد ارزشی _ سلوکی دارد. لازم است پیش از ورود به سازوکار سیر و سلوک عرفانی در قرآن کریم، به چنین واژه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات اشاره کنیم که عبارتند از: صعود، رفعت، جهاد، هجرت، لقاء الله و لقاء رب، فرار، تبئیل، یقین، فؤاد، ملکوت، نظر، رؤیت، شهود، قرب، صراط، شراب طهور، سلسبیل و تسنیم، تهجد، سحر، توبه و انابه، اخلاص، صلوح و صالح، مُخْلِص و مُخْلِص، حب، عبد، تقوا، تفکر، ذکر و... در میان این واژگان که دارای کاربردهای گوناگون و کارکردی و عملیاتی در قرآن هستند، بخشی

از آنها را که سویه سلوکی و عرفانی دارند، مطرح و اندکی تبیین می‌کنیم.

۱. صعود و رفعت

۱. صعود و رفعت

«إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ»، (۱) «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»، (۲) و «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»، (۳)

انسان در مسیر شدن و صیوروت خود که دو بُعد تکوینی و تشریحی دارد، بر اثر حرکتِ جوهری اشتدادی، از کثم عدم به عرصه وجود آمد و بر اثر مُردن‌های پی در پی، حیات کاملِ طبیعی یافت یا حیوان بالفعل و انسان بالقوه شد و مسیر از خاک تا دمیده شدن روح الهی را پیمود و به اراده و مشیت الهی پا به عرصه هستی نهاد و عدم‌های گوناگون را که عدم نسبی بودند، طی کرد تا لباس «وجود» یافت و از مرحله‌ای به مرحله‌ای تصعید پیدا کرد و رفعت مقامی و مکانتی یافت که در آیات فراوان قرآنی به آنها اشاره شده است. (۴) مولوی در مثنوی، به نیکویی آن را به تصویر کشیده است:

از جمادی مُردَم و نامی شدم مردم از حیوانی و آدم شدم

وز نما مُردَم ز حیوان سر زدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

در صیوروت تشریحی نیز، در چالش میان صعود و هبوط قرار دارد تا بر اثر ایمان به خدا و عمل صالح، تصعید تکاملی یابد و در سیر و سلوکی حقیقی، از قوه به فعل درآید و «انسان بالفعل» شود و «حیات معقول» را به حیات الهی و ربّانی تبدیل سازد، تا انسان الهی و خدایی یا خداخو گردد و «عدم‌های» مختلف را در سیر صعودی تجربه کند. به بیان دیگر، سیر و سلوک باطنی و معنوی که هر لحظه‌اش تجربه مرگ است، و حیاتی پس از مرگ

۱- نک: فاطر: ۱۰.

۲- نک: مریم: ۵۷.

۳- نک: مجادله: ۱۱.

۴- نک: مؤمنون: ۱۲ - ۱۴؛ حجر: ۲۶ - ۲۹؛ حج: ۵ - ۷؛ ص: ۷۱ - ۸۳.

هماره تکرار شود و قدم بر فرق نفسانیت و انیت گذارد تا رهسپار کوی حق گردد.

بر اساس آیه «إِلَيْهِ يَصِيغُ الْكَلِمَ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، سیر و سلوک به سوی خدا، «عمودی» است، نه «افقی». عمودی نیز در هندسه الهی _ و نه هندسه طبیعی _ معنای حقیقی دارد؛ (۱) زیرا سفر سالک از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، سفر از خدا به خداست. (۲) «تصعید» و «صعود» در آیه یادشده، در پرتو «ایمان به خدا و عمل صالح» و اندیشه و بینش الهی و توحیدی ممکن دانسته شد تا کلم طیب به سوی خدا قرب یابد و نزد رفیع الدرجات و علی اعلی صعود کند و اعتقاد و بینش، به معتقد و صاحب بینش قائم است.

در نتیجه، تقرب اعتقاد به خدا، تقرب معتقد نیز هست و اعتقاد و ایمان حق و صائب و صادق، به وسیله عمل صالح تصدیق می شود و مطابق با عقیده پاک خواهد بود. به همین دلیل، انگیزه، اندیشه، اخلاق و عمل، در تصعید به سوی خداوند نقش محوری دارند و لازم و ملزوم هم هستند و انسان صاعد را در پرتو ذل عبودیت و اخلاص، قرب وجودی به حق می دهد و حَقَّانِی می کند. «یرفعه» نیز کمک است که عمل صالح، کلم طیب را بلند می کند و در صعودش یاری می دهد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله :

ضمیر «الیه» به خدای سبحان برمی گردد و مراد از کلم طیب، عقاید حق از قبیل توحید است و مراد از صعود، قرب به خدای تعالی و مراد از عمل صالح نیز، هر عملی است که بر طبق عقاید حق صادر شود و با آن سازگار باشد. فاعل در جمله «یرفعه» ضمیری است مستتر، که به عمل صالح برمی گردد و ضمیر مفعول به کلم طیب رجوع می کند. (۳)

۱- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۲۲۳.

۲- عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، صص ۴۸۷ و ۴۸۸.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۰.

بنابراین، در «تصعید»، صیوررت و شدن نهفته است که انسانِ سالک با آزادی و اختیار در سایه بینش و بصیرت، «عقیده توحیدی» را برگزیده و با «عمل صالح» که «عامل صالح» نیز در آن متجلی است، یعنی حُسن فعلی و حُسن فاعلی، به سوی محبوب و معبود در حرکت و سیر و سلوک است و نسبت ترابط و تعاملی عقیده پاک و عمل پاک، با صاحب عقیده و عمل که پاکی و طهارت در درون او نهادینه شده و ملکه گشته است، کاملاً هویداست.

در آیه «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» نیز منزلت معرفت و علم را، در ایمان و رفعت به سوی حقایق و کمالات وجودی می‌توان مشاهده کرد. به همین وزن، رابطه عرفان نظری و عملی و سلوک معرفتی و معنوی نیز آشکار است و آیاتی از قرآن نیز مفسر این نوع رابطه‌ها و پیوندهای وجودی انگیزه و اندیشه با اخلاق و اعمال هستند؛ مثل: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْيُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» (۱) پس راه وصول در عرفان، داشتن عقیده صائب و عمل صالح است. (۲) جالب اینکه این عرفان، به ولایت اهل بیت علیه السلام گره خورده و کلم طیب و عمل صالح به آن، تفسیر و مصداقی از تفسیر آیه شمرده شده است تا عرفان منهای ولایت و سلوک تُهی از حب و پیوند وجودی به انسان کامل معصوم علیه السلام را نفی و نقد کند. در آیه مربوط به رفعت، مؤمنانِ عالم و عالمان مؤمن نیز جایگاه تعیین کننده «معرفت» را که روح عبودیت و سیر و سلوک الی الله است، رقم زده است تا نشان دهد معرفت به خدا و معرفت توحیدی، مبنای سلوک معنوی و صعود وجودی و قرب

حقیقی است. پس:

قرب حقیقی و وجودی به خدا عمل صالح ایمان به خدا معرفت به خدا

یا تصعید تکاملی انسان در قالب مثلث

۱- نک: ابراهیم: ۲۴ و ۲۵.

۲- نک: تفسیر نمونه، ج ۱۸، صص ۲۱۳ - ۲۱۴.

به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله در رساله لب‌اللباب که تقریر درس‌های اخلاقی _ عرفانی ایشان به همت علامه تهرانی است:

بدیهی است که تحقق اخلاص در مرتبه ذات، موقوف است بر اخلاص در مرتبه عمل؛ یعنی تا کسی در یکایک از اعمال و افعال و گفتار و سکون و حرکت خود اخلاص به عمل نیاورد، به مرحله اخلاص ذاتی نایل نخواهد شد. قال عز من قائل «إِلَيْهِ يَصِيءُ عَدَّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ» به ارجاع ضمیر مستتر فاعل «يرفع» به سوی «العمل الصالح» و معنا چنین می‌شود: «العمل الصالح يرفع الكلم الطيب». باید دانست که چون کسی به مرحله خلوص ذاتی برسد و بدین عظمتی نایل گردد، دارای آثار و خصوصیات خواهد بود که دیگران از آن بی‌نصیب و [بی] بهره‌اند... (۱).

۲. جهاد و هجرت

۲. جهاد و هجرت

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۲) و «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (۳).

در آیات یادشده نیز به دو اصل جهاد و هجرت بنیادین در سیر و سلوک الی الله تصریح شده است. جهادی که با «فینا» تحدید شده و رهاوردی چون هدایت خاصه دارد که قرار گرفتن در سبیل خاص الهی «سبیلنا» بوده و «ایصال الی المطلوب» است؛ جهادی که ناظر به تحمل ریاضت‌های معقول و مشروع و معتدل است تا سالک را به مقام «جذب» برساند و سالک مجذوب شود و

۱- رساله لب‌اللباب در سیر و سلوک اولی‌الالباب، صص ۴۳ و ۴۴.

۲- نک: عنکبوت: ۶۹.

۳- نک: نساء: ۱۰۰.

بارقه‌های الهی شامل حال او در مسیر «شدن» گردد؛ جهادی که «جهاد اکبر» است؛ یعنی از جهاد اصغر (جهاد بیرونی) و جهاد اوسط (جهاد درونی بین رذایل و فضایل یا جهاد اخلاقی) ارتقا یابد و به جهاد اکبر (جهاد درونی بین عقل و عشق) برسد و «معیت خاصه الهیه» را به همراه آورد و انسان سالک را تحت ولایت الهیه قرار دهد و به «مقام احسان» که «مقام مَحْضَر و مقام کَانَ» در شهود خدا و جَنّت الهی است، برساند و زمینه‌های مقام «حضور» و «آن» را در جریان لقای رب و شهود حق در جَنّت ذات فراهم سازد؛ جهادی که «هجرت اَنفُسی» را رقم زند و انسان، مهاجر الی الله شود و از خانه خودی و بیت ظلمانی «منیت» خارج گردد و به مقام «موت اختیاری» و «فنا فی الله، اعم از فنا فی فعلی، صفاتی و ذاتی برسد که «فنا تام» شامل حال او گردد و در میخانه عشق و لقای دلبر و دلدار مسکن گزیند.

پس مجاهد مهاجر، منازل سلوکی و مقامات معنوی را یکی پس از دیگری تنها برای خدا و تحصیل رضوان الهی و ابتغاء وجه الله می‌پیماید و در جهاد اَنفُسی و هجرت اَنفُسی به معرفت ناب و توحید کامل می‌رسد که:

صَلَاي بَادَه زِد پِير خَرَابَات سَلُوک رَاه عَشَق از خود رهایی است

بده ساقی که فی التأخیر آفات نه طی منزل و قطع مسافات

به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله، جهاد مجاهدان راستین «جَاهِدُوا فِينَا» همواره در راه خداست و به اموری که به خدای متعال تعلق دارد، مربوط است؛ چه جهاد در راه عقیده و چه در راه عمل و هیچ عاملی، آنها را از ایمان به خدا و اطاعت اوامر و نواهی الهی باز نمی‌دارد. پس سیر و سلوک شریعت‌محورانه و عرفان خدا باورانه دارند و هدایت‌های مضاعف و متزاید الهی شامل حال این سالکان الهی می‌شود که «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى»^(۱) معیت نیز معیت «نصرت» است که

خدای سبحان در همه حالات و آنات جهاد و هجرت، یاری دهنده سالک کوی خویش است و آنها را تنها نمی گذارد. البته معیت رحمت و عنایت که اخص از معیت وجودی در جمله «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۱) است، شامل حال آنان می گردد. (۲) اگر در روایات آمده که آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا...» در خصوص محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان ایشان است، (۳) این نکته ظریف را می رساند که سیر و سلوک صائب و صادق و جهاد و هجرت صالح، سیر و سلوک محمد صلی الله علیه و آله و سلوک در صراط مستقیم الهی است. پس جهاد در همه جنبه های بیرونی و درونی، علمی _ فرهنگی و علمی _ سلوکی، همراه با خلوص است که در عرفان قرآنی متجلی است و هجرت نیز معنای وسیع ظاهری و باطنی دارد و اعم از هجرت های آفاقی و انفسی است. (۴)

از این رو، ثمرات معنوی و سلوکی واژه های جهاد، هجرت، موت، احسان، سبیل الله، معیت و «الی الله و رسوله» کاملاً هویدا و راه گشاست تا سالک کوی حق بیابد که تنها در صراط مستقیم الهی و سبیل قویم توحیدی و در پرتو هدایت های الهی و آموزه ها و گزاره های نبوی و سایه و رحمت حضرت دوست می توان راه به سوی او را پیمود و از خود تا خدا سالک شد و از درگاه به بارگاه قدس ربوبی رسید و دیگر هیچ.

۳. تَبَلُّ و فِرَار

۳. تَبَلُّ و فِرَار

«وَتَبَلُّ إِلَيْهِ تَبَلُّاً» (۵) و «فَرُّوا إِلَى اللَّهِ». (۶)

۱- نک: حدید: ۴.

۲- نک: تفسیر المیزان، ج ۱۶، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۴- نک: تفسیر نمونه، ج ۱۶، صص ۳۶۷ - ۳۷۱.

۵- نک: مزمل: ۱۰.

۶- نک: ذاریات: ۵۰.

«تَبَتَّلُ» از ماده «تَبَّلَ» (بر وزن حَتَم) در اصل به معنای «انقطاع» است. از این رو، به مریم، «بتول» گفته شده است؛ چرا که هیچ همسری برای خود انتخاب نکرد. اگر هم به بانوی اسلام، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز «بتول» گفته می‌شود، به این دلیل است که او، از زنان عصر خود، از نظر اعمال و رفتار و معرفت، جدا شده و برتر و به حالت انقطاع الی الله رسیده بود.

به هر حال، «تَبَتَّلُ» آن است که «انسان با تمام قلبش متوجه به خدا گردد و از ماسوی الله منقطع شود و اعمالش را فقط به خاطر او به جا آورد و غرق در اخلاص گردد» (۱).

مراد از «تَبَتَّلُ» در برخی از تفاسیر، «تضرع و زاری با زبان» گفته شده است؛ (۲) اگرچه برخی نیز به همان معنای انقطاع یعنی بریدن از خلق و متوجه خدا شدن تفسیر کرده‌اند. (۳) تضرع و زاری با انقطاع و دوری از خلق و رهایی از غیرخدا منافات ندارد؛ چه اینکه یکی از مظاهر اخلاص و انقطاع الی الله، تضرع، آن هم در «نماز» است که در معنای تَبَتَّلُ نهفته و از معصومان علیه السلام نیز روایت شده است. (۴) در هر حال، سالک الی الله و مرد خدا برای سلوک، هم به انقطاع و بریدگی از ماسوای الهی و هم به دعا و راز و نیاز همراه با تضرع و زاری نیاز دارد؛ زیرا تا انسان، حالت تفرّد و تجرّد نیابد و از اعتباریات عبور نکند، به عالم حقیقت راه نمی‌یابد. «وَتَبَتَّلُ إِلَيْهِ تَتَبُّلاً»، یعنی از غیرخدا گذشتن و رَسَدِتن و به خدا گرایش یافتن و رسیدن، که گام مهمی در سیر و سلوک الی الله است.

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۵، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۰.

۳- تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

۴- نک: تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۲؛ تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۷۹.

از این رو، عرفان عملی و سلوک الهی سالک کوی حق، «به اسم رب» و در پرتو انقطاع الی الله خواهد بود که «وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا» (۱).

این معنای معرفتی و سلوکی، با معنای «فرار» در «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ»، (۲) همگرایی و سنخیت معنایی و مبنایی دارند، که فرار از شرک به توحید، از کفر به ایمان، از غیرخدا به خدا و از عصیان به اطاعت الهی است و با توجه به مراتب هر کدام در ارتباط تنگاتنگ است. فرار از جهالت به عقلانیت، از ندانستن و نداشتن به دانستن و داراشدن، از ذلت به عزت، از ضلالت به ضیاء و از ظلمت به نور، و سپس از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر فرار کردن و به سر حد کمال امکانی رسیدن و در جوار قرب حق قرار یافتن است. (۳) اگر در برخی روایات، منظور از «فرار به سوی خدا»، حج و زیارت خانه خدا آمده است، (۴) ذکر یکی از نمونه های روشن فرار به سوی خداست؛ چرا که حج، انسان را به حقیقت توحید و توبه و انابه آشنا می‌سازد و در پناه الطاف خداوندی جای می‌دهد. (۵) به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله :

مراد از فرار کردن به سوی خدا، انقطاع به سوی اوست، به دست برداشتن از کفر و گریزان بودن از عقابی که کفر به دنبال دارد، و متوسل شدن به ایمان به خدای تعالی، و اینکه او را یگانه معبودی بی‌شریک برای خود بگیرند. (۶)

پس فرار و انقطاع، معنای سلوکی دارد و انسان به دامن توحید و عبودیت

۱- مزمل: ۱۰.

۲- نکه: ذاریات: ۵۰.

۳- نکه: تفسیر نمونه، ج ۲۲، صص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۴- نورالثقلین، ج ۵، صص ۱۳۰ و ۱۳۱ ج ۵۱ و ۵۲.

۵- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۹۰.

۶- تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۵۷۴.

پناهنده می‌شود. با توجه به دنباله آیه «إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»^(۱) می‌توان دریافت که لازمه به سوی خدا، پرهیز از غیر اوست؛ یعنی در گریز دو جنبه مطرح است:

نخست، فرار از غیرخدا؛ دوم، توجه به یک حقیقت که همان خداست.^(۲) جناب خواجه عبدالله در منازل السائرین، «فرار» را هشتمین منزل راه سیر و سلوک دانسته و برای آن سه درجه قائل شده است:

یک _ فرار مبتدیان که مراتب سه گانه دارد:

اول _ گریز از نادانی به دانش‌اندوزی با ایمان و تلاش؛

دوم _ گریز از کاهلی و تنبلی به سوی تحرک و نشاط به کمک پرهیز و عزم استوار؛

سوم _ گریز از دل‌تنگی و گرفتاری به سوی فراخی و گشادگی با امید و اطمینان به خدا.

دو _ فرار میانه‌حالات که شامل سه مرتبه است:

اول _ گریز از خبر به رؤیت و از شنیدن به دیدن؛

دوم _ گریز از ظاهر عمل به باطن و بنیاد آن؛

سوم _ گریز از لذات نفسانی به خطوط ربّانی.

سه _ فرار منتهیان که آن هم شامل سه مرتبه است:

اول _ گریز از غیرخدا به سوی خدا؛

دوم _ گریز از شهودگریز به سوی خدا؛

سوم _ گریز از گریز، به سوی خدا.^(۳)

۱- نک: الذاریات: ۵۰.

۲- علی شیخ الاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳- نک: علی شیخ الاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۱۲۸.

بنابراین، در «فرار»، حرکت استکمالی و اشتدادی نهفته است تا انسان سالک به تدریج مراتب فنا را نیز بپیماید و فنای فعلی، صفاتی و ذاتی و نیز فناء الفناء را ادراک و تجربه کند. پس: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، (۱) درک توحید تفزّد و تجرّد می‌طلبد و تبّتل و فرار می‌خواهد:

در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

با دل دردکش و دیده گریان بروم

«و سیر الی الله و یا فرار به سوی حق، برای این است که سالک از لباس هستی عاریتی خارج گردد، به سرّ عبودیت که ترک خداپرستی است، برسد و وجه رب را دریابد و بقای ابدی پیدا کنند.» (۲) البته باید بدانیم و بیابیم که تبّتل و فرار، زمانی عبودی و توحیدی خواهد شد که «ولایی» باشد؛ یعنی با معرفت، محبت و اطاعت از انسان‌های کامل معصوم علیه السلام که مصادیق شاخص و کامل متبتلان و فراریان هستند، ممکن خواهد شد که مصداق «آیه تطهیر» (۳) هستند:

ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب

که گرد عارض خوبان خوش است گردیدن

عارفان باید رنگ و رایحه نبوی، علوی، فاطمی و ولوی بگیرند تا چنین شوند که:

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که یاد خویش گم شد از ضمیرم

هم‌معنایی، هم‌زبانی و هم‌دلی «تبّتل و فرار» بسیار است تا انسان با تبّتل و فرار، به دامن دوست پناه برد و در دامن او قرار و آرام گیرد. البته در دیدگاه خواجه عبدالله انصاری، «تبّتل» هجدهمین منزل از منازل سلوک و سیر الی الله است که سه درجه دارد:

یک _ بریدن از خلق که به سه صورت است:

اول _ امید از دیگران بریدن و رضایت به قضا و قدر الهی دادن؛

۱- الرحمن: ۲۶ و ۲۷.

۲- محسن بینا، مقامات معنوی، ج ۱ ص ۸۳.

۳- نک: احزاب: ۳۳.

دوم _ تسلیم در برابر خدا شدن و بیم و هراسی از دیگران نداشتن؛

سوم _ هیچ چیز و هیچ کس را مؤثر ندانستن.

دو _ رهایی از نفس است که به سه چیز حاصل گردد:

اول _ دوری از هوا و هوس؛

دوم _ ادراک رحمت و مرحمت الهی و انس با آن؛

سوم _ چشم دوختن به پرتوهای کشف و شهود.

سه _ بریدن از هر چیزی برای سبقت در راه که با سه چیز ممکن است:

اول _ پایداری درست؛

دوم _ اندیشیدن به مقصود؛

سوم _ تماشای فروغ جمال و جلال الهی. (۱)

پس فرار و تبّیل، قریب‌الافق در معانی و مبانی و عوامل و موانع، و از واژه‌های قرآنی دارای معارف بلند معنوی و تربیتی و آموزه‌های عالی سلوکی و عرفانی هستند.

۴. لقاءالله، لقای رب

۴. لقاءالله، لقای رب

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». (۲)

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ
الْأَسَاءَ مَا يَرْزُونَ». (۳)

«لقاءالله»، نهایت آرزوی سالکان است و همه ریاضت‌ها و سیر و سلوک‌ها در اسفار و منازل گوناگون، برای همین هدف اعلا است؛ چه اینکه آنان برحسب مراتب وجودی خویش در ساحت اندیشه و بینش، انگیزه و گرایش و کوشش و پویش‌های خود، درجاتی از لقای رب را ادراک و آثار علمی و

۱- راه و رسم منزلها، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- نك: كهف: ۱۱۰.

۳- نك: انعام: ۳۱.

عملی آن را شهود می‌کنند و در سیر اسمایی و صفاتی حضرت حق، به قدر وسع و ظرفیتشان مسرور هستند.

از این رو، شهود رب و جمال و جلال الهی، غایت و نهایت سیر الی‌الله و تکامل معنوی انسان است تا ربط وجودی «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) با «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۲) صورت عینی یابد. انسان بر صورت الهی آفریده شده و حامل «روح‌الله» است و «خلیفه‌الله»، و در سیر باطنی خویش آهسته آهسته «صبغه‌الله» می‌یابد و از رهگذر «عبدالله» شدن، «عندالله» می‌گردد تا «لقاءالله» شامل حال او شود که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۳) بر این اساس، حرکت تکاملی از نفس اماره تا نفس مطمئنه که بر اثر مجاهدت‌های معنوی به دست می‌آید، او را برای «رجعت» و هجرت به سوی بهشت دیدار خدا و جنت ذات آماده می‌کند. از مراتب، شرایط، اصول، عوامل و موانع این سیر استکمالی، در جای خود بحث خواهیم کرد.

در آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۴) هم امکان لقاء و هم راه‌های وصول به آن معرفی شده است. مقصود از «لقاء رب» نیز، شهود باطنی ذات الهی از راه «چشم دل» و چشم بصیرت است که در روایتی آمده: «إِنَّ لِلْعَبِيدِ أَرْبَعِ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يَبْصُرُهُمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ عَيْنَانِ يَبْصُرُهُمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ أَوْ فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَابْصُرْهُمَا الْغَيْبَ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ» (۵) این روایت‌ها، گویای این نکته است که بنده با دو چشم ظاهری، امر دین و دنیایش را می‌بیند و با دو چشم باطنی، امر آخرتش را رؤیت می‌کند و با چشم

۱- نک: حجر: ۲۹.

۲- نک: انشقاق: ۶.

۳- نک: فجر: ۲۷-۳۰.

۴- نک: کهف: ۱۱۰.

۵- خصال، ج ۱، ص ۲۵۶.

باطنی، عوالم غیب را شهود می‌کند. همچنین در روایتی وارد شده است که: «ان روح المؤمن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها» (۱) از امام علی علیه السلام هم سؤال شد: «هل رأيت ربك؟ قال: ما كنت أعبدُ رباً لم أره قال: كيف رأيتَه؟ فقال: ولكن رأيت القلوب بحقایق الايمان، لم يره العيون بمشاهده لأبصار» (۲) بر این اساس، هم امکان شهود رب در این گونه روایات که توضیح و تفسیر آیه یادشده هستند، پذیرفته شده و هم کیفیت دیدار با خدا و لقای رب تبیین گردیده است تا شبهه‌ای بر تجسم و تشبیه پیش نیاید. البته امکان معرفت شهودی حق سبحانه، «معرفت بالوجه» است، نه درک ژرفای ذات حق که عقلاً محال است. (۳)

در تفسیر نمونه نیز آمده است:

لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است، گرچه در همین دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان‌پذیر است، از آنجا که این مسئله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشن‌تر و صریح‌تر، جنبه همگانی و عمومی پیدا می‌کند، این تعبیر در لسان قرآن، معمولاً در مورد روز قیامت به کار رفته ... (۴)

به تعبیر همین تفسیر، عمل صالح که از انگیزه الهی و اخلاص سرچشمه گرفته و با آن در آمیخته است، گذرنامه لقای پروردگار است (۵) و امر به عمل صالح، انتظار لقای رب را ممکن ساخته و انتظار لقای حق را انتظاری سازنده و همراه با عمل آن هم، عمل صالح کرده است. بنابراین، هزینه لقای رب را عاشق و خواهان و منتظرش باید پردازد؛ البته هزینه‌ای شیرین و دل‌نشین و تجارتي پرسود و حقیقی است. فاء تفریع «فمن كان يرجو لقاء ربّه...»، پیوند با

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۷.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۳- نک: مجتبی تهرانی، درآمدی بر سیر و سلوک، نگارش و تدوین: علی اکبر رشاد، ج ۲، صص ۲۹-۳۳.

۴- تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۶۲۳.

۵- تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۶۲۴.

مسئله توحیدی است: «انما الهکم الله واحد» (۱) که در احادیثی چون «رأیت ربی فی أحسن صوره» (۲) و «ومن رأنی فقد رأی الحق» (۳) آمده است.

ناگفته نماند که سالک بر اثر سیر و سلوک و رسیدن به مقام فنا و ادراک مراتب «فناء»، به درک تجلی ذاتی می‌رسد که همراه با جمال است و یار بی پرده و با چهره نمایان بر او ظهور می‌کند:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده بر گرفت آن شمع سرگرفته دگر چهره بر فروخت

کار چراغ خلوتیان باز در گرفت وین پیر سالخورده جوانی ز سر گرفت (۴)

در آیه «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۵) صرفاً وعده لقا و زیارت الهی را به امیدواران دیدارش می‌دهد. به تعبیر علامه تهرانی:

مراد از لقاءالله، وقوف بنده می‌باشد در موقعی که هیچ حجابی میان پروردگارش وجود ندارد. همان گونه که آن شأن، شأن روز قیامت است که ظرف ظهور حقایق می‌باشد... وَأَجَلَ اللَّهِ، آن غایتی است که خدای تعالی برای لقای خود معین نموده است و آن بدون شک از امور آمدنی می‌باشد و خداوند برای تأکید در این گفتار به طور مبالغه، و رسانیدن امر را به وجهی بلیغ، مؤکد فرموده است... (۶).

علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره اعراف، در جریان میقات حضرت موسی علیه السلام، مسئله معرفت شهودی به حق و لقای رب را اثبات و تفسیر می‌کند (۷) و در تفسیر سوره نجم نیز در جریان معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، رؤیت قلبی خداوند را تبیین می‌کند. (۸) نتیجه آنکه انسان سائر الی الله، به لقاءالله به معنایی که گفته شد، خواهد رسید.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۶۲۲ و ۶۲۳؛ نک: سید محمدحسین حسینی تهرانی، الله‌شناسی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- نجم الدین، رازی، مرصاد العباد، ص ۱۵۰.

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۸۲.

۴- دیوان حافظ، غزل ۷۴.

۵- نک: عنکبوت: ۵.

۶- سید محمدحسین حسینی، الله‌شناسی، ج ۱، صص ۳۳۱ و ۳۳۲.

۷- المیزان، ج ۸، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۸- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹.

۵. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود

۵. ملکوت، یقین، نظر، رؤیت، شهود

«وَكذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (۱)، «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲).

دعوت به «نظر ملکوت»، دعوتی عمومی است که بر «نظر عقلی»، نه «نظر حسی» (۳) دلالت می‌کند که «انسان کامل» از «رؤیت ملکوت» برخوردار است و دارای «علم شهودی» است که برای ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام حاصل شد. یکی از آثار وجودی شهود ملکوتش، «یقین» بوده است و چنین یقینی، «یقین پایدار» است، نه زودگذر.

پس انسان کامل، صاحب رؤیت و شهود پایدار و «انسان متکامل»، دارنده نظر عقلی و باطنی به عالم وجود و ملکوت هستی است. بر اساس برخی روایات، اگر انسان از عقل و قلب و خرد و خانه دل مراقبت کند و بیگانگان را به حرم و حریم وجودی خویش راه ندهد، توان مندی لازم را برای درک ملکوت هستی که «ربط و پیوند حقیقی هستی با خدا یا هستی آفرین است»، ادراک خواهد کرد و زمینه‌سازی برای رؤیت بهشت و جهنم به صورت شهودی برای او خواهد شد، تا از «عِلْمُ الْيَقِينِ» به «عَيْنُ الْيَقِينِ» (۴) و سپس مرتبه «حَقُّ الْيَقِينِ» (۵) برسد.

حال اگر «انسان مأموم»، در صراط مستقیم «انسان امام» که انسان کامل معصوم است، گام نهد و شرایط سیر و سلوک در صراط الهی را رعایت کند، به شهود ملکوت عالم راه می‌یابد و شهود ملکوت نیز درجه‌ای از شهود رب خواهد بود. جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَكذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ

۱- نک: انعام: ۷۵.

۲- اعراف: ۱۸۵.

۳- نک: عبدالله جوادی آملی، حیات عارفانه امام علی ۷، ص ۴۲.

۴- نک: تکوین: ۵ - ۷.

۵- نک: واقعه: ۹۵.

مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) پرسیدم. آن حضرت با دست اشاره کرد که سرت را بلند کن. سرم را بلند کردم، دیدم سقف کنار رفت و فضایی پیدا شد که چشم را به حیرت واداشت. آنگاه فرمود: «هَكَذَا رَأَى اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ این چنین ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید.»

امام باقر علیه السلام نمونه‌ای از شهودهای حضرت ابراهیم علیه السلام را به شاگرد خود نمود. در ادامه روایت آمده است که حضرت باقر علیه السلام ملکوت زمین را نیز به جابر نشان داد. (۲) «ملکوت» یعنی وجود اشیا از آن جهت که به خدای سبحان استناد و قیام دارد. این دید ملکوتی است که انسان را به خدا و توحید او راهنمایی می‌کند. این حقیقت، با چشم سر دیدنی نیست، و گرنه مورد امتنان بر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود؛ چون رؤیت ظاهری برای همگان میسر است. این شهود و رؤیت ویژه بود. ... در این شهود که برای انبیا و در رأس آن نبی اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، هیچ نوع خطا یا شکی راه ندارد... (۳)

بنابراین، راه نظر عقلی و شهود قلبی به «ملکوت عالم»، به روی همگان باز است و مقید به هیچ قید زمانی، زمینی، صنفی و طبقاتی نیست. «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا» (۴) که هم امر شده و هم به صورت «جمع» آمده، دال بر آن است و راه‌های نیل به «ملکوت عالم» نیز «خلیل سیرت» و ابراهیم‌منش و ابراهیم‌روش می‌طلبند که انسان موحّد راستین، توان مندی‌های لازم و ممکن را در پیمودن راه شهود ملکوت هستی خواهد داشت. «یقین» که مقام «پرده‌زدایی» و «حجاب‌برداری» از جلو دیدگان دل است، برای چنین انسان‌هایی حاصل می‌شود و معرفت یقینی، محبت و عشق صادق و عمیق را در پی دارد، عبودیت یقینی را به دنبال

۱- نک: انعام: ۷۵.

۲- نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۳۰؛ برهان، ج ۱، ص ۵۳۲؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۸؛ نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۹۲.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴- نک: اعراف: ۱۸۵.

خواهد داشت تا «شهود حق» برای عبد مؤمن حاصل گردد: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (۱).

چنین انسان‌هایی، به «قرب حقیقی» که برداشتن حجاب میان خود و خداست، می‌رسند:

قرب، نی بالا و پستی رفتن است خویش را بگذار و بی خود شو، درآ نیستی از خویش عین وصل اوست

قرب حق، از هستی خود رستن است اندرون بزم وصل جان فزا بگذر از هستی، دلت گر وصل جوست

چنین محو و فنایی، جز به تجلی الهی میسر نخواهد شد. پس باید شایسته تجلیات الهی گشت و به شهود و رؤیت ملکوت عالم وجود و یقین دست یافت که «گدایی گردد از یک جذبه، شاهی».

ناگفته نماند که واژه‌هایی چون: تقوا، توبه، انابه، تفکر، تذکر، نوشیدن شراب‌های بهشتی از سلسبیل و تسنیم و شراب طهور در قرآن کریم، دارای معانی و مبانی ویژه و مبادی تصویری و تصدیقی خاص و شرایط درونی و بیرونی تعریف شده‌ای است. هر کدام ناظر به مراتب وجودی «سالک الی الله» هستند و می‌توانند در فرآیند و شبکه کاملاً مشخص و فرمول‌های تعیین شده، قرار گیرند و ابرار و اصحاب یمین تا مقربان را شامل شوند. اگر با روایات تفسیری و تأویلی نیز پیوست یابند، شور و شیدایی و شعور و شهودی منحصر به فرد را در انسان شایق کمال و مشتاق وصال به وجود می‌آورد.

اصطلاحاتی چون تهجد، سحرخیزی، خلوص فعلی و ذاتی و صلوح نیز تنها واژه‌هایی با معانی لغوی و اصطلاحی نیستند، بلکه هویت‌های معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ماهیتی سیر و سلوکی دارند و گفتمان ویژه‌ای را در عرفان قرآنی و سلوک و حیانی رقم زده‌اند. هر کدام در درون خود، با

دلالت‌های مطابقی، تضمینی و التزامی، منازل سلوک و مقامات عرفانی را در راستای فتوحات غیبی شکل و ساختار می‌دهند و راه را از سلوک اخلاقی تا سلوک عرفانی می‌گشایند و ادراک مقام توحید و ولایت و خداجویی، خداپویی و خداخویی را برای عبدِ سالکِ عاشق و عارف ممکن و مقدور می‌سازند. تدبّر در چنین واژه‌ها و تفکر در چنان اصطلاحات، مرقاه کمال و ذروه وصال در معرفت‌های شهودی و حقایق امکانی باطنی خواهند شد تا انسان از عبارت به اشارت، و از لطافت به حقیقت قرآنی راه یابد.

بنابراین، جست‌وجوی عرفان عملی و علمی و سلوک باطنی در غیر قرآن و معارف و آموزه‌های قرآنی، اعم از قرآن صامت و ناطق و صاعد؛ جست‌وجوی از بیرون و گاهی سراب است، نه جست‌وجوی از درون و یافتن آب حیات. پس: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۱).

بخش دوم: مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن

اشاره

مبادی و مبانی سیر و سلوک در قرآن

زیر فصل ها

پیش درآمد

فصل اول: ضرورت خودشناسی

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی

فصل سوم: شریعت گرایی در سیر و سلوک قرآنی

فصل چهارم: ایمان گروهی و عمل صالح گرایی

فصل پنجم: انسان و شدن

فصل ششم: عبودیت گرایی

فصل هفتم: ولایت محوری

فصل هشتم: سلوک زندگی ساز

فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک

فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک

پیش درآمد

پیش درآمد

معرفت به مبانی نظری تکامل معنوی و مبادی تصویری و تصدیقی سیر و سلوک روحی و باطنی، از ضروریات حوزه «عرفان عملی» و «شدن» و «قرار گرفتن در جاذبه مطلق کمال» و رهیدن از عالم کثرت و رسیدن به جهان «وحدت» است؛ زیرا تا انسان شایق کمال و عاشق وصال، به بنیادهای سیر و سلوک و جهان بینی و بینش های لازم در سیر الی الله مجهز نشود و توشه معرفتی نداشته باشد، او را توانایی بر «رفتن»، حرکت نهادی و جوهری اشتدادی و استکمالی، صیوررت و تصعید فزاینده نیست. سیر و سلوک، هم منازل معرفتی _ نظری و هم مقامات علمی _ سلوکی دارد و تا وقوف و بصیرت به منازل معرفتی حاصل نگردد، ورود به منازل عملی و مقامات معنوی برای فتوحات غیبی، یکی پس از دیگری ممکن نخواهد شد. افزون بر این، در مقامات عملی نیز بایسته عقلی و شایسته معرفتی است که «آگاهی» دقیق به مقدمات، مقارنات و مؤخرات آنها و عوامل و موانع سلوک در منازل و مقامات را بیابد. به همین وزان، عارف شیراز سروده است:

گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست

رفتن آسان بود از واقف منزل باشی

معرفت به مبادی و بصیرت می تواند آهسته آهسته از معرفت های حصولی و

مفهومی یا علم‌الدراسه ای به معرفت‌های شهودی و حضوری یا علم‌الوراثه‌ای تبدیل شود و سالک در پیمودن مسیر الهی و سلوک عرفانی، به مرتبه‌ای راه یابد که بر اثر حب و عبودیت الهی، زمام و تدبیر امور او را «حقیقه الحقایق» بر عهده گیرد و در کُنْه عقلش با او سخن و نجوا کند: «وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ» (۱) و شور و شیدایی و عقلِ عاشقانه و عرفانی به او هدیه کند که در حدیث معراج آمده است: «وَلَأَسْتَعْرِقَنَّ عَقْلَهُ بِمَعْرِفَتِي وَلَأَقُومَنَّ لَهُ مَقَامَ عَقْلِهِ»؛ (۲) یعنی عقل غرق در دریای معرفت الهی شده و خدا به جای عقل او نشسته است تا او را به ساحل وحدت و درگاه و بارگاه شهود رهنمون شود و سوق و سیر دهد و «خَرْد خام» به «میخانه» برد و او را از خامی به پختگی و سوختگی و گداختگی تعالی دهد و عقل با ره توشه می، منزل به منزل و شهر به شهر تا شبستان شهود پرواز کند:

نهادم عقل را ره توشه از می

ز شهر هستی‌اش کردم روانه

بنابراین، معرفت به مبانی علمی و مبادی نظری سیر و سلوک الی‌الله، «شرط لازم» و «لاینفک» است. البته در هر مرتبه و درجه وجودی، معرفت مناسب و مسابیح با آن، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است تا سالک قرآنی، هیچ همی و غمی «جز خدا» نداشته باشد و از «خدا» جز «خدا» نخواهد: «قُلِ اللَّهُ تَمُّ ذَرُهُمْ» (۳) الله‌شناسی و اسماء‌الله‌شناسی، می‌طلبد که انسان تا معرفت به الله نیابد، چگونه او را مطالبه نماید؛ چه اینکه سالک اگر خدا و اسمای جمال و جلال او را نشناسد و خویشتن و منزلت و بهای خود را نیابد، همواره در جست و جوی امور جزئی و نعمت‌های خدا، مثل حور و قصور و بهشت متوسط خواهد بود و از اُنس با محبوب و دیدار دلبر و دلدار و بهشت لقاء محروم خواهد شد و همت

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۲- ملامحسن قبض کاشانی، الوافی، ج ۲۶، ص ۱۴۸.

۳- نک: انعام: ۹۱.

های او مصروف رفتن به بهشت و رهیدن از جهنم می شود. پس همت‌های معرفتی و سلوکی خود را باید بالا- برد و ارتقا بخشید و به «رضوان‌الله» و «لقاء‌الله» اندیشید:

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «المرء یطیر بهمته.»^(۱) پس، از تو حرکت و از خدا برکت. «اقرأ وارق.»^(۲)

۱- متقی هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- ۵. شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

فصل اول: ضرورت خودشناسی

اشاره

فصل اول: ضرورت خودشناسی

ضرورت خودشناسی و خودسازی، امری عقلانی و برهانی از نظر حکمی _ فلسفی، و حقیقتی شهودی _ عرفانی از حیث سلوکی _ معنوی است. تا انسان چستی و کیستی خود را نیابد و نسبت و رابطه‌اش را با عالم وجود و مبدأ عالم، ادراک و اشراق نکند، نمی‌تواند در جاذبه کمال و لقاءالله قرار گیرد. معرفت به خود و بیداری (بیداری درباره «خویشتن»); نقطه آغاز حرکت به سوی «لقاءالله» است، حرکت از خود تا خدا که حرکتی از خود فروتر و دانی به خود فراتر و عالی است. به تعبیر استاد شهید مطهری رحمه الله :

هر موجودی در مسیر تکامل فطری خودش که راه کمال را می‌پیماید، در حقیقت از «خود» به «خود» سفر می‌کند؛ یعنی از خود ضعیف، به سوی خود قوی می‌رود. علی‌هذا انحراف هر موجودی از مسیر تکامل واقعی، انحراف از خود به ناخود است. (۱)

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله، عرفان فطری و عرفان به فطرت و گرایش‌های عالی‌ها آن را کلید کمال برشمرده است:

وَمِنْ هُنَا يَظْهَرُ أَنَّ الْعِرْفَانَ يُنْتَهَى إِلَى أَصْلِ الدِّينِ الْفِطْرِيِّ، إِذْ لَيْسَ هُوَ بِنَفْسِ أَمْرٍ مُتَقَلَّبًا يَدْعُوا إِلَيْهِ الْفِطْرَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ، حَتَّى يُنْتَهَى فُرُوعُهُ وَ أَغْصَانُهُ إِلَى أَصْلِ وَاحِدٍ، هُوَ الْعِرْفَانُ الْفِطْرِيُّ. (۲)

استاد جوادی آملی نیز خط سیر سیر و سلوک را از آغاز تا انجام، چنین

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۷۶.

۲- المیزان، ج ۶، ص ۱۹۰.

ترسیم می کند:

وَمُفَادَهُ هُوَ إِنَّ الْإِنْسَانَ سَالِكٌ إِلَى اللَّهِ وَصَائِرٌ إِلَيْهِ وَ لَا يَتَّيِدُ لِلسَّالِكِ مِنَ الطَّرِيقِ، كَمَا لَا يَتَّيِدُ مِنَ الْغَايَةِ. وَ أَمَّا الطَّرِيقُ، فَهِيَ النَّفْسُ وَ أَمَّا الْغَايَةُ فَهِيَ جَنَّةُ الْقَاءِ وَ لَا طَرِيقَ لَهَا إِلَّا مَعْرِفَةُ النَّفْسِ وَ تَزَكِيَّتُهَا وَ لَا غَايَةَ لِلنَّفْسِ إِلَّا لِقَاءَ خَالِقِهَا وَ لِذَا اِهْتَمَّ بِهِ الْمُحَقِّقُونَ مَنْ الْقَدَمَا وَ غَيَّرَهُمْ فِي كُتُبِهِمُ الْقَيْمَةَ وَ كَذَا فِي سِيرِهِمُ الطَّاهِرَةِ عَنْ رَجْسِ الطَّبِيعَةِ... (۱).

استاد در مطالب یادشده، مؤلفه‌های وجودی حرکت به سوی کمال نهایی و امکانی را چنین تبیین کرده است:

الف) انسان، سالک الی الله است، بالضروره؛

ب) سلوک، توأم با صیوروت و شدن است؛

ج) سالک و صائر الهی طریقه و راه می طلبد؛

د) در سیر و سلوک، «غایت» یک ضرورت است؛

ه) «راه» برای «رونده» همانا «نفس» است؛

و) غایت نیز هر آینه لقاءالله و بهشت دیدار با خداست؛

ز) تزکیه نفس، هسته مشترک سیر و سلوک در همه مراتب و مقامات سلوکی است؛

ح) سیره علمای عامل و عارفان حقیقی در سیر و سلوک، «طریق نفس» بوده است.

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ...» (۲) نیز به روشنی، نسبت راه و رونده و هدف را تعیین و تبیین کرده که مُخَّ و مغز عرفان

۱- عبدالله جوادی آملی، علی بن موسی الرضا (ع) و القرآن الحکیم، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- نک: مائده: ۱۰۵.

حقیقی یا عرفان مثبت است و قرآن کریم، چنین سلوکی را فراروی انسان نهاده است:

... ثم امیر المؤمنین فی قوله «علیکم انفسکم» بلزوم انفسهم کان فیہ دلالة علی ان نفس المؤمن هو الطریق الذی یؤمر بسیلوکه و لزومه فإن الحث علی الطریق انما یلازم الحث علی لزومه و التحذیر من تزکة لاعلی لزوم سالک الطریق كما نشاهدہ فی مثل قوله تعالی و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ» (۱) فامرہ تعالی علی المؤمنین بلزوم معرفہ انفسہم فی مقام الحث علی التحفظ علی طریق ہدایتہم یفیدان الطریق الذی یجب علیہم سیلوکه و لزومه، هو «انفسکم» فنفس المؤمن هو طریقہ الذی یسئلک الی ربہ و هو طریق ہداه و هو المنتہی بہ الی السعادتہ. (۲)

یا در جایی دیگر می فرماید: «فالشروع لم یهمل بیان کیفیہ السیر من الطریق النفس». (۳) بنابراین، معرفت نفس، راه اصلی درک و دریافت الہی و نقطہ عطف سیر و سلوک به سوی خداست کہ آموزہ‌های قرآنی به طور مستقیم و غیرمستقیم، ناظر بر آن است. پس یکی از راه‌های عظیم و عزیز معرفت به خدا و توحید الہی، همانا سیر در آیات انفسی و مشاہدہ درون خود است: «وفی انفسکم افلا تبصرون» (۴) و «سیرہم آیاتنا فی الافاق و فی انفسہم حتی یتبین لہم انه الحق» (۵) به تعبیر آیت اللہ جوادی آملی: «آیات کریمہ فوق در راه‌های خدانشناسی، به منزله متن است و سایر ادله قرآنی و روایی، به منزله شرح آن». (۶)

۱. عرفان به نفس، عرفان به خدا

اشارہ

۱. عرفان به نفس، عرفان به خدا

۱- نک: انعام: ۱۵۳.

۲- نک: تفسیر المیزان، ج ۶، صص ۱۷۸ - ۱۹۴ و ۱۸۰ - ۱۹۰.

۳- علامہ محمدحسین طباطبائی، رسالہ الولایہ، ترجمہ و شرح: صادق حسن زاده، ص ۱۸۶.

۴- نک: ذاریات: ۲۱.

۵- نک: فصلت: ۵۳.

۶- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۳۰.

در حدیث نبوی آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^(۱). اکنون پرسش این است که: سنخ و جنس معرفت نفس چیست؛ از سنخ معرفت حصولی و عقلی است یا معرفت حضوری و شهودی؟ ضمن اینکه اگر معرفت نفس، از نوع و سنخ حضوری _ شهودی باشد، چگونه باید تفسیر گردد؟ زیرا قرائت‌های گوناگون و تفسیرهای فراوانی از آن وجود دارد.

در تفسیر حدیث یادشده، برخی، «طریق فلسفی» را در پیش گرفته و گفته‌اند انسان باید سنخیت وجودی خود را همراه با تصورات، قوای وجودی و مراتب هستی‌اش درک و دریافت کند و می‌توان نفس و قوای آن را از رهگذر و روش وحدت در کثرت و کثرت در وحدت شناخت. البته معرفت نفس حصولی و فلسفی، سودمند و لازم است، ولی کافی و تمام نیست و شرط لازم سیر و سلوک الی‌الله، در راستای معرفت‌الله و معرفت به توحید و لقای رب است. حتی معرفت نفس حضوری و شهودی با تفسیر و قرائت فلسفی و بازگشت دادن مسئله به «برهان علیت»، آن هم بر محور حکمت متعالیه، اگرچه بسیار نزدیک به قرائت عرفانی است، تام و تمام نیست. باید دانست در حدیث مشهور نبوی، لفظ «معرفت» کاربرد یافته است، نه الفاظی دیگر که از «دریافت عینی و شهودی» حکایت می‌کند، نه مقدمات فلسفی و تفسیرهای فلسفی؛^(۲) زیرا در معرفت شهودی و درک و دریافت درونی و وجودی، حجاب‌های ظلمانی زدوده و زمینه‌های معرفت رب _ آن هم معرفت توحیدی _ فراهم و حجاب‌های نورانی یکی پس از دیگری برداشته می‌شود. به تعبیر میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

برادر من! اگر همت داری که از اهل معرفت شوی و انسان بشوی، بشر روحانی

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲- نک: در آمدی بر سیر و سلوک، صص ۲۷ و ۲۸.

باشی، سهیم و شریک و ملائکه باشی و رفیق انبیا و اولیا علیه السلام بوده باشی، کمر همت به میان زده و از راه شریعت بیا و مقداری از صفات حیوانیت را از خود دور کن و متخلق به اخلاق روحانی باش. راضی به مقام حیوانات و قانع به مرتبه جمادات نشو. حرکتی از این آب و گل به سوی وطن اصلی خود که از عوالم علین و محل مقربین است، بکن، بلکه نفس خود را بشناسی، بالکشف و العیان به حقیقت این امر بزرگ نائل باشی که شناختن آن، راه شناختن خداوند جل جلاله است، چنان که در روایت است که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»... (۱).

پس دو راه کلی برای شناخت خود یا خودشناسی وجود دارد:

یک _ راه مفهومی، حصولی و عقلانی که انسان با تفکر در ذات و صفت و افعال خود، به ذات و صفات و افعال مبدأ هستی پی برد که قرین و شبیه به سیر آفاقی است که پیام جامع و مشترک دارند.

دو _ راه حضوری و شهودی _ عرفانی که سالک این طریق از راه تهذیب نفس، طهارت درون و صفای باطن، با چشم دل به مشاهده جمال و جلال الهی می‌نشیند که ابزار آن «دل»، روش آن تهذیب و تزکیه، و غایت آن شهود رب است. به تعبیر استاد جوادی آملی: «در راه انفسی و سفر نفسانی انسان، مانند سیر و سفرها، مسافت، راه سرعت و سبقت وجود دارد که در قرآن کریم از آنها با تعبیرهای مختلفی مانند صراط، سبیل، صیوروت، سرعت و سبقت یاد شده است» (۲).

آیاتی در قرآن حرکت و سیر آفاقی و بیرونی را به «سیر» تعبیر می‌کند: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» (۳) و حرکت و سیر انفسی و درونی را به «صیر»، به معنای متحول گردیدن، تحول نهادی و درونی: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (۴) سیر انفسی و معرفت نفس شهودی، در سیر و سلوک الی الله ویژگی‌هایی دارد که برخی از

۱- رساله لقاء الله، صص ۲۲ و ۲۳.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۵۰.

۳- غافر: ۲۱.

۴- شوری: ۵۳.

آنها بدین قرار است:

اول _ وحدت سالک و مسلک، یعنی انسان، هم رونده و هم مسافت و راه است و از خود و در خود، به سوی خدا در صیروت و شدن جوهری و تحول درونی است.

دوم _ وحدت مبدأ و مقصد، به این معنا که مبدأ فاعلی سیر الی الله، «خدا» و مقصد نهایی سیر الی الله نیز خداست؛ زیرا از دیدگاه قرآن کریم در حرکت صائب و صحیح و صیروت صادق و ثاقب، «خدا»، همه شئون وجودی سالک، از سلوک تا شهود را تدبیر و هدایت می کند و در عرفانِ عملی قرآنی، توحید افعالی، توحید صفاتی و توحید ذاتی اصالت دارد و غایت نیز تنها خداست و بس:

ماییم و رُخ یار دل آرام و دگر هیچ

ماراست همین حاصل ایام و دگر هیچ

از این رو، سالک با نام و یاد خدا و به یاری و برای خدا حرکت می کند. پس یاد خدا از اول تا آخر و در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت و بدایت و نهایت سیر و سلوک یک «ضرورت» است و فرمود: «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ»؛ (۱) زیرا «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (۲)

سوم _ زاد و توشه سیر و سلوک درونی، تنها «تقوای الهی» است که البته مراتب و درجاتی دارد و مناسب هر مرحله و مقام، تقوای خاص به خود را محتاج است. قرآن کریم فرمود: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۳) یا «وَأَتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ» (۴) که تقوای الهی، حرکت بر مدار و سنت الهی و خودنگه داری و صیانت

۱- نک: سبأ: ۴۶.

۲- نک: حدید: ۳.

۳- نک: بقره: ۱۹۷.

۴- نک: بقره: ۱۹۷.

نفس و تنها خدا را محور و ملاک همه چیز دانستن است و در صفت تقوا و پارسایی، همه خوبی‌ها و کمالات قرار دارد.

چهارم _ مَرَكَب و وسیله سیر و سلوک بر اساس روایتی نغز و پرمغز از امام حسن عسکری علیه السلام، شب زنده داری، سحرخیزی و سلوک در سحر است. سحر اسراری دارد که اصحاب اسحار، اسرار آن را نیک می‌دانند و می‌یابند. حضرت فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَهْرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ» (۱) در این حدیث، سخن از وصول و شهود الهی و تحقق وصول و شهود در سفر معنوی و سلوک باطنی است و امکان وصول را متفرع بر «امتطاء» یا مرکب‌گیری شمرده‌اند که سحرخیزی و عبادت و عبودیت شب‌انگه‌هاست.

در نتیجه، عرفان به نفس، ممکن است، نه محال و بهترین و سودمندترین راه سیر به سوی خداست که در احادیث دیگری نیز از آن سخن به میان آمده است. مثلاً امام علی علیه السلام فرمود: «معرفة النفس أنفع المعارف» (۲) یا فرمود: «افضل المعرفة معرفة الانسان نفسه» (۳) از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پرسیدند: راه معرفت حق چگونه است؟ فرمود: معرفت نفس. «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الرَّبِّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ» (۴) در تعریف روایی از عرفان و تبیین و حیانی از عرفان آمده است: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا» (۵) پس عرفان به نفس و آزادسازی نفس از همه موانع و علایق، یا رسیدن نفس به آزادی حقیقی که آزادی درونی و معنوی است، «عرفان اسلامی یا حیانی و علوی» شمرده می‌شود؛ تا انسان از «خود طبیعی» به خود انسانی و ملکوتی راه یابد و در دل حیات طبیعی، به

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۲- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ج ۸، ص ۳۵۶۶، ح ۱۲۲۰۳.

۳- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، ج ۸، ص ۳۵۶۶، ح ۱۲۲۰۰.

۴- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۳.

۵- شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۸.

حیات طیبه دست یازد. چنین عرفانی، هفت گام می‌طلبد که اکنون بدان می‌پردازیم.

الف) گام های هفت گانه

الف) گام های هفت گانه

گام نخست: خود آگاهی و سیر انفسی یا معرفتِ شهودی به خویشتن.

گام دوم: درک و دریافت از کجا آمده‌ام و در کجا هستم و به کجا می‌روم؟

گام سوم: تأمل و تعقل در قوای نفسانی، اعم از قوای ادراکی و تحریکی، و شکوفایی آنها در پرتو شریعت بر حق محمدی صلی الله علیه و آله.

گام چهارم: پاک سازی درون و لای رومی جداول درونی خویش و مسیرهای مرتبط به قلب یا حقیقت وجودی خود که همان تهذیب نفس و تزکیه درون است.

گام پنجم: حجاب زدایی بین خود و خدا که مهم ترین و سخت ترین حجاب، «حجاب نفس یا خود» است. از این رو، باید از همه تصورات و همه اعتباریات عبور کند چنانکه امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ» (۱).

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

گام ششم: بیداری و مراقبت همیشگی در همه منازل و مقامات سلوکی و مراقبه مخصوص هر مقام.

گام هفتم: مانع زدایی در مسیر سیر و سلوک عرفانی، اعم از جهل و غفلت، خود و خدا، گناه علمی و عملی، اعراض از یاد خدا و... (۲).

به نظر می‌رسد در اشعار شیخ محمود شبستری، راه خودشناسی و

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۲۷.

۲- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، صص ۱۶۸ - ۱۷۲؛ درآمدی بر سیر و سلوک، صص ۴۷ - ۴۹.

خودسازی و موانع سیر و سلوک چنین تبیین شده باشد:

مسافر چون بُود رهرو کدام است؟ دگر گفتمی مسافر کیست در راه مسافر آن بُود کو بگذرد زود به عکس سیر اول در منازل کسی مرد تمام است کز تمامی پس آن گاهی که ببرید او مسافت بقا می‌یابد او بعد از فنا باز شریعت را شعار خویش سازد به اخلاق حمیده گشته موصوف همه با او ولی او از همه دور

که را گویم که او مرد تمام است؟ کسی کو شد ز اصل خویش آگاه ز خود صافی شود چون آتش از دود رود تا گردد او انسان کامل کند با خواجگی کار غلامی نهد حق بر سرش تاج خلافت رود ز انجام ره دیگر به آغاز طریقت را نثار خویش سازد به علم و زهد و تقوا بوده معروف به زیر قبه‌های ستر مستور (۱)

□□□

موانع چون در این عالم چهار است نخستین پاکی از احداث و انجاس شمیم پاکی از اخلاق ذمیمه است چهارم پاکی سیر است از غیر

طهارت کردن از وی هم چهار است دوم از معصیت وز شرّ وسواس که با وی آدمی همچون بهیمه است که اینجا منتهی می‌گرددت سیر (۲)

(ب) دو گزاره نهایی

(ب) دو گزاره نهایی

۱. معرفت رب از راه معرفت نفس: «ان معرفه الربّ من طریق النفس، حیث کانت اقرب طریقاً و اتم نتیجه» (۳)

۱- نک: محمد لاهیجی، گلشن راز، صص ۲۸ - ۳۲.

۲- محمد لاهیجی، گلشن راز، ص ۳۷.

۳- رساله الولایه، فصل چهارم.

۲. خودشناسی در مقیاس با خداشناسی طریقت دارد، نه موضوعیت: «وتكون النفس طريقاً مسلوکاً والله سبحانه هو الغايه التي يسلك اليها و ان الاربك المنتهى».(۱)

۲. طریق عملی نفس

۲. طریق عملی نفس

معلوم شد که غرض از معرفتِ نفس در معرفتِ رب، معرفتِ شهودی است، نه فلسفی، و عرفانی است، نه برهانی، ولی باید دانست که غرض، عرفان عملی و سلوکی برای وصول است و لازمه «طریق عملی» در خودشناسی، طهارت درونی و سیر از مرحله‌ای به مرحله دیگر در پرتو فقرشناسی و فقرباوری وجودی است؛ زیرا اگر خدای سبحان فرمود: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»(۲) یا «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»(۳) دریافت این حقیقت است که «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»(۴) پس انسان، عین فقر و نیاز به مبدأ غنی و بی‌نیاز است و ربط وجودی و تعلق ذاتی به حق سبحانه دارد و فهم و شهود این معنا و حقیقت، انسان را به مسیلتک نیستی در عالم سیر و سلوک سوق می‌دهد. به تعبیر میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

[ای طالب معرفت نفس!] کیفیت فکر جز این نیست که فکرکننده گاهی در تجزیه نفسش فکر کند و گاهی در تجزیه عالم، تا آنکه برای او محقق شود که آنچه از عالم می‌داند، نیست مگر نفس خودش و عالم خودش، نه عالم خارجی؛ و محقق شود که این عوالمی که برای او معلوم شده، همگی مرتبه‌ای از نفس خود اوست تا آنکه خود را برای خود بیابد که چیست؟ سپس باید از دل خود هر چه صورت و خیال است، نفی کند و فکرش فقط در «عدم» باشد، تا آنکه حقیقت نفسش برای او منکشف گردد؛ یعنی عالم از پیش روی او برداشته شود و حقیقت نفس او بدون صورت و ماده برای او ظهور کند و این

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۷، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- نکه: ذاریات: ۲۱.

۳- نکه: فصلت: ۵۳.

۴- نکه: فاطر: ۱۵.

اول مرتبه «معرفت نفس» است... (۱).

پس سالک الی الله، هر لحظه و آنی در حال مردن و درک عدم است و در حدوث و زوال عدم‌ها و نیستی‌های «نسبی» به وجودهای نسبی است تا به وجود مطلق رهنمون می‌گردد. این هجرت و رجعت در «صیوروت» و تحول وجودی و نهاد ناآرام او همواره تجربه می‌شود که سیر از طبیعت تا ماورای طبیعت و از کثرت به وحدت و سپس از وحدت در وحدت، همانا فناء فی الله و فناء الفناء می‌طلبد. به همین دلیل، علامه طباطبایی می‌فرمود:

مسئله عرفان نفس، مسئله فکری و نظری نیست، بلکه مقصدی است که جز از راه عمل نمی‌توان معرفت تام و کامل درباره آن به دست آورد. (۲)

به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

آن‌که در خود درست اندیشید، دریابد که بود او نابودشدنی نیست، هر چند او را اطوار وجودی است؛ چه اینکه شأنی از وجود صمدی است و به تعبیر فلسفی، معلول، قائم به علت تاّمه خود است که حق مطلق و وجود صمد است، و نافی باید نخست نفی علت کند و آن، یا عدم است یا وجود. عدم که بطلان محض و هیچ است و وجود که واجب بالذات است، علاوه بر اینکه شی، نافی ذات خود نیست.

فنای صحف عرفانی، عبارت از تعنیات و اسقاط اضافات است و نیست شدن خلق، بعد از هستی. تعبیر موت در روایات، کنایه از فناى سافل در عالی است. لذا در سلسله طولی صعودی، موت عالی، متأخر از موت سافل است. (۳)

و علامه جعفری نیز در تفسیر این اشعار مولوی:

از جمادی مُردم و نامی شدم مُردم از حیوانی و پس آدم شدم

۱- رساله لقاءالله، صص ۲۳۴ - ۲۳۶.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۶، ص ۲۸۳.

۳- حسن حسن‌زاده آملی، گنجینه گوهر روان، ص ۲۹ مقدمه.

حمله دیگر بمیرم از بشر از ملک هم بایدم جُستن ز جو بار دیگر از ملک پَران شوم پس عدم گردد، عدم چون ارغنون
وز نما مُردم به حیوان سر زدم پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم تا بر آرم از ملائک بال و پر «کل شیء هالک الا وجهه»
آنچه اندر وَهْم ناید آن شوم گویدم «کانا الیه راجعون»

می نویسد:

بدیهی است منظور مولوی از «عدم»، نیستی مطلق نیست، بلکه غروب از جهان طبیعت است و طلوع در جهان ابدیت. منظور از
عدم، عالم فوق طبیعت است. ... عدم ارغنون، نمایش عدم در نهایت کمال ممکن است. (۱)

بنابراین، «راه عملی نفس» با ریاضت و مجاهدت طبق دستور شریعت، از آغاز تا انجام صورت می گیرد. پس در هیچ مرحله‌ای،
سقوط تکلیف معنا نخواهد داشت و آداب و اسرار شریعت، ظاهر و باطن شریعت و متدرّج و ذومراتب بودن و تشکیک پذیری
شریعت، به میزان معرفت و عمل سالک و صائر الی الله وابسته است که می تواند مَحْمِل و مُفَسِّر فنای عرفانی باشد که در مرگ
اختیاری نیز تجلی می یابد و التزام عملی به شریعت، اعم از بایدها و نبایدهای شریعت، لازمه لاینفک سلوک قرآنی است تا
سالک را به مقام «عبودیت» برساند که گنه و ذاتش «ربوبیت» است؛ یعنی انسان سائر و سالک، از عبادت به عبد و سپس
عبودیت که اوج شکوه بندگی است، می رسد و از همه محدودیت‌ها و حجاب‌ها می رهد و بر عالم و آدم «ولایت» پیدا
می کند. البته باذن الله و به تناسب مرتبه وجودی خویش، خدایی، خداخو، خلیف‌الله و «ولی الله» می شود و بقای ابدی و وجود
جاودانه می یابد و «وجه الله» می گردد که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۲) یا «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
وَجْهَهُ» (۳)

۱- محمد تقی جعفری، عرفان اسلامی، صص ۲۷ و ۲۸.

۲- نک: الرحمن: ۲۶ و ۲۷.

۳- قصص: ۸۸.

بنابراین، از رهگذر عبدالله شدن، به مقام «صبغها لله»، «عندالله» و سپس «وجه الله» گشتن راه می‌یابد و حرکت استکمالی جوهری‌اش، او را به حرکت اشتیاقی و حبّی می‌رساند که «مَنْ عرف نفسه جاهدا» (۱) چنین مجاهدت و سلوکی، او را به شهود ذات حق می‌رساند و در طریق حضوری و شهودی نفس که طریقی عملی است، «شهید» در آیه «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۲) معنای «مشهود» دارد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله: «والشهيد بمعنى الشاهد أو بمعنى المشهود و هو المناسب سياق الآية» (۳) که «سالک برای رسیدن به قلّه منبع انسانیت؛ یعنی «توحید» باید آنها را انجام دهد و مسیر را با ضوابط و چگونگی‌ها دانسته و داشته باشد و با طی مقامات و منازل، به کمال مقصود برسد» (۴) به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «جزای فنای فی الله، بقای بالله است» (۵) به همین دلیل، علامه جعفری، عرفان اسلامی را چنین تعریف می‌کند:

عرفان اسلامی، گسترش و اشراف نورانی «مَنْ انسانی» بر جهان هستی است، به جهت قرار گرفتن «مَنْ» در جاذبه کمال مطلق، که به لقاءالله منتهی می‌گردد. (۶)

به همین دلایل، عرضه شد معرفتِ نفس با مراقبتِ نفس و محاسبتِ نفس، قرین و رهین است تا انسان را به عالی‌ترین درجات تکاملی‌اش برساند. به همین برهان، علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَمَتْ لِعَدْوٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۷) تقوای نخست را به معرفتِ نفس، و تقوای دوم را به مراقبتِ نفس و «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَمَتْ لِعَدْوٍ» را به محاسبت

۱- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۱۷۷.

۲- نکه: فصلت: ۵۳.

۳- المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۴.

۴- نکه: مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۵- حسن حسن‌زاده آملی، هزار و یک کلمه، ج ۵، کلمه ۴۷۴، ص ۱۵۱.

۶- عرفان اسلامی، ص ۲۳.

۷- حشر: ۱۸.

نفس تفسیر کرده است. (۱)

۳. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع الدرجات)

۳. سلوک اخلاقی، مقدمه سلوک عرفانی (تهذیب نفس و ادراک رفیع الدرجات)

در بحث از طریق عملی نفس، گفتیم که جوهر حرکت انسان به خدا، تطهیر درون و تزکیه نفس است. در اینجا باید دانست که انسان تا «تخلیه» نکند، یعنی به وسیله جهاد اصغر و مبارزه رذایل و فضایل، فضایل را پیروز نکند و به واسطه توبه، به «انقلاب حقیقی» و انقلابی علیه خویشتن خویش برای سیر از مقام «هست» به مقام «باید» و از وضع موجود به وضع مطلوب نپردازد و «توبه و انابه» را ادراک نکند، به مرتبه «تخلیه» یا آراستگی باطن به صفات حمیده و فضایل و مکارم عالی اخلاقی نمی‌رسد و «مقام تجلیه» را که جلوه‌گری با نور الهی و مظهر جمال و جلال الهی شده است، درک و دریافت نخواهد کرد.

پس تخلیه، تخلیه و تجلیه لازم بوده و در سیر و سلوک اخلاقی تحقق پذیر است. به همین دلیل، سائر الی الله بایسته است از منزل اخلاق به منزل عرفان راه یابد که راه عرفان از اخلاق می‌گذرد و تخلّق به اخلاق الهی که رهاورد سلوک قرآنی است، انسان را خداخو می‌کند و سالک را به مقام «وصول» می‌رساند. آیه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها» (۲) در مقام تبیین فلاح انسان بر محور تزکیه نفس است که «خودستایی» است؛ یعنی رهایی انسان و نجاتش از ماسوای الهی و همه قیود و بندگی و بردگی غیرخدا. اگر انسان مصداق «طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ تَدْرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ» (۳) گردد، در صراط تزکیه نفس قدم می‌نهد و منازل تزکیه نفس را در پرتو اوامر و نواهی الهی و سنت‌های الهیه، یکی پس از دیگری می‌پیماید و به تعبیر ابن سینا:

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۹، صص ۲۱۶ - ۲۲۰.

۲- نک: شمس: ۹.

۳- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۲۵۷.

العارفون المتزّهون الا وضع عنهم دَنَسٌ مقارنَه البدن وانفكوا عن الشواغل خلصوا الى عالم القدس والسَّعاده وَاتَّعَشُوا بِالْکَمالِ الاعلی و حَصَلَتْ لَهُم اللذّه العیا. (۱)

چه اینکه پاکی و طهارت از علایق و شهوات حیوانی و رهایی از امور جسمانی و بدنی یا حیوانی، و خلاصی از امور مادی و دنیادوستی، مقدمه ورود به عالم قدس و سعادت و دریافت کمال اعلی و وَجِد و ابتهاج روحانی و رحمانی یا تجربه‌های عرفانی است که بالاترین لذت‌های روحانی و قدسی را فراروی انسان سالک قرار می‌دهد. به همین وزان، بوعلی سینا نوشته است:

العرفان مبتدئ من تفریق و نفض و ترک و رَفْضِ معن فی جمع، هو جمع صفات الحق للذات المریده بالضدق، منته الى الواحد، ثم وقوف. (۲)

تفریق، مبالغه در فرق و به معنای زیاد جدا کردن است؛ یعنی انسان سالک بین خود و بین ماسوای الله، جدایی بیندازد و آنها را از خود دور سازد. نخستین گام این است که سالک، همه تعلقات را قطع کند.

مرحله بعد، «نفض» یا تکاندن است. اگر چیزی به لباس یا فرش چسبیده باشد، اولاً آن را از روی لباس و فرش جدا می‌کنند و سپس لباس را می‌تکانند تا اگر چیزی از آثار آن شیء در لباس یا فرش مانده باشد، برطرف شود. عارف باید حتی گردها و تعلقات اندکی را که بر دل نشسته است، بزدايد و به گونه‌ای خویشتن خویشتن را تکان دهد که هر گونه تعلقی از او زدوده شود. عارف باید ضریح جان خود را غبارروبی کند.

مرحله سوم این است که چیزی را هرگز برای خود نخواهد و همه چیز را «ترک» کند. حتی همین خویشتن تکانی را کمال خود نپندارد و آن را هم با تکاندن دیگر از خود جدا سازد.

۱- شیخ الرئیس بوعلی سینا، اشارات و تنبیها، ج ۳، تنبیه سیزدهم.

۲- شیخ الرئیس بوعلی سینا، اشارات و تنبیها، ج ۳، ص ۴۱۹.

در بخش چهارم، «رفض» یا خودتکانی کند؛ یعنی خود را هم نبیند. رَفُض همان ترک با اهمال است. گاهی انسان چیز مورد علاقه خود را ترک می‌کند، از آن جهت که فرصت نگه داری آن را ندارد، ولی گاه چیزی را که مورد علاقه او نیست، ترک می‌کند که این ترک، همراه با بی‌اعتنایی است.

این چهار مرحله، که مراحل تزکیه و «تخلیه» است، از مراحل آغازین عرفان به شمار می‌آید. پس از آن، نوبت به این می‌رسد که عارف، صفات الهی را در خود جمع کند؛ زیرا وقتی روح عارف تزکیه و از رذایل «تخلیه» شد، نوبت «تجلیه» و «تحلیه» فرا می‌رسد. آنگاه همه اینها را در آستانه ذات اقدس اله _ که واحد است _ می‌برد و محو می‌شود؛ یعنی وقتی به مقصد رسید، آرام می‌گیرد و دیگر حرکتی ندارد، گرچه حرکت «من الله الی الله» پایان ناپذیر است و این سیر و سلوک با سیر و سلوک زاهد و عابد، تفاوت فراوان دارد. (۱)

پس «شراب طهور» الهی را باید نوشید تا از هر چه غیر خدا یکسره پاک گردد: «شَرَاباً طَهُوراً أُنَى يَطْهَرُهُم عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ». (۲) «طهور» صیغه مبالغه است. افزون بر اینکه پاک است، پاک‌کننده نیز هست. از این رو، می‌بینیم تخلیه و تزکیه و تحلیه و تجلیه در تعریف ابن سینا آمده است امام علی علیه السلام فرمود: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا وَ يُؤَبِّقُهَا» (۳) نیز قابلیت تطبیق با آنها را دارد تا مسیر حرکت سالک را از اخلاق به عرفان و پیمودن مدارج اخلاقی و معارج عرفانی را نشان دهد تا سالک در مقام سیر و سلوک خود به وحدت برسد. به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی: «در وحدت، سالک و سلوک و سیر و مقصد

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۲- فضل بن حسن طبرسی، مجمع‌البیان ذیل انسان: ۲۱.

۳- غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۷۸۸.

و طالب و طلب و مطلوب نباشد...» (۱) که قیامت سلوکی عارف، قیام کرده و یک حقیقت بیش نیست: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۲) در شرح اشارات خواجه طوسی نیز جریان مقام «وقوف» (منتهی الی الواحد ثم وقوف) آمده است: «هناك لا يبقى واصف ولا موصوف ولا سالئك ولا مسيلوك ولا عارف ولا معروف وهو مقام الوقوف» (۳) پس به تعبیر امام علی علیه السلام: «لا يزكو عند الله سبحانه الا عقل عارف و نفس غروف» (۴).

انسان خردگرا و عاقل و فرزانه و صاحب نفس روی گردان از دنیا و اعتبارات دنیوی و نفسانی، اهل تزکیه و طهارت است و سپس شایسته سیر و سلوک الی الله. به همین دلیل، گفتیم که انسان تا اخلاقی نباشد، عرفانی نمی شود و تا مراحل اخلاق را پشت سر نگذارد، مراحل عرفان را پیش روی نخواهد داشت. عرفان به نفس، همه مقدمات و مقارنات سلوک اخلاقی _ عرفانی را در بر خواهد داشت که انسان باید از نفس اماره تا نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه را نیز در سلوک اخلاقی _ عرفانی منظور کند. (۵) به تعبیر امام علی علیه السلام: «الاشغال بتهذيب النفس اصْلح»، (۶) «خَيْرُ النُّفُوسِ اَزْكَاهَا» (۷) و «ذَرَوْهُ الْغَايَاتِ لَا يَنَالُهَا اِلَّا ذُو وَ التَّهْذِيبُ وَ الْمُجَاهِدَاتُ» (۸).

تزکیه نفس نیز تشکیک پذیر، تدریجی و با مجاهدت و تحمل ریاضت ممکن است و خود، مقدمه واجب عرفان عملی و سلوک عرفانی شمرده می شود که قرآن کریم بدان رهنمون است و «تزکیه نفس» و تخلق به اخلاق الهی و رشد و فلاح و سعادت و صلاح را زمین هم نهاده است که امام علی علیه السلام فرمود: «قُلُوبُ

۱- نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، ص ۱۰۱.

۲- نک: غافر: ۱۶.

۳- نک: دروس شرح اشارات و تنبیهات، ص ۲۵۸؛ شرح تفصیلی، صص ۲۴۳ - ۲۵۹.

۴- غررالحکم و دررالکلم، ح ۱۰۸۸۲.

۵- نک: میزان الحکمه، ج ۱۳، صص ۶۲۸۶ و ۶۴۱۱.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۳، ص ۶۳۹.

۷- میزان الحکمه، ج ۱۳، ص ۶۳۹.

۸- میزان الحکمه، ج ۱۳، ص ۶۳۹.

الْعِبَادِ الطَّاهِرَةِ مَوَاضِعَ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ» (۱).

۴. نمره های سلوکی معرفتِ نفس

اشاره

۴. نمره های سلوکی معرفتِ نفس

چون مبدأ و مقصد سیر و سلوک، همانا «خدا» و مدار حرکت نیز بر «محور نفسِ انسان» تعیین می‌گردد و جان انسان، «جام جهان‌نما» قرار می‌گیرد، «صراطِ سلوک از خدا به خدا»، روح و گوهر سلوک است. به همین دلیل، از ثمرات بسیار مهم معرفتِ نفس، «خداشناسی» است. چنان‌که معرفتِ نفس، انفع المعارف است، معرفتِ خدا نیز اعلیٰ المعارف است و خودشناسی شهودی، خداشناسی شهودی را در پی دارد. هرگاه چنین معرفتی از خدا شامل حال انسان شود، انسان به عرفان حقیقی دست می‌یازد و همه چیز خویش را در «صراطِ خدا» قرار می‌دهد. در این صورت، نتایج و رهاوردهای بسیار گران‌سنگی فراروی سالک صائر قرار می‌گیرد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) معرفتِ توحیدی به خدا

الف) معرفتِ توحیدی به خدا

«توحید» غایت سیر و سلوک و عامل حیاتِ نفس و سرچشمه همه فضایل، مکارم و معالی اخلاقی _ عرفانی است که «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ تَوَّحَّدَ» (۲).

ب) خوف و خشیت الهی

ب) خوف و خشیت الهی

بر اثر معرفت به نفس و معرفت به رب، خوف و خشیت الهی پدید می‌آید و از رهاوردهای بسیار مهم و ماندگار است که از ویژگی‌های «عالمان ربانی» است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۳) امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا» (۴).

ج) کناره‌گیری از دنیا و دنیاگریزی

ج) کناره‌گیری از دنیا و دنیاگریزی

- ١- ميزان الحكمه، ج ١٣، ص ٦٣٩٢.
- ٢- ميزان الحكمه، ج ٨، ص ٣٥٨٨، ح ١٢٢٥٣.
- ٣- نك: فاطر: ٢٨.
- ٤- ميزان الحكمه، ج ٨، ص ٣٥٨٦، ح ١٢٢٤٦.

امام علی علیه السلام فرمود: «ثمره المعرفة الغروف عن دارالفناء» (۱) و «عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَيْفَ لَا يَسْعَى لِدَارِ الْبَقَاءِ؟!» (۲) که گریز از دارالفناء و گرایش به دارالبقاء، بر اثر معرفتِ به خدا شامل حال انسان خواهد شد و این گرایش و گریز، در سیر و سلوک بسیار مهم است که «عشق به خدا» قرین و همراه انقطاع از «دنیا» خواهد شد. همان گونه که فرمود: «عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْنِسُ بَدَارِ الْفَنَاءِ؟!» (۳) تا نسبت تعاملی خودشناسی و خداشناسی را در رهیدن از دنیا و رسیدن به خدا نشان دهد.

د) خویشن‌یابی و خودنگه داری نفس بر اثر معرفتِ به خدا

د) خویشن‌یابی و خودنگه داری نفس بر اثر معرفتِ به خدا

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ عَرَفَ كَفَّ» (۴) یا فرمود: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَّنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَتَى نَفْسَهُ وَ بِالصِّيَامِ وَ الْقِيَامِ»؛ (۵) یعنی خداشناسی و معرفت به عظمت الهی، انسان را تربیت می‌کند و کم‌گفتن، کم‌خوردن، روزه گرفتن و سحرخیزی و شب‌زنده‌داری را ملکه وجودش می‌سازد و صَمْت و صَوْم و سَحَر، در سیر و سلوک تأثیر بسزایی دارد.

هـ) بصیرت نفس و روشن‌بینی درونی

هـ) بصیرت نفس و روشن‌بینی درونی

بصیرت، تقوای الهی را نیز به دنبال دارد و چشم و گوش دل انسان را باز می‌کند تا انسان آنچه را نادیدنی است، ببیند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدَنٌ وَ مَعْدَنُ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ.» (۶) نورانیت درونی و فرقان پیدا کردن روحی و باطنی، تا حق را از باطل و خیر را از شر تفکیک و تمییز دهد، بر اثر معرفتِ به نفس و معرفتِ به رب حاصل می‌شود.

و) روزی‌های مادی و معنوی

و) روزی‌های مادی و معنوی

- ۱- میزان الحکمه، ج ۸ ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۴۷.
- ۲- میزان الحکمه، ج ۸ ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۴۹.
- ۳- میزان الحکمه، ج ۸ ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۵۱.
- ۴- میزان الحکمه، ج ۸ ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۵۴.
- ۵- میزان الحکمه، ج ۸ ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۵۶.
- ۶- میزان الحکمه، ج ۸ ص ۳۵۸۶، ح ۱۲۲۸۰.

بر اثر تهذیب و طهارت نفس و رعایت تقوای الهی، انسان به وادی‌های ناشناخته معارف الهی گام می‌نهد و قله‌های بلند فتح‌ناشده معرفتی _ سلوکی را می‌پیماید و فتح می‌کند. آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»، (۱) چنین حقایقی را ارائه می‌دهد که برای انسان سالک الهی، باب‌های جدیدی گشوده خواهد شد و گره از کارهای او باز می‌شود و... .

ز) حیات طیبه

ز) حیات طیبه

حیاتی که روح کلی آن را ایمان به خدا تشکیل می‌دهد؛ آن هم ایمان با محتوای معرفتی و عمل صالح با پشتوانه خداشناسی عرفانی _ شهودی برای عارف به دست می‌آید. انسان‌های مؤمن برخوردار از حُسن فاعلی و فعلی، خواه از مردان یا زنان، به چنین حیاتی راه می‌یابند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً». (۲) حیات طیبه‌ای که به تعبیر استاد جوادی آملی، چند اثر و نشانه دارد:

اول- نورانیت دل: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (۳) و «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ». (۴)

دوم- تأیید الهی: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». (۵)

سوم- استغراق در نعمت‌های معنوی: «وَ أَنْزَلْنَا أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءٍ نَظَرُهَا إِلَيْكَ، حَتَّىٰ تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَىٰ مَعْدَنَ الْعَظْمَةِ». (۶)

چهارم _ فرشته معنوی شدن؛ یعنی انسان، فرشته‌منش، فرشته‌روش و فرشته‌گرایش یا فرشته‌خو می‌شود، بلکه به جایی می‌رسد که ملک مقرب نیز به

۱- نک: طلاق: ۲ و ۳.

۲- نک: نحل: ۹۷.

۳- نک: انعام: ۱۲۲.

۴- نک: حدید: ۲۸.

۵- نک: مجادله: ۲۲.

۶- مفاتیح‌الاجنان، مناجات شعبانیه.

آنجا راه ندارد. (۱)

ح) شهود ملکوت

ح) شهود ملکوت

که از دستاوردهای سلوک الهی و حیات طیبه است و داستان ابراهیم علیه السلام و یوسف علیه السلام و معراج محمد صلی الله علیه و آله، از نمونه‌های آن به شمار می‌آید. (۲)

ط) رؤیت خدا با چشم دل

ط) رؤیت خدا با چشم دل

که اصالت نیز با رؤیت قلبی خداست و در جریان معراج پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله رخ داد. (۳)

ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین

ی) ادراک حقیقی ایمان و یقین

معرفت نفس که سرچشمه معرفت به ربّ و سرانجام زندگی است انسان را به ایمان عقلی و قلبی نسبت به مبدأ و معاد و یقین و شهود در مراتب علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین می‌رساند که ایمان در مراتب عالیه و یقین توحیدی رمز و راز تکامل وجودی انسان است.

ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا

ک) گشایش راه معرفت به خدا از خدا

عالی‌ترین و راقی‌ترین نوع معرفت به شمار می‌رود و از ثمرات سلوکی مبتنی بر معرفت نفس و معرفت رب است: «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» (۴) که راه شناخت، منحصر به همین راه است: «لَا تَدْرِكُ مَعْرِفَةَ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ» (۵) در چنین راهی، امتیازهایی در مقایسه دیگر با راه هاست که عبارتند از:

الف) وحدت راه و هدف؛

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲- نك: انعام: ۷۵؛ یوسف: ۲۴؛ نجم: ۷ - ۱۸.

٣- نك: نجم: ١٧ و ١٨.

٤- مفاتيح الجنان، دعای صباح.

٥- شیخ صدوق، توحید، ص ١٤٣، باب ١١، ح ٧.

ب) کوتاه‌ترین راه؛

ج) عمیق و امن است و در قرآن کریم نیز آیاتی دال بر چنین راهی وجود دارد: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» (۱)، «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۲)، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۳) و... .

ل) معرفت به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت و نور

ل) معرفت به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و پیشوایان هدایت و نور

بر اثر معرفت به نفس، آن هم معرفت شهودی که راه‌یابی به حقایق فطری است، به دست می‌آید؛ چرا که انسان، به «کمال مطلق» و «انسان کامل» گرایش فطری دارد تا او را به کمال مطلق، قرب وجودی دهد. انسان بیدار و بینا، تنها در پرتو ارشادها و اشارات انسان‌های کامل و هادی، صلاحیت و ظرفیت سلوک الی‌الله، آن هم سلوک در صراط مستقیم الهی را دارد تا از هر آفت و آسیبی مصون بماند و هیچ کژی در ساحت علم و عمل او را تهدید نکند امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمود:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسِي كَ فَانَكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَفْسِي كَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَبِيَّكَ فَانَكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَانَكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي. (۴)

ناگفته نماند که ما فقط به برخی از ثمرات سلوکی رهاورد عرفان به نفس و عرفان به رب پرداختیم. رهاوردهای دیگر را نیز می‌توان از راه آیات و احادیث یافت.

۱- نک: آل عمران: ۱۸.

۲- نک: فصلت: ۵۳.

۳- نک: نور: ۳۵.

۴- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۶.

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی

فصل دوم: عقلانیت و اعتدال در سیر و سلوک قرآنی

یکی از مبادی مهم سلوک قرآنی، عقل‌پذیر بودن و ویژگی عقلانیت و خردگرایی آن است که «عقل فطری» و «عقل استعلایافته» در پرتو وحی، مبنای صیوررت و سلوک الی‌الله است. «عقل» البته مراتب و درجات دارد و خود در مراحل گوناگون، تعالی می‌یابد و از عقل هیولایی به عقل بالمستفاد می‌رسد و سپس مراحل مَحْو، طُمَس و مَحَق را طی می‌کند، چنان‌که عقل، محکم‌ترین پایه، مرکب دانایی، سامان‌بخش امور، شمشیری برنده، فرستاده حق، بهترین ثروت و توانگری، مایه هشیاری و احتیاط، زیور و زینت انسان، پشتوانه مؤمن و دوست هر انسان است. (۱) عقلی که با دین و دین‌داری کاملاً سازگار و در تعامل همیشگی است، درک و درد دین و ادب و تربیت الهی در پرتو آن صورت می‌گیرد. خِرَد الهی و عقلِ رحمانی، انسان را به سیر و سلوک الی‌الله وامی‌دارد و در مسیر بندگی خدا و اطاعت‌پذیری از خدا و رسولش می‌کشاند. این عقل در همه مراحل سیر و سلوک راه دارد و راهنمای انسان سائر و صائر الی‌الله است.

۱- نک: میزان الحکمه، ج ۸، صص ۳۸۶۸ - ۳۸۷۸.

از جمله رهاوردهای عقل عبارتند از:

۱. اعتدال و میانه‌روی یا دوری از افراط و تفریط در سیر و سلوک که از آسیب‌های جدی است؛

۲. شریعت‌گرایی در همه اوضاع و احوال و مقامات و منازل سلوکی برای شهود حق سبحانه؛

۳. عبودیت و بندگی خدا در نهایت خلوص و صداقت و صلوح؛

۴. محبت به اولیاء الله و انسان‌های کامل مُکْمَلِ معصوم علیهم السلام و سپس محبت و ارادت به شاگردان مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام؛

۵. اطاعت‌پذیری و مرید محض انسان کامل معصوم علیهم السلام شدن و ارادت در آستان کسانی نهادن که در صراط مستقیم قرآن و عترت حرکت می‌کنند؛ چه اینکه عقل سلیم می‌گوید خط قرمز سیر و سلوک شریعت و مرید و مرادی، «عصمت» است و طهارت عقلی و قلبی، نزاهت علمی و عملی و لاغیر.

عقلی که حجت درونی و پیامبر باطنی است، نمی‌تواند در بین راه وامانده و معزول باشد و کارآیی و کارکرد سلوکی نداشته باشد. عقل و حیانی و قرآنی، عقل حاضر و ظاهر در همه مراتب و مقامات سلوکی است و جنگ عقل و عشق، جنگ بین عقل فلسفی، معاشی و حسابگرانه با عشق الهی و ربّانی است و عارفان، عاقلان را به استعلاء، استکمال و طی منازل عرفانی فرامی‌خوانند تا در منزل عقل برهانی و استدلالی نمانند و آن را نهایی‌ترین مقام انسانی به شمار نیاورند. عقل خالص و رها شده از شایبه‌های اوهام و پندارها، با شریعت، طریقت و حقیقت که مراتب و درجات یک «وجود» و «حقیقت» هستند، سازگار است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

الا وان اعقل الناس عبدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَطَاعَهُ وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ وَصَاهُ، وَ عَرَفَ دَارَ

اقامه فاصلحها و عرف سرعه و حيله فَتَرَوُودَلْهَا. (۱)

خردمندترین مردم، بنده‌ای است که خدایش را بشناسد و فرمائش را بپذیرد و دشمن‌شناس باشد و از آنها نافرمانی نکند و سرای ماندن و ابدیت را شناسایی کند و برای آن ره توشه بردارد. حال آیا چنین خردمندانی، عارفان الهی نیستند؟ به همین وزن است که امام کاظم علیه السلام آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (۲) را به «عقل» و «آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (۳) را به «فهم و عقل» تفسیر می‌کند. (۴) بنابراین، باید دانست که عقل و عقلانیت و اعتدال و اقتصاد، یکی از مبانی مهم قرآنی – ولایی در سیر و سلوک معنوی یا معنویت‌گرایی است و هر عرفان و پدیده نوظهور معناگرایی که با عقل و خرد در تعارض است یا در جهت عقل‌ستیزی و عقل‌زدایی حرکت می‌کند و به نام عشق، با عقل سیر ناسازگاری دارد، عرفان و معناگرایی صائب و صادق نیست؛ چه اینکه اوج عشق، عقل‌برین است و نقطه‌نهایی کمال وجودی انسان، در عقلانیت رحمانی و الهی ظهور می‌کند. البته مراتب، قلمرو و گستره هر کدام محفوظ است، ولی در اوج عرفان، عقل به عقل عشق درمی‌آید و صبغه و سیاق عرفانی می‌یابد و هم‌گرایی دارند، نه واگرایی و نیز متعاضدند، نه متضاد.

۱- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۹۰۰، ح ۱۴۹۶.

۲- نك: ق: ۳۷.

۳- نك: لقمان: ۱۲.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲؛ تحف‌العقول، ص ۳۸۵.

فصل سوم: شریعت‌گرایی در سیر و سلوک قرآنی

فصل سوم: شریعت‌گرایی در سیر و سلوک قرآنی

عرفان قرآنی، عرفانی شریعت‌محور و شریعت‌مدار است که شریعت و التزام عملی به آن، ریاضت تدریجی و همیشگی در مبارزه با نفس و میدان جهاد اکبر است. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله: «أَنَّ حَيْضَ كُلِّ امْرِئٍ مِنَ الْكَمَالِ بِمَقْدَارِ مَتَابَعِهِ لِلشَّرْعِ»^(۱) و چون کمال تشکیک‌پذیر است و شریعت نیز دارای آداب و اسرار و مراتب و ساحت‌های گوناگون، انسان متکامل نیز به مقدار اطاعت‌پذیری از شریعت، به درک و دریافت کمال وجودی و نوعی خویش می‌رسد و هر چه معرفت سالک بیشتر باشد، تبعیت او از شریعت بیشتر خواهد شد و هر چه به عالی‌ترین درجات وجودی و قرب راه یابد، التزام عملی و عینی‌اش به دستورهای واجب و مستحب و ترک او در حوزه حرام، مباح و مکروه بیشتر می‌گردد. به تعبیری، عارف و سالک به دو حکم محکومند: انجام واجب و ترک حرام؛ زیرا مستحب را به حوزه وجوب سلوکی، و مباح و مکروه را به ساحت حرام سلوکی می‌کشاند.

بر اساس آموزه‌های قرآنی و سنت و سیره علمی و عملی معصومان علیه السلام، اگر تهذیب و تزکیه برخلاف مسیر شرع و صراط شریعت باشد، ریاضتی باطل است و

۱- رساله الولایه، فصل چهارم، ص ۱۸۶ (طریق عرفان).

بازدهی سلوکی نیز نخواهد داشت. از این رو، اندیشه و انگیزه صائب و صادق و گرایش و کوشش و کشش صالح و خالص، انسان را به غایت قصوای سیر و سلوک عرفانی می‌رساند. شریعت‌گرایی، در قرآن کریم به صورت شفاف و روشن مطرح شده است که به برخی از آنها اشاره و استناد می‌کنیم.

الف) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۱) در این آیه، نیل به حیات عقلانی، روحانی و حقیقی که حیاتی جاودانه است، در گرو استجابت دعوت خدا و رسولش قرار گرفت.

ب) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲) که نسبت اطاعت‌پذیری از خدا، پیامبر و امام؛ یا توحید، نبوت و امامت را تعیین می‌کند.

ج) «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۳) تا عشق و محبت الهی را به اطاعت و پیروی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله گره زند و هندسه محبت الهی و التزام عملی به سنت و سیره پیامبر را ترسیم و تصویر کند و عشق بدون ولایت و محبت بدون اطاعت را محکوم و باطل کند و مدعیان بدون معرفت، محبت و اطاعت را رسوا سازد.

د) «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۴) تا بایدها و نبایدهای سلوکی را در پرتو شریعت بر حق محمدی تبیین کند: «والشریعه ریاضه النفس» (۵) مرحوم شاه‌آبادی بزرگ، استاد عرفان حضرت امام خمینی رحمه الله نیز فرمود: «طریق وصول به حقیقت، شریعت است...» (۶) استاد جوادی آملی نیز نوشته است:

تبعیت از شریعت و ولایت اهل بیت علیه السلام، راه صحیح سلوک برای شهود است و

۱- نک: انفال: ۲۴.

۲- نک: نساء: ۵۹.

۳- نک: آل عمران: ۳۱.

۴- نک: حشر: ۷.

۵- شرح الغرر الحکم و الدرر الکلم، ج ۱، ص ۱۴۵.

۶- محمدعلی شاه‌آبادی، شذرات المعارف، ص ۱۴۴.

قشر از لب، و شریعت و طریقت تفکیک ناپذیرند. (۱)

هـ) «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (۲) که به تعبیر علامه جوادی آملی، حتی تحدید است، نه تقدیه؛ زیرا عبودیت، عامل حجاب زدایی و کشف پرده‌ها شد تا انسان به مقام یقین و شهود حق برسد (۳) و «سقوط تکلیف» هرگز در هیچ مرحله‌ای راه ندارد، بلکه در مراحل بالاتر و والاتر، بندگی و عمل به شریعت و انجام تکلیف با مراتب وجودی آن بیشتر، و البته با عرفان و عشق و لذت‌های روحانی و شهودی همراه است. به تعبیر امام خمینی رحمه الله، نماز سالک تا در مقام سیر و سلوک است و قبل از وصول، بُراق عروج و رُفرف وصول است و پس از وصول، نمازش نقشه تجلیات و صورت مشاهدات جمال محبوب است. (۴) حتی میزان و معیار سنجش تجربه‌های اتحادی، باطنی، دینی و عرفانی و مواجید و اذواق یا کشف و شهودها نیز شریعت است تا انسان در دام وسوسه‌های نفسانی و تلبیات ابلیسی و القائنات شیطان قرار نگیرد و صراط سلوک و شهود ناب و زلال باقی بماند و تجربه‌های عرفانی از گزند آفت‌ها و آسیب‌های درونی و بیرونی در امان باشد. از این رو، طرح سقوط تکلیف، از جهل و غفلت یا بیماری روحی و روانی است و البته ریشه‌های روان‌شناختی، معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی دارد. (۵) انسان تا زنده است و سیر و سلوک دارد، عبادت خدا برای او تکلیف است و هرگز از او ساقط نمی‌شود. (۶)

۱- نک: دین‌شناسی، صص ۲۴۸ و ۶۹ و ۷۰.

۲- نک: حجر: ۹۹.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۱۳۷ و ۱۳۸، و ج ۱۵، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۴- سرّ الصلوه، صص ۱۰ و ۱۱.

۵- نک: صحیفه عرفان، دفتر سوم، شهود و شریعت، صص ۲۶ - ۳۹.

۶- نک: شیعه، صص ۲۴۲ - ۲۶۴.

فصل چهارم: ایمان‌گروی و عمل صالح‌گرایی

اشاره

فصل چهارم: ایمان‌گروی و عمل صالح‌گرایی

عرفان قرآنی، عرفانی بر پایه ایمان به خدا و آخرت و عمل‌گرایی، آن هم بر مبنای خدا‌باوری و خلوص است. عرفان منهای ایمان به مبدأ و معاد و عمل صالح، عرفان نیست و انسان بدون ایمان به خدا و عمل صالح، به جای «صعود»، «هبوط» می‌کند؛ چه اینکه ایمان توحیدی و عمل توحیدی، عامل تصعید تکاملی انسان است: «إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُ الْكَاثِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۱) عمل صالح، عامل سلوک برای شهود است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۲).

عمل بالابرنده و تعالی‌بخش، دارای دو جنبه اعتقادی و رفتاری است:

الف) جنبه توحیدی داشتن (ایجابی)؛

ب) جنبه شرک‌آلود نداشتن (سلبی).

از این رو، انگیزه و اندیشه در ساحت بینش و دانش، و اخلاق و عمل در ساحت گرایش و کشش‌های وجودی انسان، «روح حاکم» بر «عمل» را تعیین می‌کند؛ عملی که با عامل پیوند وجودی دارد و «اتحاد عمل و عامل و معمول»

۱- نك: فاطر: ۱۰.

۲- نك: كهف: ۱۱۰.

انسان در حقیقت به سوی عمل خویش در حرکت است تا «باطن اعمال» برایش ظهور کند. قاعده تجسم و رؤیت عمل، حکایتی از مرتبه معرفتی و رفتاری انسان است و «ایمان و عمل صالح» در قرآن کریم جدایی ناپذیرند و قرآن، سالک عمل گرا می‌طلبد، ولی در عمل مبتنی بر «ایمان به خدا» و عوالم غیب، ایمان، ریشه آن و عمل صالح، ثمره و میوه آن است و سلامت و صالح بودن عمل، گویای سلامت و صالح بودن ریشه یا حقیقت وجودی انسان است. پس انسان سالک با دو بال ایمان و عمل صالح، قابلیت پرواز به سوی ملکوت و مافوق ملکوت را دارد. به تعبیر قرآن کریم، فقط چنین انسان‌هایی هستند که خویشتن را از سقوط و خسران‌رهایی می‌بخشند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (۱) به تعبیر تفسیر نمونه، (۲) خدای سبحان، قانون کلی تجارت را تنها در ایمان خالص و عمل صالح جست‌وجو می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۳)

پس در طریق تکامل و صراط سلوک الهی، تنها در پرتو ایمان خالص و عمل صالح، امکان توفیق و حرکت نتیجه‌بخش وجود دارد و اساساً مبنای خلافت الهی نیز این دو گوهر گران بها شمرده شده است: «وَعِيدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» (۴) چون معیار سیر و سلوک قرآنی ایمان و عمل صالح است، بین زن و مرد در مسیر و سلوک فرقی نیست و راه سلوک تا شهود و نیل به مقام ولایت به روی همگان گشوده است: «مَنْ عَمِلَ

۱- نک: عصر: ۲ و ۳.

۲- نک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳- نک: بقره: ۶۲.

۴- نک: نور: ۵۵.

صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (۱).

از این رو، قرآن با تفکر انحرافی جنسیت‌گرایی در امر عرفان و سیر و سلوک، مخالف است و با چنین اندیشه‌های خرافی و انحرافی و متحجرانه و قشری‌گرایانه مبارزه می‌کند. در اینجا لازم است به چند حدیث در عرصه ایمان و عمل صالح و ارزش وجودی حسن عمل و عامل که به حسن فعلی و فاعلی شهره است، پردازیم. در قرآن کریم، سخن از «لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۲) رفته است، نه «لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَكْثَرَ عَمَلًا»، تا سمت و هویت و ماهیت «عمل» کاملاً روشن شود و درجه‌پذیری اعمال، بر اساس درجات وجودی عامل در حوزه اعتقادات و ملکات اخلاقی و انگیزه‌ها رقم بخورد که انسان صالح دارای عمل صالح، از مقام «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» (۳) به منزلت «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» (۴) ارتقا یابد تا نظریه پراگماتیسم، نقد معرفت‌شناختی و عرفان‌شناختی گردد.

نمونه‌هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح

نمونه‌هایی از احادیث درباره ایمان و عمل صالح

الف) امام علی علیه السلام فرمود: «الْعَمَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِ» (۵) و «الْعَمَلُ رَفِيقُ الْمُؤْمِنِ»؛ (۶) چه اینکه عمل و کار، شعار مؤمن و انسان برخوردار از یقین است.

ب) حضرت علی علیه السلام فرمود: «ثَمَرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ كَأَصْلِهِ» (۷) تا نشان دهد عمل صالح از ذات و قرارگاه اصلی خویش، یعنی عامل صالح حکایت می‌کند.

ج) امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَمَلُ الدَّائِمُ الْقَلِيلُ عَلَى الْيَقِينِ، أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ

۱- نک: نحل: ۹۷.

۲- نک: ملک: ۲.

۳- نک: انفال: ۴.

۴- نک: آل عمران: ۱۶۳.

۵- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۰، ح ۱۴۲۶۴ و ۱۴۲۶۵.

۶- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۴، ح ۱۴۲۸۲.

۷- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۴، ح ۱۴۲۸۲.

الْكَثِيرَ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ» (۱) تا بر دو اصل استمرار و مداومت در عمل و عمل مبتنی بر یقین دلالت کند. اگر از نظر معرفتی، عمل از یقین سرچشمه بگیرد و از حیث کارکردی استمرار و ثبات داشته باشد، در سیر و سلوک که بر تدریج و تداوم مبتنی است، نقش آفرینی بنیادین و سرنوشت‌ساز خواهد داشت.

د) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا» (۲) یا امام علی علیه السلام فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا كَرِهْتَ عَلَيْهِ نَفْسُكَ» (۳) که بر ریاضت و مجاهدت‌های درونی در انجام کاری شایسته دلالت می‌کند. هر چه کار سخت‌تر و استوارتر و نفس در انجام دادن آن دچار فشار و ریاضت بیشتری شود، برای تربیت نفس و تهذیب، اثر بیشتر و بهتری دارد.

هـ) امام علی علیه السلام فرمود: «أَفْضَلُ الْعَمَلِ مَا أُرِيدُ بِهِ وَجَهَ اللَّهِ» (۴) یا فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ لُزُومُ الْحَقِّ»؛ (۵) زیرا عمل صالح، عملی است که برای تحصیل رضایت الهی و ابتغای وجه الله انجام شود و در آن اعمال، پایبندی و التزام به حق وجود دارد.

و) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ: وَرَعٌّ يَحْبِزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ عِلْمٌ يُرَدُّ بِهِ جَهْلُ السُّفِيهِ وَ عَقْلٌ يُبَدِّدُ بِهِ النَّاسَ» (۶) در این حدیث، سه مؤلفه مهم وجود دارد که در سیر و سلوک نیز دارای اثر وجودی است؛ چه در حدوث، چه در استمرار و چه در بقای سیر و سلوک:

۱. وَرَعٌ که سالک را از شریعت‌گریزی و نافرمانی خدا بازدارد؛

۲. دانشی که با آن به رفع نیازهای جاهلانه نابخردانه پردازد؛

۳. خرد و عقلانیتی که به آن با مردم به مدارا برخورد؛ یعنی حدیث، کیفیت

۱- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۰، ح ۱۴۲۹۴.

۲- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۴، ح ۱۴۳۱۲.

۳- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۴، ح ۱۴۳۱۳.

۴- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۴، ح ۱۴۳۱۴ و ۱۴۳۱۵.

۵- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۸، ح ۱۴۳۳۸.

۶- میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۸، ح ۱۴۳۳۸.

رابطه انسان با خدا و مردم را تبیین می کند.

ز) امام علی علیه السلام فرمود: «إِنَّكَ لَنْ يَتَقَبَّلَ مِنْ عَمَلِكَ إِلَّا مَا أَخْلَصْتَ فِيهِ»؛^(۱) چرا که شرط پذیرش عمل، اخلاص است و اخلاص، مراتب و درجات دارد و به خلوص فعلی و ذاتی تقسیم می شود که در قرآن کریم به مقام مُخْلِصِينَ و مُخْلِصِينَ ارتباط پیدا می کند. سالک الی الله باید دوره های اخلاص را بگذرانند و از مُخْلِص به مُخْلِص راه یابد که جز با مجاهدات ممکن نخواهد بود تا از فنای فعلی به فنای ذاتی و از توحید افعالی و صفاتی به توحید ذاتی انتقال نیابد، توان نیل به مقام شهود رب و لقاء الله را ندارد. به تعبیر علامه تهرانی:

مُخْلِصِينَ از بندگان حضرت حق در طی راه سلوک، به جایی رسیدند که فانی در ذات حق شدند و اسم و رسم آنها فانی شد و از آنها هیچ باقی نماند. صفات آنها در صفات حق و ذات آنها در ذات حق فانی شد. آنها از خود اراده و اختیاری و فعلی و عملی ندارند. خداست که در وجود آنان صاحب اراده و اختیار و فعل است. موجودیت خود را به خدا سپردند و خداوند در وجود آنان موجودیت دارد...^(۲)

اینک به چند آیه در تلفیق «ایمان و عمل صالح» اشاره می کنیم که هر کدام بارهای معرفتی دارند و نشانی از مقامات معنوی اصحاب سیر و سلوک هستند:

یک _ «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ»^(۳) (داشتن قرارگاه پاک و حسن عاقبت)؛

دو _ «وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»^(۴) (بهشت نعمت)؛

سه _ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي

۱- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۸، ح ۱۴۳۳۷.

۲- سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، معادشناسی، ج ۷، صص ۵۷ و ۵۸.

۳- نک: رعد: ۲۹.

۴- نک: طلاق: ۱۱.

جَنَّتِ النَّعِيمِ» (۱) (هدایت الهی)؛

چهار _ «لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۲) (خروج از ظلمات به نور)؛

پنج _ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۳) (محبوب زمینیان و آسمانیان)؛

شش _ «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (۴) (پاداش مستمر و مداوم و تمام ناشدنی)؛

هفت _ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۵) (بهترین مردمان)؛

هشت _ «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (۶) (رزق کریم)؛

نه _ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (۷) (اِخبات در برابر پروردگار)؛

ده _ «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (۸) (استجابت دعا و خواسته ها) و ...

۱- نک: یونس: ۹.

۲- نک: طلاق: ۱۱.

۳- نک: مریم: ۹۶.

۴- نک: انشقاق: ۲۵.

۵- نک: بینه: ۷.

۶- نک: حج: ۵۰.

۷- نک: هود: ۲۳.

۸- نک: شوری: ۲۶.

فصل پنجم: انسان و شدن

فصل پنجم: انسان و شدن

از دیدگاه قرآن کریم، انسان ظرفیت‌های والایی برای گردیدن وجودی و تحوّل نهادی و جوهری دارد و می‌تواند از فرشته‌ها نیز گوی سبقت برباید و به مرتبه فوق مَلَكُوت راه یابد و همراه با انسان کامل معصوم علیه السلام که پیر طریقت و خضر راه است، عوالم هستی را در قوس صعود، یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد.

این مسئله ممکن نیست، مگر بر اساس:

الف) معرفه‌الله؛

ب) معرفت به جایگاه و منزلت خویشتن، یعنی خلیفه‌الله شدن؛

ج) طهارت برون و درون یا ظاهر و باطن؛

د) محبت الهی و حب به انسان‌های کامل الهی؛

هـ) عبودیت و بندگی همه‌جانبه در برابر پروردگار عالم.

انسان که هنگام «ولادت طبیعی» و «تولد تکوینی» حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و از نظر هویت فطری و گفتمان فطرتِ حاکم بر هستی اش، «حی متأله» به شمار می‌رود، می‌تواند تولد طیبه و تشریحی یابد و به سوی ملکوت عالم سیر کند. پس به عکس سیر نخست که سیر نزولی از عالم ملکوت به ملک و از نشئه عقل به نشئه ماده است، سیر صعودی را از ملک به ملکوت و

از ماده به عقل آغاز می‌کند که وجود انسان‌های هادی و کامل و کتاب هدایت و جامع الهی، برای تکامل وجودی انسان در ساحت علم و عمل است. از این رو، استعداد استکمال و شدن در متن وجود آدمیان به ودیعه نهاده شد، تا قوای تحریکی را تعدیل کند و قوای ادراکی را تعالی بخشد و با رهنمان راه تکامل، مبارزه کند و هماره متذکر باشد و از هر غفلت و نسیان و سهوی درباره حقیقت وجودی خویشستن و محبوب فطری‌اش رهایی یابد و به آزادی و آزادگی برسد. از همه تعلقات و تعنیات بگذرد تا به «موت اکبر» و فناء فی الله و فنای از این فنا راه یابد. در قرآن کریم از این شدن‌های مستمر و طی مقامات، به «صیروت» تعبیر شده است. صیروت، یعنی تحول جوهری و گردیدن‌های درونی و وجودی که از منزلتی به منزلت دیگر و از مرحله‌ای به مرحله دیگر در آمده که ناظر به «اطوار» وجودی انسان است. البته صیروت دو نوع است:

الف) صیروت تکوینی و همگانی: «وَاللّٰهُ الْمَصِيْرُ»؛^(۱)

ب) صیروت تکاملی و خصوصی: «رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيْرُ»^(۲) و «رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيْرُ».^(۳)

به تعبیر استاد جوادی آملی: «آیاتی که در آنها تعبیر صیروت به معنای متحول گردیدن آمده است، حرکت نفسانی و درونی را صیر می‌گویند»^(۴) که ناظر به دو بخش از «شدن» است: شدنی که مربوط به همه هستی از جمله انسان است «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيْرُ الْأُمُورِ»^(۵) و بخشی که ناظر به شدن انسان بر اثر آگاهی، آزادی، انتخاب و عمل برای رسیدن به هویت وجودی خویش و

۱- نک: آل عمران: ۲۸.

۲- نک: بقره: ۲۸۵.

۳- نک: ممتحنه: ۴.

۴- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۵۱.

۵- نک: شوری: ۵۳.

بازگشت به خویشتن است تا فاصله بین خود و خدا را بردارد و خدایی یا خداگونه شود. از این رو، صیوررت به «الی الله» و «إلیه المصیر»، یعنی از عمومیت و تعیین اسمی، به هویت ضمیری می‌رسد، تا مراحل تکاملی و مراتب شدن انسان را ترسیم و تصویر کند. (۱)

اهل معرفت و محبت می‌تواند آرام آرام و به تدریج به رفیع الدرجات راه یابد و «حرکت مکانتی» و سیر عمودی‌اش را در هندسه الهی که سیری وجودی است، آغاز کند و به بزم وصال و جنت لقا برسد. قرآن کریم، «راه‌های عملی» وصول به چنین مقام و منزلتی را فراروی انسان صائر الی الله می‌نهد و همه زمینه‌ها، شرایط، مقدمات و عوامل و علل راه یابی‌اش را به داراللقاء معرفی و فراهم می‌کند تا حجت بر او تمام شود. به همین دلیل، او را از «عصمت فطری» بهره‌مند ساخت و در سایه‌سار شجره طیبه هدایت‌های معرفتی _ معنویتی انسان کامل معصوم علیه السلام قرارش داد و عقل و وحی را برای شدن و شکفتن استعدادها و آفرید، تا به اراده و اختیار خویش راه صعود یا سقوط و هدایت یا هبوط را برگزیند و رحمانی یا شیطانی گردد. انسان دل‌آگاه و خردمند و فرزانه، راه فطرت، هدایت و صعود را در پرتو انسان کامل و هدایت‌های تشریحی و وحیانی برمی‌گزیند و راهی کوی دوست و لقای محبوب می‌شود.

فصل ششم: عبودیت‌گرایی

فصل ششم: عبودیت‌گرایی

در عرفان قرآنی، «عبودیت» اصالت دارد و سالک هرگز به دنبال کشف و کرامات و خوارق عادات نمی‌رود؛ چه اینکه امتیازطلبی و برتری‌جویی او با انانیت توڑم‌یافته و پنهان‌زیرلا-یه‌های عرفان، خطرناک است و چنین عرفانی، «حجاب اکبر» است. این عرفان، «عرفان منفی» و آلوده به «شُرک» است که انسان بیدارِ قرآنی دور آن را خط می‌کشد و خویش را در ورطه ضلالت و زَلّت و ذَلّت چنین عرفانی قرار نمی‌دهد. از این رو، «وجه الله»، رضوان‌الله و «لقاءالله»، جهت‌های اصلی عرفان قرآنی، آن هم از رهگذر «عبدالله شدن» است که انسانِ عبدالله، صبغ‌الله می‌یابد و با رنگ و رایحه الهی به سیر و سلوکش ادامه می‌دهد و با عبد شدن، دلش را نورانی می‌کند و به شهود جمال و جلال الهی می‌نشیند و خود، به تدریج، مَظْهَرِ اسمای مِهر و قهر الهی می‌گردد. به تعبیر علامه جعفری:

اساسی‌ترین شرط وصول به مقصد اعلا در سیر و سلوک عرفانی، این است که در هیچ لحظه‌ای از لحظات این حرکت بزرگ _ که به‌طور یقینی عالی‌ترین و پرمعناترین حرکت انسانی در عالم هستی است _ احساس هیچ‌گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید. آفت مُهْلِکِ حرکت عرفانی، همین است و بس. (۱)

عرفان، وسیله است، نه هدف. بندگی خدا و رسیدن به مقام عبودیت که خود رهاوردهای سلوکی فراوانی دارد، گوهر عرفان و جوهر سلوک و روح حاکم بر سیر الی الله و گفتمان مسلط بر سلوک تا شهود است. به تعبیری دیگر، از علامه جعفری:

... همچنین است خود عرفان که حتی در بالا-ترین درجات سلوک نیز، اگر به عنوان امتیاز و وسیله آرایش ذات تلقی شود، حجابی ضخیم می شود که دیده دل را از شهود وجه الله اعظم می پوشاند... (۱).

به تعبیر بسیار عمیق و انیق ابن سینا: «من اثر العرفان فقد قال بالثانی ومن وَجِد العرفان كأنه لا یجدُه بل یجد المعروف به فقد خاضَ لُجَّه الوصول»؛ (۲) یعنی عرفان برای عرفان، حجاب و توجه به من و خود است، ولی اگر در عرفان، «معروف» را ببیند و عرفان و عارف به تدریج رخت بربندند، در دریای وصول غوطه ور و در بحر وصال و وحدت مستغرق است. سالک با عبادت کردن خالصانه، به مقام و منزلت «عبد» شدن و سپس موقعیت «عبودیت» می رسد که کمال جامع و جامع کمال است که عبادت‌ها، گام‌های سلوکی به سوی تکامل وجودی و نیل به مقام «عبد» و عبودیت خواهند بود و عبادت‌ها هر چه با پشتوانه معرفت به خدا، آن هم معرفت حضوری و شهودی همراه باشند، لذت‌های روحانی بندگی و شکوه عبودیت بیشتر و شدیدتر خواهد شد. عبودیت در برابر حق تعالی میوه‌هایی دارد، به شرح زیر:

الف) علم لدنی و معرفت افاضی و غیایی: «فَوَجِدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ

۱- عرفان اسلامی، ص ۱۵۴.

۲- ۳. اشارات و تنبیهات، ج ۳، تنبیه ۴ خط نهم.

عِنْدَنَا وَعَلَّمْنَا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». (۱)

ب) سیر و عروج به سوی عوالم برتر هستی: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ». (۲)

ج) قرار گرفتن در بهشت دیدار با خدا: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي». (۳)

د) رهایی از وسوسه‌هایی شیطانی و تیرهای سهمگین و مرگبار ابلیسی: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ». (۴)

ه) بهترین مخلوق الهی در اثر عبودیت: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ». (۵)

عبادت و عبودیت، یکی از مهم‌ترین رسالت‌های پیامبران بود که در راستای هدایت انسان به دنبالش بودند:

— «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ». (۶)

— «وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ...». (۷)

— «وَإِلَى عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ». (۸)

— «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ». (۹)

— «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ». (۱۰)

— «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ...». (۱۱)

«عبادت» انسان سالک، در ابتدا، وسط و انتها، معانی و مدارج خاصی دارد

۱- نك: كهف: ۶۵.

۲- نك: اسراء: ۱.

۳- نك: فجر: ۲۹ - ۳۰.

۴- نك: ص: ۸۳.

۵- نك: ص: ۴۴.

۶- نك: بقره: ۲۱.

۷- نك: مائده: ۷۲.

۸- نك: اعراف: ۶۵.

٩- نك: اعراف: ٧٣.

١٠- نك: اعراف: ٨٥.

١١- نك: نحل: ٣٦.

که طبق شاکله و شخصیت وجودی او تعیین و درجه بندی می شود؛ زیرا هر چه معرفت به «معبود» بیشتر و از عمق و ژرفای خاصی بهره مند باشد، عبادت شیرین تر و لذت بخش تر خواهد بود. «عابد» ابتدا در امر عبادت باید «صبور» باشد و مشکلات بندگی را تحمل کند. به همین دلیل، در روایات آمده است: «فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرُّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^(۱) یا نماز را امر بزرگ و سنگین دانسته اند، مگر برای کسانی که از ویژگی «خشوع» برخوردارند: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»^(۲) اما در «اواسط»، امر عبادت هموارتر و لذیذ خواهد شد تا برسد به مراحل انتهایی که درجه معرفت عابد، به درجه شهودی می رسد و می فرماید: «جَعَلَتْ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^(۳) و تا جایی که انسان بزرگی چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام نماز به مؤذن مخصوص خود، بلال حبشی می فرماید: «أَرْحَنَا يَا بِلَال»^(۴).

پس «عبادت» بر اساس معرفت عامیانه، معرفت عالمانه و معرفت عارفانه تقسیم می شود. از این رو، اینکه «عبادت» را وسیله رسیدن به بهشت و رهیدن از جهنم قرار داده اند یا از رهگذر عشق و شیدایی، با معبود محبوب و محبوب معبود خویش با او به معانقه و معاشقه می پردازند، درجات و مراتب دارد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

عبادت سه رکن دارد: «معبود»، «عابد» و «عمل عبادی»، و رکن اصیل از این ارکان سه گانه، «معبود» است. عابد اگر هم خود را دید و هم عبادت و هم معبود را، گرفتار تثلیث است و از توحید ناب که مقام فنای محض است، بهره ای نبرده، و اگر عبادت و معبود را دید و خود را ندید، گرفتار «ثنویت» و دوگرایی است و به مرحله فنا نایل نیامده است و در هر صورت، موحد ناب و فانی نیست، ولی اگر خود و عبادت خود را ندید و تنها معبود را مشاهده کرد،

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۲، بند ۳.

۲- نك: بقره: ۴۵.

۳- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

۴- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

فانی و موحد ناب است. (۱)

حال سیر و سلوک باید عبادت‌محور باشد و با انگیزه «برای خدا» (لله، لَوْجِهَ اللَّهِ، لَا تَيْتَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) صورت پذیرد و انسان از مدار عبادت، به «عبد» و سپس «عبودیت» برسد و «توحید عبادی» را درک و تجربه کند؛ چون «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَمَّ الْقُلُوبُ كُلُّ شَيْءٍ فَأَعْيُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛ (۲) یعنی از توحید خالق، توحید ربوبی و توحید الوهی، به «توحید عبودی» راه یابد. پس «عبودیت محض» و تسلیم صرف خدا و منقاد تام و کامل الهی شدن، او را به عالی‌ترین درجه‌های کمال نوعی وجودی‌اش می‌رساند. (۳) ادب عبودیت، ادب عنداللهی و ادب مع‌اللهی اقتضا می‌کند انسان با آزادگی تام و تمام، جز در برابر معبود راستین سر تسلیم و بندگی فرود نیاورد.

این بندگی، فواید زیر را دارد:

یک _ انسان «عبد»، انسان آزاده و به حریت رسیده است.

دو _ انسان «عبد»، اهل عزت نفس و کرامت خواهد بود.

سه _ انسان «عبد»، در امنیت روحی و آرامش همه‌جانبه قرار دارد.

چهار _ انسان «عبد»، عدالت‌خواه، عدالت‌گستر، ظلم‌گریز و ظلم‌ستیز است.

پنج _ انسان «عبد»، اهل ولایت در درون و برون است: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ». (۴)

شش _ انسان «عبد»، اهل «یقین» و سپس «ثبات و قرار» است: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ». (۵)

۱- تسنیم، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲- نک: انعام: ۱۰۲.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، صص ۵۱۸ - ۵۶۸ و ج ۱۷، صص ۱۷۴ - ۱۸۵.

۴- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، الباب المأته فی حقیقه العبودیه؛ نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۴۶۸ - ۴۹۸.

۵- نک: حجر: ۹۹.

هفت _ انسان «عبد»، هدف حیات را یافته و «زندگی معنادار» را درک و تجربه کرده است. از این رو، «عبودیت» به زندگی انسان سالکِ عابد، «معنای حقیقی» می‌بخشد و حیات دنیوی را برای او شیرین و دل‌نشین می‌کند. او از روحانیت و معنویت ویژه‌ای بهره‌مند است؛ زیرا انسان با عبودیت از عالم کثرت و جسمانیت، به عالم وحدت و روحانیت منتقل می‌شود و معرفت‌الله و انس با خدا برای او حاصل می‌گردد. (۱)

هشت _ انسان «عبد»، روح عبادت، یعنی «یاد خدا» و تجربه حضور در محضر الهی را حس کرده و با آن روح ریحانی و حیات‌بخش و جان‌فزا زندگی می‌کند. (۲)

۱- نک: میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، المراقبات، ج ۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲- برای فهم عبادت، حقیقت عبودیت، درجات عبادت و پرستش و عبادت و زندگی انسان، نک: میزان الحکمه، ج ۷، صص ۳۴۱۰ - ۳۴۲۳.

فصل هفتم: ولایت محوری

فصل هفتم: ولایت محوری

از دیدگاه قرآن کریم، سیر و سلوک منهای «ولایت»، معنایی ندارد. از این رو، استجابت دعوت خدا و رسولش و داشتن «ولایت» اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام که همراه با معرفت به حق آنان و موذت و محبت حقیقی و واقعی به آنهاست، اصالت و موضوعیت دارد؛ زیرا سالک راه به جایی نمی برد، مگر از رهگذر کوی ولایت چنین انسان‌هایی که حجت خدا، خلیفه الهی، صراط مستقیم، وجه رب و کلمه تامه حق هستند. امام سجاده علیه السلام فرمود: «نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم» (۱) صراطی که به تعبیر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «أدق من الشعر و أحد من السیف و أظلم من اللیل» (۲) است و از نظر مفهومی و مصداقی در سنت و سیره علمی و عملی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره اش تجلی می یابد. نیز در حدیثی از امام حسین علیه السلام آمده است:

ایها الناس! ان الله ما خلق الخلق الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبده و اذا عبده استغنوا بعبادته عن عباده ماسواه، فقيل رجل، يابن رسول الله! ما معرفه الله عزوجل؟ فقال: معرفه اهل كل زمان امامه الذي يجب عليهم طاعته. (۳)

در این حدیث، عرفان به خدا، با عرفان به امام و امامت و اطاعت از آنها

۱- عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲.

۲- علم الیقین، ص ۹۶۹.

۳- بحر المناقب، ص ۱۲۸؛ سید محمد حسین حسینی تهرانی، لمعات الحسین (ع)، ص ۲.

معنا شده و مبنا یافته است. این است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «بنا عرف الله و بنا عبد الله لولتا ماعرف الله.» (۱) پس عرفان بی ولایت، عرفان نیست و انسان را به مقصد اعلی نمی‌رساند و در میان عبادت‌ها و آموزه‌های اسلامی، چیزی مهم‌تر و با ارزش‌تر از «ولایت» نیست، چنان‌که فرمود: «ومانودی شیئ من الولاية.» (۲) مَثَل اهل بیت علیه السلام، مثل کشتی نوح علیه السلام معرفی شد که هرکس سوار آن شد، نجات می‌یابد و هرکس از آن غفلت کرد و واردش نشد، غرق و نابود می‌شود. (۳)

در تفسیرالمیزان آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: آیه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»، (۴) درباره ولایت علی علیه السلام نازل شده است. (۵) پس اسلام مبتنی بر نبوت و امامت، عرفان متکی بر نبوت و امامت را ارائه می‌دهد و «ولایت»، نقش کلیدی در سیر و سلوک اسلامی یا قرآنی دارد، چنان‌که در تفسیر «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از ابن عباس نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قولوا _ معاشر العباد _ اهدنا الى حبِّ النَّبِيِّ و اهل بيته.» (۶)

پس هندسه عرفان عملی و سیر و سلوک و حیانی بر اساس معرفت، محبت و پیروی از پیامبر اسلام و عترت طاهره‌اش ترسیم شده است؛ چه اینکه «محبت» به انسان کامل معصوم علیه السلام، اگر از سِر معرفت حقیقی و اطاعت پذیری خالصانه باشد، سالک را به غایت عارفان و نهایت آمال مشتاقان می‌رساند و هرگز کژی، انحراف، التقاط، تحریف، تحجر و تجددگرایی محض که از آسیب‌های عرفان‌های صوفیانه، مدرنیستی، نوپدید، تک‌بُعدی و یک‌سونگرانه است، به چنین عرفان قرآنی _ ولایی و سلوک و حیانی _ عترتی راه نمی‌یابد و

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۱.

۳- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۵، ح ۳.

۴- نک: انفال: ۲۴.

۵- تفسیرالمیزان، ج ۹، ص ۷۸.

۶- شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۸۷؛ نک: ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۱۰.

سلوک محمدی _ ولوی، سلوکی صائب، صادق، صالح و ثاقب خواهد بود.

در عرفان ولایی، درون‌گرایی و برون‌گرایی، درد خدا و خلق، عبادت خدا و خدمت به خلق، اعتدال و دوری از دام افراط و درّه تفریط، عقلانیت و خرد‌گرایی، عبودیت حقیقی در برابر خدای سبحان، آزادگی و آرامش پایدار، آشکار است و عارف سالک، رقیقه‌ای از حقیقت وجودی انسان کامل است؛ چه اینکه پیر طریق و شیخ راه و مُراد آنان، خلفای الهی و حجج بالغه حق هستند. چنین سالکانی هرگز از صراط شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله منحرف نمی‌شوند و عرفان را وسیله‌ای برای دکان‌داری و تورم نفس شیطنی خویش و فریب مردم قرار نمی‌دهند. پس معنویت و قرب حاصل از چنین سیر و سلوکی، بوی محمدی صلی الله علیه و آله، علوی و ولوی می‌دهد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام، محور اصلی و قرارگاه نهایی چنین عارفان و سالکانی هستند و فرزندان فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام، عهده‌دار هدایت و حمایت و ارشاد و اشارت این دسته از اصحاب سلوک و جذب‌ه یا جذب‌ه و سلوک قرار خواهند گرفت و آنان را از هدایت‌های ویژه ولایی بهره‌مند خواهند ساخت. بنابراین، عرفان قرآنی و سلوکی و حیانی، مبتنی بر عنصر «ولایت‌گرایی» است و مهندسی و سازوکار چنین سیر و سلوکی بر مدار ولایت می‌گردد و دیگر هیچ. «... بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرَّضْوَانِ» (۱)

فصل هشتم: سلوک زندگی ساز

فصل هشتم: سلوک زندگی ساز

قرآن کریم، کتاب زندگی و حیات معنادار و معقول است. قرآن، پیوستگی حیات انسان را در دست کم سه مرحله کلی:

الف) حیات پیشین یا حیات عالم جنین با همه مناسبات و اقتضائاتش؛

ب) حیات پسین یا حیات عالم دنیا با همه ویژگی‌ها و مختصاتش؛

ج) حیات واپسین یا حیات عالم آخرت که حیاتی جاودانه و ابدی است؛ کاملاً طرح و تبیین کرده است. بررسی و تحلیل رابطه‌های تکوینی و تربیتی هر کدام، سرشت پیشین را با سرنوشت پسین و واپسین گره زده است تا انسان، دارای حیاتی شناسنامه‌دار و هویتی کاملاً معلوم و مشخص باشد و تاریخ و جغرافیای معرفتی و ماورایی‌اش روشن گردد. آنگاه از عالم ذر یا جهان آلت سخن می‌گوید (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَيْنِ يَدَيْ آدَمَ مِّنْ طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ... (۱) و از شهود و دیدار نخست با محبوب سخن به میان می‌آورد که مواجهه در عالم ارواح است و از خلقت روح پیش از بدن به معنای وجودی‌اش حکایت می‌کند. سپس از عالم دنیا و طبیعت به جهان مادیت می‌گوید و به نسیان پیمان‌الست و عهد نخست بر اثر اشتغال به زندگی روزمره و فرورفتگی در جهات مادی اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد: «أَلَمْ أَعْهَدْ

إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (۱) تا انسان‌ها از حجاب مادیت و انیت به در آیند و با تحمل ریاضت‌های مشروع و معتدل و معقول که به سبب عمل به تکالیف الهی _ انسانی، حاصل شدنی است، متذکر عالم پیش از دنیا شوند و به شهود دوم یا دیدار دوم بر اثر تولد دوباره برسند که سیر از ملک به ملکوت است. عرفان و معرفت، در حقیقت، ناظر به همین یادکرد عهد نخست و دیدار دوم است. پس سرآغاز عرفان اسلامی و سلوک قرآنی، از خودآگاهی و بیداری درباره حقیقت وجودی آدمی است و استمرار و استکمال این خودآگاهی، به صورت اشتدادی و فزاینده است تا انسان، صلاحیت «شهود دوم» را بیابد.

قرآن کریم، اصل «مجاهدت» را در دو جبهه جهاد با شیطان درون و نفسانیات و تمنیات یا هوای نفسانی و جهاد با شیطان برون و وسوسه‌ها و تسویلات و تزیناتش پیشنهاد می‌کند؛ جهادی که بر محور عقل و وحی و بر مدار دستورالعمل‌های شرعی صورت پذیرد تا آن شهود قلبی و معرفت حضوری را که اینک در پیچ و خم‌ها و لایه‌های گوناگون زندگی به فراموشی سپرده شده است، به یاد آورد و در جست و جوی آن برآید و هم در عالم دنیا و هم در عالم آخرت به آن دست یابد که مرحله ظهور تام و کامل رؤیت باطنی و شهود جمال و جلال الهی است.

از این رو، قرآن کریم با پیوند زدن زندگی‌های سه‌گانه پیش از دنیا، در دنیا و پس از دنیا، به سالک کوی حق بینش و بصیرتی ویژه می‌بخشد تا زندگی هدف‌دار و معنامندی را داشته باشد و «توحید» را بُب و مغزای حیات عقلانی و روحانی‌اش قرار دهد و از حیات طبیعی، به حیات طیبیه ارتقا یابد. پس اینکه فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»، (۲) با همین هدف

۱- نك: يس: ۶۰.

۲- نك: انفال: ۲۴.

بود تا در پرتو لیبیک گویی به ندای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، «حیات حقیقی» را که حیات علمی و عملی صائب و صادق و زندگی مبتنی بر مبدء و معادباوری و خویشتن شناسانه است، به دست آورد. شاید طرح آیات «فطرت» در قرآن، آن هم در هفت گروه آیات تذکره، (۱) آیات نسیان، (۲) آیات میثاق، (۳) آیات فطری بودن مجموعه معارف دین، (۴) آیات توجه به خدا هنگام احساس خطر، (۵) آیات توجه به خدا هنگام سفر (۶) و آیات تبیین فطرت از راه محبت، (۷) همه برای زندگی سازی و حیات بخشی واقعی و شیرین بوده است تا زندگی در پرتو «توحید فطری» که جامع توحید خالقی، ربوبی، الوهی و عبادی است، در دو بُعد بینش ها و گرایش ها شکل گیرد و ساخته و پرداخته شود و معناداری زندگی بر «اصالت فطرت» قرار گیرد. همین فطرت خداشناس خداگرا و کمال گرایی مطلق، مبنای سیر و سلوک قرآنی است و تصدیق می کند که:

اگر تو دیده ای حق را در آغاز

در اینجا هم توانی دیدنش باز (۸)

سلوکی که به رفع حجاب های ظلمانی و نورانی بینجامد و انسان، هویت حقیقی اش را در «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۹) بیابد و به حکمت «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۱۰) راه یابد و بر اثر بازگشت به خویشتن و فطرت به سوی فاطر السموات و الارض حرکت کند، با احیای عقل، اماته نفس، فقرشناسی و

۱- نك: غاشیه: ۲۱ و ۲۲؛ مدثر: ۴۹ - ۵۴؛ ذاریات: ۵۵؛ فاطر: ۳؛ انعام: ۴۲ - ۴۴.

۲- نك: حشر: ۱۹؛ توبه: ۶۷؛ یس: ۷۸؛ طه: ۱۲۸.

۳- نك: آل عمران: ۱۹ و ۸۵؛ روم: ۳۰؛ مائده: ۱۰۵؛ بقره: ۱۳۸؛ شمس: ۷ و ۸؛ اسراء: ۸۴.

۴- نك: نحل: ۵۳ و ۵۴؛ انعام: ۴۰ و ۴۱.

۵- نك: عنكبوت: ۶۵.

۶- نك: حجرات: ۷؛ بقره: ۱۶۵؛ انعام: ۷۶ - ۷۹؛ مجادله: ۲۲؛ توبه: ۲۴ و ...

۷- نك: انعام: ۷۵ - ۷۹؛ آل عمران: ۳۱ و ...

۸- گلشن راز، ص ۳۸.

۹- نك: حجر: ۲۹.

۱۰- نك: انفال: ۲۴.

فقرباوری و جودی، دریافت راز بندگی و حدوث دلبردگی و عشق و مستی حاصل شدنی است. در این صورت، عرفان در متن زندگی ساری و جاری می‌شود و فیض جذبات الهیه و جلوات ربانیه در همه ابعاد زندگی جوشان می‌گردد و این در پرتو قرآن و عترت ممکن است که:

به یاد آور مقام حال فطرت الست ربکم ایزد که را گفت؟ در آن روزی که گل‌ها می‌سرشتند اگر آن نامه را در یک ره بخوانی تو بستی عهد عقد بندگی دوش کلام حق بدان گشت مُنَزَّل اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز صفاتش را بین امروز اینجا و گرنه رنج خود ضایع مگردان

کز آنجا باز دانی اصل فطرت که بود آخر که آن ساعت بلی گفت؟ به دل در قصه ایمان نوشتند هر آن چیزی که می‌خواهی بداننی ولی کردی به نادانی فراموش که تا یادت دهد آن عهد اول در اینجا هم توانی دیدنش باز که تا ذاتش توانی دید فردا برو بنیوش لاتهدی ز قرآن (۱)

بنابراین، عرفان قرآنی، زندگی‌ای به انسان هدیه می‌کند که در متن و بطن آن، درک و دریافت وجودی خدا و شهود قلبی حضرت حق سبحانه قرار دارد. حیاتی که رهاورد «حضور» و «شهود» باشد، حیاتی دلزبا و روح‌افزاست و عارف از طمأنینه و سکونت نفس، برخوردار و سرمست نوشیدن شراب طهور الهی و تسنیم ربوبی است. در قرآن کریم، آیاتی مطرح است که عوامل شهود حق و موانع آن را بیان کرده است؛ مثلاً:

یک _ «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۲).

۱- گلشن راز، ص ۳۸.

۲- نکه: کهف: ۱۱۰.

دو _ «... رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» (۱).

سه _ «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (۲).

دست یابی به چنین شهود و رؤیت قلبی، مدیون و مرهون عوامل و شروطی است که عبارتند از:

اول _ قلب سلیم و دل پاک که مانع آن، گناه و خودبینی و خودپرستی است؛

دوم _ مراقبت همیشگی و مناسب در هر منزل و مقام سلوکی که مراقبه صغرا و کبرا نام دارد؛

سوم _ ایمان به خدا و عمل صالح یا ایمان توحیدی و عمل توحیدی؛

چهارم _ حجاب زدایی، اعم از حجاب‌های مادی و معنوی و ظلمانی و نورانی، به ویژه حجاب انیت و خودی یا رسیدن به آزادی یا آزادی معنوی؛ آزادی از هر تعلّق و تعینّی که موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ، اِحْتِجَابٌ بغير حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتِثْرَاءٌ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتَوْرٍ، لِإِلَهِ الْأَهْوَى الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ» (۳).

البته شهود کامل برای کسانی ممکن است که از دنیا و آخرت عبور کرده و اعتلای کامل یافته و انقطاع کامل، شامل حال آنان شده باشد که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و اولیای طاهرین علیه السلام هستند. بنا بر روایتی از امام رضا علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جِبْرَائِيلُ مَكَانًا لَمْ يَطَّأَهُ جِبْرَائِيلُ قَطُّ فَكَشَفَ لِي فَأَرَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نُورٍ عَظَمَتْهُ مَا أَحَبَّ (۴).

۱- نک: اعراف: ۱۴۳.

۲- نک: مطفین: ۱۵.

۳- توحید صدوق، ص ۱۷۹، باب ۲۸، ح ۱۲.

۴- توحید صدوق، ص ۱۰۸، باب ۸، ح ۴.

امام علی علیه السلام نیز در پاسخ به دانشمندان یهودی که از شهود خدا هنگام عبادت پرسیدند، فرمود:

فَقَالَ وَيَلْحَمَّكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ! قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ وَ يَلْحَمَّكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهِدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. (۱)

ناگفته نماند همان گونه گذشت، شهود حق و دیدار دوم برای مؤمنان در همین حیات دنیوی ممکن است، چنان که در روایات ابی بصیر آمده است:

عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله صلی الله علیه و آله قال قلت له اخبرني عن الله عزوجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟ قال: نعم و قد رأوه قبل يوم القيامة... و ليست للرؤية بالقلب كالرؤية بالعين، تعالى الله عما يصفه المشبهون و الملحدون. (۲)

پس شهود ممکن است، نه ممتنع. سازوکار شهود، طهارت ظاهری و باطنی و ریاضت بر پایه شریعت و مجاهدت‌های درونی و برونی است، تا انسان قابلیت رؤیت قلبی و شهود باطنی حق سبحانه را بیابد و چنین شهودی، با چشم دل تحقق می‌یابد. حال آیا سلوک قرآنی، انسان را تعالی و ارتقای وجودی نمی‌بخشد که زندگی را با چشم مادی ننگرد و دنیا و زندگی این جهان را پل عبور و مزرعه حیات جاودانه و بستری برای استکمال وجودی از خود تا خدا قرار دهد و خداشناس خدایین گردد و با قرب فرایض و نوافل، (۳) به حیات عقلی و عرفانی برسد و مصداق: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» (۴) شود؟

عرفان قرآنی؛ ریاضت افراطی، رهبانیت محض، انزواگرایی از جامعه یا

۱- توحید صدوق، ص ۱۰۹، باب ۸ ح ۶؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲- توحید صدوق، ص ۱۱۷، باب ۸ ح ۲.

۳- نک: سِرِّ سلوک (شرح رساله الولایه مرحوم میرزا احمد آشتیانی)، صص ۱۵۱-۱۵۵.

۴- نک: نور: ۳۷.

جامعه‌گریزی ندارد، بلکه در سلوک قرآنی که حیات طیبه الهی است، انسان روابط چهارگانه‌اش را بر اساس عقل سلیم و فطرت توحیدی و وحی آسمانی و سنت قولی و فعلی انسان کامل و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و مظاهر آن تنظیم می‌کند و ادامه حیات می‌دهد. او در رابطه خود با خدا، خود، جامعه و جهان، چنان که بزرگان اهل معرفت رفتند، سیر و سلوک می‌کند که: «راه چنان روید که رهروان رفتند».

در این نوع زندگی، جهاد، هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، احیاگری و اصلاح‌طلبی، صبر و شکیبایی، تعلیم و تربیت، سیاست و تجارت و... معنادار می‌شود و انسان به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند و جز زیبایی مشاهده نمی‌کند و رنگ و بوی رحمانی می‌یابد و توجه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیه السلام، به ویژه امام عصر و زمان، مهدی موجود موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را به خویشتن جلب می‌کند، چنان که سلمان، ابوذر، اویس قرنی، کمیل بن زیاد نخعی و... کردند که: «الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ لَوْ سَهِيَ قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقٌ إِلَيْهِ...» (۱).

فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک

اشاره

فصل نهم: برخورداری از شرایط سیر و سلوک

سیر و سلوک، فرع بر دارا بودن ظرفیت‌ها و استعدادهای بالقوه و بالفعل است و شرایطی دارد که به شرایط وجوبی و وجودی و شرایط صحت و قبول به وِزَان بسیاری از احکام شرعی نیز موصوف و مرسوم است؛ زیرا «سفر معنوی» و سیر و صیر اَنفُسی نیز مقدمات، مقارنات و مؤخراتی را لازم دارد و تا تمهیدات و آمادگی‌هایی در انسان ایجاد نشود، سلوک معنا نخواهد داشت.

همه انسان‌ها بالفطره و بر اساس نفسِ قدسیه الهیه که خدای سبحان به آنها بخشیده، آمادگی و توان مندی بر سیر و سلوک را دارند، ولی فعلیت بخشیدن و واقعی کردن چنین زمینه‌های تکوینی و فطری، لوازمی دارد که از حدوث تا بقای سیر و سلوک باید حضور، بلکه ظهور داشته باشد. پس شرایط سلوک، شرایطی است که بدون آنها، نه می‌توان سلوک را آغاز کرد و نه می‌توان آن را ادامه داد تا به سرمنزل مقصود برسد.

در این نوشتار، به برخی از آنها و البته با اصطیاد یا استنباط از قرآن کریم، فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

۱. داشتن انگیزه و اراده جدی

۱. داشتن انگیزه و اراده جدی

جزم علمی و عزم عملی، لازمه سیر و سلوک است. امام علی علیه السلام فرمود: «لَا

تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شُكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَإِذَا تَيْقَنْتُمْ فَاقْدُمُوا»؛^(۱) زیرا انگیزه یابی و اراده‌مندی نیز فرع بر درک خویشتن و معرفت به منزلت وجودی و شناخت خداست. قرآن کریم نیز بر علم و معرفت، عقلانیت و خرد و سپس یقین و باورهای وجودی برای تقویت انگیزه‌های الهی و اراده حرکت به سوی کمال مطلق تأکید می‌ورزد. از امام حسین علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود: «قَدْ عَلِمْتُ أَنْ أَفْضَلَ الزَّادِ الزَّاحِلَ إِلَيْكَ عَزْمُ ارَادَةٍ يَخْتَارُكَ بِهَا».^(۲) پس عزم و اراده، بر اثر بیداری و بینایی یا همان یقظه حاصل می‌شود که اصحاب معرفت و معنویت از آن سخن به میان آورده‌اند.

۲. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی

۲. بصیرت حقیقی و معرفت یقینی

سالک، عقل بصیر و دل بینا و بیداری می‌طلبد تا هرگز سکون و توقف را بر سلوک و تعالی ترجیح ندهد و «حدّ یقف» نشناسد و سیر ارتقایی را بر سیر ارتجعی ترجیح دهد، آن را مهم بشمارد تا زنده، بالنده، پویا و پایا پیش به سوی محبوب و لقای رب حرکت کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «العامل علی غیر بصیرهِ کالسائر علی غیر طریق لایزیده سرعه السیر الّا بُعداً»^(۳) و قرآن کریم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^(۴) تا «سیرالی الله» بر محور بصیرت و روشن بینی درونی یا دانش و بینش به هم آمیخته، استوار گردد. بصیرتی که به تعبیر عارفان، قوه قدسیه‌ای است که به واسطه آن، سالک، حقایق و ملکوت هستی و عالم و آدم را می‌بیند و به راه و رسم منزل‌ها و سیر و سلوک معرفت دارد.^(۵)

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷۴.

۲- مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴.

۴- نک: یوسف: ۱۰۸.

۵- نک: خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، صص ۱۴۵ - ۱۴۸.

به تعبیر ملامحسن فیض کاشانی، همان گونه که در سفر صوری «راه بلد» لازم است، در سفر معنوی، «بصیرت» ضروری است تا راه گم نشود و انسان به مقصد برسد؛^(۱) چه اینکه فقدان بصیرت، او را محدود می‌سازد و گرفتار خودبینی یا مناظر منازل سلوک و متوقف می‌کند و شخصیت موهوم به او می‌بخشد که سحرخیزی و عبادت‌های بدون «بصیرت»، آفت‌های بی‌شماری را فراروی انسان قرار می‌دهد. به همین دلیل، ما در هر صبح «بصیرت» می‌طلبیم: «وَاجْعَلِ النَّورَ فِي بَصِيرِي وَالبصيرةَ فِي دِينِي وَالثَّقِينِ فِي قَلْبِي...»^(۲).

۳. شکر و شکیبایی

۳. شکر و شکیبایی

یکی از لوازم سیر و سلوک و شرایط «قیام لله»، شکر به نعمت‌های ظاهری و باطنی خداست که بر اثر نعمت‌شناسی و به کارگیری نعمت‌های الهی در جایگاه و موضع خود تحقق‌پذیر است، همچنین شکیبایی در همه دشواری‌های راه به سوی خدا؛ چه اینکه این راه دشوار که بر سر آن مهالک بی‌شماری است، استواری و صبر و استقامت می‌خواهد: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...»^(۳) یا «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...»^(۴) تعبیر «لَأَزِيدَنَّكُمْ»، تعبیری شیرین و دل‌نشین است؛ زیرا زیادت به اصل وجود انسان تعلق گرفته است، نه نعمت‌افزایی، که البته از آثار شکر است. ازدیاد و بسط وجودی و تعالی وجودی و توسعه‌یافتگی در متن وجود سالک، چیز دیگری است. شکر و شرح صدر، قرین هم‌اند و در سیر و سلوک از ضروریات اجتناب‌ناپذیر است.^(۵) «شکیبایی» نیز عامل بسیار سرنوشت‌ساز در استمرار سیر و سلوک بر صراط مستقیم الهی و بهره

۱- نک: ملامحسن فیض کاشانی، ده رساله، زادالسالک، ص ۸۱.

۲- مفاتیح‌الجنان، تعقیبات نماز صبح و... .

۳- نک: فصلت: ۳۰.

۴- نک: ابراهیم: ۷.

۵- ۳ نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۳۱۱.

گیری از فیض و فضل‌های الهیه است. انسانِ صبور و شکیبا، با دلی محکم و استوار، آرام آرام منزل به منزل سلوک می‌کند و شتاب زدگی و جزع و فزع کردن را به کناری می‌نهد تا گرفتار سطحی‌زدگی و قشری‌گرایی در سیر و سلوک علمی و عملی نشود. سلوکی که بزرگان در وصفِ آن فرمودند: «با مژه کوه‌کنند است»، صبر لازم دارد. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

رُباید دلبر از تو دل ولی آهسته آهسته

مراد تو شود حاصل ولی آهسته آهسته (۱)

صبر بر سه مرتبه است: صبر عوامان، صبر سالکان، صبر واصلان، و شکر نیز مربوط به شکر نعمت و شکر مُنعم یا خود حق سبحانه است.

۴. تمرین و تداوم

یکی از شرایط سیر و سلوک، تحمل ریاضت‌های سلوکی است. در اطاعت‌پذیری از خداوند و التزام عملی به شریعت حقه و گناه‌گریزی، اعم از گناهان صغیره و کبیره، گناهان اخلاقی و شأنی و شرعی، «ریاضت» تنها با شریعت‌محوری و رعایت حدود الهی یا «تقوا» ممکن است. امام علی علیه السلام فرمود: «وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى...» (۲)

پس تمرین دادن نفس در حرکت بر مدار بایدها و نبایدهای شرعی و تمرین ایثار و نثار، تمرین سکوت و سلوک، تمرین رازیابی و رازداری، تمرین در خرابات بودن و خدمت به خلق کردن، تمرین انقطاع الی‌الله و اهتمام به امور مسلمانان و جامعه بشری داشتن، تمرین رهایی از هر آلودگی درونی و بیرونی و...، ضرورتی در سیر و سلوک است.

سپس «تداوم» این تمرین‌ها لازم است که هرچه انسان پیش‌تر می‌رود، خطرات بیشتری او را تهدید می‌کند؛ خطرات پیدای پنهان، و تداوم ریاضت‌ها

۱- دیوان اشعار حسن‌زاده آملی، ص ۱۳۸.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

طبق مراتب و درجات سیر و سلوکی نیز اجتناب‌ناپذیر است. پس تمرین تزکیه نفس و تداوم این تمرین، با حفظ مراتب تزکیه، لازم و از شرایط سیر و سلوک الی الله است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۱).

۵. توجّه و تسلّط بر نفس داشتن

۵. توجّه و تسلّط بر نفس داشتن

توجه که به «مراقبه» موصوف است، کلید کمال، راه رهایی، سِتْر سلوک و بذر عرفان عملی است؛ مراقبت عقلی تا در دام شبهه نیفتد و مراقبت قلبی، تا گرفتار عُجَب و ریا نشود. مراقبه، یعنی خویشتن‌یابی و نگه‌داری در همه شرایط و اوضاع و احوال سلوکی. مراقبه، یعنی هشیاری و بیداری همه‌جانبه. مراقبه، یعنی نظارت مستمر بر فعالیت‌های سلوکی. مراقبه، یعنی کشیک نفس کشیدن و حرامیان را به حرم دل راه ندادن که امام صادق علیه السلام فرمود: «القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم الله غیر الله» (۲). مراقبت در قول و فعل و مراقبه در احوال و مقامات، عامل مستی و مستوری و رعایت اعتدال در قبض و بسط‌های روحی و درونی و شفافیت در تمثالات روحی و منشآت درونی است. مراقبه نفس، همان «جهاد اکبر» است که عَزْم و حَزْم می‌خواهد. به تعبیر امام علی علیه السلام: «اصل العزم الحزم و ثمرته الظفر» (۳) که آیات کریمه: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (۴) و «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى» (۵) و... بر آن دلالت می‌کند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، نغز و پرمغز فرمود: «لولا- تکثیر فی کلامکم و تمریح فی قلوبکم لِرَأَیْتُم مآری و لسمعتُم ما اسمع» (۶) که به تعبیر لسان الغیب شیراز: «ره نشینی» باید تا انسان با ساکنان حرم ستر و عفاف

۱- نک: عنکیوت: ۶۹.

۲- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵.

۳- غرر الحکم، ج ۲ ش ۳۰۹۵.

۴- نک: علق: ۱۴.

۵- نک: نازعات: ۴۰.

۶- المیزان، ج ۶، ذیل بحث روایی مائده: ۱۰۵.

ملکوت، «باده مستانه» زند و به شهود شنیداری و دیداری رسد:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت

گلِ آدمِ بَسَرَشْتند و به پیمانهِ زدنِ با من «راه‌نشین» باده مستانه زدند

مراقبت سلوکی در سه مرحله مراقبت قبل از عمل، مراقبت حین عمل و مراقبت پس از عمل، لازم است. امام باقر علیه السلام فرمود: «الا- بقاء علی العمل اشد من العمل»؛^(۱) چه اینکه اگر «عمل» دشوار است، مراقبت از عمل دشوارتر است تا عمل، از حدوث تا بقا برای خدا صورت گیرد و بازدهی معنوی و بازخوردهای سلوکی خاص به خود را داشته باشد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

... این است که انسان کاملاً «رقیب» باشد. «رقیب»، یعنی کسی که «رقبه» (گردن) می‌کشد تا اوضاع را زیر نظر داشته باشد. انسان باید رقیب و مراقب خود باشد و بر اعمال خود، اشراف داشته باشد که چه می‌کند.^(۲)

مراقبت از «خود»، معلول دریافت جایگاه حقیقی و مقام خلائف‌اللهی خود و گران‌سنگ بودن استعدادهای وجودی است؛ معلول یقین و باور به این است که خدای سبحان، احاطه و اشراف مطلق بر انسان دارد و شاهد، حاضر و ناظر بر انسان است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

دائماً طاهر باش. به حال خویش ناظر باش و عیوب دیگران را ستر باش. با همه مهربان باش و از همه گریزان باش؛ یعنی با همه باش و بی‌همه باش. خداشناس باش و در هر لباس باش.^(۳)

۶. داشتن مربی و پیر راه

۶. داشتن مربی و پیر راه

عرفان عملی و سیر و سلوک، بدون راهنما و راهبر ممکن نیست. «عرفا از انسان کاملی که ضرورتاً باید همراه نوسفران باشد، گاهی به طایر قدس و

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۳- هزار و یک کلمه، ج ۱، ص ۴۲۰، کلمه ۱۹۶۰.

گاهی به خَضْرُ تعبیر می‌کنند که البته همه مراحل و منازل راه باید با اشراف و مراقبت آن انسان کامل و پخته که راه طی کرده است، صورت پذیرد. (۱) به قول علامه شعرانی رحمه الله: «حق آن است که سالک، احتیاج به استاد عارف دارد...» (۲) و به تعبیر امام خمینی رحمه الله: «استاد اخلاق برای خود معین نماید...».

در قرآن کریم، آیاتی مطرح شده که ضرورت «پیر راه» و «مرئی» را یادآور می‌شود: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدِ جِئْتُكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (۳) یا جریان موسی علیه السلام و حضرت شعیب علیه السلام و سپس قرار گرفتن در وادی جذبات و جلوات هدایت‌های باطنی جناب خضر علیه السلام. (۴) پرورش و تربیت همه‌جانبه امام علی علیه السلام در آغوش پرمهر و معرفت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز، (۵) گویای نقش مرئی و هادی و پیر طریق است که:

سالک نرسد بی‌مدد پیر به جایی بی‌پیر مرو تو در خرابات

بی‌زور کمان، ره نبرد تیر به جایی هر چند سکندر زمانی

و به تعبیر حافظ شیرازی:

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم

که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

البته باید بدانیم و بیابیم که استاد دو قسم است: استاد عام و استاد خاص که حضرت، انسان کامل معصوم علیه السلام و در عصر ما وجود مقدس و نازنین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. استاد سلوکی عام نیز باید از شرایطی بهره‌مند باشد، چون: جامعیت، راه رفته و به مقام فناء فی الله و بقاء بالله بار یافته، صاحب نظر و بصیر و دارای ولایت باطنیه بودن که می‌توان آن را از راه‌هایی مانند بررسی شخصی،

۱- نک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۲۶ و ۲۷.

۲- «اندیشه و حیات شعرانی»، کیهان اندیشه، ش ۴۵.

۳- نک: مریم: ۴۳.

۴- نک: کهف: ۶۵.

۵- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

رجوع به اهل خُبره یا معرفی استاد شناخت و در محضر او استفاضه و استضاءه کرد. (۱)

این حقیر در رساله‌ای جداگانه، مسئله پیر راه و ضرورت داشتن استاد، نسبت‌شناسی استاد و شاگرد و آسیب‌های نظری و عملی را که در این زمینه وجود دارد، کوتاه بررسی کرده‌ام. (۲)

پس به تعبیر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «الرِّفِيقُ ثَمَّ السِّفَرُ». (۳) در سفر معنوی، وجود یک راهنمای کامل و پخته، ضرورت عقلی و سلوکی است و مرحوم مولی عبدالصمد همدانی در بحرالمعارف (۴) و ملا محسن فیض کاشانی در رساله زادالسالک (۵) و...، ضرورت، ویژگی‌ها، شرایط مرید و مراد و... را به خوبی بررسی کرده‌اند.

۷. دوستان سلوکی

۷. دوستان سلوکی

یکی از شرایط سیر و سلوک قرآنی، داشتن دوستانی است که از معرفت و بصیرت قرآنی و معنویت و عرفان و حیانی برخوردار و هم‌نشینی باصفا و باوفا باشند. وجود چنین یاران خراباتی و هواداران کوی حق و یک‌رنگان و اصحاب میخانه و میکده، می‌تواند نقش بسزای سلوکی _ معنوی در طی طریق الهی و پیمایش مقامات معنوی داشته باشد. کسانی که اهل تهذیب روح و تزکیه جان هستند، مصداق «یاد خدا» و «یاد معاد» هستند و مصاحبت و معاشرت با آنان، بر دانش انسان می‌افزاید و قول و فعل آنها، متذکر سالک و حرارت‌بخش و حرکت‌آفرین است. ایشان از صراحت و صداقت همراه با ادب

۱- نک: رساله لب‌الباب، ص ۱۳۵؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، صص ۱۲۴ - ۱۶۴.

۲- نک: صحیفه عرفان دفتر دوم، طائر قدس.

۳- فقیه، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴- نک: عبدالصمد همدانی، بحرالمعارف، تحقیق و ترجمه: حسین استاد ولی، ج ۱، صص ۳۳۹-۳۸۹.

۵- نک: ده رساله، رساله زادالسالک، صص ۸۰ - ۸۵.

برخوردارند و عیوب، ضعف‌ها و نقصان سالک را مستقیم و غیرمستقیم در گفتار و رفتارشان یادآور می‌شوند و معاون بسیار خوبی در نیکی و سیر ابرارانه و قرب وجودی‌اند.

۸. طهارت درون و برون

۸. طهارت درون و برون

یکی از لوازم و شرایط سلوک، طهارت ظاهری و باطنی یا برونی و درونی است؛ طهارتی که از آغاز تا انجام سیر و سلوک، ضرورت است. اگر انسان طهارت را تداوم بخشد، این دوام طهارت، سرچشمه روزی‌های فراوان علمی و معنوی خواهد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «دُمُ عَلَى الطَّهَارَةِ يَوْسَعُ عَلَيْكَ فِي الرِّزْقِ»^(۱) یا فرمود: «أَدِمِ الطَّهَارَةَ يُدِيمَ عَلَيْكَ الرِّزْقَ»^(۲) که طهارت در تعلیم و تربیت، سلوک و سیاست، تجارت و کسب، رفتار با مردم و... ظهور و حضور دارد و سرمایه اصلی توسعه و تداوم رزق الهی می‌شود. از این رو، صیانت از طهارت و عصمت فطری، یا اگر آلودگی‌هایی حاصل شد، تحصیل و تداوم طهارت آن، از راه توبه و انابه لازم است و کارهای خوب، گناه‌زدایی و سیئه‌زدایی می‌کند: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يَذْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ»^(۳) و باقی بدی‌ها را از بین می‌برد: «فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»^(۴) پس طهارت عقلی، اخلاقی و سلوکی لازم است^(۵) تا انسان بتواند سلوک را آغاز کند و ادامه دهد و به سرانجام مقصود برساند.

۹. تفکر و تذکر

۹. تفکر و تذکر

یکی از لوازم حتمی و شرایط ضروری برای سالک، فکر و ذکر داشتن است؛ زیرا تفکر، تعقل و تفقه از یک سو، و تذکر، تعبّد و تبصّر از سوی دیگر، پایه و

۱- کنز العمال، ح ۴۴۱۵۴.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۶.

۳- نک: هود: ۱۱۴.

۴- نک: فرقان: ۷۰.

۵- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۱۸۹ - ۲۴۰.

اساس سیر و سلوک قرآنی‌اند. به همین دلیل، قرآن کریم در بسیاری از مواضع بر تفکر، تدبّر و تعقل تکیه می‌کند و «یاد خدا» را، عامل حیات دل، روشنایی دیده و ضامن بودن و ماندن در صراط مستقیم الهی و روح عبادت و عبودیت برمی‌شمارد. (۱)

سرمایه سلوک، داشتن اندیشه و تفکر عمیق و ذکر حقیقی و علمی و عملی است که دانش‌افزا و بینش‌آفرین است و انسان را در همه مراحل سیر و سلوکی همراهی می‌کند، چنان‌که فرمود: «إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...»؛ (۲) زیرا فکر الهی، خود ذکر و ذکر واقعی، خود فکر است و سالک بایسته است بار و بال فکر و ذکر یا تعقل و تعبد را از هر تعلق و تعینی رها کند و راهی کوی دوست شود.

تفکر در خلوت و تنهایی و یاد خدا در همه شرایط، بهترین یاور سالک الی‌الله خواهد بود. به همین دلیل، تفکر عبادت شمرده شد و یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است. ذکر نیز محدود به هیچ حدی نشده است که هر چیزی حدی دارد، جز ذکر، و سالک باید از ذکر و ذاکر و مذکور، به مذکور برسد و ذکر و ذاکر را رها کند تا از هر حجابی رهایی یابد و مذکور، معروف و مشهود حقیقی را ببیند، و لاغیر. (۳)

۱- نک: اعراف: ۵۵؛ طه: ۱۲۴؛ زخرف: ۴۳؛ بقره: ۱۵۲؛ آل عمران: ۱۸۹ - ۱۹۱؛ محمد: ۲۴؛ رعد: ۳؛ غافر: ۱۳.

۲- نک: سبأ: ۴۶.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۷۰ - ۲۷۸.

فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک

فصل دهم: برداشتن گام عملی سیر و سلوک

عارفان الهی با استفاده و استمداد از آموزه‌های قرآنی و روایی، برای سالکان و مجاهدان فی سبیل الله اموری را لازم دانسته‌اند. غزالی آن را شش گام عملی می‌داند (۱) که ملامحسن فیض کاشانی همان را در محجه البیضاء مطرح می‌کند، (۲) ولی در کتاب الحقایق آن را دو گام برمی‌شمارد. (۳) همان‌گونه که خواجه نصیرالدین طوسی نیز آن را دو گام اساسی دانسته است. (۴) علامه بحرالعلوم، غیر از محاسبه و مراقبه، مؤاخذه را نیز بر آن می‌افزاید (۵) و امام خمینی رحمه الله نیز به سه گام اشاره می‌کند که بر اساس بیان این سالک کوی اخلاق و عرفان و پیر راه عقل و عشق و مُراد ارباب معرفت و شهود، مطالبی را تقدیم می‌داریم:

یک _ مشارطه: سالک اول صبح با خود شرط کند که برخلاف فرموده خداوند عمل نکند؛ یعنی با نفس خویش عهد و پیمان ببندد و تصمیم بگیرد و بر آن پایدار بماند و بر وسوسه‌های شیطان و تلیسات ابلیس پیروز گردد.

دو _ مراقبه: سالک پس از عهد و پیمان بر انجام فرمان خدا و دوری از

۱- احیاء علوم الدین، ج ۴، صص ۳۶۱ - ۳۸۸.

۲- محجه البیضاء، ج ۸، صص ۱۴۹ - ۱۹۱.

۳- الحقایق فی محاسن الاخلاق، صص ۳۰۰ - ۳۰۴.

۴- اوصاف الاشراف، صص ۸۷ - ۸۹.

۵- رساله سیر و سلوک بحرالعلوم، با مقدمه و شرح علامه سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، صص ۱۵۰-۱۵۱.

نافرمانی حضرت حق سبحانه، باید عَزْمِ خویش را جَزْم کند و در تمام مدت شرط، متوجه و مراقب عمل خویش باشد و خویش را ملتزم به عمل آن شروط بداند و البته این مراقبت هرگز با هیچ کار دیگر از سفر و تحصیل و کسب و کار منافات ندارد. پس تسلط بر خود، توجه به پیمانی که با خود و خدا بسته و شروطی که گذاشته، [داشته باشد] تا عمل به عهد و پیمان و شروط استمرار یابد و نقض نگردد. پس در جمیع احوال باید مراقب خود باشد تا غفلت گریبان انسان را نگیرد. (۱)

سه _ محاسبه: شبانگهان که امور روزانه تمام شد، خویشتن را به حساب بکشد تا ببیند آیا بر سَیرِ عهد و پیمان بوده است یا احياناً نقض و نقصی رخ داده است؟ آیا با ولی نعمت خود در این عهد و پیمان خیانت نکرده است؟ اگر وفای به عهد کرد، شکر نماید و اگر سستی و فتوری رخ داد، عذرخواهی نماید و بنا بگذارد که فردا، مردانه به عمل شرط اقدام و قیام نماید که محاسبه نقاط قوت و ضعفش را به او نشان دهد و ثمره آن، اصلاح نفس و تربیت معنوی اش خواهد شد که: «لَيْسَ مِنَّا لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ». (۲)

بنابراین، سالک هشیار و بیدار در «گام عملی» نیز اهل تداوم و استمرار است؛ زیرا تا چنین نباشد و عمل نکند و در بین راه گرفتار رَحْوَت یا نقض عهد و پیمان و توجه به آنها و محاسبه گردد، راه به جایی نمی برد. ابو جعفر علیه السلام به زراره فرمود: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ»؛ (۳) چه اینکه سیر و سلوک، ماهیت تدریجی دارد و ریاضت مبتنی بر شریعت نیز همه زمانی، همه زمینی و همه زمینه‌ای است؛ یعنی مقید به هیچ قیدی نمی شود. به همین دلیل،

۱- چهل حدیث، صص ۹ و ۱۰.

۲- الحقایق، ص ۳۰۳؛ کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳- کافی، ج ۲، ص ۸۲.

علامه طباطبایی رحمه الله گریز از شریعت و گرایش به برخی ریاضت‌های جسمانی از سوی برخی آیین‌های معناگرا و حتی صوفیه را، فرار از اشقّ به اَسْهَل نامیده و مرقوم داشته است: «فَإِنَّ مُتَابِعَةَ الشَّرْعِ قَتْلٌ مُسْتَمَرٌّ لِلنَّفْسِ دَائِمِي مَا دَامَتْ مُوجُودَةً...» (۱). در قرآن کریم نیز برای مثال، محافظت بر صلوات و مداومت بر عبادات تأکید شده است. (۲) پس حضور و مراقبه لازم است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مِّمَّا قَدَّمْتُمْ لِغَيْرِهِ لَعَلَّكُمْ أَتَقُونَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۳) یا امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَ حَاسِبُوا مَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا» (۴).

توجه و تدبیر در آیات ذیل، ما را به لزوم محاسبه و مراقبه دعوت می‌کند:

اول _ «وَإِنْ تُبَدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (۵).

دوم _ «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (۶).

«انسانی که سالک طریق حق است، باید اهل محاسبه بوده، خود را بیازماید که آیا در مسیر و مَصِیْعَد خیر و سعادت خویش حرکت می‌کند، یا در مَهْوای شَرّ و شقاوت...» (۷) بنابراین، انسان باید گام‌های نخستین و عملی را در تحصیل معنویت و تمهید روحی و اخلاقی بردارد، تا توان گام نهادن در جاده پریچ‌وخم سیر و سلوک را بیابد و عقبات و کُتَل‌ها را پشت سر بگذارد، که راه عشق و عرفان، استواری و استقامت و صبر و صلابت می‌خواهد و بودن، ماندن و مراقبت کردن از سیر و سلوک الهی، مجاهدت و ریاضت می‌طلبد. البته کسی که برای خدا این راه را آغاز کند، همواره عنایت و حمایت الهی شامل حال او خواهد شد که بی‌عنایات، هیچ کاری از پیش نمی‌رود: «وَلَوْلَا فَضْلُ

۱- رساله‌الولایه، فصل چهارم.

۲- نک: مؤمنون: ۹.

۳- نک: حشر: ۱۸.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۹۰، بند ۸.

۵- نک: بقره: ۲۸۴.

۶- نک: بقره: ۲۳۵.

۷- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۱۷.

اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱).

به همین دلایل بسیار مهم، عارفان، برنامه‌های سلوکی را در تمام شبانه‌روز ترسیم و تعیین کرده‌اند که سالک، صبح، عصر، شب و سحرگاهان، چه برنامه‌های فکری، ذکری و عبادی داشته باشد و رابطه‌اش با خدا و مردم را چگونه تنظیم کند، خلوت و جلوتش را چگونه مدیریت نماید، محافظت بر فرایض و مراقبت بر نوافل را چگونه جامه عمل ببوشاند و به بیان دیگر، وظایف خویش را بشناسد و عمل کند و اصالت را به وظیفه‌گرایی با انگیزه‌های الهی دهد. (۲)

اکنون به نمونه‌هایی از دستورالعمل‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. نماز اول وقت و اهمیت به حضور قلب و خلوص در نماز دادن؛
۲. خدمت به والدین و رعایت احترام آنها در همه شرایط؛
۳. مهربانی و شفقت بر مردم و با گشاده‌رویی با آنان سلوک داشتن؛
۴. مراعات حقوق معلمان و عالمان دینی و اولیای مؤمن و وظیفه‌شناس در مقام ولایت و رهبری جامعه؛
۵. توکل بر خدا در همه امور و توسل بر اهل بیت علیه السلام؛
۶. دایم الوضو بودن و رعایت طهارت ظاهری و باطنی؛
۷. سحرخیزی و شب‌زنده‌داری و راز و نیاز با خدا؛
۸. تلاوت یک جزء قرآن در روز و اگر نشد، دست کم پنجاه آیه؛
۹. تلاوت سوره یس در هر صبح؛
۱۰. خواندن «دعای عهد» و توجه به مضامین بلند و معنویت‌بخش آنها؛
۱۱. هدایت و ارشاد مردم از راه حکمت، موعظه و جدال احسن؛
۱۲. کم گفتن و کم خُفتن و کم خوردن و ضرورت‌ها را تشخیص دادن و

۱- نک: نور: ۲۱.

۲- مثلاً مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در المراقبات؛ ملامحسن فیض کاشانی در المحجّه البیضاء و زاد السالک و ...

حفظ کردن؛

۱۳. خویشتن را کوچک شمردن، البته با حفظ کرامت نفس و دیگران را از خود بهتر دانستن؛

۱۴. درک و دریافت حضور و ظهور امام مهدی موجود موعودِ عجل الله تعالی فرجه الشریف و مترنم به ذکر: «اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعْرِفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» بودن و مداومت بر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داشتن.

بخش سوم: ماهیت سیر و سلوک قرآنی

اشاره

ماهیت سیر و سلوک قرآنی

زیر فصل ها

فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی

فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم

فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان)

فصل چهارم: شواهد قرآنی

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن

فصل ششم: تجارت نجات بخش و جاودانه

فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی

فصل اول: چیستی سیر و سلوک قرآنی

هرگاه انسان، بیدار و بینا گردد و با حقیقت وجودی خود، عارف و آشنا شود و هستی و چیستی خود را بیابد و به خود آگاهی حقیقی برسد، می یابد که «جام جهان نما» در درون اوست و از پدیده گران سنگ «مِن رُوحِی» در «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی» (۱) تعبیر به «از روح خدا» نه «روح خدا» شده است تا «مِن رُوحِی» نه عینیت با خدا و نه «غیریت» با خدا را برساند و انسان را الهی و خدایی نموده است تا انسان صورت نازله و تجلی ای از خداوند باشد و هرگاه ادراک کرد «مسافری» است که در دامگه حادثه و دیر خراب آباد چند صباحی مسکن گزیده و از این خانه مجاز و موقت باید به خانه قرار و ابدی رحل اقامت افکند، یعنی به «مَن اید نال» و «خود حقیقی» خویش راه یابد، قطعاً حرکت به سوی محبوب و «داراللقاء» را که «دارالقرار» او نیز هست، آغاز خواهد کرد. عرفان، یعنی خود آگاهی و حرکت نهادی و جوهری یا «شدن» به سوی محبوب و معبود. در این صورت است که به تعبیر علامه جعفری، رهایی را در سه مرحله:

الف) رهایی انسان از دردها، تنش ها و اضطراب های ناشی از زندگی، مانند: شادی و غم، غنا و فقر، شکست و پیروزی، خنده و گریه، جوانی و میان سالی و پیری و ...؛

ب) درک عظمت آزادی و پا گذاشتن بر حیطه‌ها، علت‌ها و اشراف بر آنها و درک حلقه‌های زنجیری روابط میان آنها و معلولات آنها و رهایی «مَنْ» از همه عوامل بیرونی و بیرون آمدن از محدودیت‌ها؛

ج) قرار گرفتن در جاذبیت نهایی کمال مطلق با توفیق رها شدن از درک «ذات» یا «من» تعین یافته که خود حقیقی اوست و نورگیری از فروغ ربانی و رسیدن به ابتهاج و شکوفایی. (۱)

درک و دریافت می‌کند و آهنگ حرکت به سوی خدا را می‌نوازد و به سیر و سلوک می‌پردازد. در چنین موقعیت‌هایی، جذبه الهی و جلوه ربوبی، او را چون مغناطیسی می‌رباید و نسیمی دلربا، مهرانگیز و جان‌بخش، حیاتی دیگر در او ایجاد می‌کند: «انَّ لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و لاتعرضوا عنها». (۲) پس با کوششی به کوششی کشیده می‌شود و این کشش و جذبه، او را به کوی دوست می‌کشاند. به تعبیر علامه تهرانی:

... در این موقع، سالک به سوی خدا، جانی گرفته و از تأثیر همان جذبه الهی تصمیم می‌گیرد که از عالم کثرت عبور کند و به این ترتیب که میسور است، بار سفر بر بندد و از این غوغای پر دغدغه و مؤلم، خود را خلاص کند. این سفر را در عرف و اصطلاح عرفا سیر و سلوک نامند. سلوک یعنی پیمودن راه، و سیر یعنی تماشای آثار و خصوصیات منازل و مراحل در بین راه. زاد و توشه این سفر روحانی، مجاهده و ریاضت روحانی است و ... (۳)

به تعبیر علامه جعفری:

«مَنْ» انسان به وسیله تکامل عقلی و قلبی، از «خود طبیعی» می‌گذرد و به «مَنْ ملکوتی» راه می‌یابد. «مَنْ ملکوتی» است که شایستگی اشراف واقعی به جهان

۱- عرفان اسلامی، صص ۱۴ و ۱۵.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، باب ۶۶.

۳- رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب، ص ۲۵.

هستی را نصیب شخص می‌سازد ... (۱).

سیر و سلوک «صالحانه»، عناصری دارد که عبارتند از:

۱. معرفت صائب؛

۲. معرفت صادق؛

۳. عمل صالح.

لوازم و شرایط ثابت و پایدار آن نیز سه چیز است:

الف) خودآگاهی (معرفت نفس)؛

ب) خودنقدی (محاسبه نفس)؛

ج) خودنگه داری (مراقبه نفس).

استاد شهید مطهری در بحث عرفان و تصوف، عرفان را فرهنگی و تصوف را اجتماعی می‌داند، می‌نویسد:

عرفان به عنوان یک دستگاه عملی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا بیان می‌کند و توضیح می‌دهد. عرفان در این بخش، مانند اخلاق است؛ یعنی یک «علم» عملی است، با تفاوتی که بعداً بیان می‌شود. این بخش از عرفان، علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. در این بخش از عرفان، توضیح داده می‌شود که سالک برای اینکه به قلّه منیع انسانیت، یعنی توحید برسد، از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی برای او وارد می‌شود و البته همه این منازل و مراحل، باید با اشراف و مراقبت یک انسان کامل و پخته که قبلاً این راه را طی کرده و از راه و رسم منزل‌ها آگاه است، صورت گیرد ... (۲).

پس سیر و سلوک، همان عرفان عملی است و در آن، سازوکارهای سلوک

۱- عرفان اسلامی، ص ۲۷.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۲۶ و ۲۷.

الی الله با ترسیم بدایت و نهایت حرکت به سوی حق تعالی روشن می گردد. البته «سلوک الی الله» و «سلوک فی الله»، اقتضائات خاص خود را دارد. (۱) به تعبیر استاد جوادی آملی: «سیر و سلوک به سوی خدا، سیری عمودی است، نه سیری افقی.» (۲) در تعبیر دیگری نیز سیر و سلوک به «سفر» موسوم و موصوف گشته که گفته اند: سفر توجه القلب الی الحق (۳) است و سفری معنوی و درونی از عالم کثرت به جهان وحدت خواهد بود. سفر معنوی، به آمادگی نیاز دارد که «آمادگی اخلاقی» است. انسان تا در میدان جهاد اوسط که جنگ فضایل و رذایل در درون جان و نفس است، پیروز نشود، توانایی سفر عرفانی و سلوک عرفانی را ندارد. به تعبیر استاد شهید مطهری: «تا انسان از نظر روحی پاک و منزّه نباشد، نمی تواند از یک برنامه روحی بهره معنوی ببرد.» (۴) در سفر معنوی حج نیز دو استطاعت لازم است:

الف) استطاعت مالی و سپس بدنی و طریقی (شرط وجوب و وجودی)؛

ب) استطاعت روحی و اخلاقی (شرط وجود).

به تعبیر شهید مطهری: «استطاعت اخلاقی و روحی، شرط وجود است...؛ یعنی شرط مقبولیت و مفید بودن ... است.» (۵) در تعریف «سفر» آمده است که سفر از ماده «سفور» است به معنای برداشتن پرده از روی یک چیز. انسان در حالت عادی، حکم آب را کد را دارد که در حوض جمع است. به واسطه رکورد، مخلوط های آب ته نشین می شود و آب بسیار صاف و زلال مشاهده می گردد، ولی همین که یک چوب داخل آب ببرید و آب را تکان بدهید و زیر و رو کنید، آن وقت می بینید چقدر کثافت داخل این آب است. در سفر،

۱- نک: عبدالله جوادی آملی، بنیان مرصوص، صص ۵۸ و ۵۹.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۲۲۳.

۳- عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۸۳.

۴- مجموعه آثار، ج ۲۵، ص ۵۲.

۵- نک: مجموعه آثار، ج ۲۵، صص ۵۳ و ۵۴.

ماهیت هر کس برای خودش روشن می‌شود.

پس در سفر معنوی نیز انسان مثل سفر ظاهری و مادی می‌تواند به جوهره وجودی خود پی ببرد و خویشتن‌شناسی کند و سرمایه‌های خود را بشناسد و نقاط قوت و ضعف خود را بیابد؛ چه اینکه سفر، پرده از روی پنهانی‌ها برمی‌دارد و لایه‌های باطنی‌تر وجود آدمی را آشکار می‌سازد. حال وقتی در سفرهای ظاهری و آفاقی شرایط، آداب، زاد و توشه، رعایت اصول و قوانینی لازم است، در سفرهای باطنی و آنفُسی، به مراتب چنین لوازم و تمهیداتی ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. در سفرهای ظاهری، دعاها و دستورالعمل‌هایی هست که مایه خیر و برکت، صحت جسمی و روحی و لذت‌های معنوی و مادی است. (۱)

برای سفرهای معنوی نیز باید‌ها و نبایدهایی وجود دارد که در عالم سیر و سلوک و فرایند شکل‌گیری آن، ضرورت عقلی و معنوی است.

از دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله، پویندگان راه خدا و سالکان الهی، سائران و مسافران کوی دوست، چهار دسته‌اند:

الف) مجذوب محض (در تمام مسیر سلوک از جذبه الهی بهره‌مندند)؛

ب) سالک محض (از جذبه محرومند و از آغاز تا انجام راه، به صور ذهنیه و تفهیم و تفهم از راه کتاب و درس و بحث مشغول هستند)؛

ج) مجذوب سالک (نخست بارقه الهی جانشان را روشن و شوقی در آنها ایجاد کرده و ادامه راه را با سلوک می‌پیمایند)؛

د) سالک مجذوب (ابتدا در مسیر سلوک قرار گرفته و سپس بارقه عشق الهی آنها را می‌زُبايد و می‌برد). (۲)

۱- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۴۳۸ - ۴۶۷ و ج ۴، صص ۴۲ و ۵۶؛ میزان الحکمه، ج ۵، صص ۲۴۸۳ - ۲۴۹۳.

۲- عبدالله جوادی آملی، شمس الوحی تبریزی، صص ۲۹۹ - ۳۰۱.

در مجموع، «اهل معرفت معتقدند سلوک بر دو نوع است: محبوبیت و محبت.» سلوک محبوبیت، سلوکی است که وصول، پیش از سلوک تحقق یافته. در حقیقت این دسته از سالکان، واصل‌اند، نه سالک. ولی در سلوک محبت، سلوک مقدم بر وصول است. در این مقام، سالک باید تلاش کند به مرتبه شهود برسد که انبیا و اولیای خاص خدا از گروه اول، و اصحاب یمین و اصحاب میمنه از گروه دوم هستند. (۱)

در برخی از کتاب‌های عرفانی، راه‌های سیر و سلوک را جذبه، علم و عمل، ایثار، خدمت و صحبت دانسته و سیر سالکان را نیز سیر الی‌الله، سیر فی‌الله، سیر بالله، سیر من‌الله و سیر اجتماعی برشمرده‌اند. (۲) بنابراین، انسان دل آگاه و فرزانه که با درک و درد حقایق سلوکی و موقعیت خویش در نظام هستی صاحب‌نظر است، باید ببیند آیا اهل سیر و سلوک به سوی بالاست یا گرفتار ارتجاع و انحطاط به طرف پایین؟ حرکت ارتقایی دارد یا ارتجعی، صعودی می‌رود یا سقوطی، درجه و درجات می‌پیماید یا دَرَک و دَرَکات؟ امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ أَسَافَةً هُوَ أَمٌّ رَاجِعٌ.» (۳) باید بیابد در دام و دانه شیطان زندگی می‌کند یا با نور و رنگ و رایحه رحمان ادامه حیات می‌دهد؟ آیا اساساً سالک الی‌الله است یا نه؟

نتیجه آنکه ماهیت سیر و سلوک، ماهیتی علمی، کارکردی و عملیاتی است که در فرایند تعریف شده‌ای هویت‌یابی می‌کند یا با جذبه آغاز می‌شود و با سلوک پایان می‌یابد و یا با سلوک شروع شده، با جذبه به سرانجام می‌رسد. قرآن کریم در آیات فراوانی، به تبیین اصل سیر و سلوک و چگونگی و چرایی‌های آن پرداخته و در روایات تفصیل آنها بیان شده و عالمان ربّانی و

۱- در آمدی بر سیر و سلوک، صص ۸۵ و ۸۶.

۲- نک: ام سلمه بیگم نیریزی، جامع الکلیات، صص ۱۸۳ - ۱۸۹.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.

عارفان الهی بر پایه آموزه‌های قرآنی و روایی، به ترسیم و تصویر منازل سالکان و مقامات سائران حقیقی اهتمام ویژه داشته و دارند. (۱)

در قرآن آمده است:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲)

پیش‌تر بحثی مطرح کردیم مبتنی بر اینکه قرآن کریم، آخرین و کامل‌ترین کتاب الهی بر اساس «اصل خاتمیت» عناصری چون «جامعیت و کمال» بوده و دربردارنده همه نیازهای ثابت و متغیر و انتظارهای بشر است. یکی از نیازهای اصولی، ثابت و فطری انسان که زیربنای همه نیازهاست، «معنویت گرایی»؛ عرفان‌گروی، گرایش به لقاءالله، میل به تزکیه نفس و تهذیب درون است که با عنوان سیر و سلوک به سوی محبوب و معبود از آن یاد می‌شود. قرآن کریم که هدف و رسالت اصلی‌اش «انسان‌سازی» است، مُحال است در زمینه‌های تکامل و تعالی و جودی انسان، اصول و معیارها و شرایط و دستورالعملی بیان نکرده باشد. قرآنی که عصاره پیام‌ها و آموزه‌هایش «توحید» و رسالتش تربیت توحیدی انسان است و توحیدخواهی و توحیدگروی، از نیازهای پایدار فطرت انسان است و بلکه فطرت انسان بر توحید الهی قرار گرفته، نمی‌تواند در برابر چنین انتظارها، خواهش‌ها و گرایش‌های انسان بی‌تفاوت باشد و آدمی را رها کند. قرآنی که نور الهی و هدایت، بصیرت، برهان، حکمت، موعظه و شفاست، جنبه هدایت‌گری و بصیرت‌بخشی و اقامه برهان و طرح حکیمانانه‌اش را در همه ابعاد و جودی انسان حفظ کرده است و این «بهترین سخن» (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ

۱- نمونه‌هایی از آن را ابن سینا در اشارات و تنبیهات نمط نهم، خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین و خواجه نصیرالدین طوسی در اوصاف الاشراف آورده است.

۲- نک: مائده: ۱۵ و ۱۶.

الْحَدِيثِ)، (۱) بهترین سخن‌ها و بهترین طریقه‌ها را برای هدایت معنوی و تربیت اخلاقی _ عرفانی انسان در بردارد. قرآن که فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»، به صورت شفاف و روشن فرمود: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ یعنی هر انسانی که در جست‌وجوی رضای الهی و لقای الهی باشد، خداوند او را از نعمت‌های خاص معنوی و هدایت‌های ویژه الهی بهره‌مند می‌سازد:

(الف) هدایت به راه‌های امن؛

(ب) خروج از تاریکی و ورود به نور به اذن خدا؛

(ج) هدایت به راه راست.

سپس «طریق احسن» را چنین معرفی می‌کند: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا - مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (۲) و مصداق بارز و کامل آن را، طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»، (۳) چنان‌که در جای دیگر، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را در طریق و صراط مستقیم معرفی می‌کند: «وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ»؛ (۴) هدایتی که هم به خدای سبحان استناد دارد: «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵) و هم به خود قرآن نسبت داده شده: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۶) و هم به رسول اکرم صلی الله علیه و آله استناد داده می‌شود: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۷) «طریق احسن» و «صراط مستقیم» را نیز به «رفیق حسن» توصیف کرد تا با نشان دادن الگوهایی که سیر الی الله داشته‌اند، انسان خواهان معنا و حقیقت، راه را گم نکند: «وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ

۱- نک: زمر: ۲۳.

۲- نک: فصلت: ۳۳.

۳- نک: یوسف: ۱۰۸.

۴- نک: حج: ۶۷.

۵- نک: بقره: ۲۱۳.

۶- نک: اسراء: ۹.

۷- نک: شوری: ۵۲.

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. (۱)

همچنین قرآن کریم، صراط مستقیم را همان «دین» معرفی می‌کند: «قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا» (۲) و سپس اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام صراط مستقیم معرفی شده‌اند: «وَاللَّهُ نَحْنُ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» (۳) تا مفهوم مصداق و راه و روند و صراط و مسالک صراط که عین صراط مستقیم است، معرفی شوند و انسان، گرفتار خبط و خطاهایی مفهومی یا مصداقی در راه‌شناسی، روندشناسی و راهنماشناسی نشود که فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» (۴) به تعبیر علامه جوادی آملی:

صراط مستقیم، بزرگ راهی است که ورود به آن، ورود به حوزه امنیت، سلامت و هدایت است و از این رو، در روایات بر قرآن کریم و امام معصوم علیه السلام تطبیق شده است و همچنین در زبان عربی از بزرگ راه به این جهت که رهرو در آن از گم شدن مصون است، به «امام» تعبیر می‌شود: «وَأِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ» (۵) حرکت به دنبال قرآن و امام معصوم علیه السلام نیز، گام نهادن در بزرگ راهی است که یقیناً به مقصد منتهی می‌شود و صراط همین بزرگ راه است. (۶)

بنابراین، «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (۷) معنای حقیقی خویش را دارد و راه تکامل به سوی خدا را به صورت جامع و کامل نشان می‌دهد و آداب و اسرار «سیر الی الله» و ابعاد و اضلاع و لایه‌های مختلف آن را نیز روشن می‌کند و بحر عمیق و ناپیدا کرانه‌ای است که هر

۱- نک: نساء: ۶۹.

۲- نک: انعام: ۱۶۱.

۳- نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲.

۴- نک: انعام: ۱۵۳.

۵- نک: حجر: ۷۹ (یعنی دو شهری که در حادثه هلاکت انطاکیه ویران شد، بر سر بزرگراه مکه به شام بود).

۶- تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۶۷.

۷- نک: نحل: ۸۹.

انسانی به قدر استعداد علمی و عملی اش، می‌تواند در هر زمان و زمین و زمینه‌ای از آن بهره‌مند گردد. باید دانست راه‌های به سوی خداوند، از جهت کمال و نقصان و از نظر پرارزش و کم‌ارزش بودن با توجه به نزدیکی آنها به منبع حقیقت، گوناگون است، ولی صراط مستقیم، مثل اسلام و ایمان و عبادت و اخلاص و اخبات است...

۱. همان گونه که صراط مستقیم، هیمنه و سیطره و احاطه بر جمع راه‌ها دارد، صاحبان صراط مستقیم نیز که دارای ولایت الهیه‌اند و ولایت امر مردم نیز به آنها سپرده شده است، بر جمع مردمان هیمنه و سیطره دارند.

۲. هدایت به صراط به حسب تعین معنای صراط، معنای خود را به دست می‌دهد؛ زیرا هدایت عبارت است از دلالت و نشان دادن غایت، به واسطه ارائه طریق که همان، به گونه‌ای ایصال به مطلوب است. همچنان که سُبُل خدا مختلف است، هدایت به سوی راه‌هایی که به خدا نسبت داده می‌شود، نیز اختلاف دارد. بر این اساس، هر سیبلی، هدایت مخصوص دارد که از مختصات آن است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» (۱).

صراط مستقیم، امری است که در جمیع سبیل‌های خداوند تعالی محفوظ است و در عین آنکه با سُبُل در درجات و مراتبشان اختلاف دارند، صراط مستقیم در همه آنها و با همه آنهاست. (۲)

به همین دلیل، خدای سبحان در قرآن می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ»؛ (۳) یعنی مصداق عینی سبیل‌الله را که صراط مستقیم الهی و تحت اشراف صراط مستقیم است و مصداق آن انسان کامل و معصوم است،

۱- نک: عنکبوت: ۶۹.

۲- نک: سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، نور ملکوت قرآن، ج ۱، صص ۲۳۴ - ۲۳۸.

۳- نک: انعام: ۱۵۳.

معرفی می‌کند و پیروی از آن را می‌خواهد و می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ»؛ زیرا سبیل الطاغوت و «سبیل العی» در برابر سبیل الله و سبیل الرشد وجود دارد. البته در عین حال، وعده هدایت کسانی را که اهل مجاهدت و دارای اندیشه و انگیزه و اخلاق و اعمال توحیدی و پاک هستند، می‌دهد: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱). تا از طریق سبیل الله که راه‌های کوچک است، به «صراط الله» که بزرگ راه است، بیوند و سبیل به صراط منتهی شود. در آیه مورد بحث، «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (۲) را مطرح کرد و به تعبیر علامه جوادی آملی: «سُبُلَ السَّلَامِ، همان سلامت در نشئه‌های سه‌گانه میلاد، موت و مبعث است» (۳) «هدایت به سُبُل سلام که با سلامت به مقصد رساندن است و ویژه طالبان رضوان الهی است...» (۴).

حال آیا این کتاب هدایت الهی که کتاب توحیدی، معرفت و ولایت است، انسان را در صراط سلوک الی الله هدایت نمی‌کند و سُبُل سلام را نشان او نمی‌دهد؟ کتابی که «نور» است و «تبیان»، نمی‌تواند در خصوص مقصد عالی انسانی، یعنی توحید و لقای رب بی توجه باشد و انسان‌ها را به حال خود واگذارد و دردهای آنها را درمان نکند و نیازهای آنها را تأمین ننماید. اگرچه سُبُل و راه‌های به سوی خدا فراوان است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» (۵) صراط مستقیم را بر همه آنها هیمنه و احاطه می‌بخشد و همه راه‌های گوناگون را جهت می‌دهد و به صراط منتهی می‌سازد، تا از رهگذر کثرت به وحدت تبدیل شود: راه نماز، راه خدمت به خلق، راه حج،

۱- نک: عنکبوت: ۶۹.

۲- نک: مائده: ۱۶.

۳- تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۷۳.

۴- تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۷۴.

۵- نک: سیدحیدر آملی، جامع الاسرار، صص ۸، ۹۵ و ۱۲۱.

خمس و زکات، راه امر به معروف و نهی از منکر، راه گره‌گشایی از مشکلات مردم، راه خدمت به والدین، احترام به رهبر، معلم و همه صاحبان حقوق معنوی و... راه تجارت مشروع، سیاست عادلانه، عبادت خالصانه، تعلیم و تربیت الهی و...

از این رو، همه احکام و حکمت‌های الهی، مصداق «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» است (۱) و از نظر مصداقی و کارکرد گرایانه نیز «نور» و «صراط مستقیم»، به وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام یا همه پیشوایان معصوم علیه السلام تفسیر شده است (۲) که ذکر بطون آیات است تا رونده راه خدا، نشانه‌های محکم و اسوه‌های حسنه را در طریق احسن الهی مشاهده کند و با آنها از نظر عقیدتی، اخلاقی و عملی تشابه یابد و سنت و سیره علمی و عملی آنان را چراغ هدایت و معیارهای قول و فعل خویش قرار دهد.

البته چنان‌که اشاره شد، «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ» به جمله «مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» مقید شده است تا شرط هدایت‌پذیری و شمول عنایت خدا گردد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله :

وقتی هدایت بالقوه‌اش فعلیت پیدا می‌کند که مکلف، پیرو رضوان و خشنودی او باشد، پس مراد از «هدایت» در اینجا، هدایت به معنای رساندن به مقصد است، نه هدایت به معنای نشان دادن راه، و آن این است که پیرو رضوان خود را در راهی از راه‌های سلام خود یا در همه راه‌های سلام خود کند و یا وارد در بیشتر آن راه‌ها، یکی پس از دیگری بسازد... (۳)

بنابراین، معلوم می‌شود کسانی که خواهان سیر و سلوک برای خدا هستند، نه کشف و کرامات و خوارق عادات، کسانی که با صدق و صفا خواهان راهی

۱- نک: نور ملکوت قرآن، ج ۱، صص ۱۲۸ - ۲۳۴.

۲- نک: تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۲۲.

۳- تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۰۰.

هستند که به تکامل حقیقی برسند و سلوک تا شهود را بپیمایند، هدایت‌های ویژه الهی شامل حال آنها می‌شود و «راه سلام» که راه «عافیت و امنیت»، هدایت و استقامت است و آنها را به «رشد»، فلاح، فوز و فیض الهی می‌رساند، پیش روی آنها قرار می‌گیرد.

قرآن کریم، حامل همه «راه‌های سلام» از حیث نظری و عملی است و مصداق روشن راه خدا را نیز، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام معرفی می‌کند. به همین دلیل، «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» را نیز ذکر کرد تا بفهماند صراط مستقیم، «راهی است مهیمن و سرآمد بر همه راه‌های دیگر خدای تعالی. قهراً هدایت به سوی صراط مستقیم نیز، هدایتی مهیمن بر دیگر اقسام هدایت است؛ هدایت‌هایی که مربوط به سُئُل جزئی است.»^(۱) البته پیوند وجودی و اتحاد صراط و سالک نیز روشن شده است.^(۲)

قرآن کریم که «هدایت اقوم» انسان در «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» را به عهده گرفت؛ یعنی شریعت با فطرت، هم‌گرایی حقیقی دارد، ضمن اینکه راه‌های اصلی و فرعی را در رفتن به سوی خدای سبحان نشان داده، عوامل و موانع تکامل و سیر و سلوک را نیز معرفی کرده، راهزن‌های این راه نیز را نشان داده و آفت‌ها و آسیب‌های این راه را نیز به خوبی تبیین کرده است و شیطان بیرونی و وسوسه‌های درونی را که در کمین انسان هستند تا صراط مستقیم و سبیل سلام را نپیمایند، دشمن آشکار انسان سالک الی الله معرفی کرد و از مؤمن آل فرعون، شهید سوره یس و آسیه همسر فرعون، و در برابر آنان از بلعم باعورا، ابی لهب و همسر لوط سخن به میان آورد تا همه حجت را بر انسان تمام کند و سخن

۱- تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۰۲.

۲- نک: تفسیر تسنیم، ج ۱، صص ۴۹۴ - ۵۰۲.

ناگفته‌ای باقی نگذاشته باشد.

فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم

فصل دوم: درجات و مراتب سیر و سلوک در قرآن کریم

اگرچه انسان‌ها بر فطرت الهی آفریده شده‌اند و در برابر هدایت تشریحی خدا یکسان و از هدایت تکوینی نیز بهره‌مند هستند، ولی در پذیرش هدایت تشریحی و چگونگی و میزان استفاده از هدایت تکوینی، یکسان نیستند؛ برخی هدایت‌پذیر و صاعدند و برخی هدایت‌ناپذیر و ساقط.

کسانی که در صراط هدایت قرار گرفتند، با توجه به عوامل و زمینه‌های گوناگون تربیتی و تعلیمی، درجات و مراتب دارند. از این دسته نیز «اصحاب سلوک الی الله» با توجه به طبع و مزاج، استعداد و ظرفیت، میزان مجاهدت و ریاضت، خلوص و معنویت، و بهره‌گیری از راهنمایان راه، دارای مراتب و درجاتند.

از سوی دیگر، میزان معرفت و عبودیت هر کدام در بُعد اندیشه و عمل یا ساحت بینش‌ها و گرایش‌ها، مَحْمِل و مَفْسَری برای ذومراتب بودن و تشکیک‌پذیری سیر و سلوک است. در قرآن کریم نیز فراوان با واژه‌ها و مفاهیمی برخورد می‌کنیم که از مرتبه‌پذیری سیر و سلوک حکایت دارد؛ مثل «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا امْنُوا...»^(۱)، «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»^(۲)، «وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ

۱- نک: نساء: ۱۳۶.

۲- نک: محمد: ۱۷.

إِيمَانًا...» (۱) و ... یا آیاتی که بحث «درجه» را مطرح فرمود؛ مثل «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۲)، «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ...» (۳)، «دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (۴)، «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (۵) و «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...» (۶) همچنين در آیاتی، دو مرحله تکاملی انسان سالک الی الله را مطرح فرمود که بسیار آموزنده و ارزشمند است:

الف) «لهم درجات...»؛ (۷)

ب) «هم درجات عند الله والله بصير بما يعملون.» (۸)

سپس در تفسیر درجه پذیر بودن و درجه دار شدن انسانها در سیر و سلوک الی الله می فرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (۹) یا فرمود: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يَظْلُمُونَ.» (۱۰) چنان که معرفت و علم را امتیاز و درجه برای انسان معرفی کرد، (۱۱) مجاهدت در راه خدا را نیز عامل امتیاز و برتری و درجه آفرین معرفی فرمود: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (۱۲) یا «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (۱۳) و ...

۱- نک: انفال: ۲.

۲- نک: مجادله: ۱۱.

۳- نک: بقره: ۲۵۳.

۴- نک: نساء: ۹۶.

۵- نک: انعام: ۸۳.

۶- نک: انعام: ۱۶۵.

۷- نک: انفال: ۴.

۸- نک: آل عمران: ۱۶۳.

۹- نک: انعام: ۱۳۲.

۱۰- نک: احقاف: ۱۹.

۱۱- نک: مجادله: ۱۱.

۱۲- نک: نساء: ۹۵.

۱۳- نک: توبه: ۲۰.

در روایات نیز بحث درجه‌پذیری و مراتب‌برداری ایمان، اسلام و ... مطرح شده است:

(الف) رسول الله صلى الله عليه و آله :

إِنَّ أَعْلَىٰ مَنَازِلِ الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ مِّنْ بَلَغِ الْإِيمَانَ فَقَدْ فَازَ وَظَفَرَ، وَهُوَ أَنْ يَنْتَهَىٰ بِسِرِّرَتِهِ فِي الصَّلَاحِ إِلَىٰ أَنْ لَا يَبَالِي لَهَا إِذَا ظَهَرَتْ
و لَا يَخَافُ عِقَابَهَا إِذَا اشْتَرَتْ. (١)

(ب) امام صادق عليه السلام :

إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلَمِ، يَصِيرُ عَدَمُهُ مِرْقَاهُ بَعِيدَ مِرْقَاهِ، فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْأَثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ: لَسْتُ عَلَىٰ شَيْءٍ،
حَتَّىٰ يَنْتَهِيَ الْعَاشِرُ، تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيَسِرُّ قَطْعَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ، وَ إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعَهُ إِلَيْكَ بِرَفِقٍ، وَ
لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يَطِيقُ فَتَكْسِرَهُ، فَإِنْ مَن كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جِبْرَةٌ. (٢)

(ج) امام صادق عليه السلام :

الْمُؤْمِنُونَ عَلَىٰ سَبْعِ دَرَجَاتٍ، صَاحِبِ دَرَجَةٍ مِنْهُمْ فِي مَزِيدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (٣)

(د) امام علی علیه السلام :

الْيَقِينِ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَىٰ غَايَةِ الْفَهْمِ، وَ عَمْرِهِ الْعِلْمِ، وَ زُهِرِهِ الْحُكْمِ، وَ رَوْضِهِ الْحِلْمِ، فَمَنْ فَهَمَّ فَسَّرَ جَمِيلَ الْعِلْمِ، وَ مَنْ فَسَّرَ
جَمِيلَ الْعِلْمِ عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ، وَ مَنْ شَرَاعَ الْحُكْمِ حَلَّمَ وَ لَمْ يَفْرُطْ فِي آرِهِ وَ عَاشَ فِي النَّاسِ.... (٤)

(هـ) امام رضا علیه السلام :

الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوَىٰ فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَىٰ بِدَرَجَةٍ وَ لَوْ يَقَسَّمُ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَهْلٌ مِنَ
الْيَقِينِ. (٥)

١- بحار الانوار، ج ٧١، ص ٣٦٩، ح ١٩؛ ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٧٦.

٢- الكافي، ج ٢، ص ٤٥، ح ٢؛ ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٧٤.

٣- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٧٦، ح ١٣٤٠.

٤- ميزان الحكمه، ج ١٤، ص ٧١٨٨، ح ٢٣٠٢٢.

٥- كافي، ج ٢، صص ٥١ و ٥٢؛ تحف العقول، ص ٤٤٥.

با توجه به اینکه هم سیر و سلوک از نظر هویت و ماهیت و هم مراتب سیر و سلوک و اقسام و درجات آنها را با استفاده از آموزه‌های اسلامی مطرح کردیم، معلوم شد منطق اسلام، برترین و کامل‌ترین منطق در طرح آموزه‌های معنوی و سلوکی است و تربیت اسلامی از رهگذر اسلام، تربیتی جامع‌الابعاد است. پس سالک، نه اهل درون‌گرایی صرف و نه برون‌گرایی محض خواهد بود، بلکه جامع درون‌گرایی و برون‌گرایی است.

عرفان اسلامی نیز عرفانی جامع و کامل است و عارف مسلمان نیز عارفی است که درد خدا و خلق و از نظر معرفت‌شناختی، عقل و عشق را به هم می‌پیوندد و از دیدگاه جامعه‌شناختی، رسالت و مسئولیت هدایت مردم و سازندگی اجتماعی و تحقق عدالت اجتماعی دارد و از بعد روان‌شناختی، انسانی اهل عاطفه، مهرورزی و شفقت بر خلق است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ»؛^(۱) چه اینکه عرفان، با فطرت انسان‌ها، عقلانیت دینی و ابزاری، سیاست‌ورزی، مدیریت علمی بر جامعه بشری و عمران و آبادانی منافات ندارد. از این رو فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يَغْلِي عَلَيْهِ»؛^(۲) چه اینکه فرهنگ و معارف اسلامی، از جامعیتی برخوردار است که عرفان و سیر و سلوکش نیز «همه‌جانبه» و همه‌سویگرانه است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ تَعَالَى لَنْ يَنْصُرَهُ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ».^(۳) پس «لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ».^(۴)

حال عرفانی که در بعد معرفتی علمی و جنبه معنوی و عملی از چنین اسلامی که اسلام نبوت و امامت و اسلام قرآن و عترت است، تغذیه کند، عرفانی کارآمد، پویا و پایا، جامع و کامل، و عرفان فرد و جامعه، و عرفان دنیا و آخرت است و انسان خدایی، الهی و رحمانی تربیت می‌کند، چنان که امام رضا علیه السلام فرمود:

۱- کافی، ج ۶، ص ۲۵۴۰، ح ۸۷۶۳.

۲- کافی، ج ۶، ص ۲۵۴۰، ح ۸۷۶۲.

۳- کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۷۱، ح ۲۸۸۸۶.

۴- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۶۱۱.

لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: سَنَهُ مِنْ رَبِّهِ سُنَّتَهُ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سُنَّتَهُ مِنْ وَلِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمَانُ السِّرِّ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَدَارَاةُ النَّاسِ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْصَّبْرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ. (۱)

عارف مؤمن و مؤمن عارف، ویژگی‌های الهی، نبوی و ولوی دارد و در دستگاه اسلام ناب، به گونه‌ای تربیت می‌یابد که رابطه خود را با خدا، خود، جامعه و جهان، بر محور قرآن و سنت و با محوریت رابطه خود با انسان کامل، هدایت، تعدیل و تنسیق و تنضید و تنظیم می‌کند.

پس جوهر و روح عرفان اسلامی، «عبودیت» است و مغزای سلوک قرآنی، «بندگی خدا» است که تنها در سایه ایمان به خدا و عمل صالح حاصل شدنی است، چنان‌که امام صادق علیه السلام در حدیثی، درباره پیوند و تناسب میان حروف و معانی پیرامون کلمه «عبد» می‌فرماید:

عبد، مرکب از سه حرف «عین، باء و دال» است. «عین» اشاره به علم بنده به پروردگار خویش، «باء» دلالت بر «بون»، یعنی دوری قلب از خدا و «دال» دلالت بر «دئو» یعنی نزدیکی بنده به پروردگار دارد. (۲)

البته عبودیت، از رهگذر عبادت و عبد شدن به دست می‌آید و هر کدام نیز مراتب و درجاتی دارد.

۱- تحف العقول، ص ۳۲۵.

۲- مصباح الشریعه، باب سلام، حقیقت بندگی؛ نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۱۸۴.

فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان)

فصل سوم: انسان در مسیر شدن (تکامل انسان)

قال الله تعالى: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ». (۱)

راز اصلی «تکامل انسان»، خودآگاهی و خودباوری است. آگاهی به اینکه من کیستم؟ چیستم؟ چه سرمایه‌هایی در خویشتم نهفته دارم؟ عوامل و موانع درون‌ذات و برون‌ذات تکامل وجودی‌ام چه چیزهایی است؟ و باور به اینکه بایسته و شایسته است همواره رو به تکامل باشم و با ایستایی وجود، فاصله گیرم و پویایی و جهش و جنبش تعالی‌بخش را تجربه کنم. باور به اینکه من «خلیفه‌الله» و «امانتدار» الهی هستم.

از این رو، آگاهی و گواهی به اینکه مخاطب «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۲) من نیز هستم، که مصداقی از نوع انسان هستم، و معرفت و باور به اینکه «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» در «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» (۳) من نیز هستم، درک و درد خلیفه شدن و امین الهی گشتن، قدرت و نیرویی به انسان می‌بخشد و حرارت و حرکتی می‌آفریند که آدمی را در مسیر گردیدن و شدن قرار می‌دهد و «حَدِّ يَقِف» و نهایتی برای آن تصور نمی‌شود. پس به تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام، این انسان کامل مُكْمَل: «وَ

۱- نک: شوری: ۱۳.

۲- نک: بقره: ۳۰.

۳- نک: احزاب: ۷۲.

كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ» (۱).

از این رو، خویشتن‌شناسی، خویشتن‌یابی و خویشتن‌باوری، از اسرار سیر و سلوک و رازهای روندگی به سوی خداست که «کمال مطلق» است و در این «شدن»، «با خود یگانگی» و آشنایی با آشنای درون، در حقیقت به استخدام درآوردن همه زمینه‌ها و شرایط تعالی و توسعه وجودی و تسخیر همه موانع رشد و فلاح و غلبه بر آنهاست؛ زیرا «با خود یگانگی»، از بزرگ‌ترین «بیماری» گردیدن و شدن و بازدارنده معنویت حقیقی است و «با خود یگانگی»، درمان همه دردها و شتفای همه بیماری‌هاست که «دَائِكُ فَيْكُ وَ دَوَائِكُ فَيْكُ» (۲).

پس در گردیدن‌های تکاملی، باید به خویشتن‌خویش برگردیم که این نقطه عطف و سرآغاز حرکت حقیقی از قوه به فعل است. بصیرت به نفس و بیداری درونی و هشیاری قلبی به صورت دائمی، ضامن اجرایی حرکت تعالی‌بخش از حدوث تا بقاست و تبدیل دانستن‌ها به داشتن‌ها و دانایی به دارایی، درک‌های عقلانی به درک‌های وجدانی و تعبیرها به تجربه‌ها و تفسیرها به تصبیرها و تغییرهای نهادی و جوهری پی‌درپی و فزاینده و کوثرگونه است که انسان بیدار و پایدار در مسیر شدن، هرگز با سکون رابطه‌ای ندارد و همواره در سلوک زندگی می‌کند تا لحظه به لحظه در حال نوشوندگی و تجدید حیات باشد و «خلق جدید» را در درون خویش تجربه کند و آفرینش‌گری را در زایش‌ها و پویش‌های پایان‌ناپذیرش احساس و ادراک نماید. به همین دلیل، سالک عارف هرگز «پیر» نمی‌شود و همواره «جوان» است و کهنه نمی‌گردد و «نو» می‌ماند و هر روزش «عید» است؛ زیرا از مرحله‌ای به مرحله بالاتر و از طوری به طوری بالاتر در گردیدن و شدن است «و هر دم از این باغ بری می‌رسد و تازه‌تر از

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲- غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۴۸.

تازه‌تری می‌رسد» را با دیده دل می‌بیند و با همه وجودش شهود می‌کند.

آری، چنین انسان‌های تکاپوگرِ عرصه معرفت و معنویت و عبودیت، روزهای تکراری و شب‌های شبیه به هم ندارند و با روزمژگی بیگانه‌اند، بلکه در هر آن و لحظه‌ای، «چیز دیگری» غیر از آن و لحظه قبل هستند و در شکار دایم با شدن دایم به سر می‌برند و

فصل چهارم: شواهد قرآنی

اشاره

فصل چهارم: شواهد قرآنی

زیر فصل ها

۱. خلق مدام و تجدد امثال

۲. انسان کادح

۳. فقر وجودی

۴. پرسش از دانایان

۵. زینت دل ها

۱. خلق مدام و تجدد امثال

۱. خلق مدام و تجدد امثال

«أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (۱)

اصحاب حکمت از آیه یاد شده، «خَلَقَ مُدَامًا» و «تَجَدَّدَ امثالًا» را که از بنیادی‌ترین اندیشه‌ها و فرمول‌های عرفانی است، برداشت و اصطیاد کرده‌اند. این مطلب، بر نوعی جهان‌بینی عرفانی، ولی برگرفته از قرآن کریم دلالت می‌کند که شاهد بر فیض همیشگی حق سبحانه و تداوم وجودات امکانی است. پس هستی مخلوق، ممکن و رابط، هر لحظه در تبدیل و تبدل است و از عنایت و افاضت الهی بهره‌ور است. به تعبیر شیخ محمود شبستری:

دگر باره شود پیدا جهانی به «کل من علیها فان» بیان کرد

به هر لحظه زمین و آسمانی «لفی خلقِ جدید» هم عیان کرد (۲)

این حقیقت اگر در نظام تکوین از حدود تا بقا ساری و جاری است، در تکامل تشریحی انسانِ سالکِ الی الله نیز که هر لحظه در تبدیل و تحویل است، جریان دارد؛ زیرا انسانِ دارای فطرت توحیدی و کمالِ مطلق گرا، هر گاه بیدار

۱- نڪ: ق: ۱۵.

۲- گلشن راز، ص ۶۰.

شد، در «تحوّل دایمی» و «حَلَق مُدَام» وجودی است: «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً»^(۱) پس انسان صائِر الی الله و سائر به سوی حضرت دوست، از طوری به طوری و از مقامی به مقامی دیگر در حال دگرگونی نهادی و حرکت جوهری اشتدادی است که «معرفت به کمال» و «عشق به کمال» او را ناآرام و بی‌قرار ساخته و رفتن، شدن، نماندن و نبودن را لازمه جدای ناپذیر زندگی اش کرده است. «وَلَمَّا يُحْيِيكُمْ» که بر اثر استجابت فرمان خدا و فراخوان رسول خدا صلی الله علیه و آله، اجازه توقف و تحجر به او نمی‌دهد، همان گونه که استاد شهید مطهری درباره فلسفه اعتقادی خلق جدید عارفان می‌نویسد: «در هر آن، جهان موجود می‌شود و معدوم می‌گردد. عالم، آن به آن معدوم می‌شود و خلق می‌شود»^(۲) به تعبیر مولانا:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما صورت از بی‌صورتی آمد برون در وجود آدمی جان و روان هر زمان از غیب نو نو می‌رسد

بی‌خبر از نو شدن اندر بقا باز شد کِنَا الیه راجعون می‌رسد از غیب چون آب روان وز درون جان، تن برون شو می‌رسد

چنان که در فصوص الحکم آمده است:

و اما اهل الکشف فأنهم یرون ان الله یتجلّی فی کُلِّ نَفْسٍ وَلَا تیکرّر التّجلی. و یرون ایضاً شهوداً انّ کُلَّ تجلّی تَعطی خلقاً جدیداً و یذهب بخلق. فَذَهَابُهُ هُوَ عین الفناء عند التّجلّی و البقاء لِمَا یُعْضیه و التّجلّی الآخر فافهم^(۳)

به تعبیر بسیار شیرین و دل‌نشین و راه‌گشای شیخ شبستری:

از آن جانب بود ایجاد و تکمیل

وزین جانب بود هر لحظه تبدیل

بنابراین، انسان به عقل سلیم رسیده و دارای قلب سلیم و شائق شهود

۱- نک: نوح: ۱۴.

۲- نک: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳- فصوص الحکم شرح خوارزمی، ص ۴۴۸.

اسمای جمال و جلال الهی، هر آینه در تبدیل و تحویل وجودی خویش است و فیض و فضل الهی را در سیر و سلوکش حس می‌کند و جذبه و جلوه حق را می‌بیند: «عَلَى أَنْ تُبَدَلَ أَمْثَالِكُمْ وَتُنشَأَ كُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱) و «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (۲) پس همان گونه که فیض الهی، دم به دم اعطای وجود می‌کند و از باب «رحمانیت»، همه هستی را دربرمی‌گیرد، برای سالکان که اهل ایمان، ایقان و تقوا هستند نیز لحظه به لحظه افاضه می‌گردد: «فَسَأْ كُتِبَهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (۳).

هر سالکی به طباق طبیعت وجودی و وزان مزاج خویش و استعداد و قابلیت که دارد، می‌تواند اسمی از اسماء‌الله یا اسمایی از آن اسماء‌الله را بخواند و رو به پیش حرکت کند: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۴) تا خدای سبحان بر او تجلی نماید که این تجلی بر سه نوع است: تجلی افعالی، تجلی صفاتی و تجلی ذاتی. در تجلی ذاتی، سالک به طور مطلق در حق فانی می‌شود یا در تجلی رحمانی، از فیض عام و در تجلی رحیمی از فیض خاصی که افاضه کمالات معنوی است، بهره می‌گیرد.

۲. انسان کادح

۲. انسان کادح

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَّاقِيهِ» (۵)

معارف فراوانی در آیه یاد شده وجود دارد. انسان، در حال رفتن و سعی و تلاش عمیق و همه‌جانبه به سوی خداست: «کادحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ». و این حرکت دائمی، دایم‌السفر بودن را نشان می‌دهد. سالک تکوینی، زمانی که نشسته، خوابیده یا ایستاده است، می‌رود و مصداق «کادح» است. حال اگر تفتن به

۱- نک: واقعه: ۶۱.

۲- نک: فاطر: ۱۶.

۳- نک: اعراف: ۱۵۶.

۴- نک: اعراف: ۱۸۰.

۵- نک: انشقاق: ۶.

چنین معنایی دست یابد، به نشستن، ایستادن، خوابیدن و رفتن خود جهت الهی و نشان آن بی نشان می بخشد و بر محور آگاهی، آزادی، انتخاب و مسئولیت می رود و به هدایت تشریحی، حرکت تشریحی را عمق می بخشد و معنامند می کند که هدف حیات معقول چنین است. پس آیه «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^(۱) یعنی حرکتی مبدأ و معادباورانه و سلوکی هدفدار و جهت دار در همه حالات و آنات، که سفر عشق و عرفان و سلوک معرفت و محبت و صیروت عقلانی و عبودی پایان ناپذیر است و انسان در عالی ترین مرحله، مخاطب به خطاب «ارجعی» خواهد شد؛ یعنی از «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ»، به «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً»^(۲) تحول و تکامل می یابد؛ زیرا به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^(۳) لباس عمل پوشانده و از رهگذر ایمان آگاهانه و استجاب عاشقانه و عمل صالح مبتنی بر شریعت و ولایت، به میخانه عشق و لقا و بهشت دیدار و رضوان الهی فراخوانده می شود.

از این رو، نمازها، روزه‌ها، سکوت‌ها و سخن‌های چنین انسان‌هایی، که هویت بشری را به هویت انسانی و سپس هویت الهی تبدیل کردند و از حیات طبیعی به حیات طیبه رسیدند، هر روز و شب با روز و شب‌های گذشته فرق دارد و چنین نمازهایی است که معراج، نردبان تکامل، تقرب بخش و تکامل آفرین است.

اگر عرفان و عشق و عقل و دل در چنین حرکتی دست به دست هم دهند و معاضد هم باشند، شور و شیدایی ویژه‌ای را می آفرینند و سالک را به سوی

۱- نک: آل عمران: ۱۹۱.

۲- نک: فجر: ۲۷ و ۲۸.

۳- نک: انفال: ۲۴.

ابدیت سیر می‌دهند تا بدایت و نهایت سیر و سلوک را بیمایند و راه بی‌نهایت را در پیش گیرد که:

روز اول که سرزلف تو دیدم گفتم

که پریشانی این سلسله را آخر نیست

۳. فقر وجودی

۳. فقر وجودی

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۱).

ره‌توشه رونده راه خدا، درک وجدانی و دریافت وجودی «فقر ذاتی» و «نیاز نفسی» است؛ یعنی رسیدن به «أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ» در این سو که عَبِيدِ سَالِكِکَ است، و شهود «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» در آن سو که معبود آن سالک است، و همه این حقایق در جام جان او نمایان شده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۲).

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم و او به ما مشتاق بود

سالک عارف عاشق، «با فقرشناسی و فقریابی»، در هیچ مرحله‌ای «خود» را نمی‌بیند تا به مرحله «فناء تام» می‌رسد؛ زیرا «فقر» نشانه وجودی سالک الی‌الله است و او با «درک حقیقی فقر، همواره در حال رفتن به سوی غنی محض است و این «فقریابی» در همه مراحل و مقامات، به سلوکی سخت نیاز دارد: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (۳).

چنین انسانی، از «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (۴) به مرتبه «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» (۵) می‌رسد، چنان‌که «رَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ» (۶) پس اگر کسی داخل «فقر وجودی» شد،

۱- نک: فاطر: ۱۵.

۲- نک: انفال: ۲۴.

۳- نک: قصص: ۲۴.

۴- نک: انفال: ۴.

۵- نک: آل عمران: ۱۶۳.

۶- نک: واقعه: ۸۹.

مصدق «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» (۱) خواهد شد که «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ افْتَخَرْتُ» (۲) از نشانه‌های سلوک محمدی صلی الله علیه و آله است که او را به «دَنَا فَتَدَلَّى» (۳) صعود و ارتقا داده است. پس راه الهی و سلوک الی الله، راهی به سوی بالا رفتن، تصعید یافتن و توسعه وجودی پیدا کردن از خاک تا خداست. از این رو، باید پله پله، آرام آرام و با صبوری و بصیرت رفت که راهی پر خطر و خطیر است و مهالک بی‌شماری در صراط مستقیم سلوک وجود دارد و هشیاری و بیداری و عنایت و حمایت حضرت حق را می‌طلبد. پس: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا». (۴)

نتیجه آنکه، سلوک، پیمایش فاصله سلوک تا شهود و برداشتن فاصله فراق و وصال، و از بین بردن حجاب فصل و وصل است. ولی سالک در سلوک به سوی مسلوک الیه باید بداند که اگر اندیشه و انگیزه صائب و صواب را صادق و صالح بپیماید، مصداق «يَجِبُهُمْ وَيَجْبُونَهُ» (۵) و «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» (۶) می‌شود و راه دشوار، آسان، و تلخی‌ها، شیرین خواهد شد. پس «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غَنَائِي فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي». (۷)

۴. پرسش از دانایان

۴. پرسش از دانایان

«فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (۸)

سالک پویا و پایا، محتاج انسان‌های «هادی» است تا از «هبوط» برهد و

۱- نک: آل عمران: ۹۷.

۲- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۰۶.

۳- نک: نجم: ۸.

۴- نک: مائده: ۱۱۴.

۵- نک: مائده: ۵۴.

۶- نک: فجر: ۲۸.

۷- تتمه دعای عرفه.

۸- نک: نحل: ۴۳.

هرگز در آن گرفتار نشود و این، نوعی «خودشناسی و خودسازی» می‌خواهد. اینکه در آیه یاد شده، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» آمده است، شاید ناظر به این معنا باشد که اگر به خود برگردد و حجاب‌ها را کنار بزند و به اعماق وجود خویش راه یابد، بسیاری از معارف الهی و حقایق امکانی را درمی‌یابد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...» (۱).

یکی از لطایف و رقایقی که دارد، همین است به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «انسان، بزرگ‌ترین جدول بحر وجود، جامع‌ترین دفتر غیب و شهود و کامل‌ترین مظهر واجب‌الوجود است.» (۲) حال چنین مظهر الهی که صلاحیت جانشین شدن خدا و امانتداری او را یافته است، می‌تواند لایه‌های وجودی و ساحت‌های باطنی تر هستی خویش را به دست آورد و حقایق را از خویشتن خویش بگیرد و در عین حال، به انسان کامل معصوم علیه السلام که «امام مبین»، «کتاب مبین»، «لوح محفوظ» و «رَقُّ منشور» خدا هستند، برسد؛ زیرا علوم و معارف نزد آنهاست و آن انسان‌هایی که «خلیفه‌الله» و «حجه‌الله» و «صراط‌الله» هستند، پیران طریق و راهنمایان و راهبران سالکان کوی حقد و سلوک منهای ولایت آنها، سقوط است نه صعود.

پس نخست: از خود بطلبیم هر آنچه خواهیم؛ که ما هر چه داریم، از حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و علویه و ولویه است. (۳) همچنین خویش را در پرتو شعاع وجودی و انوار معارف و هدایت‌های انسان‌های کامل الهی قرار دهیم تا از انحراف و کژراهه‌رفتن مصون و محفوظ باشیم و بمانیم؛ که طی راه حس به عقل، و از عقل به قلب، مخاطرات فراوان دارد و با شفیع و وسیله رفتن که مصداق کامل آنها اهل بیت علیه السلام هستند، انسان را از هر گزند حفظ می‌کند: «الهی

۱- نک: مائده: ۱۰۵.

۲- حسن حسن‌زاده آملی، ولایت تکوینی، ص ۵۷.

۳- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۵.

أَقِمْنِي فِي أَهْلِ وِلَايَتِكَ مُقَامَ رَجَا الزَّيَادَةِ مِنْ مَحَبَّتِكَ» (۱) که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَتَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ».

۵. زینت دل ها

۵. زینت دل ها

«حَبَّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۲).

ایمان، زینت دل و محبوب قلب صاحب دلائل است؛ زیرا ایمان به خدا، از قلب به زبان و سپس عمل که در اعضا و جوارح مؤمنان است، ظهور می یابد و «ایمان» علت محدثه، جهت دهنده و مبقیه سلوک سالکان است؛ ایمان به خدا، اولیای خدا صلی الله علیه و آله، آخرت و دارالجنه، دارالشهود و سرای جاودانگی و ابدیت.

دل سالک، سرچشمه جوشش ایمان و غلیان عشق و ایقان است و همواره خورشید ایمان بر مشرق هستی سالک می درخشد و شعاع های آن، همه آفاق زندگی و گستره هستی اش را دربرمی گیرد و نورافشانی و حرارت زایی و تعهد آفرینی می کند.

سالک هشیار، «ایمان» را نیز صیانت می کند و به صورت اشتدادی به بالا-تر و والا-تر می کشاند و ایمان درجه پذیر و تشکیک بردار را، در عالی ترین درجه اش جست و جو می نماید. از این رو، هرگز مؤمن سالک و سالک مؤمن، قرار و ثبات ندارد و همواره در حرکت و پویا و زایش است و تولید ایمانی و رای ایمانی می نماید که درون او محل جوشش «ایمان» است و او «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ...» (۳) را تجربه در تجربه می کند و قرارگاه سیر و سلوکش را «ایمان» قرار داده است و بر محور «يُزْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

۱- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۲- نك: حجرات: ۷.

۳- نك: انعام: ۸۲.

مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۱) می‌گردد.

سالک در پرتو ایمان آگاهانه و مبتنی بر آگاهی مؤمنانه یا به تعبیر دیگر، علم و ایمان، رفعت وجودی می‌یابد و راه‌های آسمان را می‌پیماید و چون ادریس پیامبر علیه السلام، «وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا»، (۲) «مکانت» و «علو» در ماورای جهان ماده و طبیعت تحصیل می‌کند. بر این اساس، رونده‌ای است «بَرَنده» دیگران و رهروی است که راهبر سالکان دیگر نیز خواهد شد و صیوررت (گردیدن) و تصویر (گرداندن) را با هم جمع کرده یا «سیر من الخلق الی الحق» را با «سیر من الحق الی الخلق بالحق» با هم پیوست داده و در حیات نورانی‌اش متبلور ساخته است.

بنابراین، کسانی که ایمان، زینت و زیبایی خانه خرد و منزل دل آنها شده است، نزول هر آیه‌ای از قرآن و تلاوت و تدبیر هر آیه‌ای از قرآن، مایه زیادت و فزونی ایمان آنها می‌شود: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيْكُم زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (۳) و در درون به ابتهاج و سرور می‌رسند و یاد خدا، دل‌های آنان را به جوشش و جنبش درمی‌آورد و ایمان فزاینده می‌یابند و بر خدا توکل و راه الهی را طریقت می‌کنند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». (۴)

چنین انسان‌هایی، برگزیدگان الهی برای مجاهده و هجرت در راه خدا، و هدایت‌یافتگانی برای «انابه» به درگاه الهی هستند: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»؛ (۵) زیرا کسانی که فطرت و سریره سلیم دارند و معصومیت فطری خویش را صیانت کرده، استعدادهای سلوکی خویش را در پرتو هدایت‌های عقلانی و

۱- نک: مجادله: ۱۱.

۲- نک: مریم: ۵۷.

۳- نک: توبه: ۱۲۴.

۴- نک: انفال: ۲.

۵- نک: شوری: ۱۳.

و حیانی پرورش داده‌اند و در این مسیر، از انگیزه، اندیشه، اخلاق، اعمال و همه مناسبات وجودی خود مراقبت نموده‌اند و خویشتن را تحت تربیت «انسان کامل» نهاده و شاگرد مکتب معرفتی و معنویتی آنان گشته‌اند، «اجتباء» و «اهتداء» شامل حالشان می‌شود. پس، یا مجذوب سالک و یا سالک مجذوب می‌گردند و در صراط مستقیم سلوک، بانشاط و پرتراوت، مقامات معنوی را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارند تا به سرمنزل مقصود، که قرب و لقای رب است، برسند و «عند مَلِیکِ مُقْتَدِرٍ»، (۱) منزل و مسکن آنها شده است.

چنین انسان‌هایی نشانه‌های خدا، متخلق به اخلاق الهی و پرچم‌های هدایت و معنویت هستند و حجت‌های حضرت حق در میان خلق در هر عصر و زمانی شمرده می‌شوند تا کسانی از انسان‌های مادیت‌زده و دچار بحران معنویت و هویت گشته، بهانه‌ای نداشته باشند. پس اینان بر همه حجاب‌های درون و برون غلبه کرده و در عمل راه «رفتن»، «شدن» و معنویت‌گرایی فزاینده و پیش‌برنده را فراروی دیگران نهاده‌اند و از همین «دامگه حادثه» و «دیر خراب آباد» و زندان طبیعت، خراباتی شده و به دیار حقیقت سرسپرده شده و منزل و مقام یافته‌اند: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» (۲) و «وَفِی ذَٰلِکَ فَلِیْتَنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ». (۳)

۱- نک: قمر: ۵۵.

۲- نک: رعد: ۲۹.

۳- نک: مطففین: ۲۶.

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن

اشاره

فصل پنجم: عرفان در منطق قرآن

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (۱)

عرفان اسلامی، برگرفته از کتاب و سنت است و قرآن کریم، قرارگاه و سرچشمه اصیل آن به شمار می‌رود؛ زیرا «سنت» که اعم از قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام یا سنت عملی و علمی است، تفسیر قرآن و معارف و آموزه‌های وحیانی شمرده می‌شود. از این رو، عرفان قرآنی، منطق و معیارهای خاص خود را دارد که در دیگر عرفان‌ها و دیگر منطق‌های معنویت‌گرایی دیگر به این صورت دیده نمی‌شود؛ زیرا کمال و جامعیتی دارد که ویژگی‌های ذیل را به خود اختصاص داده است:

الف) تطابق با فطرت یا فطری بودن؛

ب) عقلانی بودن و خردپذیری؛

ج) همه‌جانبه و جامع‌الابعاد بودن؛

د) اعتدال‌پذیری یا معتدل بودن؛

ه) شریعت‌محوری یا مطابقت با شریعت حقّه محمدیه صلی الله علیه و آله داشتن.

بنابراین، یکی از آیاتی که در آن، منطق کامل و جامع عرفان قرآنی به ظهور رسیده، همین آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (۲) است؛ زیرا عرفان که

۱- نور: ۳۷.

۲- نور: ۳۷.

معرفت به خدا و اسما و اوصاف الهی و سیر و سلوک یا پیمودن مقامات و قطع مسافات و منازل است، برای این است که انسان سالک در پرتو شناخت و بندگی خدا، به مقام توحید، آن هم توحید معرفتی و توحید صمدی برسد و خداگرایی، خداباوری، خداجویی و خداخویی، همه هستی او را پوشش دهد و معنا بخشد و انسان در حقیقت «الهی و خدایی» گردد و مظهري از اسمای جمال و جلال و جلوه‌ای از حق سبحانه یا «وجه الله» شود.

پس یاد خدا و توجه قلبی و همه‌جانبه به خدا، روح و مغزای عرفان اسلامی است که به «ذکرالله» موسوم و موصوف است، اعم از ذکر لفظی و ذکر قلبی که هر کدام در مرتبه خود، کارآمد و مثبت خواهد بود. ذکر لفظی، یا باید مقدمه ذکر قلبی گردد یا خود نشانه‌ای و معلولی از ذکر قلبی و باطنی باشد. به بیان دیگر، این دو، باید لازم و ملزوم هم قرار گیرند و مکمل باشند تا سالک در هیچ لحظه‌ای از خدا غافل نشود و این یاد خدا، او را به کمال انقطاع و «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک...» (۱) برساند. از این رو، قرآن کریم مراتب و اقسام ذکر معرفتی را ارائه می‌دهد که از هر افراط و تفریطی به دور است؛ ذکر که معنا و قلمرو وسیع دارد. ذکر فقط به الفاظ و عبارات بسنده کردن و به آنها محدود نشده، بلکه حقیقت ذکر منظور گردیده است. به همین دلیل، «ذکر» و «ذاکر» بودن با جنگ و جهاد، تجارت و بازرگانی، تعلیم و تربیت، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و ... سازگار است و تابع جمع و اعم از ذکر لفظی، قلبی و عملی است. مثلاً در آیه «یا ایها الذین آمنوا إذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون»، (۲) جهاد با دشمن بیرونی و جنگ در میدان کارزار را با ثبات و استقامت در آن و سپس «واذکروا الله کثیراً» جمع کرده است؛ یعنی در عین حال که با

۱- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۲- نکه: انفال: ۴۵.

دشمن می‌جنگید، زیاد خدا را یاد کنید و خدا را فراموش ننمایید. این مسئله، چند معنا دارد:

الف) جنگ و جهاد نیز باید برای خدا باشد، نه قدرت، ثروت و ... که این نوعی یاد خدا است.

ب) اصل جهاد در راه خدا، مصداقی از ذکر الله است؛ یعنی ذکر عملی است.

ج) یاد خدا، مایه آرامش دل و قوت قلب و ایمان و همان تضمین ثبات و پایداری در جنگ با دشمنان خدا و دین و مکتب الهی است. پس یاد خدا، یاری‌خواهی از قدرت الهی است.

د) یاد خدا و جنگ با دشمن خدا، مانع الجمع نیستند، بلکه انسان مجاهد در عین حال که می‌جنگد، می‌تواند به یاد خدا هم باشد. «واو» در «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»، «واو» استیناف و ابتدائیت نیست که مستقل از ماقبل و بریده از جنگ و جهاد باشد؛ به این معنا که پس از آسوده خاطر شدن از جنگ، به یاد خدا باشید، بلکه در همان حال که می‌جنگید، از خدا غافل نباشید و یاد خدا در زبان و دل شما جریان داشته باشد؛ زیرا حقیقت ذکر، ذکر قلبی است و حتی الفاظ و عبارات نیز باید ما را به چنین حقیقتی رهنمون شود.

ذکر خدا فقط در خلوت خانه، گوشه مسجد و چله‌نشینی نیست، بلکه در میدان عمل، از باغ و راغ گرفته تا میدان جنگ و جهاد، از بازار و مغازه تا خیابان و مزرعه، در خلوت و جلوت، شب و روز، و خوشی و ناخوشی و جنگ و صلح، قیام و قعود و ... می‌تواند تجلی یابد؛ زیرا ذکر، زمان، مکان و حتی قید عدد و اندازه ندارد. از ولادت تا مرگ را دربرمی‌گیرد و از گهواره تا گور حضور دارد و همه شئون و ساحت‌های زندگی انسان را شامل است. از این رو، چنین نیست که انسان فقط وقتی با مشکلی روبه‌رو شود یا هنگام سختی و شدت به «یاد خدا» بیفتد «فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۱) یا برای جلب منفعت، خدا را یاد کند و عبادت نماید «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (۲) یا در بیکاری و خلوت‌ها یاد خدا باشد و در سرگرمی و مشغول بودن خدا را فراموش کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۳).

برخی از انسان‌ها گاهی به یاد خدا هستند و گاهی نیستند. زمانی برای نجات خود و منافع خویش به یاد خدا هستند و در غیر آن نیستند. در مسجد و حرم‌های معصومان علیه السلام و امامزادگان به یاد خدا و اهل دعا و راز و نیاز هستند، ولی در مغازه، مزرعه، مدرسه، دانشگاه و ... از یاد خدا خبری نیست. برخی نیز به نام صوفی و درویش و عارف، تنها در کنج خلوت‌ها با الفاظ و عباراتی از یاد خدا بسنده می‌کنند و یاد خدا را با هرگونه تلاش و کوششی در تعارض می‌بینند و اگر کسانی دنبال علم، تجارت، سیاست و یا ... باشند، آنها را غافلان از یاد خدا برمی‌شمارند، درحالی که خدای سبحان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (۴) تا اولاً: ذکر خدا همه شب و روز و صبح و شام را دربرگیرد و ثانیاً: در دل، کار و حرکت و تلاش برای هر صنف و طبقه‌ای نیز حضور داشته باشد؛ چه اینکه یاد خدا در همه شبانه روز است و به معنای در خانه، مسجد، صومعه و خانقاه نشستن و یاد خدا بودن نیست؛ چون اسلام، دین انزواگرایی، عزلت‌پیشگی، رهبانیت محض و دست شستن از کار و تلاش در هر رشته، حرفه و فنی نخواهد بود.

اساساً خدا انسان بیکار را دوست ندارد و کار را عبادت برشمرده و تلاش

۱- نک: عنکبوت: ۶۵.

۲- نک: حج: ۱۱.

۳- نک: منافقون: ۹.

۴- نک: احزاب: ۴۱ و ۴۲.

برای امرار معاش و تأمین نیازهای زندگی خانوادگی را «جهاد» نامیده و پیامبر چنین دینی بر دست کارگر بوسه زده است. از این رو، یاد حقیقی خدا هم معنای گسترده‌ای دارد تا همه فعالیت‌های انسان را دربرگیرد، و هم کار برای خدا، به یاری خدا و به نام خداست و انسانی که از حرام می‌پرهیزد و به مواسات، مساوات و عدالت رفتار می‌کند و با مردم با شفقت و مدارا عمل می‌نماید و همه اینها را برای رضای خدا انجام می‌دهد، به یاد خداست. اکنون به این حدیث بسیار گویا و جامع که تفسیر «یاد خدا» در همه شرایط، احوال و مناسبات است، توجه کنیم که امام صادق علیه السلام فرمود:

ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهَى إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهَى إِلَيْهِ. فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْفَرَائِضَ فَمَنْ أَدَاهُنَّ فَهُوَ حَدُّ هُنَّ، وَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَمَنْ صَافَهُ فَهُوَ حَدُّهُ، وَالْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ، إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يُنْتَهَى إِلَيْهِ. ثُمَّ عَلَى هَذِهِ الْآيَةِ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» فَقَالَ: لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يُنْتَهَى إِلَيْهِ. وَ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ الذِّكْرِ، لَقَدْ كُنْتُ أَمْشِي مَعَهُ وَ أَنَّهُ لِيَذْكُرُ اللَّهَ، وَ أَكُلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ أَنَّهُ لِيَذْكُرُ اللَّهَ. وَ لَقَدْ كَانَ يَحْدُثُ الْقَوْمَ وَ مَا يَشْعُلُهُ ذَلِكَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ، وَ كُنْتُ أَرَى لِسَانَهُ لَازِقًا بِحَنِكَهْ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ كَانَ يَجْمَعُنَا فَيَأْمُرُنَا بِالذِّكْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَأْمُرُ بِالْقِرَائَةِ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ نِنَّا وَ مَنْ كَانَ لَا يَقْرَأُ مِنَّا أَمْرُهُ بِالذِّكْرِ ... (۱)

هیچ چیز نیست، جز آنکه برای آن حد و اندازه‌ای است که به آن پایان می‌یابد، مگر ذکر خدا که برای آن اندازه و نهایی نیست. خدای متعال نمازهای پنج‌گانه را واجب کرده است. کسی که آنها را به جا آورد، حد آنها همان است و حد و اندازه ماه رمضان، روزه گرفتن یک ماه است و حج را هر کس (یک بار) انجام دهد، حد آن همان است، مگر ذکر که خدای متعال، به مقدار کم آن راضی نشده و برای آن حدی که به آن خاتمه پذیرد، قرار

۱- اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، رب الذکر الله عزوجل کثیراً، ح ۱.

نداده است. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را یاد کنید، یاد بی‌سیار، و صبح و شام او را به نیکی بستانید.» سپس فرمود: خداوند در آیه، حدی که ذکر به آن منتهی شود، قرار نداده است. همچنین فرمود: «پدرم (امام باقر علیه السلام) بسیار ذکر می‌گفت. من پیاده همراهش می‌رفتم و او پیوسته ذکر خدا می‌گفت. من با او غذا می‌خوردم و او ذکر خدا می‌گفت و در حالی که مشغول گفت‌وگویی با مردم بود، این امر او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت و من در آن حال، زبانش را می‌دیدم که به سقف دهانش چسبیده و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گوید. پدرم ما را جمع می‌کرد و امران می‌فرمود ذکر بگوییم، تا هنگامی که خورشید طلوع کند و به هر یک از ما که قرآن می‌خواند، دستور می‌داد قرآن بخواند و به آن کس که از ما قرآن نمی‌خواند، می‌فرمود ذکر بگوید...» .

بنابراین، «واو» در «إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»، «واو» عطف است. (۱) اسلام نمی‌گوید یا کار کن یا ذکر خدا بگو، یا معامله کن یا ذکر خدا بگو، یا درس و بحث و تعلیم و تعلم یا ذکر خدا یا... بلکه در عرفان اسلامی و آموزه‌های قرآنی، کار و ذکر خدا، معامله و ذکر خدا، تعلیم و تعلم و ذکر خدا، با هم جمع‌شدنی هستند و انسان بیدار و ذاکر الهی، می‌تواند در عین حال که کار، معامله، تعلیم و تعلم دارد، به «یاد خدا» هم باشد. افزون بر اینکه اگر همه این امور و فعالیت‌های فیزیکی، احساسی، عاطفی و علمی برای خدا باشد، خود مصداق یاد خداست و عبادت الهی شمرده می‌شود و در هر میدان و جبهه‌ای، چنین انسانی به رستگاری می‌رسد: «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ». (۲) به همین دلیل است که آیه «رِحَالٌ لَّا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» به تعبیر استاد شهید مطهری: «تفاوت منطق عرفانی قرآن را با خیلی از عرفان‌ها روشن می‌کند». (۳)

۱- نک: مجموعه آثار، ج ۲۶، صص ۲۶۸ - ۲۷۲.

۲- نک: انفال: ۴۵.

۳- مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۴۷۷.

پس انسان‌های الهی و سالک را، نه کسب و کار معاملاتی (تجارت) و نه فروش منزل، ماشین یا... (بیع) که موردی است و شغل او شمرده نمی‌شود، از «یاد خدا» باز نمی‌دارد^(۱) و مردان خدا و اولیای الهی، اعم از انسان‌های کامل یا غیر کامل، در هیچ شرایطی، از یاد خدا غفلت نمی‌ورزند. پس در آیه ۳۷ سوره نور نیز نکاتی ظریف نهفته است که در عرفان اسلامی و سیر و سلوک قرآنی می‌تواند جزو ویژگی‌ها قرار گیرد.

۱. ویژگی‌های عرفان قرآنی

۱. ویژگی‌های عرفان قرآنی

الف) عرفان اسلامی، طبقه‌گرا و صنف‌گرا نیست. به بیان دیگر، «فراجنسیتی» و «فراطبقاتی» است؛ یعنی چنین نیست که طبقه خاصی، مثلاً روحانیت را فقط دربرگیرد، بلکه شامل همه انسان‌ها، اعم از عالم و عامی، حوزوی و دانشگاهی، تاجر و سیاستمدار و... می‌شود؛ زیرا سخن از مردان خدا و اولیای الهی است. مقصود از «رَحَائِلُ» این نیست که «نه زن‌ها»، بلکه به اصطلاح، «الغای خصوصیت» می‌شود؛ یعنی «باهمتان»^(۲) از این رو، قید مذکر و مؤنث برداشته می‌شود؛ چون عرفان و سیر و سلوک، فطری است و فطرت، نه مرد است، نه زن. سیر و سلوک، امری ارزشی، معنایی و ماورایی است که به روح و حقیقت انسان برمی‌گردد و ارزش‌ها و روح، مقید به قید ذکور و اُنات نیست. به تعبیر قرآن، ایمان، عمل صالح، یاد خدا، تقوا، خلوص، عبادت و عبودیت که کمالات وجودی انسان هستند و علم، معرفت، یقین، شهود، لقای رب و... نیز که از درجات علمی و عملی انسان سالک و صائر الهی حکایت می‌کند، از زنجیر و قید و بندهای مرد و زن بودن آزاد است و راه عبودیت، معرفت، ولایت الهیه و لقاءالله بر روی همه انسان‌ها، از هر جنس و صنف و طبقه اجتماعی باز است،

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۶.

۲- مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۴۷۶.

نه بسته که: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...» (۱)

ب) «ذکرالله» در آیه یاد شده، چون در برابر «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» قرار گرفته، در حالی که «نماز» از مصادیق ذکر خدا شمرده می‌شود، بیانگر این نکته است که ذکرالله، «قلبی» است که در برابر فراموشی و غفلت از یاد خدا قرار می‌گیرد و مراد از آن، «ذکر علمی» و مراد از نماز و زکات، «ذکر عملی» است. (۲)

ج) چون آیه «رِحَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ...» به قبل خود «فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...» (۳) وصل شده است، بیانگر این معناست که اهل این خانه‌ها، از یاد همیشگی خدا در دل‌هایشان و ذکر موقت به اعمالشان از نماز و زکات منصرف نمی‌شوند و به هیچ چیز دیگری نمی‌پردازند. (۴) به تعبیر استاد شهید مطهری: «منظور از بیوت، خانه‌های سنگی نیست؛ خانه‌های انسانی است که خانه اکابر معنوی‌اند و خانه هدایت و وحی و بدن و جسم آنها، مسجد روح آنهاست و آنان همواره به یاد خدا و در بندگی و عبودیت هستند» (۵) که خانه پیامبر و خانه فاطمه زهرا علیها السلام و اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند و این خانه، به بیت انبیا علیه السلام، بیت علی علیه السلام، بیت فاطمه علیها السلام و... تفسیر شده است. (۶)

د) با توجه به تفسیر «بیوت» و «ذکرالله»، انسان‌های کامل معصوم علیه السلام، در حقیقت نشانه‌های خدا و اُسوه‌های انسان سالک و عارف الهی‌اند. در عرفان اسلامی، چنین مردان خدا و موحدان کامل، «اُسوه حسنه» معرفی شده‌اند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ...» (۷)

۱- نک: نحل: ۹۷.

۲- نک: تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۱۷۷.

۳- نک: نور: ۳۶.

۴- تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

۵- مجموعه آثار، ج ۲۶، صص ۴۷۴ - ۴۷۷.

۶- تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۵۱۵ و ۵۱۶؛ تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۱۹۶.

۷- نک: احزاب: ۲۱.

بنابراین، عارفِ مسلمان، سرمشق و الگو دارد و همه افکار، اعمال و احوال خود را با او مطابقت می دهد، او را معیار سنجش و ارزیابی خویش می داند.

هـ) جامعیت یا همه‌بُعدی بودن عرفان قرآنی، از آیه یاد شده فهمیده می شود؛ چه اینکه در این عرفان، برای ذکر خدا، نه افراط قابل قبول است و نه تفریط، بلکه ذکر خدا از نظر لفظ و معنا و کمیت و کیفیت، دارای معانی و مبانی‌ای است که می تواند همه زندگی انسان را دربرگیرد و سالک در هیچ مرحله‌ای از یاد خدا غافل نباشد و یاد خدا نیز او را از دیگر وظایف در ابعاد فردی، خانوادگی و اجتماعی باز ندارد و... (۱).

از سوی دیگر، تفسیر آیه از زبان امیر مؤمنان، علی علیه السلام بسیار خواندنی، شنیدنی و درس آموز است که همه جنبه های ذکر و ذاکر و اوصاف آنها که اولیای الهی و عارفان حقیقی اند، مطرح شده است.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمِعُ بِهِ بَعْدَ الْوُقُوفِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوِ وَ تَنْفَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الثُّبُوهِ بَعِيدِ الثُّبُوهِ وَ فِي أَرْزَامِ الْفُتْرَاتِ عِبَادٍ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَضِيءَ بِحُورِ بِنُورِ يَقْظِهِ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ يَذْكُرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يَخَوْفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفُلُوتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدْلَى تِلْكَ الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَسْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَبِيعُ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتِمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا أَطْلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبُرْزَخِ فِي طُولِ

۱- نک: محمدتقی مصباح یزدی، در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۲۴۹ - ۲۷۹.

الْأَقَامَةِ فِيهِ وَحَقَّقَتِ الْقِيَامَةَ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غَطَاءَ ذَلِمَتِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَيَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمُحْمُودَةِ وَمَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةِ وَقَدْ نَشَرُوا دَوَابِينَ أَعْمَالِهِمْ وَفَرَّغُوا لِمَحَاسَبِهِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صِدْقٍ وَكَبِيرَةٍ أَمْرُوا بِهَا فَفَضَّرُوا عَنْهَا أَوْ نُهِوا عَنْهَا فَفَرَّطُوا فِيهَا وَحَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُّوا عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا فَنَشَجُوا نَشِيجًا وَتَجَاوَبُوا نَحِيبًا يَعْجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامِ نَدَمٍ وَاعْتِرَافٍ لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هَيْدَى وَمَصَابِيحَ دُجَى قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَتَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَفُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَأُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكِرَامَاتِ فِي مَقْعَدٍ أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعِيهِمْ وَحَمِدَ مَقَامَهُمْ يَتَنَسَّمُونَ بُدْعَانِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقِهِ إِلَى فَضْلِهِ وَأُسَارَى ذِلَّةِ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَطُولُ الْبُكَاءِ عِيُونَهُمْ لِكُلِّ بَابٍ رَغَبِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدُ قَارِعَةٍ يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضَيِّقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَلَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاعِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ (۱).

۲. ارزش یاد خدا

۲. ارزش یاد خدا

همانا خدای سبحان، یاد خود را روشنی بخش دلها قرارداد تا گوش، پس از ناشنوایی بشنود و چشم، پس از کم نوری بنگرد و انسان پس از دشمنی، رام گردد. خداوند که نعمت‌های او گران قدر است، در دوره‌های گوناگون روزگار و در دوران جدایی از رسالت، «تا آمدن پیامبری پس از پیامبر دیگر»، بندگانی داشت که با آنان در گوش جان‌شان زمزمه می‌کرد و در درون عقلشان با آنان سخن می‌گفت. آنان چراغ هدایت را با نور بیداری، در گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها برمی‌افروختند، روزهای خدایی را به یاد می‌آوردند و مردم را

۱- نهج البلاغه، ترجمه: فیض الاسلام، خ ۲۱۳.

از جلال و بزرگی خدا می ترساندند. آنان نشانه‌های روشن خدا در بیابان‌هایند، آن را که راه میانه در پیش گرفت، می ستودند و به رستگاری بشارت می دادند و روش آن را که به طرف چپ یا راست کشانده می شد، زشت می شمردند و از نابودی هشدار می دادند. همچنان چراغ تاریکی‌ها و راهنمای پرتگاه‌ها بودند.

۳. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر)

۳. صفات یادکنندگان خدا (اهل ذکر)

همانا مردمی هستند که ذکر خدا را به جای دنیا برگزیدند، که هیچ تجارتی یا خرید و فروشی، آنها را از یاد خدا باز نمی دارد. با یاد خدا روزگار می گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود، از کیفی‌های الهی می ترسانند. به عدالت فرمان می دهند و خود، عدالت گسترند. از بدی‌ها نهی می کنند و خود از آن پرهیز دارند. با اینکه در دنیا زندگی می کنند، گویا آن را رها کرده، به آخرت پیوسته‌اند. سرای دیگر را مشاهده می کنند، گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامتشان آگاهی دارند و گویا قیامت، وعده‌های خود را برای آنان تحقق بخشیده است.

آنان پرده‌ها (پرده‌های آن جهان) را برای مردم دنیا برداشته‌اند. می بیند آنچه را مردم نمی نگرند و می شنوند، آنچه را مردم نمی شنوند. اگر اهل ذکر را در اندیشه خود آوری و مقامات ستوده آنان و مجالس آشکارشان بنگری، می بینی آنان نامه‌های اعمال خود را گشوده و برای حسابرسی آماده‌اند، که همه را جبران کنند. نیز در اندیشه‌اند در کدام یک از اعمال کوچک و بزرگی که بر آنان فرمان داده شده، کوتاهی کرده‌اند، یا چه اعمالی که از آنها نهی شده بودند، مرتکب گردیده‌اند. بار سنگین گناهان خویش را بر دوش نهادند و در برداشتن آن ناتوان شدند، گریه در گلویشان می شکند، و با ناله و فریاد می گریند و با

یکدیگر گفت و گو دارند. در پیشگاه پروردگار خویش به پشیمانی اعتراف دارند.

آنان نشانه‌های هدایت و چراغ‌های روشنگر تاریکی‌ها هستند. فرشتگان آنان را در میان می‌گیرند، آرامش بر آنان می‌بارند. درهای آسمان را به رویشان گشوده و مقام ارزشمندی برای آنان آماده کرده‌اند؛ مقامی که خداوند با نظر رحمت به آن می‌نگرد و از تلاش آنان خشنود است و منزلت آنان را می‌ستاید. دست به دعا برداشته، آمرزش الهی می‌طلبند. در گرو نیازمندی فضل خدا اسیران بزرگی او هستند. غم و اندوه طولانی، دل‌هایشان را مجروح ساخته و گریه‌های پیایی، چشم‌هایشان را آزرده است. دست آنان به طرف تمام درهای امیدواری خدا دراز است. از کسی درخواست می‌کنند که بخشش او را کاستی، و درخواست کنندگان او را نومیدی نیست. پس اکنون برای خودت، حساب خویش را بررسی کن؛ زیرا دیگران حساب رسی غیر از تو دارند.

بنابراین، «ذکرالله» آثاری در ساحت‌های عقلانی، نفسانی و تربیتی دارد که روشنایی‌دهنده دل‌ها و بردارنده حجاب‌ها و پرده‌ها از آئینه گوش و چشم است، تا انسان حقایق را ببیند و بشنود و تنها فرمانبردار خدا باشد. انسان‌هایی که ملکوت عالم را دیده و با معارف ناپیدا کرانه الهی آشنایی دارند، خدای سبحان آنها را برگزیده تا حقایق را از راه گوش جان و درون عقل‌هایشان به مردمان آموزش دهد؛ یعنی به مرتبه «علم لدنی» رسیده و ولایت مقامی و استعدادی یافته‌اند و با سیر از کثرت به وحدت، و سیر از وحدت در وحدت و آشنایی با عوالم اسما و اوصاف الهی، سیر از وحدت به کثرت با وحدت می‌نمایند و زمام هدایت مردم را به دست می‌گیرند و انسان‌های مستعدی را به کمالات برتر و امکاناتی آنها می‌رسانند. چنین انسان‌هایی، نشانه صراط مستقیم الهی‌اند و سالکان را نیز از افراط و تفریط بازمی‌دارند؛ به این معنا که وظیفه

آنها، تنها بندگی و عروج در مقامات الهی نیست، بلکه درباره دیگران نیز وظیفه دارند. به بیان دیگر، پس از ارتباط با خدا به معنای واقعی کلمه و دریافت وجودی کمالات علمی و عملی، درباره ارتباط با دیگران و هدایت و ارشادشان وظیفه دارند و در تحقق «عدالت» اجتماعی مسئولند.

نشانه‌ها و اوصاف این افراد، بر اساس بیان قلب عرفان و قدوه سالکان و امیرمؤمنان و اصلان عبارتند از:

(الف) دریافت نور از سرچشمه نور و افاضه و اِضائه آنها به انسان‌ها؛

(ب) راه اقتصاد و اعتدال را به دور از هرگونه افراط و تفریط نشان دادن؛

(ج) یاد خدا را به جای دنیا برگزیده و هیچ چیزی آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد و وجود آنها، مایه‌رهایی دیگران از غفلت است؛

(د) عادل، عدالت‌خواه و عدالت‌گستر بودن؛

(ه) در دنیا هستند و نیستند. در میان خلق به گونه‌ای زندگی می‌کنند که گویا در میان آنها نیستند؛

(و) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛

(ز) الگوهای عملی و جامع سلوک و سعادت و کمال و جمال الهی اند؛

(ح) اهل مراقبه و محاسبه‌اند و دیگران را نیز به مراقبه و محاسبه نفس دعوت می‌کنند؛

(ط) اهل ناله و لابه و نیایش و توبه و انابه‌اند؛

(ی) تنها به خدا مراجعه می‌کنند و خواسته‌هایشان را از او می‌طلبند؛ یعنی توحید را در همه ابعاد تجربه کرده‌اند.

عرفان اسلامی بر اساس معارف قرآنی و آموزه‌های نبوی و علوی عبارت از: شناخت خدا از راه دل که تجلی‌گاه الهی و قرارگاه شهود خداست و در فطرت و سرشت انسان ریشه دارد و به وسیله تزکیه نفس و طهارت درون،

تقویت می‌شود و ظهور می‌یابد و با خرد و عقلانیت سازگار است و هم خوانی دارد: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۱) و صاحبان علم الهی و عالمان ربانی نیز از آن بهره‌های فراوانی دارند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۲) زبان عرفان، زبان فطرت، دل، عشق و محبت است؛ چه اینکه عرفان شنیدنی نیست، دیدنی است. از نوع مشافهه و گفت‌وگو نیست، از نوع مشاهده است: «إِنَّ فِي ذَلِكْ لَمَذَكَّرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (۳) و همه هستی، رصدگاه دریافت جَلوات و جذبات حق برای عارفان و جلوه‌گاه جمال و جلال الهی است و کتاب سیر و سلوکشان، قرآن کریم و دستورالعمل‌های سلوکی آنها، شریعت حقّه محمدی صلی الله علیه و آله است و پیران راه و استادان سلوکی آنها، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام و شاگردان مکتب وحی و عترتند که راه رفته گان بصیر و واصلان از خود فنا یافته و به آزادگی حقیقی رسیده‌اند؛ استادانی که کلام و کردارشان، وحی است و شاگردان آنها نیز ذره‌ای از راه وحی و شریعت خارج نشده‌اند که فرمودند: «بِمَوَالِيكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا» (۴)

چنین است که عارف قرآنی و سالک ولایی، خط خرد و اعتدال را رها نمی‌کند و عقل و عشق را با توجه به قلمرو و مرتبه وجودی هر کدام در یک مسیر دارد و دل به دلدار سپرده، مصداق این جملات معصومان علیه السلام است:

الف) «صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحَهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى»؛ (۵) یعنی در دنیا با بدن‌هایشان هستند و روح و حقیقت وجودشان در ملکوت اعلا سیر می‌کند.

ب) «الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ، كَوْسُهُ قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنُ لِمَاتٍ شَوْقًا

۱- نک: رعد: ۱۹.

۲- نک: فاطر: ۲۸.

۳- نک: ق: ۳۷.

۴- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۵- نهج البلاغه، ح ۱۴۷.

الیه» (۱) که بیانگر این نکته مهم است که جسم و شخص او در میان خلق است، و دل و شخصیتش با خداست. چنین سالکان و عارفانی، در همه احوال و شرایط، با خدا به سر می‌برند و روزگار می‌گذرانند و هرگز از معبود، محبوب و معشوق خویش جدا نیستند و در حقیقت، زندگی متناقض گونه دارند. هستند و نیستند و بودن و نبودن، ماندن و نماندن را تجربه کرده‌اند. از نظر جسمانی هستند و از نظر روحانی نیستند:

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» (۲) که به تعبیر امام علی علیه السلام: «وَهُمْ هَمَّتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ». (۳) همواره لب‌های ایشان به ذکر پروردگارشان مترنم است و همه این ذکرها و یاد خدا از دو چیز حکایت می‌کند:

یک _ عبودیت و عشق چنین انسان‌هایی در برابر معبود و لقای رب؛

دو _ توحید محض و محض توحید، یعنی از خدا جز خدا نمی‌خواهند.

و بدانیم و باور کنیم: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۴) و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ (۵) زیرا:

جزءها را روی‌ها سوی کل است

بلبلان را عشق با روی گل است

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴؛

۲- نک: نور: ۳۷.

۳- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴- نک: رعد: ۲۸.

۵- نک: بقره: ۱۵۶.

فصل ششم: تجارت نجات بخش و جاودانه

فصل ششم: تجارت نجات بخش و جاودانه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (۱)

دنیا، به بازاری تشبیه شده که برخی در آن سود می‌برند و برخی زیان می‌کنند. از سوی دیگر، دنیا تجارت‌خانه اولیاء الله نامیده شده، (۲) چنان‌که در تشبیه دیگری «دنیا» به «مزرعه» برای آخرت نیز معرفی گردیده است. اینها همه حکایت از این معنا دارد که انسان، بصیرت و معرفت یابد که اولاً: دنیا جایگاه «قرار» و «ماندن» و «بودن» نیست، بلکه برای «عبور» و «رفتن» و «شدن» است. ثانیاً: در این بازار و تجارتگاه، باید با تدبیر، همت بلند، پشتکار، آینده‌نگری، صداقت و صفا کار و تلاش کرد و از فُشل شدن و کسالت و تنبلی پرهیز نمود. ثالثاً: در بازار کار و میدان تجارت، همواره آفت‌ها، خطرها، رهنی‌ها، ورشکسته شدن و از دایره تجارت خارج شدن وجود دارد و انسان تاجر دانا و توانا، همواره باید آگاهی لازم از شرایط، مراقبت و هوشیاری، دانش لازم برای

۱- نک: صف: ۱۰ و ۱۱.

۲- امام علی (ع) فرمود: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَرَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدَ أَجْبَاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَنَجْرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ». (نهج البلاغه، ح ۱۳۱)

تجارت سالم و ... را به تناسب زمان و زمینه‌ها داشته باشد که کوچک‌ترین غفلتی، مایه خسران و ضرر و زیان است. پس دنیا برای انسان‌های بیدار و آگاه، فرصت بسیار مناسب و طبیعت، گهواره تکامل تکوینی و تشریحی آنهاست.

از سوی دیگر، تعبیر به «تجارت»، آن هم تجارتی که نجات‌دهنده و رهایی‌بخش از «عذاب الیم» است، تعبیری انگیزه‌زا، روحیه‌دهنده و حرکت‌آفرین است تا انسان برای جلب منفعت و رفع مضرت و رهایی از دردها و رنج‌ها، تلاش مضاعف کند.

حال به چند نکته تفسیری توجه کنیم تا زمینه بحثی معرفتی - سلوکی فراهم آید و از آیات یاد شده، بهره‌های لازم و کافی ببریم:

الف) استفهام در این آیه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»، جنبه پیشنهادی دارد و در معنای «امر» خواهد بود. (۱)

ب) «تجاره» چنان که راغب گفته، به معنای تصرف در سرمایه، به منظور به دست آوردن سود است. (۲)

ج) در آیه شریفه، «ایمان» و «جهاد»، تجارت به حساب آمده که سرمایه اش جان «آدمی» است. به تعبیر تفسیر نمونه: اگر «جهاد با مال» مقدم بر «جهاد با جان» ذکر شده است، به خاطر این است که مقدمه جهاد با جان محسوب می‌شود (۳) و سود حاصله از چنین جهادی نیز رهایی و نجات از «عذاب دردناک» است.

د) در معنای آیه یاد شده، آیه دیگری نیز آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنْ

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۴۳۶.

۲- راغب اصفهانی، مفردات راغب، ماده «تِجَارَةٌ».

۳- تفسیرنمونه، ج ۲۴، ص ۸۸.

الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسُهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ...» (۱)

ه («تجاره» و «عذاب»، نکره آمده است تا آن را بزرگ، مهم و والا به شمار آورد و مصداق «نجات» و نیز «معرفت و جنت» است که دنباله آیه آمده: «يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ...» (۲)

و) در آیه مربوط به «تجارت»، چهار رکن بیان شده است:

یک _ خریدار، خداست؛

دو _ فروشنده، انسان‌های باایمان هستند؛

سه _ مورد معامله و متاع، جان و اموال مؤمنان است؛

چهار _ بهای این معامله، رهایی از عذاب الیم است.

ز) شاخه‌های ایمان نیز ایمان به خدا و ایمان به رسول خداست. شاخه‌های جهاد نیز جهاد با مال و جهاد با جان است. شاخه‌های پاداش‌آخروی نیز آموزش گناهان و داخل شدن در بهشت جاودان است. البته یاری خدا و پیروزی نیز از شاخه‌های دیگر در همین دنیاست که شامل حال مؤمنان تاجر می‌شود. (۳)

ح) تجارت پُرسود و رهایی‌بخش، برای کسانی کارآمدی لازم دارد و به ظهور می‌رسد که اهل علم و فهم باشند؛ یعنی انسان‌های بصیر، دانا و فهیم، خیر بودن چنین تجارتی را درک می‌کنند و به سوی آن می‌شتابند.

حال باید توجه داشت یکی از مصادیق تجارت بزرگ با همه اصول و ارکانش، تجارت در عرفان عملی و سیر و سلوک است، چنان‌که امام علی علیه السلام

۱- نک: توبه: ۱۱۱.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۴۳۷.

۳- نک: تفسیر نمونه، ج ۲۴، صص ۸۹ و ۹۰.

فرمود: دنیا، محل تجارت دوستان خداست: «مَتَجِرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»؛ (۱) زیرا اسباب سلوک و ارباب معرفت و معنویت، از جوانی، عمر و سرمایه‌های مادی و معنوی خود برای تکامل و تعالی خویش استفاده می‌کنند و سلوکی که در چنین تجارتی متصور است، نتیجه‌بخش و رونده است و رهاورد حقیقی و ابدی به دست می‌آورد، چنان که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»؛ زیرا مؤمنان، سلوک حقیقی را در پرتو ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز می‌کنند. از این رو فرمود: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ زیرا به تعبیر علامه طباطبایی: «این آیه شریفه، جمله استینافی و جدید است که می‌خواهد کلمه تجارت را که در آیه قبلی پیشنهاد کرده بود، برای آنها تفسیر کند.» گویا شخصی پرسیده این تجارت چیست؟ و در پاسخ فرمود: این «تجارت، ایمان به خدا و رسولش و جهاد با مال و جان در راه خداست. اگر ایمان به رسول را با ایمان به خدا ذکر کرد، برای این بود که بفهماند اطاعت رسول در آنچه دستور می‌دهد، واجب است، و گرنه ایمان به خدا بدون ایمان به رسول، معنا ندارد» (۲).

بر این اساس، سلوکی معتبر است که در متن و حقیقت آن، ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، یعنی سلوکی الهی _ ولایی، و لا غیر. عرفان منهای پیامبر خاتم الهی صلی الله علیه و آله و پیروی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، عرفان نیست و نتیجه‌ای ندارد، چنان که در جایی دیگر نیز فرمود: «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، (۳) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۴) و «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...» (۵).

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۴۳۷.

۳- نک: نساء: ۸۰.

۴- نک: نساء: ۵۹.

۵- نک: آل عمران: ۳۱.

به راستی کدام تجارت، سودبخش‌تر از سلوک الی الله است که سلوکی جهادی به شمار می‌آید. اساساً سیر و سلوک، مجاهدت و مجاهد می‌طلبد. مجاهدی که از همه چیز خود و مواهب دنیایی بگذرد و راه زهد و ساده زیستی و دل‌ن بستن به دنیا را در پیش گیرد؛ زیرا دنیادوستی، بت بزرگ و راهزن اصلی سیر و سلوک و زهدورزی حقیقی، و در مقابل، خارج کردن محبت دنیا از دل، رمز ورود در میان سالکان الهی است. لازمه گذر از دنیا و ماسوای الهی، «جهاد با نفس» و پیروزی در میدان «جهاد اکبر» است؛ زیرا راه عشق و عرفان نیز «اسقاط الاضافات» و خراباتی شدن و گذشتن از همه قیود و اعتبارات است که:

نشانی داده‌اند اهل خرابات

التوحيد اسقاط الاضافات

رندان و عاشقان و خراباتیان، هیچ وابستگی‌ای به خود و من طبیعی و ماسوای الهی ندارند. از این رو، افرادی مثل عمار یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و همه مجاهدان راه خدا، اولیای الهی و سالکان کوی حق بودند.

چنین جهاد معناداری است که «فتوحات غیبی» را به همراه دارد و جز با یاری و عنایت و نصرت الهی نیز روی نمی‌دهد و آیه «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ»^(۱) می‌تواند الهام‌بخش فتح، فتح قریب و فتح مبین در عرصه مقامات معنوی و طریقت الهی باشد.

پس ایمان و جهاد، از واجبات وجودی عرفان عملی و سیر و سلوک مبتنی بر شریعت است تا انسان سالک بداند و بیابد که سلوک مبدأبآورانه و خداگرایانه و جهاد مستمر و همه‌جانبه در آن، می‌تواند عامل آزادگی و رهایی از هر تعلق و تعینی باشد و او را از خاک تا افلاک، و از خود تا خدا سیر دهد.

ناگفته نماند چنان که امام علی علیه السلام درباره تجارت فرمود: «یا مَعْشَرَ التُّجَّارِ، الْفِئَقَةُ ثُمَّ الْمَتَّجِرُ، الْفِئَقَةُ ثُمَّ الْمَتَّجِرُ، الْفِئَقَةُ ثُمَّ الْمَتَّجِرُ» (۱) یا «مَنْ أَرَادَ التُّجَّارَةَ فَلْيَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لِيَعْلَمَ بِذَلِكَ مَا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا يُحْرَمُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ ثُمَّ اتَّجَرَ تَوَرَّطَ الشُّبُهَاتِ» (۲) که در تجارت اقتصادی و بازرگانی، دانستن احکام داد و ستد، ضرورت است و ندانستن چنین احکامی، آدمی را به کام شبهات فرو می برد؛ در تجارت معنوی و آنفوسی نیز که تجارتنی عمیق تر، مهم تر و ظریف تر است، سالک حتماً باید به بایدها و نبایدهای سلوکی و تجارت باطنی آگاهی داشته باشد و به همه شرایط ظاهری و باطنی و احکام سلوکی آگاه شود، تا گرفتار شک و شبهه و کژاندیشی و کژراهه نگردد که عرفان عملی، بسی خطیر و خطر خیز است.

پس: اول _ معرفت به راه و احکام و قوانین راه؛ دوم _ پیروی از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه حالات، آفات و مقامات سلوکی؛ سوم _ شریعت گروی قبل، حین و بعد از وصول؛ چهارم _ خلوص همه جانبه و صدق و صفای باطنی، از ضروریات سیر و سلوک و تجارت معنوی است.

در تجارت معنوی که رهایی بخش از زندان تن و طبیعت و محدودیت های جسم و مادیت، و رهایی از خودهای طبیعی و پنداری و ورود به عوالم ماوراءالطبیعه است، انسان باید همه هستی اش را در طبق اخلاص بگذارد و در میدان معامله، تنها «خدا» را که خریدار هستی سالک است، هدف قرار دهد. در راه عشق، جانبازی نیز لازم است تا عاشق سالک، به معشوق برسد. انسان در تجارت سودمند ایمانی و سلوکی، خودستانی می کند؛ چه اینکه خود خدایی و مَنِ اید ئال و برین یا الهی و ملکوتی اش را در هندسه الهی سیر و صعود یا

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۶۱۲، ح ۲۰۳۴.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۶۱۲، ح ۲۰۳۵.

شدن و شهود دریافت می‌دارد. از این رو، در این تجارت، دل و جان باید داده شود و انسان، دل‌باخته دوست و دل‌داده دلبر و دلدار گردد تا حقیقت وجودی‌اش را که با «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) هبه و هدیه شده است، در تجارت عبودی «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۲) دریافت کند. پس فصل از «خودِ خاکی» و وصل به «خودِ خدایی» را به ارمغان می‌آورد و عبور از همه هویت و هستی خویش و رسیدن به «فناء فی الله»، هویت جدید و هستی الهی را _ که رنگ و رایحه رحمانی دارد _ نتیجه می‌دهد.

پس این تجارت، مبارزه با خودزیانی، خودباختگی، خودبیگانگی، خودفراموشی، خودفروشی، خود کم‌بینی و خودکشی تدریجی است؛ زیرا خودِ حقیقی، با وصل به مبدأ وجودش ظهور یافته، تکامل خود فطری با «فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» صورت پذیرفته و فاصله میان «من» و «او» برداشته شده است.

سید نعمت الله جزایری در زهر الزبیب از حضرت موسی علیه السلام نقل کرده است که روزی آن حضرت در حال مناجات با خدا چنین عرض کرد: يَا رَبِّ كَيْفَ أَصْلُ إِلَيْكَ؟ خداوند سبحان فرمود: قَصْدُكَ لِي وَصِيْلُكَ إِلَيَّ؛ زیرا خداوند سبحان، قرب معنایی به ما دارد و ما از او دور شده‌ایم. اگر حجاب بین خود و او را که جز ما چیز دیگری نیست، برداریم، «او» را می‌بینیم. ما را هر لحظه از کنگره عرش صدا می‌زنند و غریب «قرب» و صلاهی «وصل» را بر گوش جانمان نواخته‌اند و تارهای فطرت الهی ما را به نوازش درآورده‌اند؛ پس باید بیدار شویم و حرکت تکاملی و تصعیدی را در پیش گیریم و از این دامگه حادثه خارج شویم و در فضای عالم قدس، طوافگر تجلیات جمالی و جلالی حضرت حق باشیم تا به شبستان شهود او و بزم دیدارش راه یابیم.

۱- نک: حجر: ۲۹.

۲- نک: فجر: ۲۹ و ۳۰.

حال انسان دورمانده از اصل خویش و وانهاده در زندان «من» و «ما» و دچار درد فراق و رنج هجران شده، چگونه است که «عذاب الیم» او، دوری از محبوب و هجران از معشوق است و تجارت با «جهاد مال و جان»، او را از چنین درد هجر و زهر فراق رهایی می‌دهد و عذاب را به عذب وصال تبدیل می‌سازد. پس «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟» (۱) همه انسان‌های بیدار را فراخوانده و به «تجاره» بسیار عظیم و گران سنگ ترغیب و تشویق کرده است؛ تجارتنی که در همه زمان‌ها و مکان‌ها ممکن است انجام گیرد و راه آن به روی همگان باز است. اشتیاق لقاءالله، باب «جهاد» را که تنها به روی «اولیاءالله»، آن هم خاصان از اولیای خدا گشوده می‌شود، (۲) روزی انسان‌های بی‌قرار و ناآرام می‌کنند تا تنها در سایه لقای رب قرار و آرام گیرند. سرلوحه و سرآمد چنین عالمان و عارفان ربّانی و اولیای خدا، امام علی علیه السلام است که فرمود: «وَإِنِّي إِلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَأِقٌ» (۳) انسانی که زمزمه او «الهی فهینی صبرت علی حزن نارک فکیف اصبر علی فراقک» (۴) است و عبادت و عبودیتش، تنها برای دیدار با محبوب و از سر «عشق» بود. «دنیا» از دیدگاه، چنین انسان کاملی، «مسجد دوستان خدا، نمازگاه فرشتگان الهی، محل نزول وحی و تجارتگاه اولیاء الله است» (۵) و این، عرفان حقیقی و سلوک صائب و صادقی است که پیامبراعظم صلی الله علیه و آله در علم و عمل و سنت و سیره‌اش آموخت و امام علی علیه السلام آن را با عقلانیت و عدالت تجلی داد و سلمان‌ها، ابوذرها، مالک اشترها، اویس قرنی‌ها، حجر بن عدی‌ها، رشید

۱- نک: صف: ۱۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۳- نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۴- مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

هجری‌ها، عماریاسرها و ...، تا قاضی طباطبایی‌ها، ملاحسینقلی همدانی‌ها، علامه طباطبایی‌ها و امام خمینی‌ها و... را پرورش داد و به مکتب انسانیت معرفی کرد و آنها از تجارت رهایی بخش الهی بهره بردند.

بخش چهارم: راه های معرفت الله و مراتب سیر و سلوک در قرآن

اشاره

مراتب سیر و سلوک در قرآن

زیر فصل ها

فصل اول: راه های معرفت الله

فصل دوم: ویژگی های سالکان الهی در قرآن

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

فصل اول: راه های معرفت الله

فصل اول: راه های معرفت الله

سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّنَ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ. (۱)

یکی از آیاتی که دو راه کلی آفاقی و انفسی، و رسیدن به خداشناسی و معرفه الله را پیش روی انسان نهاده و از «لقاءالله» سخن به میان آورده، همین آیه شریفه است.

راه انفسی، را به دو صورت می توان تحلیل کرد:

الف) راه حصولی معرفتِ نفس در معرفتِ ربّ؛

ب) راه حضوری و شهودی معرفتِ نفس در معرفتِ ربّ؛

حالِ عارفان، شناخت ذات حق و اسما و صفات و تجلیات ذات الهی از حیث نظری، و سیر و سلوک و پیمودن منازل و مقامات تا رسیدن به مقام فناء تام است از حیث عملی. به تعبیر شیخ الرئیس ابوعلی سینا: «وَالْمُنْصَرَفِ بِفِكْرِهِ إِلَىٰ قُدْسِ الْخَبْرُوتِ مَسْنَدَرِيماً لِشُرُوقِ نُورِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ» (۲) تفکر در قدس عالم جبروت بر اثر رهایی از عالم ماده و انقطاع از جهان ناسوت و مداومت اشراق

۱- نک: فصلت: ۵۳ و ۵۴.

۲- اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۴۰۰.

نور حق در باطن و سرّ سالک را، در جمع‌بندی بسیار زیبا (قد جمع الشيخ جميع مقامات العارفين في هذا الفصل) (۱) چنین مطرح می‌کند: «الْعِرْفَانُ مُبْتَدَأٌ مِنْ تَفْرِيقٍ وَ نَفْضٍ وَ تَزْكٍ وَ رَفْضٍ مُمَعِنٍ فِي جَمْعٍ هُوَ جَمْعٌ صِفَاتٍ الْحَقِّ لِلذَّاتِ الْمُرِيدَةِ بِالصِّدْقِ مُنْتَهَى إِلَى الْوَاحِدِ ثُمَّ وَقُوفٌ» تا مراتب «تخلیه» عرفانی را در چهار رتبه:

اول _ تفریق یا جداسازی عارف از غیرحق؛

دوم _ نفی یا تکاندن دامن سالک از آلودگی اشتغال به غیرحق و گرد و غبارزدایی؛

سوم _ ترک یا تحصیل کمال، نه برای خود عارف یا رسیدن به فنا از خود؛

چهارم _ رفض یا فنا کلی که فنا از فناست؛

مطرح کند، تا به جایی برسد که «وحدت صرف» است و عارف و معروف یا سالک و مسلک از میان برچیده می‌شود و جز خدا و تجلیاتش یا معروف و مسلوک الیه، باقی نمی‌ماند که: «هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». (۲) سپس عارف «قرار» و آرام می‌گیرد. پس سیر عارفان تا جایی است که عارف از خود نیز غایب و فانی می‌شود و به آرامگاه و قرارگاه اصلی یا «توحید محض» واصل می‌گردد و «لقاءالله»، ثمره و رهاورد سلوکی او خواهد شد.

اگر در آیه ۵۳ و ۵۴ سوره فصلت _ که از عرفان به آفاق هستی و انفس انسانی برای عرفان به خدا استدلال شده است _ بنگریم، می‌بینیم نکات بسیار عمیق معرفتی وجود دارد که جریان عرفان علمی و عملی را می‌توان طبق آن استفاده و استخراج کرد:

۱- تعلیقه و تصحیح الاشارات و التبیها، ج ۳، ص ۱۰۷۴.

۲- نک: قصص: ۸۳.

نکته اول: در اینکه ضمیر «انه الحق» به چه چیزی برمی گردد؛ قرآن، خدا یا چیز دیگر، اختلاف نظر وجود دارد. مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیرالمیزان ضمیر را به قرآن (۱) و در رساله الولایه به خدا باز گردانده است. (۲) علامه تهرانی، ضمیر را به مقدر مستفاد از فعل «نُرى» که عبارت است از «مُرى» (آیه از لحاظ آیه و مرآت بودن برای ضمیر «نا»). مُرى چیست؟ آیات حق که نشان دهنده حق هستند؛ (۳) زیرا معتقدند این گونه ارجاع در لغت عرب شیوع دارد و در قرآن مجید هم در «إِعْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»؛ (۴) ضمیر «هو» مرجع لفظی ندارد و به لفظ تقدیری مستفاد از «إِعْدُلُوا» _ که فعل امر جمع مذکر است _ ارجاع داد و آن لفظ «عدل» است. دوم اینکه در آیه مورد بحث که می فرماید: ما آیاتمان را در آفاق و انفس به آنها نشان می دهیم تا بر ایشان مبین شود که آن است حق، فوراً به ذهن می آید که نشان داده شده، حق می باشد و آن عبارت است از لفظ «مُرى»، اسم مفعول از فعل «نُرى»، یعنی ایاتنا.

نکته دوم: حق در جمیع ماسوای الهی که آیات خدا هستند، ظهور یافت و آیه به خودی خود، فقط برای ارائه صاحب آیه است و نشانی از آن بی نشان است و «خدا» را می نمایاند، نه خود را. از این رو، همه هستی، جلوه یا تجلیات حق تبارک و تعالی هستند. پس هر چه هست، خود خداست و مابقی، نمودهای او هستند و اینکه در عرفان گفته اند موضوع آن، بود و نمود است یا وحدت شخصی وجود، در آیات یاد شده به خوبی قابل استفاده است. پس عالم، «عالم توحید» است و «لاموجود سوی الله» و به تعبیر دیگر عرفانی، «لیس فی الدار غیره الدیار».

۱- المیزان، ج ۱۷، صص ۴۰۴ - ۴۰۵.

۲- رساله الولایه، فصل سوم.

۳- الله شناسی، ج ۱، ص ۸۰.

۴- نک: مائده: ۸.

نکته سوم: مراد از «شهید» در «أَوْلَمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، «مشهود» است، نه شاهد؛ (۱) زیرا هر کس به هر چه بنگرد، نخست خدا را می‌بیند و خدایی که اول، آخر، ظاهر و باطن است، مگر می‌شود مشهود هر چیزی قبل از خود آن چیز نباشد که امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا يَدْرِكُ مَخْلُوقٌ شَيْئًا إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَدْرِكُ مَعْرِفَةَ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ». (۲) پس به هر جهت توجه شود، «او» دیده خواهد شد؛ چه اینکه هر جهت «وَجْهَ اللَّهِ» است: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ». (۳) به تعبیر علامه جوادی آملی:

احاطه کامل خدای سبحان بر درون و برون همه هستی، انسان را در معرفت او از واسطه بی‌نیاز می‌کند؛ چون هر چه بخواهد واسطه معرفت خدا شود، محاط اوست و محیط، قبل از محاط خود دیده و شناخته می‌شود. با این بینش، دید انسان نسبت به جهان تغییر می‌کند. به هر چه نظر می‌افکنند، نخست خدا را می‌بینند، سپس دیگری را. با سیر در عالم، به خدایی خدا پی نمی‌برد، بلکه با سیر در حقیقت هستی و معرفت خدای سبحان و صفات جمال و جلال او، عالم و آدم را می‌شناسد؛ یعنی وجود علمی، هماهنگ با وجود عینی است، همان‌گونه که وجود خداوند قبل از وجود هر چیزی است و همه اشیا متوقف بر وجود الهی‌اند. معرفت خداوند نیز قبل از هر چیزی معلوم است و همه علوم و معارف، متوقف بر معرفت خداوند است. (۴)

نکته چهارم: در آیه یاد شده، با توجه به تفصیل بحث تفسیری، از چهار راه خداشناسی سخن به میان آمده است:

۱. راه آفاقی یا بیرونی که تفکر و تدبیر و نظر کردن به موجودات آفاقی و خارج از نفس انسان است؛ مثل پدیده‌ها و مصنوعات الهی که نشانه‌های خداوند متعال در آسمان و زمین هستند و موجب یقین به خدا و اسما و

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۵؛ رساله الولایه، فصل سوم.

۲- توحید صدوق، ص ۱۴۳، باب ۱۱، ح ۷.

۳- نک: بقره: ۱۱۵.

۴- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۹۱.

صفات و افعال الهی برای اهل تفکر و اصحاب خردورزی می‌شوند؛ زیرا علم به دلیل، ضرورتاً موجب علم به مدلول است و موجودات عالم وجود، دلایل خداشناسی‌اند.

۲. راه انفسی که خود به دو صورت تحقق‌پذیر است:

الف) به صورت حصولی و مفهومی که انسان با بازگشت به نفس و خویشتن، به شناخت خدای سبحان برسد و نفس که از نظر وجودی به طور کامل و محض نامستقل است، شناخت موجود مستقلی که مقوم وجودی اوست، از او تفکیک‌پذیر نیست؛ زیرا نفس، عین ربط به خدا و راه فهم رابط و مستقل که در فلسفه اسلامی و حکمت الهی مطرح شده است، در جریان شناخت نفس برای شناخت خدا ساری و جاری است.

ب) به صورت شهودی و حضوری که انسان اگر به شهود حقیقت خود برسد، جز خدا را نخواهد دید و شهود نفس، همانا شهود رب است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۱) کافی است انسان خودشناس خودیاب، حجاب‌های خویشتن را کنار زند و حجاب‌زدایی و پرده‌برداری کند. اگر از راه «برهان لم» معینی از علت به معلول که در حکمت متعالیه مطرح شده است، وارد شویم، وجود انسان و البته دیگر موجودات امکانی، وجود رابط است، نه رابطی؛ چه رسد به نفسی و شهودی، و وجود رابط، مسبوق به شهود مربوط الیه است؛ زیرا مربوط الیه، مقوم رابط است و شناخت مقوم، به شناخت مقوم و معرفت به رابط، متوقف به معرفت «مربوط الیه» است و خدای سبحان، مقوم و مربوط الیه وجود انسان است و تا او شناخته نشود، نفس نیز شناخته نمی‌شود. از این رو، طبق این اصل، خداشناسی، مقدم بر نفس‌شناسی است و یکی از

معانی عمیق و دقیق «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، (۱) همین است و این نوع شناخت، شناخت شهودی نفس است. (۲)

۳. معرفت خدا به خدا که از باب «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» (۳) و «وَ اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» (۴) است. می توان این راه چهارم را _ که با عدد سه نشان دادیم؛ زیرا راه دوم را به دو قسم مطرح کردیم _ از بند پایانی آیه «أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» استفاده کرد. در این راه چهارم، امتیازهایی وجود دارد که عبارتند از:

الف) وحدت راه و هدف؛ یا مسلک و مسلوک الیه که در خارج، عین همنند، اگرچه از نظر مفهوم متغایرنند.

ب) کوتاه ترین راه است؛ زیرا راه عین هدف است و واسطه ای وجود ندارد.

ج) نزدیکی هدف؛ در این راه، «ندا» از راه بعید نبوده، و به آن نیازی نیست، بلکه بین سالک و معبود نجواست. نجوای بنده با خدا: «واقبل علی اذا ناجیتک»، و نجوای خدا با بنده: «فصعق لجلالک فناجیته سرّاً». (۵)

د) عمیق و امن؛ زیرا در این سیر، حقیقت (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) (۶) برای سلوک آشکار می شود که عمیق ترین و امن ترین راه معرفت خداست. (۷)

تبصره:

یک _ در سیر آفاقی با سه عنصر سالک (رونده)، مسلک (راه) و مسلوک الیه (هدف)، و در سیر انفسی با دو عنصر سالک (رونده) و مسلوک الیه (هدف) و

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، صص ۱۷۸ و ۱۷۹ (پاورقی)؛ رساله الولایه، فصل چهارم.

۳- مفاتیح الجنان، دعای صباح امیرالمؤمنین (ع).

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۵.

۵- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۶- نک: حدید: ۳.

۷- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۸۵.

در از مقصد به مقصود یا سیر در حقیقت هستی با وحدت راه و هدف یا مسلک و مسلوک الیه از حیث عینی و خارجی مواجه هستیم. پس ممتازترین راه، راه از خدا به خدا و سیر در حقیقت هستی است که «مشهود هر چیزی، قبل از خود آن چیز است».

دو- «هر چند سیر آفاقی، به تفاوت سالک و مسلک شناخته می‌شود، ولی معلوم بالذات که حاکی از آفاق است، پیوند وجودی با سالک دارد و در محور اتحاد عالم و معلوم بالذات، می‌توان سیر آفاقی را در قلمرو سیر انفسی قرار داد، اگرچه با سیر انفسی حقیقی، فرق‌های زیادی دارد. چنان که در سیر انفسی، تا زمانی که در مفاهیم حصولی و صور ذهنی محض شود و بحث اتحاد عالم و معلوم بالذات هم در قلمرو هستی مطرح نباشد، می‌توان سیر انفسی را در منطقه سیر آفاقی محسوب داشت» (۱).

سه _ دستاوردهای «راه انفسی» عبارتند از:

اول _ بصیرت باطن؛

دوم _ گشایش راه‌های جدید برای تحصیل معارف الهیه و روزی‌های معنوی؛

سوم _ فرقان پیدا کردن؛

چهارم _ حیات طیبه که در آن نورانیت دل، تأیید الهی، استغراق در نعم الهی و فرشته معنوی شدن وجود دارد؛

پنجم _ مشاهده ملکوت هستی؛

ششم _ رؤیت خدا با چشم دل؛

هفتم _ ادراک حقیقت ایمان و یقین (۲).

علامه طباطبایی پس از تعیین راه آفاقی و انفسی، در جریان عمل و رسیدن

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، پاورقی ص ۱۵۰.

۲- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، پاورقی صص ۱۶۱ - ۱۶۸.

به مقام تصعید و جودی برای درک راه محبت الهی و دیدار حق سبحانه می‌فرماید:

سیر آفاقی، به تنهایی موجب دستیابی به معرفت حقیقی و عبادت حقیقی نمی‌گردد؛ زیرا همانا شناخت موجودات آفاقی، از آن لحاظ که آثار و نشانه‌های خداوند هستند، فقط سبب علم حصولی به وجود آفریدگار و صفات او می‌گردد و این چنین علمی، متعلق به قضیه‌ای است که دارای موضوع و محمول باشد و این هر دو از مفاهیم به شمار می‌آیند و... اما راه معرفت نفس، نتیجه آن معرفت حقیقی است و مقصود از آن این است که انسان فقط توجه به خداوند سبحان نماید و همه موانع توجه به خدا را بردارد، تا به معرفت نفس پرداخته و نیاز ذاتی آن را مشاهده نماید و مشاهده او، از مشاهده مقومش جدا نیست و با شناخت خدا، به شناخت نفس و خویشتن خویش خواهد رسید. (۱)

البته منظور علامه، معرفت شهودی نفس است، نه معرفت مفهومی آن، که خود داخل در معرفت آفاقی است. از این رو، معرفت نفس شهودی، به «عمل» و سیر و جودی و از خویشتن فانی شدن نیاز دارد و اگر چنین معرفتی حاصل آمد، انسان به مقام عبودیت الهی دست می‌یابد و عبادتش نیز از نوع عبادت عارفه خواهد شد؛ یعنی عبادت توحیدی و البته همه اینها بر اساس فیض و فضل الهی حاصل شدنی است.

بنابراین، اگر انسان به معرفت خدا از راه خدا یا معرفت شهودی نفس راه یافت که از طریق عملی و با تهذیب و طهارت نفس ممکن است، خدا را پیش از هر چیزی شهود می‌کند؛ زیرا خداوند متعال، احاطه و جودیّه با همه آیات آفاقی و انفسی دارد. او سابق است و مسبوق غیر اوست. او ظاهر است و ظهور اشیا به واسطه او خواهد بود که خدای سبحان فرمود: «فَأَيُّهَا تُولُوا فَنَّم وَجْهٌ»

اللَّهِ» (۱) یا فرمود: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۲) یا فرمود: «أَوَّلَمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ... أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيهِ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ». (۳)

پس در دار وجود، جز خدا نیست و عرفان نیز «جز خدا، هیچ ندیدن» است و رسیدن به قله والای توحید حقیقی. اگر انسان سالک عارف به چنین موقف و مرتبه‌ای رسید، به زبان حقیقت و عمل و با تمام وجود می‌گوید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۴) یا سروده سرّ او چنین خواهد شد: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ يُبَدِّلُكَ أُمُوتٌ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُشْرِكِينَ». (۵) چنین انسان موخّدی است که سیر از کثرت به وحدت می‌نماید و در عالم وحدت اسمایی و صفاتی نیز تفرّج و سلوک نموده، سپس با تمام بینش و نگاه وحدت‌گرایانه، سیر از کثرت به وحدت می‌کند، تا دست انسان‌های مستعد را بگیرد و مقام هدایت و ارشاد را محقق کند که دل چنین انسان‌هایی، سرشار از نور خدا و حیات و هستی آنها، تجلی‌گاه بندگی خدا و عبودیت الهی است. پس آنان عبدالله و عندالله هستند و جایگاه ایشان، «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ». (۶)

نتیجه آنکه، آیات سوره فصلت، راه‌های شناخت و شهود خدای سبحان را فراوی انسان قرار می‌دهد و از لب و مغزای عرفان و عارفان الهی حکایت می‌کند؛ که معرفت شهودی، محبت شهودی و این دو، عبودیت شهودی را به همراه خواهند داشت و در عبادت و بندگی شاهدانه و عارفانه، «جز خدا»

۱- نک: بقره: ۱۱۵.

۲- نک: حدید: ۳.

۳- نک: فصلت: ۵۳ و ۵۴.

۴- نک: انعام: ۷۹.

۵- تفسیر موضوعی قرآن مجید، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۶- نک: قمر: ۵۵.

پرستیده نشده و از خدا، جز خدا مطالبه نمی‌شود که در حقیقت، عبادت آزادگان و احرار است. (۱)

البته نهایت این عرفان حقیقی، اعتراف به جهل به شناخت همه‌جانبه خدای سبحان است: «ما عرفناک حق معرفتک»، (۲) و اعتراف و اقرار به «عجز» از بندگی حقیقی خداوند متعال است: «ما عبدناک حق عبادتک» (۳) و مهم این است که انسان، بنده خالص و مخلص خدا شود و به مرتبه: «لک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک» (۴) برسد؛ زیرا شناخت هویت مطلقه غیبیه، مقدر کسی نخواهد بود. از این رو، بایسته و شایسته است انسان، سعه وجودی خویش را ارتقا بخشد و قدرت دید معنایی و معرفتی‌اش را عمق و ژرفا و گسترش دهد و حجاب‌های ظلمانی و نورانی را از بین ببرد که: «... لیس بینہ و بین خلقه حجاب غیر خلقه...». (۵)

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز (۶)

یا:

بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته‌ای

که میان نور او جز تو کسی حائل نیست

پس سیر در حقیقت هستی، که سفر «بالله فی الله» است، بسیار دشوار خواهد بود که امثال امیر سالکان و امام عارفان، علی علیه السلام فرمود: «آه مِنْ قَلْبِهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوَدِّ» (۷) و اهل معرفت فرمودند: «نالہ علی علیہ السلام از

۱- نک: الله‌شناسی، ج ۱، صص ۸۴ - ۱۳۰.

۲- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳.

۳- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۴- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی از امام سجاده (ع).

۵- توحید صدوق، باب ۲۸، ص ۱۷۹، ح ۱۲.

۶- دیوان حافظ، غزل ۲۶۶.

۷- نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

سفر دوم است، نه سفر اول...» (۱).

البته برای اولیای الهی و عارفان حقیقی، چهار سفر (اسفار اربعه عرفانی) وجود دارد که عبارتند از:

۱. سیر از خلق به حق؛

۲. سیر از حق به حق، که سیر الله فی الله است؛

۳. سیر از حق به خلق با حق؛

۴. سیر در خلق _ از خلق به خلق _ به حق» (۲).

آری، باید از مقام مُخْلِصین که فناى فعلی است، به «مقام مُخْلِصین» که «فناى ذاتی» است رسید، تا سالک الی الله همه هستی را با دید الهی و بینش توحیدی و شهودی مشاهده کند و «رسد آدمی که به جز خدا نبیند».

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲- نک: ملاصدرای شیرازی، اسفار الاربعه، ج ۱، ص ۱۳.

فصل دوم: ویژگی‌های سالکان الهی در قرآن

فصل دوم: ویژگی‌های سالکان الهی در قرآن

۱. «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۱)

در شأن نزول این آیات چنین آمده است: جمعی از ثروتمندان مستکبر و اشراف از خود راضی عرب، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و در حالی که اشاره به مردان باایمانی چون: «سلمان، ابوذر، صهیب، خباب و مانند آنها می کردند، گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشینی و این گونه افراد را که بوی آنها انسان را آزار می دهد و لباس های خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور سازی، نزد تو خواهیم آمد، در جلسات حاضر می شویم و از سخنان بهره می گیریم. در این هنگام، آیات فوق نازل شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد: هرگز تسلیم این سخنان فریبده توخالی نشود و همواره در دوران زندگی، با افراد باایمان و پاکدلی چون سلمان ها و ابوذرها باش، هر چند دستشان از ثروت دنیا تهی است» (۲)

عارفان به خدا و بندگان شایسته الهی، صفات و ملکات وجودی دارند که هر کدام از آنها، خود نشانه‌هایی برای حرکت، سازندگی، معنویت گرایی، تحوّل‌زایی، بازسازی و نوسازی شخصیت مشتاقان کوی کمال است. صفاتی

۱- نک: کهف: ۲۸.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۵۴.

که در این آیات بیان شده، عبارت است از:

الف) کسانی که در همه حال به یاد خدا هستند و همه زندگی آنها را خداگرایی، خداپاوری و یاد خدا دربر گرفته است: «الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ».

ب) تنها ذات حق را می‌خواهند و لقاءالله را جست‌وجو می‌کند و به وجه‌الله نظر دارند: «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ».

ج) کسانی که تنها موعظه الهی را با دل و جان پذیرفتند که فرمود: «إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...» (۱). همه هدف خود را «خدا» قرار داده و همیشه بیدار دل و هوشیارند تا «الله»، لوجه‌الله، فی سبیل‌الله، لا بتغاء مرضات‌الله و... را از یاد نبرند. کسانی چون سلمان و ابوذر که انگیزه، اندیشه، اخلاق و اعمالشان رنگ و بوی الهی گرفته و «صبغ‌الله» یافتند و چشم در چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دوخته و از چشمه زلال وحی و معارف نبوی و علوی نوشیدند و «نُطِعْمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ لَا- نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا- شُكْرًا» (۲) را از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیه السلام آموختند و درس عملی سلوک الی‌الله و قیام‌الله را از علی علیه السلام در ليله المبيت گرفتند که: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۳).

چنین مردان خدایی، به جایی رسیدند که «منا اهل‌البیت» (۴) شدند و محرم اسرار و جودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیه السلام گشتند. به مرتبه‌ای نایل شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول آیات یاد شده (گویا آنان با شنیدن سخنان ناراحت‌کننده جمعی از ثروتمندان و اشراف عرب ناراحت شدند و به گوشه‌ای

۱- نک: سبأ: ۴۶.

۲- نک: انسان: ۹.

۳- نک: بقره: ۲۰۷.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۲؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۲۵.

از مسجد رفتند و به عبادت پروردگار پرداختند) به دنبال آنها رفت و فرمود:

حمد خدا را که نَمُزَدَم تا اینکه او چنین دستوری به من داد که با امثال شما باشم. معکم المحیا و معکم الممات، زندگی با شما و مرگ هم با شما خوش است. (۱)

این معنای عمیق «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» است. آری، معیت حقیقی و حشر متافیزیکی و عقلانی _ روحانی چنین انسان‌هایی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، معیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با آنان به دنبال داشت: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ». (۲)

عارفان، تنها «خدا» را اراده کردند و بس: «العارف يريد الحق الاول لالشيء غيره، و لا يؤثر شيئاً على عرفانه، و تعبده له فقط، لأنه مستحق العباده و لانها نسبه شريفه اليه، لا لرغبه اورهبه...». (۳) از این رو، هدف عارف، تنها خدا و وجه الله است و او حق را نیز برای حق می‌خواهد و این مطلوب را بر هر مطلوب دیگری ترجیح می‌دهد و عبادت عارف برای خود حق است، نه وسیله جلب منفعت یا دفع مضرت. (۴)

کسانی که عشق و عرفان را در پرستش معشوق و محبوب در هم آمیخته و غیر او بی نمی‌بینند و نمی‌شناسند که در برابر آن سر فرود آورند و البته چنین بندگان عارف و عاشق بسیار اندکند: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ»، (۵) اینان حتی خود عرفان را نمی‌خواهند و عرفان برای عرفان را شرک و دوگانه‌پرستی می‌دانند و لذت‌های روحانی آنها در «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي» (۶) تحقق و تعیین می‌یابد

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۵۵.

۲- نک: الرحمن: ۶۰.

۳- اشارات و تنبیهات، (شرح خواجه نصیر طوسی و قطب الدین رازی)، تصحیح و تحقیق: کریم فیض، ج ۳، ص ۴۰۵.

۴- نک: مجموعه آثار، ج ۷، صص ۱۱۱ - ۱۳۳.

۵- نک: سبأ: ۱۳.

۶- نک: فجر: ۲۹ و ۳۰.

که لذت دیدار با دوست و بهشت لقای الهی است. البته «وجه خدای تبارک و تعالی، همان اسمای حسنی و صفات علیایی است که متوجهان به درگاهش، با آنها متوجه می‌شوند و به وسیله آنها خدا را می‌خوانند و عبادت می‌کنند».^(۱)

از سوی دیگر، وقتی معیت با انسان‌های الهی و متذکران خدا و متوجهان به اسما و اوصاف خداوند را مطرح کردند، به عنوان تأکید فرمودند: «وَلَا تَغْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». هرگز چشم خود را از این گروه باایمان، ولی ظاهراً فقیر برمدار و به خاطر دنیا به این مستکبران از خدا بی‌خبر دیده می‌فکن، که خود، دستوری سازنده برای دوستداران سیر و سلوک است که: با انسان‌هایی که دارای کمالات معنوی و علوم و معارف الهی‌اند و با خدا انس و الفت دارند و از مطیعان شریعت حقه هستند، ارتباط داشته باشند و به ثروت و ثروتمندان با چشم طمع و اصالت‌بینی هرگز نگاه نکنند. یا فرمود: «وَلَا تَطْغَ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا». از آنها که دلشان غافل از یاد خداست، نباید اطاعت و پیروی کرد. «وَاتَّبِعْ هَوَاهُ» و گرفتار هواپرستان نباید شد؛ آنهایی که دچار آفت افراط و اسراف کاری شده‌اند «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا».

پس درس بزرگ این است که ممکن است کسانی ظاهراً فقیر و تهیدست باشند یا فقر مادی و مالی داشته باشند، ولی غنای معنوی دارند و عاشق خدا هستند و کسانی هم فقر اقتصادی ندارند، ولی گرفتار فقر اعتقادی، معنوی و معرفتی هستند. انسان بیدار باید با ارباب معرفت و معنویت معیت و حشرونشر داشته باشد، گرچه از هر قشر و طبقه‌ای باشند. مهم با خدا و دوستان خدا بودن است که کمال محسوب می‌شود. به این اشعار علامه حسن‌زاده آملی توجه کنیم:

من این دنیای فانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

من این لذات آنی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

به جز محبوب یکتایم نمی‌دانم، نمی‌دانم

به جز آن یار جانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

به جز راه وصالش را نمی‌پویم، نمی‌پویم

جز این ره کامرانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

به جز قرآنی کتابی را نمی‌خوانم، نمی‌خوانم

به جز سبع المثانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم

علی و آل پاکش را پذیرفتم، پذیرفتم

فلانی و فلانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم (۱)

۲. «وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا، وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (۲)

«عِبَادَ الرَّحْمَنِ» عنوان دیگری از عارفان و سالکان الهی و اولیای خداست که دو دسته صفات ثبوتی و سلبی دارند؛ چرا که انسان‌های الهی، هم به آراستن و تحلیه و تجلیه می‌پردازند، و هم به پیراستن و تخلیه و تنزیه خویش اهتمام دارند. این آراستگی و پیراستگی را، در ساحت‌های اعتقادی، اخلاقی _ معنوی و احکام عملی تعمیم می‌دهند و همه این ساحت‌ها را در هندسه‌ای الهی به هم مرتبط و پیوسته می‌دانند، نه از هم جدا و گسیخته. از این رو، صفات ثبوتیه، ایجابی و آرایشی آنها عبارتند از:

الف) تواضع و فروتنی؛

۱- دیوان اشعار، ج ۱، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲- نک: فرقان: ۶۳ - ۶۷.

ب) مدارا با جاهلان و نادانان؛

ج) عبادت های شب‌انگهی، به ویژه سحرخیزی و شب‌زنده‌داری؛

د) ترس از خداوند و عذاب الهی؛

هـ) ترک از افراط و تفریط در مسائل گوناگون زندگی؛

و) تحقیق و تفکر و اندیشیدن در کارها؛

ز) توجه به تربیت اولاد و تحویل فرزندان صالح به جامعه؛

ح) آسوه و الگوی دیگران بودن؛

ط) صبر در برابر مشکلات ناخوشایند زندگی.

با توجه به این آیات:

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا. (۱)

از سوی دیگر، با توجه به آیات: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، يَضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا، إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا، وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (۲) از صفات سلبیه به دور هستند؛ مثل این موارد:

الف) دست شستن از هر گونه شرک به خدا؛

ب) احترام به خون افراد بی‌گناه؛

ج) ترک بی‌عفتی و آلوده نشدن به زنا؛

د) حاضر نشدن به مجالس آلوده و باطل؛

۱- نک: فرقان: ۷۳ - ۷۵.

۲- نک: فرقان: ۶۸ - ۷۲.

هـ) پرهیز از کارهای لغو و بیهوده (۱).

بنابراین، در آیات ۶۳ تا ۷۶ سوره فرقان، با ویژگی‌هایی از عبادالرحمان و اولیای الهی آشنا می‌شویم که بر چند نکته مهم و سازنده دلالت می‌کند:

اول _ سلوک عرفانی و عالی، از راه سلوک اخلاقی که اکتساب فضایل و پرهیز از رذایل است، حاصل شدنی است؛ زیرا انسانی که حُسن سلوک اخلاقی ندارد، چگونه می‌تواند در وادی سیر و سلوک عرفانی گام بگذارد. پس اخلاق، مقدم و مقدمه عرفان است.

دوم _ انسان‌های وارسته، از ویژگی‌هایی برخوردارند که رابطه آنها را در ساحت‌های چهارگانه ساحت رابطه انسان با خدا، خود، جامعه و با جهان، درست، معقول و مبتنی بر دستورالعمل‌های الهی تنظیم کند و در همه حوزه‌های عبادت، سحرخیزی، مدارا با مردم، اعتدال ورزی، دوری از گناهان فردی و اجتماعی موفق باشد.

سوم _ انسان سالک الهی درباره خود، خانواده و جامعه‌اش احساس مسئولیت می‌کند. از این رو، امام انسان‌های پرهیزگار و پارسا خواهد شد. انسان اُسوه، در همه زمینه‌ها اُسوه می‌گردد و رشد هماهنگ و متوازن دارد؛ یعنی همه استعدادها و قابلیت‌هایش پرورش می‌یابد، نه اینکه رشد ناقص و نامتوازن و کاریکاتوری بیابد. به همین دلیل، انسان کامل اسلام، انسانِ رشدیافته در همه ابعاد و ساحت‌های وجودی است. (۲)

چهارم _ به تعبیر استاد جوادی آملی، انسان سائر و صائر الی‌الله، از شرایط و آداب و ویژگی‌هایی برخوردار است که عبارتند از: ۱. معرفت همه‌جانبه به خدا، (معرفت عقلی و شهودی)، ۲. هجرت و دوری از هر پلیدی و رجز و

۱- نک: ناصر مکارم شیرازی، والاترین بندگان، تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی، صص ۱۴ _ ۲۵۴.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، صص ۵۵۷ - ۵۵۹، ۷۱۹ و ج ۲۳، صص ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۲۰، ۲۴۰ و ...

رجس و گناه و گرفتاری، ۳. سرعت در سیر و سلوک، ۴. سبقت در سرعت به سوی خدا تا از شمار «السابقون» قرار گیرد که مقامی بالاتر و بالاتر از «ابرار» دارند، ۵. امامت. سپس فرمود: «لَإِنَّ الْعَارِفَ إِذَا هَاجَرَ إِلَى رَبِّهِ وَ سَارَعَ فِي هِجْرَتِهِ وَ أَسْبَقَ الْخَيْرَاتِ وَ سَابَقَ غَيْرِهِ فِيهَا صَارَ إِمَاماً يَأْتُمُّ بِهِ غَيْرُهُ مِنْ أَهْلِ التَّقَى، لِأَنَّهُ يَهْدِي الْمُتَّقِينَ كَمَا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، فَيَصِيرُ بِمَنْزِلَةِ الْقُرْآنِ النَّاطِقِ حَسَبَ سَعَةِ وَ جَوْدِهِ» (۱). بنابراین، سالکان، درجات و مقاماتی را می‌پیمایند که از معرفت یقینی به خدا آغاز شده و هجرت انفسی نموده و سرعت و سبقت در هجرت به سوی خدا گرفته و در نهایت، الگوهای عینی انسان‌های اهل تقوی می‌شوند و به تعبیری، «قرآن ناطق» در مرتبه وجودی خود خواهند شد.

پنجم - «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سِجْدًا يَنْتَعُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَهُمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (۲).

آیه بسیار روشن و افتخارآمیزی که برای اصحاب بیدار و پایدار پیامبر و الامقام اسلام نازل شده، تا تصویر زیبایی از آنها را از زبان «تورات» و «انجیل» بیان کند، با واژه «معیت» که معیت معنایی و معرفتی است و حشر و نشر متافیزیکی و ماورایی را دربرمی‌گیرد، آغاز می‌شود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ».

کسانی را که هم‌رأی و همراه پیامبر هستند، با ده ویژگی، که پنج ویژگی از تورات و پنج ویژگی دیگر از انجیل است، معرفی کرد. این ویژگی‌ها عبارتند

۱- نک: سرچشمه اندیشه، ج ۶، صص ۲۳۳ - ۲۳۵.

۲- نک: فتح: ۲۹.

از اوصاف مهر و قهر، ظاهر و باطن، عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی:

۱. در برابر دشمن محکم، استوار و شدید هستند؛ یعنی اهل مسامحه و مصالحه و سازشکاری نیستند و هرگز بر سیر اصول و ارزش های اسلامی _ انسانی، با دشمن کنار نمی آیند، اگرچه مشکلات فراوانی برای آنها داشته باشد: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ».
۲. با خودی ها، مؤمنان، هم کیشان و دین داران، رؤف و مهربان هستند و تسامح و تساهل و مدارا را در چنین موضعی کاملاً مراعات می کنند: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» تا مهر و عاطفه و وحدت و همدلی داشته باشند.
۳. همواره تسلیم خدا و بنده حق هستند: «تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا»؛ یعنی بنده خدا هستند.
۴. تنها به دنبال رضایت الهی و فضل خدا و رضوان حق هستند. «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»؛ یعنی از انگیزه الهی، توحیدی و خالصانه برخوردارند و فقر و نقص خویش را می شناسند و در جست و جوی فضل و عنایت الهی اند.
۵. چهره این مردان الهی نورانی، حاکی از عبودیت الهی و زیبایی خاصی است که به دلیل بندگی، خلوص، یاد خدا، شب زنده داری ها و سحر خیزی ها به دست آورده اند: «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ».
۶. دوره جوانه و نهاله نشانی آنان، در سرزمین طیبه وحی و معیت با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بوده است؛ یعنی دوره شکل گیری شخصیت آنها از نظر عقیدتی، اخلاقی و عملی، در معیت با پیامبر و در بُستان وحی و آموزه های نبوی بوده است. «شَطْطًا» به معنای جوانه است؛ جوانه هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه ها بیرون می آید. «آزْرَةً» از ماده «موارزه»، به معنی معاونت است.
۷. رویش و پویش یافته و از مرحله ای به مرحله ای بالاتر سیر یافتند و جوانه وجودشان پرورش یافته، بر همه حجاب های خود و خاک پیروز شده و

غلبه کردند و با وجود مشکلات، شکفته شدند. «فَأَزْرَهُ»؛ یعنی دوران رشد و بالندگی را نیز سپری کردند.

۸. استحکام و قدرت و دقت یافته، از نظر فکری، معنوی، عقیدتی و اخلاقی، به گونه‌ای در مکتب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله رشد یافتند که «پایداری» را با «بیداری» گره زدند و مصداق «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^(۱) گشتند و عهد بلوغ و شکوفایی و عقلانیت و قدرت معنوی را نیز پشت سر گذاشته، محکم و استوار شدند.

۹. استقلال و دوره باروری و مبارک شدن در هر زمان و زمینی نیز در همراهی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شامل حال آنها شد. «فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ»؛ یعنی با ریشه دوانیدن در سرزمین وحی و نبوت و از شمار مردان مدینه‌النبی صلی الله علیه و آله شدن، از نظر معرفتی، معنویت و رفتاری، پا بر جا و خودباور شدند و دیگر تشدید و تردیدزایی‌ها و شبهه‌افکنی‌ها و پرسیدن‌ها آنها را متزلزل نکرد و از دین و دین‌داری خارج نساخت و درک و درد دینی یافته، خود دین‌شناس دین‌دار شدند و دین‌دار دین‌شناس گشتند و به دفاع عقلانی و قاطع از مرزهای عقیدتی و دینی پرداختند. علاوه بر اینکه منشأ تبلیغ دین، گسترش ارزش‌های اسلامی _ توحیدی و عدالت‌ورزی و عدالت‌گستری شدند و جهاد با مال و جان و زبان را سرلوحه فعالیت‌های خویش کردند. پس: «كَشَجَرِهِ طَيِّبِهِ أَضْيَلُهَا ثَابِتٌ وَفَزَعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا»^(۲). درخت تناور و بارور شده و ثمربخش شدند.

۱۰. خار چشم دشمنان دین و دین‌داری شدند؛ یعنی حرکت تعالی جویانه و رشد و رستگاری یافتند که کافران از آنها به خشم آمدند. از این رو، اینان همواره

۱- نک: فصلت: ۳۰.

۲- نک: ابراهیم: ۲۴ _ ۲۵.

در حال حرکت، پویش و رویش، تعالی وجودی و توسعه در ساحت هستی خود هستند و «مَنْ اَيْدِئَال» و «خود برتر» خویش را در پرتو «هدایت تشریحی» و آموزه‌های اسلامی پرورش می‌دهند. طرح «وَعَيَّدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» در پایان آیه، نشان از این دارد که تنها کسانی که در حرکت و سلوک معنایی ماندند و از همه خطرات عبور کردند و جان سالم به در بردند و در خط نبوت، شریعت و امامت و ولایت باقی ماندند و «ایمان و عمل صالح» - که روح و گوهر سیر و سلوک تکامل یابنده است - را تداوم بخشیدند، همواره مشمول عنایات الهی‌اند.

بنابراین، این آیه، از ویژگی‌هایی یاد می‌کند که عرفان مثبت، عرفان جهادی و حماسی، عرفان عقل و عشق، عرفان درد خدا و خلق، عرفان درون‌گرایی و برون‌گرایی، و عرفان کامل و جامع را معرفی کند؛ زیرا عرفان قرآن و عترت، و عرفان نبوت و امامت، چنین است. چنان که در آیه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (۱) نیز اوصاف فردی و اجتماعی یا معنویات و اجتماعات را طرح نموده است. همچنین در بسیاری از آیات قرآن، از جمله مؤمنون: ۱- ۱۰، یونس: ۷- ۹، محمد: ۲- ۷، حدید: ۲۵- ۲۹ و... نیز نشانی از آن انسان‌های الهی ارائه فرمود که برای خردمندان و فرزندگان و فرهیختگان در سلوک عرفانی، بسیار گره‌گشا و بصیرت‌بخش خواهد بود.

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله

فصل سوم: عرفان به نفس، قرارگاه مرکزی سیر و سلوک الی الله

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱)

نقطه مرکزی حرکت تکاملی و صیورورت انسان، درون جان و نفس است که قرآن کریم یا قرآن صامت، و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام یا قرآن ناطق، به شناخت و تهذیب آن ترغیب کردند و عوامل اصلاح و افساد و ریشه‌های رشد و غی آن را معرفی و کلید کمال را تهذیب و تجرید نفس عنوان نمودند. قرآن کریم فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (۲) پس ریاضت نفس برای رهایی از هر تعلق و تعینی است تا انسان به کوی حق راه یابد و بارگاه قرب و لقا را تجربه کند.

آیه یاد شده، از کلیدی‌ترین معارف عرفانی _ شهودی است که چند نکته بنیادین در آن نهفته است:

الف) نفس و جان انسان، مدار و محور اصلی سیر و سلوک است؛ یعنی سالک در «مسلك» که نفس خود اوست، به سوی مسلوک الیه در حرکت است.

ب) سالک اگر تفتن داشته باشد و جام جان خویش را نیک بنگرد، می یابد که

۱- نک: مائده: ۱۰۵.

۲- نک: شمس: ۹.

«مسلوڪُ اليه» نیز در درون خود اوست: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۱).

ج) سالک اگر ریاضت معقول، مشروع و معتدل را بر اساس آموزه های قرآن کریم و انسان کامل معصوم علیه السلام متحمل شود، به تدریج و منزل به منزل به مرتبه فنای افعالی، صفاتی و ذاتی می رسد و «فناى تامّ» شامل حال او می گردد. پس سالک و مسلک، استهلاک و اندکاک در مسلوڪُ اليه می یابد و به تجلّی تهذیبی و شهودی حق از میان می رود و تنها «مسلوڪُ اليه» می ماند که هرچه هست، اوست.

د) بنابراین، هیچ غایتی برای سالک نیست، مگر لقای پروردگارش که با فناء فی الله و بقای بالله حاصل شدنی است. با «الی الله مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً» و «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (۲)، «وَالِيهِ الْمَصِيرُ» (۳) از خویشتن خویش قصد و آهنگ دیدار دوست می کند. پس خود را بشناسیم و خود را بسازیم که هیچ کاری مهم تر از این نداریم و آید در پیش داریم و سکون و توقف معنایی ندارد. از این رو، سالک سر از پاشناخته، همواره رو به پیش در حال رفتن و شدن است؛ شدنی که او را به شهود واصل کند.

ه) یکی از آموزه های آیه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ»، مراقبت، خویشتن یابی و خودنگه داری است؛ چنان که خودنقدی و نظارت همه جانبه و حساب رسی از همه مناسبات وجودی و فعالیت های علمی و عملی خودمان هست تا چنین مراقبه و محاسبه ای ملکه حیات سالک نشود، او راه به جایی نمی برد و لذت عرفانی و روحانی «لقاء الله» را نمی چشد.

و) حرکت سالک از «درون» به سوی «محبوب و معبود» است، نه از «برون».

۱- نک: انفال: ۲۴.

۲- نک: شوری: ۵۳.

۳- مائده: ۱۸؛ شوری: ۱۵؛ تغابن: ۳.

از این رو، سالک قرآنی همواره درون گراست. حتی در برون گرایی هایش نیز درون گراست؛ چه اینکه سیر در آفاق و مجاهدت‌های اجتماعی‌اش نیز، در حقیقت سیری آنفُسی و درونی است و او در حال تکامل و جودی و حرکت جوهری اشتدادی و نهادی است و خویشتن را پرورش می‌دهد. حتی در سیاست‌ورزی، تجارت‌پیشگی، تعلیم و تربیت، رابطه با جامعه و جهان نیز سیر درونی دارد و خویشتن را بر فعلیت می‌رساند و اینکه در درون او درباره خدا و عوالم غیب چه می‌گذرد و شوق شهود، او را به خدمت به خلق هدایت می‌کند و درد دیدار دلبر و دلدار، او را به درد و درک خلق خدا می‌کشاند و اهتمام او به مسلمانان و جامعه بشری، او را به عدالت‌ورزی، مهرورزی و... سوق می‌دهد، برای این است که رضوان الهی و شهود وجه خدا و سپس شهود در جنت‌اللقا برای او حاصل گردد.

ز) قرآن کریم تحریص و ترغیب می‌کند: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ»؛ یعنی جان خود را بشناسیم و قدر آن را بدانیم و از آن صیانت کنیم که دزدان و رهنان فراوان هستند. مراقب باشیم به حریم حَرَم جان، اغیار و نامحرمان وارد نشوند و دشمنان جان، جانمان را نکشند و ما را از بین نبرند. پس مواظب باشیم گرفتار تهاجم و شیخون دشمن درون یا نفس اماره و نفس مسوِّله نشویم و دشمن برون (شیطان که دشمن آشکار انسان است) بر کشور وجود انسان سلطه نیابد؛ که راه اصلی مراقبت از خود حقیقی و مَن فطری و خدایی، همانا عبودیت محض خداست.

حال برای اینکه طریق نفس که طریق اولیای الهی و مسلک شاگردان مکتب قرآن در سیر و سلوک عرفانی است، برای ما روشن شود، تا ببینیم در چه وضعیتی هستیم و در کجا سیر می‌کنیم یا به بیان دیگر، خویشتن را توزین کنیم

و قدر و منزلت خویش را بشناسیم، پرسش‌هایی را مطرح می‌کنیم تا بیابیم حال و روز و روزگار ما چگونه است. این پرسش‌های سازنده، هشداردهنده و بیدارگر را بسیار خودمانی و روان مطرح می‌کنیم. پس:

ای عزیز! آیا در اینکه از کجا آمده‌ای، در کجا هستی و به کجا می‌روی، اندیشیده‌ای و پاسخی برای فلسفه حیات خویش یافتی؟

ای عزیز! آیا دانستی و یافتی که قرآن کریم، کتاب انسان‌شناختی و انسان‌سازی است و همه ابعاد و ساحت‌های ما در آن تبیین گردیده و سعادت و شقاوت، کمال و نقصان، خوشبختی و بدبختی ما در آن نوشته شده است؟

ای عزیز! تا چه اندازه در جهت شناختِ خود، استعداد‌های خویش، و ساختن و پرداختن خود برآمده‌ای؟ مگر نیافتی که اشتغال به تهذیب نفس و خودسازی، بهترین، سودمندترین، و نجات‌بخش‌ترین کار ممکن و سودآورترین نوع تجارت است؟

ای عزیز! آیا تاکنون با خویشتن خلوت کرده و به درون خود رفته‌ای، تا از فطرت توحیدی و الهی خود معارف و حقایق را بشنوی و همه چیز را از درون خود بخوایی و در ذلت خویش جست‌وجو کنی؟

ای عزیز! چرا در بیرون وجود خود کوشیده‌ای و به درون خویش برنگشته‌ای و سعی کرده‌ای همه چیز را بشناسی غیر از خویشتن را؟ در جست‌وجوی هر چیزی غیر از خود هستی و «خود» را گم کرده‌ای و در پی آن نیستی که پیدایش کنی؟ آیا به راستی خود را یافته‌ای و خویشتن را پیدا کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا اندیشیده‌ای که جوانی و عمر خود را در چه راه و برای چه چیزی صرف کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا چنان که به درمان بیماری‌ها و دردهای جسمانی توجه داشته و

درمانش کرده‌ای، به دنبال درمان دردها و معالجه بیماری‌های درونی خود برآمده‌ای؟ آیا اساساً فکر کرده‌ای چه بسا سلامت جسمانی داری و بیمار روحی هستی؟

ای عزیز! در همه زندگی خود آیا به حرام و حلال، ارزش و ضدا ارزش، بایدها و نبایدهای خداوند که نسخه سعادت انسان است، توجه کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا در تصدیق و تکذیب‌ها، و دوستی و دشمنی‌ها، ملاک را «خدا» و «دین خدا» قرار داده‌ای یا محور همه داوری‌ها و نفی و اثبات‌ها و حب و بغض‌ها، نفس اماره، مسوئله و زینت بخش تو بود؟

ای عزیز! آیا در دل خود «یاد خدا» را ملکه کرده و سپس در همه زمان‌ها و مکان‌ها آن را در نظر گرفته‌ای؟ آیا با کسانی که به یاد خدا هستند و گفتار و رفتارشان حکایت از «یاد خدا»ست، رابطه دوستی برقرار کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا تنها به فکر مأکولات بوده‌ای یا به «معقولات» نیز اهتمام ورزیده‌ای؟

ای عزیز! در وفای به عهد، صدق در گفتار و رفتار و امانتداری چگونه بوده‌ای؟

ای عزیز! آیا به «نماز» که یاد خدا، ستون دین، پرچم اسلام، نور چشم خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و چشمه زلال طهارت و طراوت است، عشق ورزیده و آن را در متن زندگی ات نهاده‌ای و به آن اهمیت بسزا داده‌ای؟

ای عزیز! با مؤمنان و عالمان که برادران ایمانی و پدران روحانی ما هستند، چگونه معامله کرده‌ایم؟ چه نوع رابطه‌ای را با آنها برای خویشتن تعریف کرده‌ایم؟

ای عزیز! در برابر گناه دیگران چه موضعی داشته و گناهان خود را چگونه دیده‌ایم؟

ای عزیز! آیا کوچک ترها و همسن و سالان و بزرگ ترهای خود را بهتر و برتر از خویش دانسته ایم و آنان را احترام و تکریم کرده ایم؟

ای عزیز! در «دل» خویش به کدام دسته تعلق خاطر داریم؛ به مؤمنان یا فاسقان، به عادلان یا ظالمان، به صالحان یا طالحان، به تقوای پیشگان یا طغیان گران، به کسانی که خیر و سعادت ما را می خواهند یا کسانی که افسار گسیختگی و لاقیدی ما را می پسندند؟

ای عزیز! آیا تا به حال سحرخیزی و شب زنده داری معنامند، جهت دار و هدف دار که «خدا»، عقلانیت، معنویت و معرفت در آن باشد، داشته ای؟ راستی چه شبها که برای این و آن نخواستی و چه شبها که در گیرودار اوهام و خیالات پریشان خود قدرت استراحت و خواب نداشتی! حال آیا شده است «خیال خدا» و خاطر الهی خواب را یک شب از تو ربوده باشد و خوف از آتش الهی و عشق به بهشت و نعمت های حضرت دوست نیز آرام و قرار را از تو گرفته باشد؟

ای عزیز! تا چه اندازه به شریعت الهی و رساله های علمیه توجه عملی داشته ای و معیار زندگی ات در همه جا و همه زمانها بوده اند؟

ای عزیز! آیا از نمازها، دعاها و زیارت های خود راضی هستی و بهره برداری کرده ای؟ آیا از توبه و استغفار خویش خشنودی یا باید از توبهات توبه کنی؟

ای عزیز! آیا راز دوستت و سرّ مردم را نگه داشتی؟

ای عزیز! در بلایا و مصائب چگونه بوده ای؛ صبرِ شاکرانه داشتی یا از کوره به در رفتی؟

ای عزیز! آیا حقوق والدین را پرداخته ای یا عقوبت آنها شده ای؟ آیا حق پیامبر هدایت و امامان نور علیه السلام و عالمان دین و دیانت و معلمان دانش و بینش

خود را ادا کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا حقوق همسر و فرزندان و همسایه و مردمان را مراقبت نموده و پرداخت کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا «سکوت» را تجربه کرده و صبر و شکیبایی را لمس و باور نموده‌ای؟

ای عزیز! به راستی تاکنون سیر صعودی داشتی یا هبوطی، اهل عروج بودی یا نزول؟ آیا ملعون یا مغبون یا مغبوط بوده‌ای؟

ای عزیز! آیا از مال، جان و آبروی خود برای رضای خدا و حفظ دین و دین‌داری می‌گذری؟

ای عزیز! با «روزی حلال» چگونه‌ای؟

ای عزیز! آیا به طیب عقل و دل، پزشک عقیده و اخلاق، حکیم روح و روان مراجعه کرده‌ای؟

ای عزیز! آیا شده «عیب دیگران» تو را به «عیب خودت» متوجه سازد و زندگی دیگران از جهت مثبت و منفی برای تو عبرت و بصیرت باشد؟

ای عزیز! آیا دعای کامل، ندبه، مناجات شعبانیه، زیارت جامعه و... را تجربه کرده‌ای؟

ای عزیز! به راستی آیا لذت عبادت و بندگی خدا و انس و یاد او را چشیده‌ای؟ و آیا و آیا... .

این همه گفته‌ها و پرسیدنی‌ها و ناگفته‌ها و سؤال نشده‌ها، برای این است که بنا بر آیه کریمه: «بَلِّغِ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ»^(۱) انسان خود را بیش از دیگران می‌شناسد و از حال و روز خویش باخبر است؛ برای این است که «وَفِي أَنفُسِكُمْ

أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (۱) برای این است «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» تحقق یابد و جواب «لَيْتِيكَ اللَّهُمَّ لَيْتِيكَ» را به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» (۲) بدهیم و معرفت نفس را کلید کمالات علمیه و عملیه خود قرار دهیم. به تعبیر علامه حسن زاده آملی: «آن که از صحیفه نفس خود آگاهی ندارد، از کدام کتاب و رساله طرفی می‌بندد؟!» (۳) و «آن که با یاد خدا همدم نیست، آدم نیست» (۴) و «آن که را درد نیست، مرد نیست» (۵).

آری، معرفت نفس، مادر همه حکمت‌ها و فضیلت‌ها، و شاه‌کلید سیر و سلوک شهودی، و سرچشمه مکارم اخلاقی و معالی نفسانی است که نفس مجرد انسان به گونه‌ای ساخته و پرداخته شد و در نظام احسن آفرینش و بر صورت صاحب خویش قرار گرفت که امام علی علیه السلام فرمود: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ» (۶) زیرا نفس انسان، مجرد و از جنس ماورایی است. از این رو، هر چه معارف، حقایق و معانی در آن ریخته شود و «مظروف» نیز از جنس «ظرف»، یعنی مجردات باشد، انسان توسعه وجودی بیشتری می‌یابد و هر چه معرفت و معنویت بیشتر و عمیق‌تر شود، انسان صاحب آن معارف و معانی بیشتر و عمیق خواهد شد و مدارج کمال و معارج جمال را بهتر و بیشتر می‌پیماید. به تعبیر امام علی علیه السلام: «يَا كَمِيلَ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَهُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا» (۷).

پس دل و درون خود را بشناسیم و بسازیم و در مسیر علوم الهی و ظرف

۱- نک: الذاریات: ۲۱.

۲- نک: مائده: ۱۰۵.

۳- گنجینه گوهر روان، ص ۹.

۴- گنجینه گوهر روان، ص ۲۵.

۵- گنجینه گوهر روان، ص ۲۹.

۶- نهج البلاغه، ح ۲۰۵.

۷- نهج البلاغه، ح ۱۴۷.

حقایق وجودی صادر از قرآن کریم و لسان و صدر انسان کامل قرار دهیم که انسان تا بی نهایت پیش می رود و حدّ یقف ندارد. به تعبیر شیوا و ژرف قرآن کریم: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكَلْتِهِ» (۱) بنگریم که چگونه خویشتن را ساختیم و شاکله و شخصیت پیدا کردیم که راه تحوّل و انقلاب وجودی به روی انسان گشوده است و توبه، یعنی جبران و تدارک «مافات» و انقلابی بر ضد وضع موجود برای رسیدن به وضع مطلوب. توبه مراتب دارد و مطلوبها درجه بندی اند که انسان دل آگاه و خردمند از جهش و جنبش و کشش و کوشش باز نمی ماند و همواره در «حرکت» است که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا» (۲).

اینک گوهرهایی از حکمت علوی را در معرفت و تهذیب نفس، که تفسیری بر آیه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» و تصویری عینی از «طریق عملی نفس» هستند، فراروی آن عزیز مشتاق کمال و سعادت قرار می دهیم:

۱. «الْإِشْتِغَالُ بِتَهْذِيبِ النَّفْسِ أَصْلَحُ؛ شایسته ترین کار، سرگرم اصلاح و سازندگی نفس شدن است» (۳).

۲. «صَلَاحُ النَّفْسِ مُجَاهِدَةُ الْهَوَى؛ صلاح نفس، جهاد با هوا و هوس هاست» (۴).

۳. «رَدُّعُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَى الْجَهَادُ الْأَكْبَرُ؛ بازداشتن نفس از هواپرستی، جهاد اکبر است» (۵).

۴. «عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، كَيْفَ يَأْنِسُ بِحِمَارِ الْفَنَاءِ؛ در شگفتم از کسی که خویشتن را شناخته و به خانه فناپذیر دنیا انس و الفت گرفته است؟!» (۶).

۵. «الْشَّرِيعَةُ رِيَاضَةُ النَّفْسِ؛ شریعت، احکام و باید و نبایدهای الهی، ریاضت

۱- نک: اسراء: ۸۴.

۲- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۷۸، ح ۲۱۲.

۳- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۱۳۶۶.

۴- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۴۳، ح ۱۴.

۵- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۳۶، ح ۱۱.

۶- غررالحکم و دررالکلم، فصل، ح ۶.

نفس است» (۱).

۶. «أَفْضَلُ الْجِهَادِ، جِهَادُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَىٰ وَ فَطَمَهَا عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا؛ برترین جهاد، جهاد با نفس یا هواها و خواهش‌های نفسانی و دور داشتن از لذت‌های دنیایی است یا انقطاع از لذت‌های دنیایی است» (۲).

۷. «سَبَبُ صِلَاحِ النَّفْسِ الْعُرُوفُ عَنِ الدُّنْيَا؛ وسیله صلاح نفس، دوری و بی‌رغبتی از دنیا است» (۳).

۸. «مَنْ عَرَفَ قَدْرَ نَفْسِهِ لَمْ يَهِنُهَا بِالْفَانِيَاتِ؛ کسی که خود را شناخت، آن را با امور فناپذیر حقیر و تحقیر نمی‌کند» (۴).

۹. «زَهُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ دَنَسِ اللَّذَاتِ وَ تَبَعَاتِ الشَّهَوَاتِ؛ نفس خود را از پلیدی‌های لذت‌پرستی و پی آمدهای شهوات خواهی پاک کنید» (۵).

۱۰. «التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ؛ توحید، مایه زندگی و حیات نفس است» (۶).

۱۱. «لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهِهِ الْأَرْضُ أَكْرَمُ عَلَيَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنَ النَّفْسِ الْمَطْمِيعَةِ لِأَمْرِهِ؛ در روی زمین کریم‌تر از نفسی که مطیع فرمان خداست، وجود ندارد» (۷).

۱۲. «خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ أَمِيرًا؛ بهترین حاکمان کسانی هستند که بر نفس خویش امیر و حاکم‌اند» (۸).

۱۳. «بِالْعَقْلِ كَمَالُ النَّفْسِ؛ به وسیله عقل و خرد است که نفس به کمال خویش می‌رسد یا عقل و خرد، کمال نفس است» (۹).

۱- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۵۹۶.

۲- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۸، ح ۴۰۸.

۳- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۳۸، ح ۱۹.

۴- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۷۸، ح ۰۷۳.

۵- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۸۲، ح ۱۶.

۶- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱، ح ۵۹۳.

۷- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۷۳، ح ۷۹.

۸- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۲۹، ح ۵۲.

۹- غررالحکم و دررالکلم، فصل ۱۸، ح ۱۴۰.

۱۴. «مِنْ نَسِي اللَّهِ أَنْسَاهُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ؛ كَسَى كَخَدَاةِ خَدَاةِ مَوْشَى شَدَّ، خَدَا نِيْزَاو رَا دَجَارِ خُوْدْفَرَا مَوْشَى وَ كُوْرِبَا طَنِ مِي كَنْد.» (۱)

آیا واقعاً احادیث یادشده، تفسیری از «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» و راه‌های ایجابی و سلبی برای تکامل نفس و رقای وجودی انسان نیست؟ آیا چنین معارف علوی، انسان را به سیر و سلوک درون‌گرایانه و خودشناسانه بر اساس دستورالعمل‌های الهی و آسمانی فرانمی‌خواند و غیرمستقیم، عامل نقد خود و تأویل خویشتن نخواهد شد؟ پس بدانیم تحصیل معارف عقلی، اخلاقی _ معنوی و فقهی _ نقلی، کمک برای تهذیب نفس و آمادگی برای لقاء الله هستند و نماز، روزه، سحرخیزی، سکوت عاقلانه، تفکر معنادار و هدفمند، تلاوت قرآن، خلوت عالمانه داشتن و... همه زمینه‌هایی هستند تا انسان، ظرفیت سلوکی برای پیمودن مقامات معنوی بیابد و به فتوحات غیبی دست یابد، تا به شهود و لقای رب برسد.

البته در عرفان قرآنی، که بر ایمان یقینی و عمل صالح و خالصانه مبتنی است، بندگی و عبودیت اصالت دارد و عبادت برای نورانیت دل، و عبودیت برای رسیدن به مقام «ولایت» است تا با موت اختیاری و مرگ ارادی که مقام فنا فی فعلی، صفاتی و ذاتی است، درک و دریافت شهودی «وجه‌الله» حاصل آید؛ زیرا قلب سلیم و مجرد از ماده و مادیات و رها شده از هر تعلق و تعینی، برای شهود ملکوت و دیدار روی یار، صالح است و از «رؤیت عکس رخ یار» به «رؤیت روی یار» ارتقا می‌یابد و معرفت و طهارت نفس، و صیانت و مداومت این طهارت از هر پلیدی و خودبینی، مقدمه واجب و وجودی بهره‌گیری از سیر و سلوک معنوی و ادراک ثمره شجره طیبه جهاد و هجرت برای

خدا و به سوی خداست تا لقای رب حاصل گردد. (۱)

نتیجه آنکه، از «خود» تا «خدا» و از درون نفس تا دیدار رب، باید سلوک کرد. چنین سلوکی، از خودرهایی و حجاب نفس و خودیت زدایی است. مَهْر دیدار خدا، «خود ندیدن» است که «یک قدم بر خویشتن نه، وان دگر بر کوی دوست» یا «خود را مبین که رستی» یا «عدم کردم چون ارغنون، گویدم کانا الیه راجعون.» پس استجاب دعوت خدا و رسولش کنیم (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) (۲) تا حیات شهودی شامل حال ما گردد.

۱- علی بن موسی الرضا (ع) و القرآن الحکیم، ج ۱، صص ۱۹۶ - ۲۲۰.

۲- نکه: انفال: ۲۴.

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی

اشاره

فصل چهارم: تزکیه نفس، زیربنای عرفان عملی

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا». (۱)

سلوک الی الله، «سرمایه» می‌خواهد؛ سرمایه‌ای معنوی و تمام نشدنی در برابر فقر معنوی، اعم از فقر معرفتی، فقر عقلانی و فقر روحی و باطنی که سقوط و هبوط است. سالک، سرمایه‌دار است؛ سرمایه‌ای به نام معرفت، عقلانیت، معنویت و طهارت دارد. سرمایه‌هایی که رستگارکننده و سعادت بخش هستند و در همه زمان‌ها و زمین‌ها همراه انسان و مددکار او بوده، هرگز رهايش نمی‌کنند. این سرمایه‌های جاودانه، در حوزه‌های عقاید، اخلاق و اعمال حضور داشته، با مراقبت و محاسبه نفس که خود فرع بر معرفت نفس است، حاصل می‌گردد. پس بدانیم کیستیم؟ در کجا هستیم؟ چه شدیم؟ چه باید بشویم؟ و به تعبیر دیگر، هست‌ها و باید‌های خویش را بشناسیم و از «وضع موجود»، به سوی «وضع مطلوب» حرکت کنیم و در هیچ مرحله‌ای توقف نداشته باشیم. به تعبیر قرآن کریم «تَعَالَوْا»: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ» (۲) که «تعال»، یعنی «بالا بیا». پس قرآن کریم که «عهدالله» است، ما را به سوی بالا رفتن، تعالی یافتن و تصعید فراخوانده است و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را

۱- نک: شمس ۷ _ ۱۰.

۲- نک: انعام: ۱۵۲.

که آورنده قرآن کریم است و در اوج مقام قرب الهی قرار گرفت، تابلوی تمام‌نمای این حرکت تعالی‌یابنده و تکامل‌بخش قرار داد و چنین انسان کاملی فرمود: «تعال»؛ یعنی «ما که پیغمبر شما هستیم، ببینید و بالا-بیاید. ... بالا بیاید که خداوند سبحان، فیاض علی‌الاطلاق است و قابلیت و استعداد هم به شما داده است و کتاب بی‌نهایت قرآن حکیم را، که حافل تمام حکم و معارف و شامل جمیع کلمات نوریه وجودیه است، غذای جان شما قرار داده است. بین که سعه وجودی نفس ناطقه انسان به فعلیت رسیده، چقدر است که وعای حقایق قرآنی می‌گردد...» (۱).

حال می‌بینیم «سرمایه‌های درونی» و «سرمایه‌های بیرونی» که هم‌گرایی و هم‌خوانی مطلق با هم دارند؛ یعنی فطرت و شریعت، دل و دین، انسان و اسلام و قلب و قرآن، به انسان تعلّق دارد و سرمایه‌های وجودی است و تا با چنین قابلیت‌ها و توان‌مندی‌های راه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۲) را ببینید و در پرتو «ایمان و معرفت»، درجّات کمال را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد: «يُزَفِّعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (۳) هر انسانی به قدر آگاهی و گواهی‌های خویش و به اندازه ایمان و عمل صالح خود، توان عبور از مراحل وجودی کمال علمی و عملی را دارد که فرمود: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا»؛ (۴) چه اینکه انسان به هر اندازه که به اسما و صفات الهی راه یافت و درک و دریافت وجودی درباره آنها داشت و تنها در محدوده الفاظ و عبارات و منطقه مفاهیم نماند و حقیقت اسماء‌الله را چشید، به همان مقدار تخلّق به اخلاق الهی و انصاف به اوصاف ربوبی می‌یابد و مظهر اسمای حسنا می‌شود

۱- حسن حسن‌زاده آملی، انسان و قرآن، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲- نک: فاطر: ۱۰.

۳- نک: مجادله: ۱۱.

۴- نک: انعام: ۱۳۲.

که فرمود: «جَزَاءٌ وَفَاقًا» (۱) یا «وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲).

پس علم و عمل در مسیر شدن انسان و توسعه وجود و تکامل حقیقی‌اش کارساز هستند و ایمان عالمانه و عارفانه و عمل خالصانه و صالحانه، رمز ورود به مقامات آسمانی و کمالات امکانی است. از این رو، قرآن کریم به مؤمنان فرمان پارسایی و پرواز داد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مِّمَّا قَدِمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۳) به تعبیر علامه طباطبایی، «اتَّقُوا اللَّهَ» اول، ناظر به «مراقبه» و «اتَّقُوا اللَّهَ» دوم، دال بر «محاسبه» است (۴) و هر محاسبه‌ای، فرع بر مراقبه؛ چه اینکه انسان باید مراقب خویشتن باشد که چه می‌کند؟ در دفتر دل خویش چه می‌نویسد؟ در مزرعه دنیا چه می‌کارد؟ سپس محاسبه کند که چه کرده است؟ چه باید می‌کرد و نکرد و چه نباید می‌کرد و کرد؟ خویشتن را به حساب و کتاب بکشد و تشویق و تنبیه در برابر خوب و بدهایش داشته باشد تا نفس خود را تربیت کند. البته به «تقوای» هر مقام مراقبه و محاسبه نیز ارج نهد و جامه عمل بپوشاند تا فرشته‌خو شده، بلکه از فرشته‌ها نیز بالاتر رود که فرمود: «طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ أَنْسِ الشَّهَوَاتِ تَدْرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ»؛ (۵) زیرا تزکیه و طهارت نفس، انسان را به «رفیع الدرجات» رسانده، راه‌های آسمان زمانی به روی انسان سالک گشوده خواهد شد که خویشتن را شناخته و ساخته باشد، و خود را تربیت و تزکیه کرده باشد. «تزکیه نفس» که همان انسان‌سازی و تربیت و پرورش همه استعدادها و قابلیت‌های انسان است هدف اصلی بعثت‌ها و رسالت‌ها بود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ

۱- نك: نبأ: ۲۶.

۲- نك: يس: ۵۴.

۳- نك: حشر: ۱۸.

۴- نك: تفسيرالميزان، ج ۱۹، صص ۲۱۷ و ۲۱۹.

۵- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۲۵۷.

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ...» (۱) چنان که فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها» (۲) یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (۳) و در روایتی آمده است: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا قرأ هذه الآية «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها» وَقَفَ ثم قال: اللهم آتِ نفسي تقواها، أنت وليها و مولاها و زكياها أنت خير و من زكاه» (۴) تا دست کم چند نکته را به انسان تعالی طلب گوشزد کند:

۱. راه تعالی و تکامل، تنها «تزکیه نفس» است که با تقوای الهی به دست می آید.

۲. مزگی و مربی انسان، خداست؛ چه اینکه مولای انسان است. پس تنها باید از او تزکیه طلبید که درس «توحیدی» است و نشان از این حقیقت است که انسان در پناه و پرتو هدایت، عنایت و حمایت الهی، تزکیه شونده است که: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَيْدٍ» (۵) و به وسیله پاکی درون و تزکیه نفس است که انسان در راه سیر و سلوک، «صفا و وفا» را تجربه می کند و «تزکیه نفس» نیز در پرتو توحید و نبوت و ولایت ممکن است. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»، مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَلَعَ الْإِنْدَادَ وَ شَهِدَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ. (۶)

چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن

چند نکته درباره تزکیه نفس و رهاورد سلوکی آن

نکته اول: تزکیه از زکوه، زکی، یزکی، نه تنها معنای پاکی از هر آلودگی، اعم از آلودگی های عقیدتی، اخلاقی و عملی می دهد، بلکه توجه به زیبایی ها و کمالات را دربردارد؛ یعنی معنای ایجابی و سلبی می دهد، انجام همه بایدهای الهی و عدم انجام نبایدهای الهی، تا باید و نبایدها صحنه دل و نفس را نورانی و جلا دهد و سپس رقاء وجودی و توسعه در هستی خویش یابد و تنها به «زمین» ننگرد، بلکه به آسمان و سپس همه عوالم غیب و شهادت با نگاه

۱- نک: جمعه: ۲.

۲- نک: شمس: ۹.

۳- نک: اعلی: ۱۴.

۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۹۸، ح ۷۶۱۴.

۵- نک: نور: ۲۱.

۶- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۱۹۸، ح ۷۶۱۶.

عقلانی _ عرفانی بنگرد و ملکوت عالم را مشاهده کند. انسان پاکدل می تواند با چشم و گوش قلبی، زیبایی های هستی را ببیند و حقایق را بشنود؛ یعنی به شهود دیداری و شنیداری برسد؛ زیرا انسان مزکی، «صاحب دل» است و خداوند فرمود: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ». (۱)

نکته دوم: اگر تزکیه نفس با تزکیه عقل همراه شد، کتاب الهی انسان را حکیم، عاقل، اولوالالباب، اوتوالعلم، اولوالعلم، و اولوالایدی و الابصار تربیت می کند. به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی در تفسیر سوره عصر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، اى الاشتغال بالامور الطبيعيه و الاستغراق بالنفوس البهييه، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا _ اى الكاملين فى القوه النظرية _ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ _ اى الكاملين فى القوه العلميه _ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ _ اى الَّذِينَ يَكْمَلُونَ عقول الخلائق بالمعارف النظرية _ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ _ اى الَّذِينَ يَكْمَلُونَ اخلاق الخلائق و يهذبونها. (۲)

اگر تزکیه نفس با تزکیه عقل، یعنی معنویت و طهارت با عقلانیت و معرفت پیوند خورد و در سیر تکاملی به «تضحیه نفس»، یعنی قربانی شدن نفس و رسیدن نفس به مقام فناء فی الله بینجامد، سالک را به عالی ترین درجات وجودی اش می رساند که صرف عمر در تهذیب نفس و روح، بهترین و صالح ترین کار است. امام علی علیه السلام فرمود: «الاشتغال بتهذیب النفس اصلح». (۳)

نکته سوم: یکی از راه های اساسی و ثمربخش برای شکوفایی فطرت توحیدی و کمال گرای انسان، «راه تهذیب نفس» و «تحصیل تقوا» است که ریاضت سلوکی نیز با همین حقایق تحقق پذیر است، که امام علی علیه السلام در عرفان

۱- نک: ق: ۳۷.

۲- انسان و قرآن، صص ۳۸ و ۳۹.

۳- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۳۴۸.

علوی و سلوک مبتنی بر سنت اسلامی فرمود: «وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَى» (۱).

نکته چهارم: انسان کامل اسلام، در مسیر تکاملی خود، از دو راه تفکر و تذکر، تعقل و تعبد و تزکیه نفس و تزکیه عقل بهره می‌جوید تا در همه جنبه‌های وجودی و استعدادهای ذاتی‌اش پرورش یابد. پس تزکیه و طهارت درونی او، به یک معنا هم شامل عقل و هم شامل روح او می‌شود و استعداد فکر و ذکر وی را شکوفا می‌سازد. در نتیجه، راه برهان و عرفان و عقل و عشق در انسان اهل تزکیه با هم جمع‌شدنی هستند و او خود را در هیچ‌یک از این دو کمال عقلی و قلبی، محروم نمی‌کند. این خود به دلیل این است که کنار سفره کتاب الهی قرآن کریم نشسته و تغذیه می‌کند و انسان قرآنی شده است. انسان قرآنی، با دو بال عقل و عشق و تزکیه نفس و تزکیه عقل پرواز می‌کند و رشد متعادل وجودی می‌یابد و گرفتار افراط و تفریط نمی‌شود.

نکته پنجم: تزکیه و تقوای درون، عامل رسیدن به معرفت‌های شهودی، علم لدنی و یقین می‌شود تا عبادت یقینی داشته باشد و با چشم ستر و بصیرت، غیب را در حد و مرتبه خویش شهود کند و مبدأشناسی شهودی، نبوت‌شناسی شهودی و معادشناسی شهودی، رهاورد تقوای درون و تزکیه نفس او گردد و با چنین یقین و شهودی، به ادامه و استمرار سیر و سلوک خویش پردازد. در تزکیه نفس و یقین‌طلبی، عوامل ذیل بسیار سودمند و مؤثر است:

الف) عبادت و عبودیت الهی: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (۲).

ب) ریاضت مشروع و معقول: «وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَى» (۳) و «الشريعة

۱- نک: نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲- نک: حجر: ۹۹.

۳- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

ج) تحصیل علم و حکمت و معارف الهی برای رضای خدا، عامل تزکیه نفس است، چنان که تزکیه نفس، خود عامل مهمی برای حصول معارف الهیه خواهد شد. «وَيَزَكِيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۲) لازم و ملزوم و مکمل هم هستند.

د) سحرخیزی و شب زنده داری: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» (۳)

هـ) طهارت خیال و ضبط واردات و صادرات و جودیش و مراقبت همه جانبه از آنها.

و) دوستی و رفاقت با انسان های اهل تزکیه نفس و صاحب دلان.

ز) تلاوت همراه با تدبر قرآن کریم.

ح) کسب روزی حلال که از ارکان مهم عبادت الهی است.

ط) ارتباط معنوی با انسان کامل معصوم علیه السلام.

ی) «نماز» و اهمیت همه جانبه به آن، که در حقیقت، عامل طهارت و تزکیه و قرب و عروج انسان است.

ک) توجه علمی و عملی به الگوهای عملی تزکیه.

ل) خلوص و رزی در همه کارها، به این معنا که مراقب باشد تا هر کاری را برای خدا انجام دهد.

نکته ششم: تزکیه، رهایی از هر تعلّق و تعین برای تکامل و تصعید و جودی است که با صبرورت و شدن، ممکن خواهد بود و انسان بیدار، مراحل این وارستگی و پیراستگی از هر چیزی غیر خدا را می بیند و در فرجام و نهایت کار، از خود و توجه به خود نیز رها می شود و تنها توجه به «وجه الله» دارد و بس. عارف یعنی کسی که از «غیر خدا» رهیده و به «خدا» رسیده، از خودی،

۱- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲- نک: جمعه: ۲.

۳- نک: مزمل: ۶.

انانیت و تعلقات خودی پاک شده و به درگاه و سپس بارگاه قدس ربوبی راه یافته است.

نکته هفتم: پایه تکامل و بنیاد عرفان عملی، «تزکیه نفس» است که در همه مراحل و مقامات به تناسب آن مرحله و مقام حضور دارد. از این رو، تعبیر قرآنی «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا»^(۱) تعبیر اخلاقی محض نیست، اگرچه اخلاق و سلوک اخلاقی را دربرمی‌گیرد، بلکه تعبیری عرفانی است و تفسیری سلوکی نیز دارد. به همین دلیل، مهم‌ترین بعد رسالت و هدف نبوت و غایت بعثت انبیای الهی و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله قرار گرفت^(۲) که راه عرفان نیز از تنزیه و تزکیه نفس آغاز می‌شود و با تزکیه نفس استمرار می‌یابد؛ یعنی تزکیه نفس، علت حدوثی، استمراری و بقایی سیر و سلوک است. به تعبیر شیخ الرئیس:

«الْعَارِفُونَ الْمُتَنَزِّهُونَ إِذَا وُضِعَ عَنْهُمْ دَنْسٌ [دَرْنٌ] مَقَارَنَهُ الْبِدَنِ وَاتَّفَكُوا عَنِ الشَّوَاغِلِ خَلَصُوا إِلَى عَالَمِ الْقُدْسِ وَالسَّيِّعَاءِ وَانْتَعَشُوا بِالْكَامِلِ الْأَعْلَى وَحَصَلَتْ لَهُمُ اللَّذَّةُ الْعُلْيَا»^(۳)

چه اینکه اگر انسان باید به عالم قدس و سعادت راه یابد و به کمال اعلیٰ برسد، راهش وارستگی روحی و آزادگی معنوی و آزاده شدن و پالودگی از هر آلودگی جسمانی است و «تزکیه نفس» که روح حاکم بر آن «تقوا» است، دارای درجات و مراتب و مراحل است. به تعبیر علامه جعفری:

عرفان مثبت، آن حرکت روحی است که از مبدئی شروع و با پیمودن مسیری خاص، وارد هدف اعلای حیات می‌گردد...^(۴)

تزکیه نفس در مبدأ، مسیر صعودی و نیل به هدف، کارآمدی لازم و کارکردهای حقیقی خویش را دارد و هرگز سالک در هیچ مرحله‌ای بی‌نیاز از

۱- نک: شمس: ۹.

۲- نک: بقره: ۱۲۹ - ۱۵۱؛ آل عمران: ۶۱؛ جمعه: ۲.

۳- اشارات و تنبیهات، ج ۳، نمط هشتم.

۴- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۸۱.

آن نیست. پس حقیقتاً در عرفان عملی و سلوک معنوی: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها» (۱) درخشش دارد.

الگوی برتر و برترین الگوهای عرفان قرآنی، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و شاگردان مکتب نبوی و علوی هستند که مظاهر کامل مکارم اخلاقی، سجایای اخلاقی و نشانه‌های کامل «تزکیه نفس» اند که به فیض و فوز عظیم «لقاء الله» رسیده‌اند.

امام علی علیه السلام بر جاده حق حرکت کرد: «فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةُ الْحَقِّ» (۲) و مردم را از خدا می‌دانست و «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۳) و آنان را برای خدا می‌خواست: «إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ» (۴) و مردم را به سوی انسانیت آنها و دیدار با خدا حرکت می‌داد و می‌پروراند و خود به لقای رب رسید و این مسیر و صراط را چنان که فرمود، پیمود: «وَإِنِّي لَعَلِّي بَيْنَهُ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ وَ إِنِّي لَعَلِّي الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ» (۵) و اشتیاقش به لقاء الله را چنین ابراز فرمود: «وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ» (۶) و سپس ندای ملکوتی «فَزَتْ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» را در مقام وصال و لقای محبوب بر گوش همه آسمانیان و زمینیان سیر داد و صلا بخشید.

پس راه علی علیه السلام که راه قرآن و محمد صلی الله علیه و آله و تزکیه نفس، لب و مغزای آن در همه تذکیه نفس، تزکیه عقل و تضحیه نفس بود، می‌تواند الگوی کامل و جامع عرفان اسلامی باشد که قرآن صامت و ناطق و کتاب تدوینی و تکوینی، همه منبع و سرچشمه ناب و زلال حرکت و شدن انسان در مسیر انسانیت و

۱- نک: شمس: ۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶.

۳- نک: حجر: ۲۹.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

۶- نهج البلاغه، خطبه ۶۲.

تکامل علمیه و عملیه قرار گیرند: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ». (۱)

۱- نك: اسراء: ۹.

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

فصل پنجم: اوصاف و اصول حاکم بر زندگی عرفانی از دیدگاه امام علی علیه السلام

در پایان این بخش، «اوصاف عارفان» را از نهج البلاغه، برای شناختن هر چه بهتر و بیشتر عارفان و عارفان تقدیم ارباب فضل و فضیلت و معرفت و معنویت می‌کنیم:

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقَرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبُعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَّ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبِ فُرَاتٍ سُهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدِيدًا قَدْ خَلَعَ سِرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا انْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَاهِ الْعَمَى وَ مُشَارَكِهِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ بِأَمْتِنِهَا فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِضْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَضْيِيرِ كُلِّ فَرَعٍ إِلَى أَضْلِهِ مِصْبَاحِ ظُلُمَاتٍ كَشَّافِ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحِ مُبْهَمَاتٍ دَفَاعِ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلِ فَلَواتٍ يَقُولُ فِيهِمْ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلِمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَيْدِهِ نَفَى الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَ لَا مَظِنَّةَ إِلَّا قَصَّيَ دَهَا قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يُحَلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقُلَهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ

کَانَ مَنزَلَةٌ (۱)

ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است. آن کس که جامه زیرین او، اندوه و لباس رویین او، ترس از خداست. چراغ هدایت در قلبش روشن شده و وسایل لازم را برای روزی که در پیش دارد، فراهم کرده و دوری‌ها و دشواری‌ها را بر خود نزدیک و آسان ساخته است. حقایق دنیا را با چشم دل نگریسته، همواره به یاد خدا بوده و اعمال نیکو فراوان انجام داده است. از چشمه گوارای حق، سیراب گشته، چشمه‌ای که به آسانی به آن رسید و از آن نوشیده، سیراب گردید و در راه هموار و راست، قدم برداشته، پیراهن شهوات را از تن بیرون کرده، و جز یک غم، از تمام غم‌ها خود را می‌رهاند. از صف کوردلان و مشارکت با هواپرستان خارج شده، کلید بازکننده درهای هدایت شد و قفل درهای گمراهی و خواری گردید. راه هدایت را با روشن‌ترین دستاویزها و محکم‌ترین طناب‌ها چنگ انداخت. چنان به یقین و حقیقت رسید که گویی نور خورشید بر او تابیده، در برابر خداوند خود را به گونه‌ای تسلیم کرد که هر فرمان او را انجام می‌دهد و هر فرعی را به اصلش بازمی‌گرداند. چراغ تاریکی‌ها و روشنی‌بخش تیرگی‌ها، کلید درهای بسته و برطرف‌کننده دشواری‌ها، و راهنمای گمراهان در بیابان‌های سرگردانی است. سخن می‌گوید، خوب می‌فهماند. سکوت کرده، به سلامت می‌گذرد. برای خدا اعمال خویش را خالص کرده، چنان که خدا پذیرفته است، از گنجینه‌های آیین خدا و ارکان زمین است. خود را به عدالت واداشته و آغاز عدالت او آن‌که، هوای نفس را از دل بیرون رانده است. حق را می‌شناساند و به آن عمل می‌کند. کار خیری نیست، مگر آنکه به آن قیام می‌کند و در هیچ جا گمان خیری نبرده، جز آنکه به سوی آن شتافته اختیار خود را به قرآن سپرده، و قرآن را راهبر و پیشوای خود قرار داده است. هر جا قرآن باراندازد، فرود آید، و هر جا قرآن جای گیرد، مسکن گزیند.

علامه جعفری در تفسیر خطبه یاد شده، با مقدمه‌ای بسیار عالی و پرمعنا

درباره ارتباط انسان با هستی، چهار بُعد اساسی را مطرح می‌کند که عبارتند از:

۱. شناخت هستی؛

۲. دریافت هستی؛

۳. سیورورت (گردیدن) در هستی؛

۴. تصیر (گرداندن) در هستی.

ایشان هر یک از چهار بعد یاد شده را با یک، چند یا همه هفت بُعد زیر که به فعلیت می‌رسد، در ارتباط می‌داند و ابعاد هفتگانه را، عوامل فعلیت بخشی چهار بعد اساسی نام گذاری می‌کند که عبارتند از:

۱. بُعد علمی؛

۲. بُعد فلسفی؛

۳. بُعد شهودی؛

۴. بُعد اخلاقی؛

۵. بعد حکمی؛

۶. بعد عرفانی؛

۷. بعد مذهبی. (۱)

علامه طرح یک اصل بسیار مهم در گردیدن انسان یعنی تخلُّق به اخلاق فاضله که مقدمه اخلاق الله است را، عامل ورود به عرفان اسلامی می‌داند و جهش پیش از گردیدن اخلاقی به گردیدن عرفانی را، «بلوغ زودرس» نامیده، این بلوغ نابهنگام را عامل رفتن به پرتگاه‌های نومیدی و افسردگی قلمداد کرده و نوشته است:

اگر ما عرفان اسلامی را به گردیدن تکاملی در جاذبه ربوبی تفسیر نماییم [و حتماً چنین است]، این گردیدن بدون آمادگی روح به هیچ وجه امکان‌پذیر

نخواهد بود... (۱).

آنگاه گردیدن نفس انسان در پرتو معرفت منطقی و عمیق به هستی و گردیدن در پرتو شریعت، که از نقطه یقظه و بیداری، انسان را در موج حقیقت فرو می‌برد، آغاز می‌شود و تا حقیقت بی‌نهایت و منطقه جاذبه ربوبی می‌کشاند. سپس بر اساس خطبه بسیار راه‌گشای آکنده از معارف عمیق و پرجاذبه، ابعاد هفتگانه را در عرفان مثبت با آموزه‌های علوی تطبیق می‌دهد و تفسیر می‌کند و «اصول بنیادین عرفان مثبت اسلامی» را مطرح می‌سازد که خلاصه آن چنین است:

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقَرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ.

اصل اول: خودشناسی برای خودسازی، نخستین گام و اصل در راه عرفان اسلامی است، تا چراغ هدایت در دل سالک خودشناسی خودساخته برافروخته و آماده روزی شود، که مانند میهمان بر او وارد خواهد شد که با معرفت به عنوان مقدمه عمل و عمل مقدمه، معرفت در گردیدن عرفانی و استقامت در جریان معرفت و عمل و رابطه تلازمی آنها به تدریج به دست می‌آید.

اصل دوم: مدیریت بر زمان و قرار گرفتن زمان در تصرف عارف الهی یا همان «ابن الوقت» شدن، تا بر همه سختی‌ها و مشکلات چیره شود و تسلط یابد: «فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ».

اصل سوم: دیده عبرت و چشم، بصیرت یافته و بسیار به یاد خدا می‌افتد: «نَظَرَ فَأَبْصَرُو ذَكَرَ فَاسْتَكْتَرُ»؛ یعنی نگاه معنادار و مبتنی بر معرفت به هستی دارد، تا به ملکوت و باطن وجود راه یابد.

اصل چهارم: با دریافت درست راه و مسلک سیر و سلوک به سوی خدا،

شربتی گوارا از عرفان را می‌چشد تا هم سیراب شود و هم برای کمالات برتر و مقامات والاتر تشنه‌تر گردد: «وَازْتَوَى مِنْ عَذْبِ فُرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدَهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا»، تا با نوشیدن شراب معرفت الهی، «راه‌شناسی» کند و قدرت بر سلوک تا شهود را بیابد.

اصل پنجم: انقطاع از ماسوای الهی و ترک نفس تمنیات نفسانی: «قَدْ خَلَعَ سُرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الِاهْمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا انْفِرَ دَبَّهٍ» تا با رها شدن از خود طبیعی و از همه تعلقات بریدن، از هر هم و غمی بگذرد و تنها هدف یا خدا و لقای رب را منظور کند. پس اراده حق داشته و همه چیز را فدای او و وصال به او می‌نماید.

اصل ششم: با توجه به اصل گذشته، از ناینایی و هواپرستی خارج می‌شود و خود کلید درهای هدایت شده، قفل‌هایی برای درهای هلاکت می‌گردد پس از ضلالت و ذلت خارج شده، تا به هدایت و رشد برسد و هم راه‌شناس و هم هدف‌شناس و هم نشانه‌ای برای دیگران خواهد بود: «فَخَرَجَ مِنْ صِهْفِهَالْعَمَى وَ مَشَارَكَهٖ اَهْلِ الْاَهْوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ ابْوَابِ الْهَدَى وَ مَغَالِيقِ ابْوَابِ الرَّذْوَى».

اصل هفتم: چنین انسان از هوا رهیده و به هدایت رسیده، به سیر و سلوکش برای گردیدن و تحوّل وجودی ادامه می‌دهد و مراتب را یکی پس از دیگری در نیل به مقصود پشت سر می‌گذارد: «قَدْ ابْصَرَ طَرِيقَهُ، وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ، وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِاَوْثِقِهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ بِاَمْتِهَا»، تا با براهین روشن، راه را بی‌ماید و به استوارترین وسایل نجات چنگ زند و با استحکام و اطمینان به حرکت تکاملی‌اش ادامه دهد.

اصل هشتم: انسان بیدار از خود رهیده و در حال شدن و گردیدن، به درجه‌ای از یقین که مانند نور خورشید است، می‌رسد تا همه موجودیت خویش را برای خدا قرار دهد و «من» برای «خدا» شود و خدایی گردد: «فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى

مِثْلُ ضَوْءِ الشَّمْسِ، قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ - سُبْحَانَهُ - فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصِيرِ كُلِّ فِرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ».

اصل نهم: انسان برای خدا گردیده و خدایی شده، به چراغ در ظلمات و کشف کننده تاریکی‌ها و شبهات و کلیدی برای گشایش ابهام‌ها و برطرف کننده دشواری‌ها و راهنمایی در بیابان‌ها تبدیل می‌شود: «مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَّافُ عَشَوَاتٍ، مِفْتَاحُ مُبْهِمَاتٍ، دَفَّاعُ مُغْضَلَاتٍ، دَلِيلُ فَلَواتٍ» و پشتار و راهنمای کاروان کمال و سالکان کوی حق می‌گردد.

اصل دهم: عارف الهی، سخن می‌گوید و آن را می‌فهماند و سکوت می‌کند و سالم می‌ماند؛ یعنی سخن و سکوت اولیای الهی، بر اساس منطق درست و معرفت شکل می‌گیرد: «يَقُولُ فِيهِمْ وَيَسْمَعُ فِي سَلَمٍ»؛ یعنی سخن حکیمانه و سکوت حکیمانه داشته، زمان و مکان سخن گفتن را می‌شناسد و نسنجیده حرف نمی‌زند و از هر شَطْحِ گویی و حرف‌های بی‌معنا می‌پرهیزد. (۱)

اصل یازدهم: سالک الی‌الله در صیروت خویش، به مرتبه‌ای رسیده که مرتبه «خلوص» است و چون در راه خدا اخلاص ورزیده، که آب حیات روح عارف است، خداوند او را به «مقام مُخْلِصِينَ» می‌رساند تا به تدریج عارف معادل این خدا و مظهري برای عمل به شریعت حقّه محمدیه صلی الله علیه و آله می‌گردد، تا نشان دهد عرفان ناب، تنها در دین ناب و شریعت ناب قابل دسترسی است و عارفان، خود الگوهای دین و دین‌داری و درک و درد دینی هستند: «قد اخلص لله فاستخلصه، فهو من معادن دینه و اوتاد ارضه به».

اصل دوازدهم: عارف، عدالت‌ورز و مجری عدالت الهی است. او ابتدا در «خویشتن» عدالت می‌ورزد تا آن را ملکه وجودش کند و سپس عدالت را در

۱- نک: محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۴، صص ۱۰۶ - ۱۰۹ پیرامون شطحیات عارفان و داوری پیرامون آنها براساس آموزه‌ای اسلامی.

جامعه بگسترانند. پس عادل، عدالت خواه و عدالت گستر است و آن را از خود تا جامعه گسترش می دهد: «قد الزم نفسه العدل، فكان أوّل عدله و فى الهوى عن نفسه.» یکی از ارکان سیر و سلوک در عرفان مثبت، «عدالت» است؛ عدالت عقیدتی، اخلاقی، عرفانی و عملی.

اصل سیزدهم: عارف الهی، حق شناس و حق مدار است. از این رو، با توصیف و تبیین حق، در جست و جوی آن بر می آید و به آن عمل می کند و به دنبال حق، خیر و کمال می گردد و تشنه رسیدن به آنهاست. پس هر جا احتمال خیر و خدمت بدهد، در جست و جوی آن بر می آید تا به آن برسد: «یصنوا الحقّ و یعمل به، لایدع للخیر غایة الا أمّها ولا مطنه الا فصدها».

اصل چهاردهم: قرآن محوری و دین مداری در سیر و سلوک عرفانی و شریعت گرایی در عرفان عملی، از ویژگی های بسیار روشن سالکان الهی است. او بایدها و نبایدهای قرآنی و حلال و حرام های وحیانی را ملاک و محور صیروت و گردیدن های خود قرار می دهد؛ زیرا بدون هدایت الهی و تکیه بر قرآن، نمی توان به عرفان الهی دست یازید: «قد أمکن الکتاب من زمامه، فهو قائده و امامه، یحلّ حیث حلّ ثقله و منزل حیث کاه منزله» (۱).

در نتیجه، آنچه از اوصافی که از قرآن و نهج البلاغه در خصوص عارفان و اولیای الهی مطرح کرده اند، می توان فهمید، این است که در عرفان حقیقی، خداگرایی و معادباوری، عبودیت و تسلیم محض خدا شدن، عشق و محبت به معبود و پرستش عاشقانه او، تکریم و تجلیل هستی و انسان ها و هموعان و درد هدایت، ارشاد و سازندگی آنها را داشتن، تحقق عقلانیت و عدالت در متن جامعه، شریعت محوری در همه مراحل و مدارج سیر و سلوک و معارج عرفان

۱- در خصوص اصول چهارده گانه که در ارتباط با چهار بُعد اساسی رابطه انسان با هستی و عوامل هفتگانه شکوفاساز آنها به ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۴، صص ۷۸ - ۱۱۴ مراجعه کنید.

عملی، اعتدال‌ورزی و هماهنگ‌سازی همه استعدادها برای رشد و شکوفایی و تعهد و مسئولیت‌پذیری در همه امور دینی و اجتماعی و به بیان دیگر، وظیفه‌شناسی و وظیفه‌گرایی کاملاً آشکار است و انسان عارف، جز خدا نمی‌شناسد و نمی‌خواهد، و از هر گونه خودپرستی و خودخواهی نجات یافته و خداخواه و خداخوگشته است.

بخش پنجم: مراحل، مقامات و احوال عارفان در قرآن کریم

اشاره

قرآن کریم

قرآن کریم، کتاب هدایت و راهکار رسیدن به سعادت «انسان» است. کتابی که بر اساس «فطرت»، همه نیازهای انسان، از جمله، یکی از مهم‌ترین نیازهای او، یعنی «وصل به اصل»، صیرورت و گردیدن وجودی و شدن جوهری و نهادی از «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱) تا «كِدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۲) در آن وجود دارد، که مبتنی بر علم صائب و عمل صالح است، تا «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۳) تحقق عینی یابد و انسان با سیر از طبع و نفس، به عالی‌ترین مراتب «فناء» دست یازد و در جنت شهود و لقای رب قرار و آرام گیرد.

به همین دلیل، «قرآن کریم» که کتاب انسان‌شناسی، انسان‌سازی، خداشناسی، خداگرایی و خداباوری تا مرحله شهود خداست؛ کتابی که نور و برهان، بصیرت و شفاء و حکمت و موعظه است، طبق دو آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (۴) و «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (۵) همه نیازهای معرفتی و معنویتی انسان سائر و صائر الی‌الله را تبیین، توصیف و توصیه کرده است. به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی:

کلمه مبارکه «کل شیء» انکر نکرات است. پس چیزی نیست که قرآن تبیان

۱- نک: حجر: ۲۹.

۲- نک: انشقاق: ۶.

۳- نک: کهف: ۱۱۰.

۴- نک: نحل: ۸۹.

۵- نک: یس: ۱۲.

آن نباشد، ولی قرآن در دست انسان زبان فهم، تبیان کل شیء و زبان کلمات الله بی انتهاست. این انسان زبان فهم، راسخ در علم است: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ» (۱) و «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (۲).

نتیجه اینکه، قرآن کریم که تجلیگاه خدا و نموداری از علم الهی است، «صمد» و «غنی» است و خلأ و خلی در آن و معارف موجود در آن نیست و همه انتظارات بشر را پاسخ می دهد؛ نه حداقلی و حداکثری، بلکه «کامل و جامع» است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۳).

اسلام مورد رضایت خدا، اسلام وحی، نبوت، امامت و ولایت، و اسلام قرآن و عترت علیه السلام است. اسلام قرآن منهای عترت علیه السلام، و اسلام عترت علیه السلام منهای قرآن بی معناست؛ زیرا مهجوریت هر کدام، در حقیقت اسلام منهای اسلام است. به همین دلیل، اسلام شناسان و قرآن شناسان که قول و فعل و تقریر یا سنت و سیره علمی و عملی آنان، خود «دین» و متن اصلی دین است و مصادیق حقیقی «راسخون در علم»، «اهل الذکر» و «مطهرون» هستند، نقش تبیین، تفسیر و تأویل قرآن را دارند و در ساحت عرفان و سیر و سلوک نیز عهده دار بیان و ابلاغ حقایق عرفانی قرآن و مقامات و منازل سلوکی قرآن هستند. نمونه ای از آن در کلمات امیرمؤمنان علیه السلام، که فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق است، چنین آمده است:

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرُوقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَيَّلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَا فَعْتُهُ
الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ

۱- المیزان، ج ۳، صص ۵۵ - ۹۰؛ قرآن در اسلام، صص ۳۳ - ۴۸.

۲- نک: نساء: ۱۶۲؛ آل عمران: ۷

۳- نک: مائده: ۳.

و دَارِ الْإِقَامَةِ وَ تَبَّتْ رِجْلَاهُ يَطْمَأْنِنَهُ بِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ. (۱)

عقلش را زنده کرد و نفسش را کشت، تا آنجا که جسمش لاغر شد و خشونت اخلاقش به نرمی گرایید. برقی پرنور برای او درخشید و راه را برای او روشن کرد و در راه راست او را کشاند و از دری به در دیگر برد تا به در سلامت و سرای جاودانه رساند، که دو پای او در قرارگاه امن با آرامش تن، استوار شد. این، پاداش آن بود که دل را درست به کار گرفت و پروردگار خویش را راضی کرد.

حقیقت آن است که این نوشته، جامع ترین متن برای توصیف اولیای خدا و تبیین مقامات و مراحل بودن سیر و سلوک الی الله و دربردارنده اراده و ریاضت کشیدن برای طی طریقت الهی تا رسیدن به مقام طمأنینه و رضوان الله و لقاء الله، البته بر مدار فیض و فضل الهی است و تفصیلی و تفسیری از آموزه های قرآنی است که الهام بخش بسیاری از عارفان اسلامی برای تبیین مراحل سلوک و مقامات معنوی قرار گرفت. به راستی آیا قرآن و اهل بیت علیه السلام بهترین، برترین و زیباترین معارف معنوی و حقایق باطنی را فروگذار کردند، در حالی که منصوص قرآنی است: «مَا فَرَّطْنَا.....» (۲)، «كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، (۳) و «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۴) و...؟

در سراسر قرآن کریم، به تلاوت و تفکر و قرائت و تعقل دعوت شده ایم تا انوار معارف قرآنی بر دل انسان تابیدن گیرد. قرآن کریم، کتاب عقل، علم و معارف شهودی است و هر انسانی به قدر ظرفیت وجودی و سعی و

۱- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲۰، ص ۳۱۹.

۲- نک: انعام: ۳۱.

۳- نک: یونس: ۲۴.

۴- نک: محمد: ۲۴.

مجاهدت‌های خویش، از حقایق ناپیدا کرانه معارف و حیانی بهره‌مند می‌گردد. از این رو، قرآن، بر عبارت، اشارت، لطافت و حقیقت قرار گرفت و عوامان، خاصان، اولیا و انبیا از مراتب قرآن بهره‌ور هستند. پس انسان باید به فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله برسد و خویشتن را اعتلا بخشد تا قرب حقیقی به «أُمُّ الْكِتَابِ»، (۱) «كِتَابٌ مُبِينٌ»، (۲) «كِتَابٌ مَكْنُونٌ» (۳) و «لَوْحٍ مَّخْفُوظٍ» (۴) راه یابد و این، طهارت عقلی _ فکری و قلبی _ روحی می‌خواهد. هم شرایط تحصیلی و تحمل ریاضت‌های علمی _ عقلی، و هم شرایط حصولی و ریاضت‌های سلوکی - باطنی می‌طلبند تا در کنار علم‌الدراسه، علم‌الفراسه و علم‌الوراثه نیز شامل حال و روزی انسان گردد. همه این معانی، با «نور خدا» و توجه و عنایت انسان کامل معصوم علیه السلام تعیین می‌یابد.

از سوی دیگر، همه ارباب معنا و اصحاب عقل و علم که به بیان منازل سائران و مقامات سالکان پرداختند، بر سر سفره قرآن، نهج‌البلاغه، صحیفه سجادیه علیه السلام و کتاب‌های حدیثی و مجامع روایی نشستند و دل و جان‌شان را با شراب معارف الهی و حیانی سیراب کردند، تا توانستند چنین مراحل را با یاری طلبی از قرآن صامت، ناطق و صاعد، فراروی تشنگان معرفت و مشتاقان معنویت قرار دهند.

در اینجا شایسته است معارفی را از علامه آیت‌الله جوادی آملی تقدیم کنیم:

قرآن کریم در آیاتی چند، جهان‌بینی صحیح را ترسیم می‌کند و راه سیر و سلوک را به عارفان سالک نشان می‌دهد؛ زیرا اولاً: خدا را به عنوان «هُوَ الْأَخْرُ» (۵)

۱- نک: زخرف: ۴.

۲- نک: انعام: ۵۹.

۳- نک: واقعه: ۷۸.

۴- نک: بروج: ۲۲.

۵- نک: حدید: ۳.

معرفی می‌کند؛ یعنی دورترین مقصد و عالی‌ترین مقصود، اوست. اما کسی که همتش متوسط است، بالاترین مقصود او ورود به بهشت است و خدا را از این جهت می‌خواهد که او را به بهشت ببرد، مثل اینکه انسان، راهنما را دوست دارد؛ زیرا او را به مقصد می‌رساند. بنابراین، چنین کسی خدا را به عنوان «هُوَ الْهَادِي» قبول دارد، اما به عنوان «هُوَ الْآخِرُ» نمی‌پذیرد.

ثانیاً: می‌فرماید کاروان هستی به سمت لقای حق در حال صیورورت و «شدن» است «أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ»، (۱) ولی شخصی که همتش نجات از دوزخ یا ورود به بهشت است، هماهنگ با قافله هستی نیست.

ثالثاً: می‌فرماید «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۲) برای لقای حق، وسیله اتخاذ کنید که خدا هدف است و غیر خدا (هر گونه عمل قربی) وسیله، ولی این شخص خدا را وسیله و ورود به بهشت را هدف قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، این شخص می‌گوید «وَابْتَغُوا اللَّهَ وَسِيلَةً»، در حالی که کلام خدا در قرآن این است که برای رسیدن به لقای خدا وسیله بجوید. بنابراین، کسی که همتش بلند نیست، با این سه آیه مخالف است؛ یعنی عملاً به گونه‌ای حرکت می‌کند که با محتوای این گونه آیات، هماهنگ نیست.

رابعاً: ماسوای حق را هَالِكٌ و فانی می‌شمارد «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۳) و نیز مضمون اشعاری مانند «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ» (۴) مورد تصدیق صاحب شریعت است، ولی این شخص «الله» را طلب نمی‌کند، بلکه «ماسوی الله» را طلب می‌کند.

خامساً: از خدا به عنوان خیر مطلق یاد می‌کند؛ یعنی گرچه در بخشی از قرآن می‌فرماید: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۵) در بخش دیگر سخن از «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۶) است. هر چند آخرت بهتر از دنیا است، ولی خدا بهتر از آخرت و دنیا است و این

۱- نک: شوری: ۵۳.

۲- نک: مائده: ۳۵.

۳- نک: قصص: ۸۸.

۴- لیبید بن ربیعہ، اُسُدُ الْغَابَةِ، ج ۴، ص ۴۸۳.

۵- نک: اعلی: ۱۷.

۶- نک: طه: ۷۳.

را کسی درک می کند که از هر تعلقی برهد. (۱)

گفتیم در تبیین سفرنامه سلوکی و قانون اساسی و مواد و تبصره‌های توضیحی و تمیمی سیر و سلوک، به دلایل مختلف، عارفان منازل، مراحل و مقامات، شرایط، راه‌ها و روش‌ها، و احوال و مواجید را مطرح کرده‌اند که با استفاده از آیات و روایات بوده است. به همین وزن، محدثان، متکلمان، حکیمان و سپس عارفان مراتب سیر و سلوک اخلاقی _ عرفانی را طرح کردند و فراروی مشتاقان کمال و لقا قرار دادند. این مراحل، منازل، راه‌ها و روش‌ها، چند ویژگی مشترک دارد که عبارتند از:

۱. «سیر و سلوک عبد به سوی خدا، سیری عمودی است، نه افقی. منظور از «عمودی» در اینجا، عمودی در هندسه الهی است، نه در هندسه طبیعی؛ یعنی به «مکان برتر» راه یافتن، نه به «مکان برتر» رفتن»؛ (۲)

۲. سیر و سلوک عبد به سوی معبود، سیری از خدا به سوی خداست و در صراط مستقیم الهی شکل می گیرد و لاغیر؛

۳. سیر و سلوک مبتنی بر معرفت، محبت، عبودیت، سرعت و سبقت و در نهایت لقای رب و نیل به مقام «ولایت الهیه» است و دعوت به خداست نه خود؛

۴. روح حاکم بر سیر و سلوک قرآنی «عبودیت» است؛ یعنی انسان سالک به مقام «عبدالله» و «عندالله» برسد؛

۵. قانون و باید و نبایدهای سیر و سلوک الی الله، شریعت حقه محمّدیه صلی الله علیه و آله است که دارای آداب، اسرار و لایه‌های گوناگونی است که در هیچ شرایطی سالک را تنها نمی گذارد و از او جدا نمی شود یا شریعت الهی از حدوث تا بقای سلوک الی الله حضور، ظهور و کارآمدی دارد.

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۲۲۳.

۶. تعیین و تبیین آغاز و انجام و سیر و صراط سلوک، کاملاً مشخص و روشن است و هر سالکی به مقدار عقل و درایت، عشق و معنویت، و مجاهدت و طهارتش از رهاوردهای سلوکی بهره‌مند است. البته عوامل و موانع، آسیب‌ها و آفات سلوکی و خطرات و مهالک نیز روشن شد تا سلوک در تاریکی صورت نگیرد، بلکه سلوکی روشن همراه با بینه و برهان باشد.

۷. مبدأ فاعلی و غایی سیر و سلوک، «خدا» و مبدأ قابل، «نفس انسان» است و صراط مستقیم در فطرت و سرشت انسان تعبیه و در شریعت تبیین شده تا تکوین و تشریح در سیر و سلوک هماهنگ باشند.

۸. هویت مطلقه الهیه و کنه ذات الهی، که حق محض و هستی صرف و نامتناهی است، شکار و صید هیچ احدی در سیر و سلوک علمی یا عملی عرفانی نخواهد شد. از این رو، نه معقول حکیم و نه مشهود عارف است.

۹. در عرفان عملی اسلام، «عقل و عشق» هم‌گرایی دارند و برهان و عرفان به برکت قرآن، قابل جمع و معاضد هم هستند، نه مانعه‌الجمع و متضاد. از این رو، هیچ حقیقت، واقعیت و کمال علمی یا عملی در چنین سیر و سلوکی نفی و نادیده گرفته نمی‌شود، بلکه عارف کامل و جامع، «غیب و شهادت» را هم زمان و البته به قدر و وسع وجودی‌اش در خویش متجلی می‌سازد.

۱۰. در عرفان مثبت اسلامی، بندگی خدا و خدمت به مردم، سلوک و سیاست و سیر از کثرت به وحدت و از خلق به حق و سپس از وحدت به کثرت و حق به خلق با حق، یک رسالت و تعهد الهی شمرده می‌شود و الگوهای کامل سالکان، همانا پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام اند که پدران عرفان حقیقی‌اند هستند و دیگر هیچ.

در هر حال، میان اصحاب عرفان و ارباب سیر و سلوک معروف است که

درباره منازل سیر و سلوک، دیدگاه‌های گوناگون و متنوعی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

الف) «برخی قائل به «یک منزل» اند که موسوم به «قطع و وصل» است. برخی دو منزل می‌گویند: ظاهر و باطن، شهود و غیب، خلق و امر، حجب ظلمانی و نورانی. عده‌ای به سه منزل معتقدند که آن را با عوالم وجود تطابق داده‌اند: عالم طبع، مثال و عقل. برخی چهار منزل، گروهی پنج منزل، عده‌ای تا هفت منزل، دسته‌ای تا ده منزل و برخی تا صد منزل که مبتنی بر برخی ادعیه و احادیث است، برشمرده‌اند. حتی برخی تا ۳۶۱ مرحله و برخی تا هزار منزل دانسته‌اند و... (۱).

همه کسانی که چنین تعدد منازل را مطرح می‌کنند، به حدیث نبوی «الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ» (۲) تمسک نموده‌اند. به هر حال، به تعبیر استاد شهید مطهری:

عرفا برای رسیدن به مقام عرفان حقیقی، به منازل و مقاماتی قائل‌اند که عملاً باید طی شود و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقی را ناممکن می‌دانند. (۳)

ب) امام خمینی رحمه الله که از عارفان حکیم، فقیه و سیاست مدار در عصر ما بود و پیر عرفان و مراد و مرشد سالکان الهی در دوره ما به شمار می‌رود نیز به عبارات مختلف، منازل و مقاماتی را مطرح فرموده است. اکنون، دیدگاه ایشان را مطرح می‌کنیم:

به اعتباری، او را دارای دو مقام دانند: یکی مقام دنیا و شهادت، و دیگر مقام آخرت و غیب که یکی ظلّ رحمان و دیگری ظلّ رحیم است، ... و به اعتباری

۱- نک: درآمدی بر سیر و سلوک، صص ۸۸ - ۹۱.

۲- بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷.

۳- آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، ص ۲۲۵.

دارای سه مقام است: یکی مقام ملک و دنیا، دوم مقام برزخ، سوم مقام عقل و آخرت، ... و به اعتباری دارای چهار مقام است: ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت، و به اعتباری دارای پنج مقام است: شهادت مطلقه، و غیب مطلق، شهادت مضافه، و غیب مضاف، و مقام کون جامع مطابق حضرات خمس در لسان عرفا، و به اعتباری هفت مقام، معروف به هفت شهر عشق، هفت اقلیم وجود در السنه عرفاست، و به اعتباری تفصیلی دارای صد منزل یا هزار منزل است. (۱)

ایشان در موضعی دیگر می‌نویسد:

یکی، مقام ادراک این مقام است، علماً و فکراً، به طریق تفکر و قدم برهان و علم، و این مرتبه اصحاب حجاب اعظم است که علما و حکما هستند.

دوم، مقام ایمان، و کمال آن اطمینان است و این مقام مؤمنان و ارباب یقین است.

سوم، مقام اهل شهود و اصحاب قلوب است که به نور مشاهده، فنای مطلق را مشاهده می‌کنند و حضرت توحید تام در قلب آن تجلی می‌کند.

چهارم، مقام اصحاب تحقق و کمال اولیاست که متحقق به مقام وحدت صرف شوند و کثرت قاب قوسین از میان برخیزد و به هویت ذاتیه با جمیع شئون آن، مستهلک در عین جمع و متلاشی در نور قدم و مضمحل در احدیت و فانی در غیب هویت شوند. پس، محو مطلق دست دهد و صعق کلی حاصل آید و فنای تام رخ دهد. (۲)

ج) «این منازل و مقامات در یک نظام معنوی بر یکدیگر مترتب شناخته می‌شوند و طی هر یک از این منازل، مقدمه وصول به منزل بالاتر خواهد بود. تفاوت میان سالکی که در منازل پایین قرار گرفته، با سالک دیگری که در مقامات بالاتر به سلوک خود ادامه می‌دهد، تفاوت کمی و مقداری نیست، بلکه تفاوت میان آنها به گونه‌ای است که با موازین کمی و محاسبات ریاضی به هیچ وجه قابل اندازه‌گیری نیست. برای تعیین هر یک از این مقامات و منازل،

۱- سِرِّ الصلوه، صص ۳ و ۴.

۲- سِرِّ الصلوه، صص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ آداب نماز، صص ۱۰ - ۱۲.

میزان و معیار مخصوصی وجود دارد که تنها مشایخ طریق می‌توانند آن را بشناسند. کسانی که این مقامات و منازل را طی نکرده باشند، از درک و شناخت این مراتب ناتوان خواهند بود»^(۱).

به همین دلیل، چینش و نضد و نظم و مکانیسم خاصی در عرفان عملی یا سیر و سلوک مطرح است که «دیالکتیکی» است، نه دینامیکی و مکانیکی، و نیاز و ضرورت استاد راه و انسان کامل راه‌آشنا و راه‌رفته برای رهبری و راهنمایی راه نیز امری عقلانی و روشن است.^(۲)

د) «مهم این نیست که بدانیم منازل سلوک دو منزل است یا هفتاد هزار منزل، مهم، سیر تکاملی معنوی انسان است که غایت و نهایت این سیر، شهود خداوند متعال است»^(۳).

آوردن دیدگاه بزرگان حکمت و عرفان که خود اهل ذوق، چشیدن و مشاهده بودند، نه صرف درک‌های عقلی، علمی و مشافهه، و همه اهل معارف قرآنی _ حدیثی و شاگردان سلوکی، اعم از سلوکِ عقلی و قلبی قرآن و عترت طاهره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده می‌شدند، تمهید مقدمه‌ای بود تا به محضر قرآن برویم و مقامات و احوال سلوکی و عرفانی را با تکیه بر آیات و آموزه‌های وحیانی، فراروی مشتاقان کمال و عاشقان وصال و تشنگان وادی معرفت و دلدادگان کوی معنویت قرار دهیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بزرگان عرفان و سلوک، «هفت مقام» و «ده حال» برای سیر الی‌الله ذکر کرده‌اند^(۴) و «مقام» را اکتسابی، نه موهبتی، و دایم و پایدار، نه زوال‌پذیر دانسته

۱- غلام‌حسین دینانی، دفتر عقل و آیت عشق، ج ۲، ص ۲۲۹.

۲- نک: آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، صص ۱۹۰ - ۱۹۲.

۳- مجتبی‌تهرانی، در آمدی بر سیروسلوک، ص ۹۱.

۴- محمد عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۲۵؛ قاسم غنی، تاریخ تصوف در اسلام، صص ۲۱۲ - ۲۱۵ و... البته اختلاف نظرهایی نیز در کمیت مقامات مطرح است که جای پرداختن به آنها در چنین تحقیقی نیست. (نک: صحیفه عرفان دفتر دوم، طائر قدس، صص ۴۸ - ۷۳).

اند که تحت قدم سالک است و با مجاهده به دست می‌آید، و «حال» را از سنخ موهبت و افضال و زوال‌پذیر و از بین‌رونده شمرده‌اند که چون برقی می‌آید و می‌رود و سالک باید مراقبت‌های لازم را در حفظ و ثبات آن داشته باشد، تا حال به مقام، تبدیل گردد.

«مقامات» عبارتند از: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا، و «احوال» عبارتند از: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین.

مقامات عارفان

توبه

ورع

زهد

فقر

صبر

توکل

رضا

احوال عرفانی

مراقبه

قرب

محبت

خوف

رجاء

شوق

أُنس

اطمینان

مشاهده

یقین

برخی از بزرگان اخلاق و عرفان، تربیت سیر و سلوکِ مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی را در اوصاف الاشراف تبیین کرده و البته نقدهایی نیز ضمن طرح و تحلیل مراحل سیر و سلوک عارفان داشته‌اند^(۱) که عبارت است از:

مراحل سیر و سلوک عارفان:

۱. بدایت (باب یقظه و بیداری)^(۲) :

۱. ایمان ۲. ثبات ۳. نیت ۴. صدق ۵. انابت ۶. اخلاص.

۲. مانع‌زدایی از سیر و سلوک الی الله:

۱. توبه ۲. زهد ۳. فقر ۴. ریاضت ۵. محاسبه و مراقبه ۶. تقوا.

۳. مراحل و احوال سیر و سلوک:

۱. خلوت ۲. تفکر ۳. خوف ۴. رجاء ۵. صبر ۶. شکر.

۴. احوالی که همزمان با سیر و سلوک پیش می‌آیند:

۱. ارادت ۲. شوق ۳. محبت ۴. معرفت ۵. یقین ۶. سکون.

۵. احوالی که برای اهل وصول واقع می‌شوند:

۱. توکل ۲. رضا ۳. تسلیم ۴. توحید ۵. اتحاد ۶. وحدت.

۶. فناء که دارالقرار و مقصد سیر و سلوک الی الله است و البته خود فنا، مراحل و درجاتی دارد که به «توحید» نام تبدیل می‌شود.^(۳)

در نوشتار حاضر، «هفت مقام عرفانی» را که حکیمان متأله و عارفان الهی برای سیر و سلوک الی الله مطرح کردند، با استفاده از آیات قرآن توضیح

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۱۴۹، ۲۲۳ و ۴۰۲.

۲- خواجه نصیرالدین طوسی امور ششگانه باب «بیداری و توجه» را از مقدمات سیر و سلوک می‌داند، نه خود آن.

۳- استاد علامه جوادی آملی، همه منازل ۳۱ مرحله و منزل را مشروح و بر اساس آیات و احادیث تفسیر و شرح نمودند. (تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۲۳ - ۴۰۲).

می‌دهیم تا معلوم شود قرآن کریم، مقامات را به شکلی که عارفان تنظیم و تنضید کردند، نفرمود؛ زیرا قرآن کریم، کتاب عرفانی مصطلح نیست، اگرچه سراسر عرفان و باب معرفه‌الله و کلید توحید الهی است، چنان‌که کتاب فلسفه، ریاضیات، فیزیک و... نیز نیست. قرآن، کتابی برای «هدایت انسان» است که همه نیازها و انتظارات انسان را به صورت کلی و با ارائه جهان‌بینی ویژه‌ای مطرح ساخته است. عرفان نیز جوهره بحث‌ها و لب معارف عرفان خویش را از قرآن کریم می‌گیرد و امثال خواجه عبدالله انصاری، همه منازل السائرین را بر محور آیه‌ای از قرآن استوار ساخته و مطلع آنها را آیه‌ای قرآنی قرار داده است.

بنابراین، «مقامات هفتگانه» را طبق آموزه‌های قرآنی و معارف و حیانی به تماشای نشینیم تا سیر و سلوکی که قرآن کریم مطرح فرمود و انسان با آن، سیری باطنی، آنفوسی، اخلاقی و عرفانی را آغاز می‌کند و به پایان می‌رساند تا به سرمنزل مقصود و کعبه آمال برسد، فراروی فرزندگان و فرهیختگان قرار گیرد.

فصل اول: توبه

اشاره

فصل اول: توبه

زیر فصل ها

۱. ماهیت توبه

۲. توبه خدا و بنده

۳. نشانه‌های توبه حقیقی

۱. ماهیت توبه

۱. ماهیت توبه

نخستین منزل و مقامی که سالک پس از بیداری عقلی و بینایی قلبی، که او را از انسان معمولی _ عُرْفی، به انسان عقلی، شرعی و عرفانی تبدیل می‌سازد و از حیوان بالفعل خارج می‌کند و به سوی «انسان بالفعل» با انسانیت سوق و سیر می‌دهد، «توبه» است؛ زیرا توبه، «تغییر مسیر دادن» یا بازگشت به طریق حق است. تغییر و رجعتی که انقلابی در همه جنبه‌ها و ساحت‌های وجودی انسان و هندسه هستی‌اش پدیدار می‌سازد. انقلابی در حوزه تفکر، جهان‌بینی و عقلانیت، انقلابی در ساحت اخلاق، تربیت و نوع سلوک، انقلابی در ساحت عمل، مناسبات رفتاری و نوع انجام وظایف. پس انقلاب عقلی، عاطفی، اخلاقی، تربیتی، عملی و عرفانی است و قرآن کریم، چه دقیق، عمیق و انیق به چنین تحوّل روحی و انقلاب درونی اشاره می‌فرماید:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ

أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. (۱)

پس توبه، تغییر علمی و عملی و متحول شدن در همه افکار، انگیزه‌ها، اخلاق و اعمال است. از این رو، توبه، اصلاح‌گرایی اساسی، تحول‌خواهی همه‌جانبه، انقلاب درونی و برونی، بازسازی از راه رگ و ریشه و نوسازی معنوی است. به تعبیر استاد شهید مطهری: «توبه، قیام و انقلاب اصلاحی در کشور وجود آدمی است» (۲) یا فرمود: «توبه، عبارت است از یک نوع انقلاب درونی، نوعی قیام، نوعی انقلاب از ناحیه خود انسان علیه خود انسان» (۳).

اگر در قرآن کریم، توبه و مشتقاتش ۸۱ بار به کار رفته و یکی از سوره‌های قرآن «توبه» نام گذاری شده است؛ زیرا سرگذشت گروهی از مهاجران و انصار (۴) که توبه کردند و سه نفری (۵) که به جهاد نرفتند، مطرح گردیده، به دلیل ضرورت، اهمیت و داشتن آثار وجودی بسیار مهم در سیر و سلوک به سوی خدا بوده است و «توبه» با توجه به معناکاوای آن، که بازگشت از گناه به صواب و از عصیان به اطاعت و از همه ناپسندها به پسندیده هاست، در آن «عمل» اصالت دارد. امام سجاد علیه السلام فرمود: «انما التوبه العمل و الرجوع عن الامر و ليست التوبه بالكلام» (۶) پس با صرف «استغفرالله» گفتن و بازی با الفاظ، حاصل نمی‌شود. از این رو، بزرگان اهل معرفت فرموده‌اند:

در توبه، رکن رکن دو چیز است:

۱. ندامت و پشیمانی از گناهان و تقصیرات گذشته؛

۲. عزم بر برگشت نمودن بر آن است همیشه، و این دو در حقیقت، محقق

۱- نک: نساء: ۱۷ و ۱۸.

۲- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۱، ص ۴۲.

۳- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۵۳۷.

۴- نک: توبه: ۱۱۷.

۵- توبه: ۱۱۸.

۶- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۰۱.

اصل حقیقت توبه و به منزله مقومات ذاتیه آن است و عمدۀ در این باب، تحصیل این مقام و تحقق این حقیقت است. (۱)

پس توبه، طهارت باطن، اعم از باطن و عقل و دل برای نیل به مقام قرب الهی است. به تعبیر حافظ:

شست و شویی کن و آنکه به خرابات در آی

تا نگردد ز تو این دیر خراب، آلوده

چنان که قرآن کریم نیز فرمود: «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۲) پس «توبه» را باید «تجربه» کرد و از سنخ شنیدن و گفتن نیست، بلکه از سنخ شدن و عمل کردن است. در اینجا دو حدیث از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام می تواند حقیقت توبه را تبیین و تصویر کند.

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی بسیار مهم، سازنده و راه گشا که تفسیری بر «حقیقت توبه» است فرمود:

«اتَدْرُونَ مِنَ التَّائِبِ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا» قال: إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَلَمْ يَرْضَ الْخَضِيمَاءَ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَزِدْ فِي الْعِبَادَةِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُعَيِّرْ لِبَاسِهِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُعَيِّرْ رُفْقَاءَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُعَيِّرْ فَرَاشَهُ وَوَسَادَتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُعَيِّرْ حُلْفَةَ وَنَيْتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَفْتَحْ قَلْبَهُ وَلَمْ يُوسِّعْ كَفَّهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُقْصِرْ رَأْمَلَهُ وَلَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُقَدِّمَ فَضْلَ قُوَّتِهِ مِنْ يَدِنِهِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ، وَ إِذَا اسْتَيْقَمَ عَلَى هَذِهِ الْخُصَالِ فَذَلِكَ التَّائِبُ. (۳)

در حدیث یادشده، رسول خدا صلی الله علیه و آله تائب را کسی می داند که در همه اوضاع و احوال او، تغییر و تحوّل ایجاد شده باشد؛ در عبادتش، در پوشش و لباسش که از حرام است یا نه و در شأن اوست یا نه، در انتخاب دوستانش و مجلس و

۱- چهل حدیث، ص ۲۳۵.

۲- نك: حجات: ۱۱.

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۶.

محفلی که شرکت می‌کند، که چه کسانی‌اند و محتوای آن مجالس چیست، در رخت خواب و بالشش، در اخلاق و انگیزه‌هایش، در دلش که به حقیقت نور باز شده یا اهل انفاق است، در آرزوهایش که آنها را کوتاه و کم کند و در زبان و بدنش که آنها را حفظ نماید و بدنش را از غذای اضافی تصفیه کند. از این رو، فرمود: هر کس چنین ویژگی‌هایی را در خویشتن به وجود آورد و بر آنها استقامت ورزید، یعنی به معنای حقیقی توبه کرد و در توبه ماند، چنین انسانی که تحول همه‌جانبه یافت، «تائب» است.

۲. حدیث دوم از امام علی علیه السلام است:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»: ثَكَلْتِكَ أُمُّكَ، أَتَدْرِي مَا الْإِسْمُ تَغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَالِيَيْنِ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعْيَانٍ: أَوْلَاهِمَا النَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبَعُهُ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَمَّيْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى الشُّحْتِ فَتُذَيِّبَهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ». (۱)

توبه و استغفار بر شرایطی چون: ۱. پشیمانی از گذشته؛ ۲. تصمیم بر عدم بازگشت با آنچه گذشت؛ ۳. پرداختن حقوق مردم؛ ۴. انجام و تدارک تمام واجبات فوت شده و ترک گشته؛ ۵. گوشت‌های حرام بدن را با اندوه، ناله و گریه آب کردن و گوشت تازه بر استخوان رویدن؛ ۶. رنج بندگی را به تن چشاندن، چنان‌که شیرینی و لذت گناه را به او چشانده و سپس «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» گفتن تکیه دارد.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷ و در شرح اجمالی آن، نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۵۵۹ - ۵۶۷؛ محمد شجاعی، مقالات، ج ۲، صص ۱۰۲ - ۱۳۳.

این حدیث علوی نیز معنای حقیقی و مفهوم واقعی «توبه» را در «عمل گرای» بر اساس حقوق خدا، نفس و مردم نشان داده است. چقدر این حدیث علی علیه السلام تکان دهنده و درس آموز است که فرمود:

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بغيرِ عَمَلٍ وَ يَرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ. (۱)

پس اینکه نخستین منزل سلوک و عبودیت را «توبه» نام گذاری کرده‌اند، گام نهادن در این اولین منزل، بسیار دشوار است و آن عارفی که گفت: «ما اندر خم یک کوچه ایم»، می‌دانست چه می‌گوید. واقعاً ورود به دالان و منزل توبه، خود طاقت‌فرسا و سخت است. باید با ملکات رذیله مبارزه کرد و به تخلیه از آنها پرداخت و ملکات فاضله را به دست آورد و به تخلیه و سپس تجلیه آنها اهتمام ورزید.

پس «توبه» با ریاضت‌های علمی و عملی حاصل می‌گردد و اگر چنین شد، خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ»؛ (۲) چه اینکه انسان به راحتی محبوب خدا نمی‌شود. باید مجاهدت کند و اهتمام جدی و عزم را جزم نماید تا وارد چنین عرصه انسانی – الهی و ساحت قدسی و قربی گردد.

به تعبیر امام علی علیه السلام، توبه به منزله انتقام از حرام، گناه و نفس در حال گناه است. به تعبیر شهید مطهری «در کشور وجود آدمی، قصاص از خود هم هست، بلکه سایر مقررات جزایی، از قبیل زندان و شلاق و جرم و تأدیب هست...» (۳) از باب «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۴) انسان با توبه حقیقی، از حیات حیوانی به حیات انسانی، و از حیات طبیعی به حیات طیبه، و از حیات

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۲.

۲- نک: بقره: ۲۲۲.

۳- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱۱، ص ۴۵.

۴- نک: بقره: ۱۷۹.

انسانی به حیات الهی وارد می‌شود و متحول می‌گردد.

پس توبه، سیروورت و شدن است و تحولی جوهری و همه‌جانبه. به تعبیر قرآن کریم: «... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۱) یعنی توبه، حرکتی انقلابی در درون است که باید با اصلاح‌طلبی همه‌جانبه، ادامه و استمرار یابد. تنها پشیمانی کافی نیست. بلکه باید به دنبال ندامت، همه‌ویرانی‌ها و خرابی‌های گذشته ترمیم و شکست‌ها جبران و کمبودها ترمیم گردد. در حقیقت توبه، «طرحی نو در انداختن و آدمی از نو ساختن» است. توبه، یعنی آدم شدن، انسان گشتن و حرکت به سوی خدا داشتن؛ چه اینکه تا انسان نشویم، به سوی خدا نمی‌رویم: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۲).

«توبه»، انسان شدن و در مسیر انسانیت قرار گرفتن و فطرت‌یابی و حرکت بر مدار فطرت و سرشت وجودی است؛ زیرا «توبه» که به معنای رجوع و بازگشت است، در حقیقت نوعی «خودآگاهی و خودیابی» است. همه اهل معرفت گفته‌اند توبه، از یقظه و بیداری حاصل می‌آید یا معلول معرفت به نفس و خودآگاهی حقیقی است. اگر هم گفته شد «توبه، رجوع بنده به مولایش می‌باشد» (۳) و خدای سبحان فرمود: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (۴) یعنی حرکت از خود حقیقی و ملکوتی که تا قبل از توبه، مغفول، مجهول و مهجور مانده بود و اینک معلوم و مکشوف شد و وارد متن حرکت و تحول گشته، به سوی «خدا». حرکت از خود تا خدا، نوعی حرکت تکاملی «خودخدایی» انسان است و توجه فطرت به فاطر السموات و الارض خواهد بود که «مؤمن» به خود بازمی‌گردد و به خویشتن خویش بازگشت می‌کند. پس

۱- نک: آل عمران: ۸۹.

۲- نک: انشقاق: ۶.

۳- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۵۶.

۴- نک: نور: ۳۱؛ قصص: ۶۷؛ و نیز فرمود: «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ».

فرمان «توبوا الی الله»، یعنی فرمان سیر و سلوک به سوی خدا برای او صادر شد و صلاحیت سلوک و صیوررت یافت تا به «فلاح» و شکوفاسازی همه استعدادهای وجودی خود و رستگاری واقعی برسد. توبه، نوعی خود شکستن (خود طبیعی و من حیوانی) برای خود شکفتن (خود خدایی، عقلانی و ملکوتی) است. «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ یعنی تا آگاهی و استمرار و استقامت‌ورزی در مسیر «توبوا الی الله» نباشد، معلوم نیست انسان به سرمنزل مقصود برسد و گوهر حقیقت را بیابد. باید دانست که توبه نیز مثل بسیاری از ارزش‌های الهی و انسانی، درجه‌پذیر و تشکیک‌بردار است؛ زیرا گناه انسان به تناسب درجات سلوکی‌اش معنا می‌شود. اگر ابتدا گناه‌گریزی از گناه عصیان و ترک واجبات و انجام محرمات بود، حال ترک گناه از ترک مستحبات و ترک اولی است: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرَبِينَ».

پس توبه، مراحل و مراتبی دارد که عبارتند از: الف) توبه عام و عوام که توبه از ترک واجب و انجام حرام است؛ ب) توبه خاص و خواص که پرهیز از «ترک اولی» است؛ ج) توبه اخص که توبه از توجه به غیر خداست که انسان کامل و خلیف‌الله نیز چنین توبه‌ای دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنْتَ لِيْغَانٌ عَلَيَّ قَلْبُهُ وَ أَنِّي لَا يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ بِالنَّهَارِ سَبْعِينَ مَرَّةً» (۱) البته استغفار برای انسان کامل، در حقیقت «دفع» است نه «رفع». او استغفار می‌کند تا ابر، جلو دید دل را نگیرد، نه اینکه بخواهد ابرهای موجود را برطرف کند؛ زیرا توجه به غیر خدا، مانند توجه به فرشته‌ها یا توجه به خود وحی و نبوت، حجاب است. (۲)

«توبه، رجوع از احکام و تبعات طبیعت است، به سوی احکام روحانیت و

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۴.

۲- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۱۵۳ - ۱۶۱؛ حسن حسن‌زاده آملی، توبه، ترجمه: الاوبه الی التوبه من الحوبه، ص ۷۶.

فطرت. چنان که حقیقت انابه، رجوع از فطرت و روحانیت نفس است به سوی خدا»^(۱) توبه و انابه، مراتب و درجاتی دارد که عبارتند از:

— «توبه عمّال» که انسان خاطی از اعمال فاسد به اعمال صالح روی می آورد؛

— «توبه زهّاد» از توجه به دنیا، به بی توجهی و بی رغبتی به دنیا و جبران گذشته؛

— «توبه اهل حضور» از غفلت‌هایی که گاه برای انسان پیش می‌آید که با حضور به جبران آنها می‌پردازد؛

— «توبه متخلّفان» با بازگشت از اخلاق سیئه به اخلاق حسنه و تخلّق به حسنات اخلاقی است؛

— «توبه عارفان» که رجوع از رویت حسنات مخلوقات است با انتساب همه خوبی‌ها به منشأ و مبدأ آنها، یعنی خداوند؛

— «توبه موخّدان» با بازگشت از هر چه غیر حق است تا به حقیقت توحید و توحید حقیقی راه یابند.^(۲)

به هر حال، توبه ذات مراتب و مظاهر از نقطه تحول آغازین شروع می‌شود و با عشق به طی طریق الهی برای نیل به محبوب ادامه می‌یابد و مراتب توبه، یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته می‌شود تا با رهایی از غیر خدا و وصلت به خدا، غایت سیر تکاملی‌اش حاصل گردد.^(۳)

اینک ببینیم قرآن کریم، توبه، شرایط، مراتب، اقسام، ثمرات و نتایج توبه را چگونه مطرح می‌کند. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان می‌فرماید: توبه

۱- چهل حدیث، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۲- نک: فاطمه طباطبایی، یک ساغر از هزار، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۳- نک: روح الله خمینی، آداب الصلوه، ص ۷۳.

بنده خدا، پیچیده و در پناه دو توبه خداست: توفیق توبه از سوی خدا، و پذیرش توبه از سوی خدا، که توبه بنده خدا میان این دو توبه است. (۱)

۱- ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۴، ص ۳۸۰ ذیل نساء ۱۷ و ۱۸.

۲. توبه خدا و بنده

۲. توبه خدا و بنده

توبه بندگان خدا با «الی» و توبه «خدا» با «علی» تعبیر شده است. در خصوص توبه بندگان خدا می‌فرماید: «وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا» (۱) یا فرمود: «وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲) که عناصری چون ایمان به خدا و عمل صالح و بازگشت به سوی خدا، جوهره حقیقی توبه عبد است.

در خصوص توبه پروردگار می‌فرماید: «وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (۳) یا «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ» (۴) یا «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» (۵) یا «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» (۶) یا «فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (۷). پس توبه، فراجنسیتی است و همه مردان و زنان باایمان را دربرمی‌گیرد. توبه، امری اصلاحی، آن هم اصلاح بنیادین و جوهری است، نه رفورم، ظاهرسازی و... هر توبه انسان به سوی خدا، به دو توبه الهی بازمی‌گردد؛ یعنی توفیق توبه دادن که البته بر اساس قابلیت‌ها و حکمت است، و پذیرش و قبول توبه بنده از سوی خدا که نشانی از رحمت الهی است.

صدور فرمان توبه به بندگان الهی؛ زیرا توبه، واجب است و فوریت دارد و فقط در دنیا ممکن است. اگر انسان در جوانی و عهد شباب توبه کند، برگ برنده در اختیار اوست. به تعبیر شهید مطهری:

انسان تا در این دنیاست و رشته حیاتش باقی است و تا وقتی مرگ

۱- نک: فرقان: ۷۱.

۲- نک: اعراف: ۱۵۳.

۳- نک: احزاب: ۷۳.

۴- نک: مائده: ۳۹.

۵- نک: بقره: ۵۴.

۶- نک: توبه: ۱۱۸.

۷- نک: بقره: ۱۶۰.

مستقیماً به او روی نیاورده است، مهلت برای توبه کردن دارد... (۱).

از این رو فرمود: «وَأَسِئِرُوا رَبِّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (۲). یا «وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳). البته در خصوص ضرورت و فوریت توبه، بحث‌های کلامی، فقهی و اخلاقی فراوانی صورت گرفته است. (۴).

۳. نشانه‌های توبه حقیقی

۳. نشانه‌های توبه حقیقی

— «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» (۵)

— «وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً» (۶)

— «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۷)

— «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» (۸)

در آیات یاد شده، ایمان‌گرایی، عمل‌گرایی مبتنی بر خلوص و رزی و صالح بودن یا حسن فاعلی و فعلی داشتن، برپاداشتن نماز و پرداخت زکات مصداق‌هایی از عمل صالح و اصلاح‌گرایی در بُعد عقیدتی و روحی مطرح شده‌اند. نتیجه آنکه، توبه ظاهری، لفظی و ادعایی وجود ندارد، بلکه توبه باطنی، عمل‌گرایانه یا واقعی باید باشد و در این صورت، غفران و رحمت رحیمیه الهی شامل حال انسان می‌شود و او را به مقام قرب می‌رساند.

آیاتی که بر پذیرش توبه دلالت می‌کند، عبارت است از: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ

۱- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۵۵۵.

۲- نك: هود: ۹۰.

۳- نور: ۳۱.

۴- نك: حسن حسن‌زاده آملی، توبه (الابوبه الى التوبه من الحوبه)، ترجمه، تحقیق و اضافات: ابراهیم احمدیان، صص ۸۷ - ۱۰۲.

۵- نك: مریم: ۶۰.

۶- نك: فرقان: ۷۱.

۷- نك: آل عمران: ۸۹.

۸- نك: توبه: ۱۱.

التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ» (۱) و «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ». (۲)

«توبه و انابه»، نوعی مرگ و مراجعه به خداست، ولی «رجوعی ارادی» که عارفان، «توبه حقیقی» را اگر از آغاز تا انجام در صراط مستقیم الهی پدیدار شود و مراقبت در «توبه» به طور کامل صورت پذیرد، «مرگ ارادی و موت اختیاری» نامیدند؛ زیرا توبه، مردن از شهوت پرستی، شهرت طلبی، شکم پرستی، و مردن از توجه به هر چه غیرخداست، می باشد. از این رجوع و هجرت انسان به سوی خدا، به «فرار» هم تعبیر شده است، آنجا که فرمود: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» (۳) این «فرار» نیز از فرار از جهل به علم و از علم حصولی به علم شهودی و از علم یقین به عین یقین و سپس حق یقین ادامه دارد، تا از وحدت شهود به وحدت وجود برسد. (۴) به تعبیر علامه جوادی آملی:

مهم ترین راهی که قرآن برای نزهت روح فراراه سالکان کوی لقای حق ارائه می کند، این است که سالک از شهود غیرخدا مبرا و تائب شود... (۵)

در اوصاف الاشراف آمده است:

معنای توبه، رجوع از گناه باشد و اول بیايد دانست که گناه چه باشد تا از او رجوع کند، و باید دانند که گردش افعال بندگان بر پنج قسم باشد:

اول: فعلی که بیايد کرد و نشاید که نکند.

دوم: فعلی که نباید کرد و نشاید که کند.

سوم: فعلی که کردن آن از ناکردن بهتر باشد.

چهارم: فعلی که ناکردن آن از کردن او بهتر بود.

پنجم: فعلی که کردن و ناکردن او یکسان بود.

۱- نک: غافر: ۳.

۲- نک: شوری: ۲۵.

۳- نک: ذاریات: ۵۰.

۴- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۵- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۶۸.

و گناه نکردن، فعلی بود که از قسم اول باشد و کردن فعلی که از قسم دوم باشد. و از آن همه عاقلان را توبه واجب بود و اینجا نه اقوال و افعال جوارح تنها می‌خواهیم، بل جمیع افکار و اقوال و افعال می‌خواهیم که تابع قدرت و ارادت هر عاقلی باشد، اما ناکردن فعلی که از قسم سیم باشد و کردن فعلی که از قسم چهارم باشد، ترک اولی باشد و از معصومان ترک اولی ناپسندیده باشد و توبه ایشان از ترک اولی باشد و... (۱).

آیاتی که به ترغیب و تشویق توبه می‌پردازند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۲)، «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (۳)، «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۴).

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (۵).

«وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۶).

۴. توبه نصوح

۴. توبه نصوح

معمولاً هرگاه از توبه قرآنی سخن به میان می‌آید، آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» (۷) به ذهن متبادر می‌شود. البته مفسران در بیان توبه نصوح، اختلاف نظرهایی دارند، ولی امام خمینی رحمه الله با تکیه و توجه بر کلام شیخ بهایی و

۱- خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، تصحیح: نجیب مایل هروی، ص ۷۱.

۲- نک: زمر: ۵۳.

۳- نک: بقره: ۲۲۲.

۴- نک: توبه: ۱۰۴.

۵- نک: غافر: ۷.

۶- نک: شوری: ۵.

۷- نک: تحریم: ۸.

خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد:

یکی آنکه مراد، توبه‌ای است که نصیحت کند مردم را، یعنی دعوت کند مردم را که بیاورند مثل آن را برای ظاهر شدن آثار جمیله آن در صاحبش. یا آنکه نصیحت [کند] صاحبش را تا از جای بکند گناهان را و دیگر عود نکند به سوی آنها هیچ‌گاه.

و دیگر آنکه نصح، توبه‌ای است که خالص باشد برای خداوند چنانچه غسل خالص از شمع را غسل نصح گویند و خلوص آن است که پشیمان شود از گناهان برای زشتی آنها، یا برای خلاف رضای تعالی هستند، نه برای ترس از آتش... (۱).

امام در نهایت، نصح را از نصحیه؛ یعنی خیاطت می‌داند و معتقد است توبه آنچه را گناهان پاره کرده است، می‌دوزد یا آنکه به وسیله توبه، میان فرد تائب و اولیای خدا و احبای او جمع می‌شود، چنان که خیاطت، پارچه‌های لباس را با هم جمع می‌کند (۲) و می‌نویسد:

نصح، وصف از برای تائب است و اسناد آن به سوی توبه از قبیل اسناد مجازی است؛ یعنی توبه نصح، توبه‌ای است که نصیحت می‌کنند صاحبان آن خود را به اینکه به جای آورند آن را به کامل [ترین] طوری که سزاوار است توبه را بدان نحو آورند، تا آنکه آثار گناهان را از قلوب پاک کند به کلی، و آن به این است که آب کنند نفوس را به حسرت‌ها، و محو کنند ظلمات بدی‌ها را به نور خوبی‌ها. (۳)

در پایان این فصل، دیدگاه خواجه عبدالله انصاری را در خصوص «توبه» به صورت خلاصه شده تقدیم می‌کنیم که در پنج محور مطرح می‌گردد.

۵. شرایط، حقیقت، سر حقیقت، لطایف و اقسام توبه

۵. شرایط، حقیقت، سر حقیقت، لطایف و اقسام توبه

۱- نک: چهل حدیث، ص ۲۴۱.

۲- نک: چهل حدیث، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۳- چهل حدیث، ص ۲۴۲.

الف) شرایط توبه عبارت است از:

یک- پشیمانی؛ دو- عذرخواهی؛ سه- دوری و فاصله گرفتن از گناه.

ب) حقیقت توبه به سه چیز است:

یک- بزرگ دانستن گناه؛ دو- ناچیز شمردن توبه؛ سه- ادای حقوق ضایع شده.

ج) سرّ حقیقت توبه سه چیز است:

یک- تشخیص خودخواهی از تقوایبشگی؛ دو- از یاد بردن گناه؛ سه- توبه دایمی از توبه.

د) لطایف توبه سه لطیفه است:

یک- درک رابطه میان گناه و قضاء، و توجه به مراد خدا از آزاد قرار دادن انسان در انجام دادن گناه که خود دو دلیل دارد:

اول- شناخت صفات برتر الهی، یعنی عزت، احسان، حلم، کرم و فضل خداوند؛

دوم- شناخت صفت جلالیه عدالت خداوند در کیفر دادن بنده بر گناه.

دو- شناخت بدی‌های خویش و دریافت بخشش‌ها و نعمت‌های الهی، چنان‌که تمام بدی‌ها و سیئات را به خویش نسبت دهد و نیکی‌ها و حسنات را از حق بداند.

سه- صعود از این معانی و رسیدن به ساحت حکم الهی که دیگر در آنجا، بحثی از خوبی و بدی نیست و نسبت دادن همه به فرمان و اوامر الهی.

و) اقسام توبه بر سه قسم است:

یک- توبه عامیان و مبتدیان به اندیشه افزودن ثواب و طاعت.

دو- توبه میانه‌حالان از کوچک شمردن گناه.

سه- توبه ره‌یافتگان و کاملان از تباه‌سازی وقت دیدار و هنگام حضور،

امکان رسیدن به پایان راه توبه، در توبه از غیر حق و جز او ندیدن است. (۱)

آیا همه آداب، شرایط، اقسام، مراتب و درجات توبه، به نیکوترین شکل و با لطافت خاصی در قرآن مطرح نشد و آیا توبه، نشانی از حب الهی به بنده اش و رحمت خاصه و رحیمیه اش به سالک کوی خویش نیست؟ (۲)

پس در «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳) که «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» آمده، «إِلَى» نشانه‌ای بر این معناست که سیر و سلوک به سوی خدا، بی‌نهایت و پایان‌ناپذیر است و توبه سالک نیز به تناسب حال و مقام و مرحله و منزل، تحقق یافتنی است و پایان‌ناپذیر.

بازگشت انسان به سوی خدا، باید تا «لقاءالله» ادامه داشته باشد. افزون بر اینکه، همه مؤمنان «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» مخاطب قرار گرفتند که بیانگر این نکته لطیف و ظریف است که راه به روی همگان باز است و عالم و عامی، زن و مرد، فقیر و غنی، و ناپاکان و پاکان ندارد. همه در هر مرتبه‌ای از ایمان که هستند، مخاطب «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» اند. درجات توبه، به درجات ایمان مرتبط است و حتی شامل مقام «صحو» پس از «صعق» حضرت موسی علیه السلام در میقات و چله نشینی اش شده که فرمود: «فَلَمَّا أَفْأَقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (۴) تا اَوَاب بودن حضرت ایوب علیه السلام: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (۵) و حضرت داود علیه السلام که خداوند خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (۶) تا در خصوص سیدالانبياء والمرسلین و خاتم السّفراء والمقربین،

۱- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، صص ۶۳ و ۶۴.

۲- نک: مقالات، ج ۲، طریق عملی تزکیه (۱)، صص ۷۷ - ۸۶.

۳- نک: نور: ۳۱.

۴- نک: اعراف: ۱۴۳.

۵- نک: ص: ۴۴.

۶- نک: ص: ۱۷.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (۱).

۶. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن

۶. نمونه هایی از توبه کنندگان در قرآن

۱. توبه حضرت آدم و حوا علیه السلام: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۲) و «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۳).

۲. توبه حضرت یونس علیه السلام: «... فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (۴).

۳. توبه قوم حضرت یونس علیه السلام: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غِيَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَمَتْنَا لَهُمْ إِلَى حِينٍ» (۵).

۴. توبه فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام: «يَا بَنِي آدَهْبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُؤُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ» (۶)، «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِيضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (۷).

۵. توبه سه مرد گناهکار (ابولبابه، ثعلبه، اوس): «وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۸).

۶. توبه ابوخیثمه (عبدالله بن خیثمه) (۹): «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ» (۱۰).

۷. توبه سه نفر متخلف از جهاد: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ

۱- نک: نصر: ۳؛ نک: مقالات، ج ۲، صص ۸۹ - ۹۶.

۲- نک: اعراف: ۲۳.

۳- نک: بقره: ۳۷.

۴- نک: انبیاء: ۸۷ و ۸۸.

۵- نک: یونس: ۹۸.

۶- نک: یوسف: ۸۷.

۷- یوسف: ۸۸.

۸- نک: توبه: ۱۰۲.

٩- تفسير مجمع البيان، ج ٥، ص ٦٧.

١٠- نك: توبه: ١١٧.

الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱).

۸. توبه‌های نقل شده از صدر اسلام مثل توبه بهلول نبی‌اش، «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَتَعَفَوْا لِذُنُوبِهِمْ وَمِمَّنْ يُغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يَصِرُوا عَلَىٰ مَآءٍ فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَٰئِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا مِنْ رَبِّهِمْ وَمَنْ يَكْفُرْ أَكْفَارًا فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدِينَ» (۲) و... .

توبه‌های حقیقی که از امثال فضیل بن عیاض (۳)، بشر حافی (۴)، ابراهیم آدهم، حرّبن یزید ریاحی، شعوانه (۵) و... نقل شده و در کتاب‌های تفسیر، تاریخ، اخلاق و عرفان آمده است، خود سرچشمه بصیرت و بیداری برای همه کسانی است که خواهان توبه حقیقی و پشت سر گذاشتن نخستین گام و منزل سلوکی هستند.

۷. توبه در احادیث

۷. توبه در احادیث

۱. توبه، گناه‌زدایی و موجب آراستگی انسان است: امام علی علیه السلام: «اخلاص التوبه يشقّط الحوبه» (۶).
۲. توبه، عامل محبوب شدن نزد خداست: امام باقر علیه السلام: «ان من أحبّ عباده الى الله المتقين التواب» (۷).
۳. نشانه‌های توبه کننده: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أما علامته التائب فاربعة: النصيحة الله في عمله، وترك الباطل، ولزوم الحق والحرص على الخير» (۸).

۱- توبه: ۱۱۸.

۲- نك: آل عمران: ۱۳۵ و ۱۳۶.

۳- روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۹.

۴- روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۳۰؛ مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۵۷۰ و ۵۷۱.

۵- معراج السعادة، ص ۵۰۸.

۶- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۲۱۱۴.

۷- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۲۱۱۹.

۸- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۲۱۲۶.

۴. پایه‌های توبه عبارتند از: پشیمانی در دل، آمرزش خواهی به زبان، عمل با اعضای بدن، تصمیم بر بازنگشتن به گناه: امام جواد علیه السلام فرمود: «التَّوْبَةُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٌ: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، وَعِزْمٌ أَنْ لَا يَعُودَ» (۱).

۵. توبه مایه نزول رحمت و زیادی رزق خواهد شد: قال علی علیه السلام: «التَّوْبَةُ سَيِّئَاتُ النَّاسِ وَتَنْزِيلُ الرَّحْمَةِ» (۲) و فرمود: «الاستغفار یزید فی رزقه» (۳).

۶. توبه، شفیع انسان نزد خداست: امام علی علیه السلام: «لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ» (۴).

۷. مداومت در داشتن توبه: امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنَ مُدَاوَمَةِ التَّوْبَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» (۵).

۸. آسان‌تر از توبه: امام علی علیه السلام: «تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنَ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ» (۶).

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۱.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۲۹، باب ۸۶ ح ۱۳.

۳- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۷۷.

۴- غرر الحکم، ح ۳۸۳۳.

۵- بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۱.

۶- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۲۱۸۰.

فصل دوم: وَرَع

اشاره

فصل دوم: وَرَع

زیر فصل ها

۱. چیستی ورع

۲. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

۱. چیستی ورع

۱. چیستی ورع

مقام دومی که سالک عارف در آن قرار می‌گیرد، «مقام ورع» است که از معرفتِ بالاتر و مراقبتِ والاتر او در سیر و سلوک الی الله خبر می‌دهد و شریعت محوری در اوج اعلی است. بر خلاف تصور غلطی که برخی دارند مبنی بر اینکه عارف، هر چه در سلوک عرفانی اش پیش تر رود و اوج گیرد، آرام آرام از شریعت خارج می‌شود و وارد طریقت می‌گردد، تا به حقیقت می‌رسد و شریعت دیگر درجایی نخواهد داشت؛ یعنی بین شریعت، طریقت و حقیقت تفکیک قائل اند.

سلوک اسلامی و عرفان قرآنی، مبتنی بر شریعت و در مسیر و سبیل شریعت است و شریعت در مراحل بالاتر سلوک، عمق بیشتری می‌یابد و کارآمدی بهتر و ژرف تری برای سالک در پیمودن مقامات معنوی دارد. به تعبیر علامه جعفری:

هر یک از ناچیزترین اعتقادات دین و هر یک از ناچیزترین نیت‌ها و عمل‌های مربوط به تکلیف و وظایف دینی، موجی از حقیقت است و انسان از موقع آگاهی به جان پاک خود که وابسته به کمال مطلق است، غوطه‌ور در آن

یا به تعبیر علامه جوادی آملی:

اگر تهذیب و تزکیه، برخلاف مسیر شرع باشد، چنین ریاضتی باطل است؛ یعنی سیر و سلوک جز با انجام واجبات و مستحبات از یک سو، و ترک محرمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی هم ندارد... (۲)

پس انکار شریعت، انکار سیر و سلوک و سقوط در ورطه هلاکت است و ضرورت استمرار شریعت در سیر و سلوک، بر اساس اینکه شریعت، حقیقت واحد ذومراتب و درجات است و طریقت و حقیقت در باطن و باطنِ باطن شریعت دست‌یافتنی است، راه بر شریعت گریزی می‌بندد و رسیدن سالک به «مقام ورع» که گفته‌اند: «اجتناب از شبهات است از بیم وقوع در محرمات»، و «ورع» را بالاتر از تقوا دانسته‌اند یا تقوا را دارای مراتبی قلمداد کردند که یکی از مراتب مهم آن ورع است، نشان از ظرافت‌های عمل به دستورات الهی دارد.

بر این اساس است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «لکل شیء أس و أس الايمان الْوَرَع» (۳) یا فرمود: «الورع سیدالعمل» (۴) یا فرمود: «ملاک الدین الورع» (۵) یا امام علی علیه السلام فرمود: «ورع الرّجل علی قدر دینه» (۶) که منزلت ورع را در حوزه دین و دین‌داری و شریعت‌گرایی معلوم می‌کند.

پس انجام واجب و ترک حرام، مرتبه نخست تقوا و انجام مستحبات و ترک مکروهات و مباحات، مرتبه دوم و والاتر تقواست و اهتمام به این بایدها و نبایدهای ذومراتب نیز از پرهیز از گناه و عذاب جهنم و گرایش به بهشت و

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۱۰.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۲۹۵.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۷۴.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۷۵.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۷۶.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۷۸.

نعمت‌های الهی، به تحصیل لقای حق ارتقا می‌یابد. سالک شائق لقای حق، بایسته است اهل ورع باشد؛ یعنی ترک همه شبهات کند و رهایی از هر کار بیهوده و سرگرم‌کننده‌ای، یعنی پرهیز از شبهه‌ها، دوری از هوای دل، غافل نبودن و نماندن از خدا. به تعبیر استاد جوادی آملی: «تقوای تن و تقوای دل را مراعات نموده تا شوق دیدار محبوب، همه وجود آنها را تصرف نماید.»^(۱) و به تعبیر امام صادق علیه السلام: «علیکم بالورع، فأنه لاینال ما عندالله الا بالورع.»^(۲) اکنون به واژه «ورع» و معنای آن می‌پردازیم: «ورع» به فتح راء. «رع» مصدر ورع یرع به کسر راء در هر دو است؛ به معنای تقوا یا شدت تقوا و کمال پرهیزکاری است. شاید هم از ورعته توریعاً: ای کففته، اخذ شده باشد؛ زیرا ورع در حقیقت کف نفس و نگاهداری آن است از تعدی شرع و عقل. یا از ورع به معنای رد گرفته شده باشد. يقال: ورعت و الابل عن الماء: اذا ردذتته؛ زیرا نفس را رد می‌کنی از مشتهیات خود و ارتکاب آنها.^(۳) از دیدگاه امام خمینی رحمه الله:

ورع، پایه و اساس همه کمالات معنوی و مقامات الهی است و با ورع، انسان از هر آلودگی نجات یافته و قلبش به نور الهی منور می‌شود.^(۴)

۲. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

۲. تفسیر ورع از دیدگاه معصومان علیه السلام و عارفان

امام علی علیه السلام چند حدیث درباره ورع دارد که عبارتند از:

«الورع اجتناب».^(۵)

«اصل الورع تجنب الآثام و التّنزه عن الحرام».^(۶)

«انما الورع التحرّی فی المكاسب، والكفّ عن المطالب».^(۷)

۱- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۱۱ - ۲۱۳.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۹۱.

۳- چهل حدیث، ص ۳۹۴.

۴- چهل حدیث، صص ۳۹۴ - ۳۹۵.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۸، ح ۲۱۶۲۰.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۸، ح ۲۱۶۲۱.

۷- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۸، ح ۲۱۶۲۲.

«الورع الوقوف عند الشبهة» (۱).

در آموزه‌های علوی، ورع، دوری از گناهان، طلب درآمدهای حلال و خویشتن‌داری از نیازخواهی، درنگ کردن هنگام روبه‌رو شدن با شبهه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كُفَّ عَنْ مُحَارِمِ اللَّهِ تَكُنْ أَوْعِ النَّاسِ» (۲) یا «جلساء الله غداً أهل الورع و الزهد فی الدنيا» (۳) بر این اساس، که پرهیز از حرام‌های الهی را پارسایی، و هم نشینی با خدا را نتیجه این پارسایی شمرده است. از این رو، می‌توانیم در تحلیلی معرفت‌شناختی، «ورع» را برگرفته از اوج معرفت انسان به خدا و درک و دریافتش از مقام مَحْضَر و «حضور» نزد پروردگار بدانیم که عامل دوری سالک از هر حرام، اعم از حرام شرعی، شأنی (شأن سلوکی _ عرفانی) و به بیان دیگر، شکستن نفس و بُت ائیت و نیت است تا سالک را آماده و شایسته ورود به بزم لقاء الله کند که ترک شهوت موجود برای «شهود موعود»، نهایت خودنگه‌داری و صیانت نفس است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طوبی لمن شهوه حاضره لموعود لم یره» (۴).

بر این اساس، تقدم خواسته‌های خدا بر خواهش‌های خود و دروی از هواها و مشتتهیات نفس، موجب غنای نفس و بی‌نیازی دل از غیر خدا و آمادگی در راه دریافت هدیه و جایزه دیدار با محبوب خواهد بود. پس «ترک نفسانیات و مشتتهیات نفس» در اثر مراقبت نفس و کشیک نفس کشیدن، حاصل شدنی است و «ورع»، همان «مراقبه» است با مراتب و درجات آن.

با توجه به همین معناست که برای «ورع» سه مرتبه قائل شده‌اند:

الف) ورع مبتدیان، پرهیز کردن از امور شبه‌ناک است.

- ۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۸، ح ۲۱۶۲۶.
- ۲- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۶۲، ح ۲۱۶۴۹.
- ۳- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۶۲، ح ۲۱۶۴۵.
- ۴- خصال صدوق، باب الواحد، ح دوم (امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل فرمود.

ب) ورع اهل دل، مراقبت از دل به اینکه مبدا به غیر خدا متوجه شود.

ج) ورع عارفان و واصلان از هر امری که مبدا توجه و نظر آنان را از محبوب و مقصدشان بگرداند.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری برای «ورع» سه درجه قائل است:

۱. پرهیز از همه زشتی‌ها، در حفظ نفس و افزودن بر تمام نیکی‌ها و پاسداری از ایمان.

۲. رعایت حدود الهی در شبهات و پرهیز از امور خلاف مرّوت، اگرچه خلاف شرع نباشد. برای مثال، برخی از امور اجتماعی با آنکه مخالف شرع نیست، نوعی پستی شمرده می‌شود.

۳. پرهیز از هر چیزی که انسان را به پریشان‌خاطری و از دست دادن فرصت‌ها بکشاند یا از آرامش درون و دل‌بستگی به خدا بکاهد. (۱)

امام خمینی رحمه الله برای ورع شش مرتبه قائل است که عبارتند از:

۱. ورع عامه که اجتناب از کبایر است.

۲. ورع خاصه که اجتناب از مشتبهات است، برای خوف از وقوع در محرمات.

۳. ورع اهل زهد، اجتناب از مباحات است برای احتراز از وِزْر آن.

۴. ورع اهل سلوک، ترک نظر به دنیا است برای وصول به مقامات.

۵. ورع مجذوبان، ترک مقامات است برای وصول به باب‌الله و شهود وجه‌الله.

۶. ورع اولیا، اجتناب از توجه به غایات است. (۲)

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، دو نکته بسیار مهم از دیدگاه بزرگان عرفان

۱- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- چهل حدیث، ص ۳۹۹.

و سیر و سلوک از «ورع» به چشم می‌خورد:

۱. وَرَع، در حقیقت عمل به شریعت و التزام به آداب و اسرار شریعت با توجه به مراتب سالک متشرع در مقام سلوکی است.
۲. معانی و مراتب وَرَع، برگرفته از آموزه‌های معصومان علیه السلام است که تفسیر آیات قرآن به شمار می‌رود، ولی آن را با عبارات و زبان عرفانی و تقسیماتی که مطرح کرده‌اند. چه اینکه هم درک «عندالله» با ورع حاصل شدنی است که امام صادق علیه السلام فرمود: «علیکم بالورع فانه لاینال ما عندالله الا بالورع»^(۱) و هم نیل به مقام ولایت اهل بیت علیه السلام ممکن نیست مگر با ورع، که امام باقر علیه السلام فرمود: «لاتنال ولا تینا الا بالعمل والورع»^(۲).

پس سلوک بدون وَرَع و عبادت و عبودیت منهای وَرَع ناممکن است و «وَرَع» با معرفت نفس، مراقبه نفس و محاسبت نفس پدیدار می‌شود و ثمربخش می‌گردد. اساساً «ورع»، مراقبه صغراست که انجام واجب و ترک حرام و انجام مستحبات و ترک مکروهات و مباحات است، و مراقبه کبرا، مراعات مقام مَحْضَر خدا و «حضور» الهی است یا دل از غیر خدا کردن و جز به خدا توجه نداشتن است. یکی از استادان برجسته اخلاق و عرفان نیز، مراقبت را در مراتب گوناگون به تفصیل مطرح کرده است که ظاهر و باطن، فکر و ذکر، خَلُوت و جَلُوت، صبح و سحر و سهر، صَوْم و صَمْت و صَلَوه و... را دربرمی‌گیرد.^(۳)

پس «ورع» با ریاضت سلوکی و مجاهدت نفس، اعم از جهاد اوسط و اکبر است. جهاد اوسط در قرائت عرفانی، جنگ رذایل و فضایل و غلبه بر رذایل اخلاقی و جهاد اکبر، جنگ عقل و عشق و انقلاب درونی تمام‌عیار است و

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۴، ح ۲۱۵۹۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۷۵۶، ح ۲۱۶۰۰.

۳- نک: مقالات، ج ۳، صص ۱۳۷ - ۴۱۲.

عارف را از همه چیز غیر خدا، حتی خود و تعلقات و تعینات خودی، وارد جذبات و جلوات معشوق برای لقا و دیدار با او می‌کند. به بیان دیگر، «وَرَع» همه مراتب چهارگانه تخلیه سلوکی و عرفانی را که شیخ‌الرئیس در ساحت عرفان مطرح کرد، در برمی‌گیرد که عبارتند از: «الْعِرْفَانُ مُبْتَدِئٌ مِنْ تَفْرِيقٍ وَ نَفْضٍ وَ تَوَكُّكِ وَ رَفْضٍ مُمَعِنٍ فِي جَمْعٍ هُوَ جَمْعٌ صِفَاتِ الْحَقِّ لِلتَّذَاتِ الْمُرِيدَةِ بِالصَّدْقِ مُتَّةً إِلَى الْوَاحِدِ ثُمَّ وَقُوفٌ» (۱) تا جداسازی سالک بین خود و بین ماسوای الهی، تکاندن دامن خویش از هر وابستگی و دلبستگی یا گرد و غبارزدایی، رها شدن از خود و کمالات خود یا خویشتن‌تکانی و سپس رفض و انقطاع کامل از هر چه غیر خداست تا حاضر، غایب شدن و فناء، از فناء فی‌الله یافتن، صورت پذیرد. پس همه مراتب شش‌گانه ورع را که امام خمینی رحمه الله مطرح فرمود، در برمی‌گیرد و در تعریف خواجه عبدالله انصاری رحمه الله از ورع و درجات آن نیز در درجه سوم ورع مقوله و مرتبه تخلیه عرفانی را می‌بینیم که گفته‌اند: «...الدرَجَةُ الثَّلَاثَةُ التَّوَرُّعُ عَنْ كُلِّ دَاعِيَةٍ تَدْعُو إِلَى شَتَاتِ الْوَقْتِ، وَ التَّلَعُّقِ بِالتَّفْرِيقِ وَ عَارِضِ يُعَارِضُ الْجَمْعَ» (۲) تا مقام جمع و «جمع‌الجمع» حاصل آید و عارف به مرتبه: «فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (۳) برسد و به تعبیر بوعلی سینا: «فیکاد یری الحقَّ فی کل شیء» (۴) و از این وحدت شهود به وحدت وجود رقاء وجودی یابد و توحید قرآنی که توحید صمدی است، تجلی یابد.

پس «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (۵) و «وَالرُّجُزَ فَهَاهُجُزٌ»؛ (۶) یعنی هجرت از رجس و رجزی و آلودگی‌ای صورت پذیرد که «ورع»، هجرت انفسی و «طهارت معنوی» است، نه هجرت آفاقی و جغرافیایی، و هجرت نیز هجرت صغرا، و سُطَا و کُبْرَا است تا انسان در پرتو معرفت و عمل به شریعت حقّه، از هر آلودگی پالوده شود و

۱- ۱۳. اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۸.

۲- منازل السائرین، ص ۱۲۷.

۳- نک: بقره: ۱۱۵.

۴- اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۴.

۵- نک: آل‌عمران: ۱۰۲.

۶- مدثر: ۵.

مقامات «محو»، «طُمُس» و «تحق» یا فنای فعلی، صفاتی و ذاتی را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد و به عطر لقاءالله معطر گردد. (۱) پس به تعبیر امام علی علیه السلام و توصیه آن ابرمرد عرفان و سیر و سلوک: «أَعْيُنُنِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ». (۲)

۱- نک: رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، صص ۹۶ - ۱۰۸.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

فصل سوم: زهد

اشاره

فصل سوم: زهد

زیر فصل ها

۱. ماهیت زهد

۲. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

۳. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

۴. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

۵. فلسفه و آثار زهد

۱. ماهیت زهد

۱. ماهیت زهد

یکی از مقامات بسیار مهم و بنیادین که سالک پس از «توبه» و «ورع» باید پشت سر گذارد، مقام زهد است به معنای ترک شیء و اعراض از آن، همراه بی میلی و بی رغبتی به آن. زهد در لغت، «خلاف رغبت» است (۱) که یکی از مراحل مانع زدایی در سیر الی الله است؛ چه اینکه برای رسیدن به «ما عندالله»، چاره‌ای جز ترک دنیا نیست و البته برای «بی رغبتی»، معرفت به باطل دنیا که فناپذیری و ضرررسانی است، لازم است و از سوی دیگر، شوق به لقای رب؛ تا این معرفت و آن محبت به خدا و شوق دیدار، سرچشمه انقطاع از دنیا و حب دنیا گردد که رأس هر لغزش و خطایی است. «بنابراین، زهد، صرف ترک نیست، بلکه ترک آمیخته با بی رغبتی است و ترک، اولین قدم زهد است.» (۲) ناگفته نماند معنای بی رغبتی در زهد، از آیه «وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» (۳) در جریان قصه حضرت یوسف علیه السلام و خرید حضرتش، و در حدیث امیرمؤمنان علی علیه السلام که فرمود: «زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانٌ حَظٌّ وَ رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ» (۴) فهمیده

۱- فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۷۱.

۳- نکه: یوسف: ۲۰.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۱.

می‌شود. بی‌رغبتی به دنیا، اگر همراه با آگاهی و اختیار و نیاز به دنیا باشد، ارزش و اثر معنوی دارد. آگاهی به «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (۱) و «مِمَّا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمِمَّا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۲) و فهم این حقیقت که هم «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۳) و هم «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۴) که سیر تکامل عقلی و باطنی سالک زاهد را در مقام معنوی ترسیم می‌کند؛ زیرا یک بار انسان در مقام مقایسه دنیا و آخرت، آخرت را می‌پذیرد و یک بار دنیا را فی نفسه، نه با قیاس به آخرت، قلیل و مایه غرور و فریب می‌داند و از آن پرهیز می‌کند: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (۵) یا «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (۶) یا «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» (۷) و بار دیگر، پس از ارتقای علمی و عملی و تصعید وجودی و حقیقی، هر چه را صبغه غیرالهی دارد، فنا و فریب بر می‌شمارد و ما عندالله را جاودانه و باقی می‌داند و آنگاه، حضور نزد خدا و «عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ» (۸) و جنت دیدار دوست را بر ماسوای الهی هر چه باشد ترجیح می‌دهد، بلکه آن را قابل مقایسه با هیچ چیزی نمی‌داند. پس برای نیل به «باقی»، باید از «فانی» عبور کرد و همان‌طور که قرآن کریم به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنِيكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۹) چشم از دنیا برداشت و حرکتی را آغاز کرد که از «زهد» آغاز می‌شود و به «زهد از زهد»، یعنی بی‌توجهی به زهد و زاهد رسید؛ زیرا همین هم برای سالک الی الله، رَهْرَن

۱- نک: نساء: ۷۷.

۲- نک: نحل: ۹۶.

۳- نک: اعلی: ۱۷.

۴- نک: طه: ۷۳.

۵- نک: نساء: ۷۷.

۶- نک: آل عمران: ۱۸۵.

۷- نک: نحل: ۹۶.

۸- نک: آل عمران: ۱۶۹.

۹- نک: طه: ۱۳۱.

و حجاب است. پس سالک، در خود زهد نیز باید زهدورزی داشته باشد. به تعبیر اصحاب سلوک، «زهد» برای عوام مردم «قربت»، برای سالک «ضرورت» و برای خاصه مردم «خشیت» است تا سالک، آرام آرام غبارروبی دل و حجاب‌زدایی از ساحت قلب نماید و تنها «خدا» را شهود کند. پس زاهد عارف و عارف زاهد، عالی را به پای دانی قربانی نمی‌کند و نفس قدوسی و روح ریحانی و روحانی‌اش را در قفس تنگ دنیا محبوس نمی‌نماید و «زهد» را مقدمه و وسیله «کمال برتر و عالی‌تر» می‌داند. به تعبیر امام علی علیه السلام: «إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا»؛^(۱) چه اینکه زهد مطلوب بالذات نیست که به تعبیر حضرت امام خمینی رحمه الله: «زهد حقیقی، از بزرگ‌ترین جنود عقل در جهان است».^(۲)

۲. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

۲. تفسیر زهد از دیدگاه معصومان

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: في قول الله تعالى و «اتيناه الحكم صبياً»: يعني الزهد في الدنيا، و قال الله تعالى لموسى: يا موسى، «انه لئن يترين المتزينون بزينة ازين في عيني مثل الزهد»^(۳) که زهد را، بی رغبتی و عدم کشش به دنیا و زینت آراستگان معنوی دانسته است یا فرمود: «طوبى لمن تواضع خوف الله عز ذكره و زهداً فيما احل له من غير رغبه عن سنتي، و رفض زهره الدنيا من غير تحول عن سنتي».^(۴)

در این حدیث، کناره‌گیری از حلال مطرح شده، ولی نه کناره‌گیری محض مرتاضانه، بلکه کناره‌گیری داخل در سنت نبوی؛ یعنی چنان‌که او انجام می‌داد و سیره‌اش بود. اگر به برداشت ناقص و انحرافی امثال عثمان بن مظعون و عبدالله بن عمر از زهد و تقوا و کناره‌گیری از دنیا و تویخ آنها از سوی پیامبر و

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۴، ح ۷۶۹۴.

۲- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۳۰۳.

۳- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۲، ح ۷۶۸۶.

۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۲، ح ۷۶۸۵.

شرح حقیقت دنیا‌گریزی و زهدورزی توجه کنیم، معنای حقیقی زهد روشن خواهد شد. (۱)

نیز در حدیثی دیگر فرمود: «الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَضِيرُ الْأَمَلِ وَ شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَالْوَرَعُ عَنِ كُلِّ مَاحَرَمَ اللَّهِ» (۲). یا فرمود: «الزَّهْدُ لَيْسَ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ، وَلَكِنْ أَنْ يَكُونَ بِمَا فِي يَدَيْ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدَيْهِ» (۳) که زهد را کوتاه کردن آرزوها، شکر نعمت و پرهیز از محرّمات الهی دانست و نیکو فرمود: زهد، حرام کردن حلال خدا بر خود نیست، بلکه به این است که انسان، اطمینانش به آنچه در دست خداست، بیشتر باشد از آنچه در دست خود اوست.

امام علی علیه السلام نیز بر اساس آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۴) زهد را تفسیر کرد و فرمود: «الزَّهْدُ كَلِمَةٌ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ فَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ اخَذَ الزَّهْدَ بِطَرَفَيْهِ» (۵) یا در توصیف زاهدان فرمود: «كَانُوا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِهَا، فَكَانُوا فِيهَا كَمَنْ لَيْسَ مِنْهَا...» (۶) یا فرمود: «الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا مَنْ لَمْ يَغْلِبِ الْحَرَامَ صَبْرَهُ وَ لَمْ يَشْغَلِ الْحَلَالَ شُكْرَهُ» (۷).

از بیانات علوی چنین متوجه می‌شویم که زهد، اندوه نداشتن بر گذشته و شادی نکردن در آنچه به او می‌رسد، است که بر دل بستگی نداشتن به دنیا دلالت می‌کند. زهد یعنی در دنیا بودن و زندگی کردن و از دنیا نشدن، یعنی فریب جاذبه‌های دنیا و اعتبارات مادی را نخوردن و دامن به دنیا نیالودن. زهد یعنی شکیبایی در برابر حرام و شکر خدا در همه حالات و آنات و شرایط.

۱- نک: مجموعه آثار، ج ۲۲، بحث تعلیم و تربیت و ج ۲۳ بحث انسان کامل.

۲- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۶، ح ۷۷۰۰.

۳- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۶، ح ۷۷۰۱.

۴- نک: حدید: ۲۳.

۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۴، ح ۷۶۹۶.

۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳.

۷- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۲۸، ح ۷۷۱۳.

امام زین العابدین علیه السلام درباره «درجات زهد» می‌فرماید:

الزَّهْدُ عَشْرَةٌ اجْزَاءٍ فَأَعْلَىٰ دَرَجَاتِ الزَّهْدِ أَدْنَىٰ دَرَجَاتِ الْوَرَعِ، وَ أَعْلَىٰ دَرَجَاتِ الْوَرَعِ أَدْنَىٰ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ، وَ أَعْلَىٰ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ أَدْنَىٰ دَرَجَاتِ الرِّضَا. (۱)

۳. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

۳. تفسیر زهد از نظر امام خمینی رحمه الله

امام خمینی رحمه الله در شرح حدیث جنود عقل و جهل، مراتب و درجات زهد را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. زهدِ عامه که اعراض از دنیا برای رسیدن به نعیم آخرت است.

۲. زهدِ خاصه که اعراض از مشتهیات حیوانی و لذایذ شهوانی برای رسیدن به مقامات عقلانی و مدارج انسانی است.

۳. زهدِ اخصّ خواص که اعراض از لذات روحانی و ترک مشتهیات عقلانی برای رسیدن به مشاهده جمال جمیل الهی و وصول به حقایق معارف ربّانی است. (۲)

چنان که مرقوم داشته‌اند: «اعراض از غیر حق، مقدمه است از برای وصول به جمال جمیل و استغراق در بحر معارف و توحید». (۳)

۴. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

۴. تفسیر زهد از دیدگاه استاد مطهری

استاد مطهری معتقد است مفهوم زهد، باید مثل بسیاری از مفاهیم دیگر اسلامی، بازشناسی و واکاوی شود؛ زیرا از زهد و فلسفه آن، برداشت‌های انحرافی، التقاطی و حتی متحجرانه‌ای شده است که با زهد قرآن و حدیث، در تضاد و تباین است، به ویژه تفسیر انحرافی و افراطی زهد نزد برخی از صوفیه، عامل ترور مفهومی و ماهوی زهد شده، این مفهوم بسیار سازنده، تعالی بخش،

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۴، ح ۷۷۴۴.

۲- شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۳- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۹۸.

اصلاح گرایانه و معنویت‌زاه، به ضد خود تبدیل شده است. به همین دلیل، استاد شهید برای احیای مفهوم زهد و بازشناسی و بازسازی معرفتی آن، مطالب فراوانی دارد که به صورت گزینشی آن را مطرح می‌کنیم:

۱. «زهد» و «رغبت» اگر بدون متعلق ذکر شوند، نقطه مقابل یکدیگرند. زهد یعنی اعراض و بی‌میلی، در مقابل رغبت که عبارت است از کشش و میل. «بی‌میلی دو گونه است: طبیعی و روحی. بی‌میلی طبیعی، آن است که طبع انسان نسبت به شیئی معین، تمایلی نداشته باشد، آن چنان که طبع بیمار، میل و رغبتی به غذا و میوه و سایر مأكولات یا مشروبات مطبوع ندارد. ... بی‌میلی روحی یا عقلی یا قلبی، آن است که اشیایی که مورد تمایل و رغبت طبع است، از نظر اندیشه و آرزوی انسان - که در جست‌وجوی سعادت و کمال مطلوب است - هدف و مقصود نباشد. هدف و مقصود و نهایت آرزو، کمال مطلوب اموری باشد مافوق مشتهیات نفسانی دنیوی؛ خواه آن امور از مشتهیات نفسانی اخروی باشد و یا اساساً از نوع مشتهیات نفسانی نباشد، بلکه از نوع فضایل اخلاقی باشد، از قبیل عزت، شرافت، کرامت، آزادی و یا از نوع معارف معنوی و الهی باشد، مانند ذکر خداوند، محبت خداوند، تقرب به ذات اقدس الهی. ... بی‌رغبتی زاهد در ناحیه اندیشه و آمال و ایده و آرزو است، نه بی‌رغبتی در ناحیه طبیعت»^(۱).

۲. «زهد اسلامی، در عین اینکه مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی‌تکلف است و بر اساس پرهیز از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه‌گرایی است، برای خوب از عهده مسئولیت‌ها برآمدن است و از مسئولیت و تعهدهای اجتماعی سرچشمه

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، صص ۵۱۱ و ۵۱۲؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، ص ۳۷۶.

۳. «زهد اسلامی، چنان‌که، از نصوص اسلامی برمی‌آید، بر سه پایه اصلی که از ارکان جهان‌بینی اسلامی است استوار است:

الف) بهره‌گیری‌های مادی از جهان و تمتعات طبیعی و جسمانی، تنها عامل تأمین‌کننده خوشی و بهجت و سعادت انسان نیست. برای انسان به حکم سرشت خاص، یک سلسله ارزش‌های معنوی مطرح است که با فقدان آن، تمتعات مادی قادر به تأمین بهجت و سعادت نیست.

ب) سرنوشت سعادت فرد از سعادت جامعه جدا نیست.

ج) روح در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن، در مقابل بدن اصالت دارد؛ کانونی است در برابر کانون جسم، منبع مستقلی است برای لذات و آلام...» (۲).

۴. «زهد دارای انواعی است که عبارتند از:

الف) زهدی که به خاطر فقر عمومی و لزوم فداکاری و ایثار است.

ب) زهد حاکم، به مفهوم لزوم هم‌دردی و هم‌سطحی طبقه حاکم و پیشوایان، اعم از سیاسی و مذهبی که فلسفه‌اش تسکین خاطر‌ها و جلوگیری از عقده‌هاست.

ج) تسلط بر نفس و رهایی از اسارت طبیعت و از اعتیادها و به همین جهت، پیشوایان خفیف‌المؤنه بودند.

د) ریاضت و انجذاب به حق و مبارزه با جاذبه‌های مادی» (۳).

۵. «زهد، یک رویه و روش اخلاقی و یک متد خاص زندگی است، نه یک

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۱۶.

۲- مجموعه آثار، ج ۱۶، صص ۵۱۶ و ۵۱۷؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۳۹۶ و ۳۹۷.

۳- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۳۸۵ - ۳۸۷ و صص ۳۸۸ - ۳۹۳.

حالت بی میلی طبیعی. یک نوع خاص از زندگی است که بشر انتخاب می کند برای هدف خاصی». (۱)

۶. استاد شهید در جایی پس از بررسی آیات مربوط به «دنیا»، به ویژه بررسی منطق قرآن درباره «دنیا» در آیات کهف: ۴۶؛ روم: ۲۱؛ یونس: ۷؛ نجم: ۲۹ و ۳۰؛ آل عمران: ۱۴؛ اعراف: ۱۷۶ و... می نویسد:

از مجموع این آیات، این طور فهمیده می شود که آن چیزی که مذموم و مردود است از نظر دین، سرگرم شدن به این امور و غافل ماندن از خدا و آخرت است، اخلاص و خود را به طبیعت بستن و چسبیدن است، راضی و قانع شدن و آرام گرفتن و اکتفا کردن است. پس اینکه می گویند: دنیای مذموم، محبت و علاقه به دنیا است، درست است، اما به معنای دل خوش شدن و قانع شدن و اکتفا کردن و بازماندن از ماورای این علایق. توقف بر دنیا، مذموم است، پایین بودن سطح فکر، مذموم است. ... پس چه چیز بد است؟ کوری، نفوذ نکردن شعاع دید از حجاب طبیعت به بالاتر، محدود بودن فکر به مادیات و... (۲)

۷. «از نظر اسلام، رابطه انسان و جهان، از نوع رابطه زندانی و زندان و چاه و در چاه افتادن نیست، بلکه از نوع رابطه کشاورز است با مزرعه، و یا اسب دهنده با میدان مسابقه، و یا سوداگر با بازار تجارت، و یا عابد با معبود است. دنیا از نظر اسلام، مدرسه انسان و محل تربیت انسان و جایگاه تکامل اوست». (۳)

«چیزی که از نظر اسلام در رابطه انسان و دنیا «نایستی» است و آفت و بیماری در انسان تلقی می شود و اسلام در تعلیمات خویش، مبارزه ای بی امان با آن دارد، «تعلق» و «وابستگی» انسان به دنیا است، نه «علاقه» و «ارتباط» او به

۱- یادداشت های استاد مطهری، ج ۵، ص ۳۸۸.

۲- مجموعه آثار، ج ۲۲، صص ۲۱۲ - ۲۲۹ و ج ۱۶، صص ۵۵۲ و ۵۵۳.

۳- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۵۵.

دنیا. «اسیرزیستی» انسان است، نه «آزادزیستی» او. هدف و مقصد قرار گرفتن دنیاست، نه وسیله و راه واقع شدن آن». (۱)

«تضاد میان دنیا و آخرت، از نظر هدف قرار گرفتن یکی و برخورداری از دیگری، از نوع تضاد میان ناقص و کامل است که هدف قرار گرفتن ناقص، مستلزم محرومیت از کامل است، اما هدف قرار گرفتن کامل، مستلزم محرومیت از ناقص نیست، بلکه مستلزم بهره‌مندی از آن به نحو شایسته و در سطح عالی و انسانی است...». (۲)

۸. استاد شهید پس از بررسی ماهوی زهد و زاهد، و نسبت آنها با هم در متون دینی و آموزه‌های اسلامی، به تبیین فلسفه زهد می‌پردازد که نتیجه آن عبارتند از: ایشار؛ همدردی با محرومان و فقیران؛ آزادی و آزادگی؛ معنویت‌گرایی؛ عشق و پرستش و... (۳)

طرح اندیشه‌های استاد مطهری درباره مفهوم زهد، دنیا‌گریزی و معنا‌گرایی، دو علت داشت: الف) تبیین منطقی، معقول، برهان‌پذیر و قابل عرضه از «زهد»؛ ب) نقد ضمنی اندیشه‌های انحرافی و تحریفی و بدعت‌آمیز از زهد به نام عرفان و سیر و سلوک، تا نشان دهیم «زهد عرفانی» با برون‌گرایی، تعهدهای اجتماعی، ورود در عالم سیاست و حکومت، کار و تلاش، تجارت و بازرگانی و... منافات ندارد. پس سالک در هر مرتبه‌ای از سلوک که باشد، می‌تواند در عالم دنیا که گهواره تکامل و مزرعه آخرت و بازار تجارت معنوی اوست، تلاش کند؛ یعنی در دنیا باشد، ولی وابسته و دل‌بسته نباشد. به تعبیر امام علی علیه السلام: «الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ، وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَ رَجُلٌ

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۶۰.

۲- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۸۴.

۳- مجموعه آثار، ج ۱۶، صص ۵۱۹ - ۵۴۳؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صص ۳۹۴ - ۴۱۲.

اِبْتِاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا»؛ (۱) زیرا دنیا، محل عبور و مرور است، نه قرار. گذشتگاه است، نه محل ماندن، بودن و جاودانگی.

از این رو، اگر انسانی با چنین دیدگاه و جهان بینی ای به دنیا و زخارف و زینت های دنیا و نعمت های آن بنگرد، در عین اینکه از راه حلال و مشروع بهره می گیرد، «معقول» نیز بهره مند شده، بنده زر و سیم و شهوت و شهرت و شکم نمی شود. به تعبیر امام علی علیه السلام: «وَلَيْسَ الْمَتَجِرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا»؛ (۲) یعنی اگر انسان خود را به دنیا بفروشد، بد معامله ای کرده است.

پس تفسیر نادرست از دنیا و دنیادوستی و تحلیل غلط از «زهد» و دنیاگریزی که به رهبانیت مسیحی و انزوا و عزلت محض بینجامد و انسان را از درد مردم و مسئولیت های اجتماعی تهی کند، (۳) موجب تحزیر فرد و جامعه و تخریب فضای عمومی خواهد شد که با منطق قرآن و اهل بیت علیه السلام نیز در تضاد و تعارض است. پس تفاوت روش صوفیه با عارفان حقیقی و زاهد و راهب، از دو جهان بینی و نوع دنیا و آخرت شناسی، زهدشناسی و سیر و سلوک گرایی سرچشمه می گیرد که: «الدُّنْيَا مَتَجِرٌ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ»؛ (۴)

۵. فلسفه و آثار زهد

۵. فلسفه و آثار زهد

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «يا اباذر، ما زهد عبْد في الدنيا الا انبت الله الحكمة في قلبه، و انطق بها لسانه، و يبصره عيوب الدنيا داءها و دواءها، و اخرجه منها سالماً الى دار السلام»؛ (۵)

۲. امام علی علیه السلام: «من زهد في الدنيا، و لم يجزع من ذلها و لم ينافس في عزاها، هداه الله بغير

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳۲.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۲، صص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۴، ح ۷۷۴۶.

هِدَايَهُ مِنْ مَخْلُوقٍ، وَ عَلَّمَهُ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ، وَ اثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ وَ أَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِهِ».(۱)

۳. امام علی علیه السلام: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اَعْتَقَ نَفْسَهُ وَ اَرْضَى رَبَّهُ».(۲)

۴. امام علی علیه السلام: «الزُّهْدُ مِفْتَاحُ صَلاَحٍ».(۳)

۵. امام صادق علیه السلام: «اِنَّمَا اَرَادَ وَ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِنُفْرَغَ قُلُوبَهُمْ لِلآخِرَةِ».(۴)

۶. امام صادق علیه السلام: «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ اَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْاِيْمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا».(۵)

۷. امام زین العابدین علیه السلام: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ مَصَائِبُهَا وَ لَمْ يَكْرَهْهَا».(۶)

از این احادیث، می توان به چند نتیجه درباره زهد رسید:

۱. رویش حکمت در دل و جوشش معرفت در قلب و سپس بر زبان جاری شدن؛

۲. شناخت دردها و درمان های خود؛

۳. هدایت خاصه الهیه؛

۴. علم لدنی و معرفت افاضی و شهودی؛

۵. آمادگی برای آخرت و عبادت الهی؛

۶. آزادگی درونی؛

۷. تحصیل رضایت الهی؛

۸. چشیدن شیرینی ایمان؛

۹. آسان شدن دردها و مصیبت های دنیا بر انسان؛

۱۰. کلید صلاح و رستگاری به دست آوردن.

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۴، ح ۷۷۵۰.

۲- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۳۸، ح ۷۷۶۲.

- ٣- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢٢٣٨، ح ٧٧٥٧.
- ٤- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢٢٣٨، ح ٧٧٦٣.
- ٥- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢٢٣٨، ح ٧٧٦٥.
- ٦- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢٢٣٨، ح ٧٧٦٧.

جناب خواجه عبدالله انصاری در آغاز بحث «زهد»، به آیه «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱) استناد و استشهاد کرده است. استاد جوادی آملی در تفسیر «خیر» در تفسیر و تحلیل عقلی و قیاس اقترانی شکل اول در خصوص ترک دنیا و زهدورزی می‌فرماید:

به عنوان صغرای قیاس می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (۲) و به عنوان کبرای قیاس می‌فرماید: «بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۳) و نتیجه آنکه: «مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ»، آنچه نزد خداست همان باقی و خیر است. البته این «خیر» به آن معنا نیست که آنچه نزد شماست خوب، و آنچه نزد خداست بهتر است؛ زیرا خیر، «افعل تعیننی» است، نه «تفضیلی» (۴).

خواجه عبدالله انصاری، زهد را دارای سه درجه به شرح ذیل می‌داند:

درجه نخست: الف) توقف در شبهه‌ها پس از ترک حرام است به سه دلیل:

۱. پرهیز از سرزنش مردم؛

۲. پرهیز از کم و کاستی‌های راه؛

۳. ناپسند دانستن مشارکت با بدان.

درجه دوم: زهد و وارستگی در زندگی برای آنکه:

۱. وقت را آباد سازد؛

۲. اضطراب را از دل بزداید؛

۳. به زینت پیامبران و صدیقان آراسته شود.

درجه سوم: وارستگی از خود زهد که به سه چیز است:

۱. کوچک شمردن دنیایی که به آن زهد ورزیده است؛

۲. یکسانی احوال در دارایی و ناداری و میل و ترک دنیا؛

۱- نک: هود: ۸۶.

۲- نک: نحل: ۹۶.

۳- نک: هود: ۸۶.

۴- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۱۷۴؛ تفسیر تسنیم، ج ۱۳، صص ۳۳۴ - ۳۳۸.

۳. نادیدن عمل خویش با نگرش به حقیقت. (۱)

نتیجه آنکه، زهد قرآنی و حدیثی، زهدی کامل و جامع، معقول و معتدل، دارای مراتب و درجات و آثار فراوان علمی و عملی است که عارفان الهی با توجه به آموزه‌های قرآنی و سنت و سیره اهل بیت علیه السلام، همه مدارج و منازل زهد و نقش آن را در تحصیل کمالات امکانی و روحانیت و معنویت سازنده در طی «فوس صعود» تکاملی و تصعیدی بیان کردند.

۱- راه و رسم منزل‌ها (شرح کتاب منازل السائرین)، ص ۱۸۷.

فصل چهارم: فقر

اشاره

فصل چهارم: فقر

زیر فصل ها

۱. مفهوم فقر

۲. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

۱. مفهوم فقر

۱. مفهوم فقر

فقر و نیاز اگرچه در لغت به معنای «تهی دستی، تنگ دستی و درویشی» است و معمولاً در خصوص آن، «فقر اقتصادی» به ذهن تداعی می کند، ولی در اصطلاح عرفانی، صفت «عبد» است. به همین دلیل، فقیر در عرفان، کسی است که به نیاز و فقر خود به خالق معرفت دارد و همه هستی و حیثیت های وجودی، اعم از اصل وجود و کمال وجودی اش را از معبود می داند و هرگز انیت و هویتی برای خویش نمی بیند. به همین دلیل، جز جمال محبوب و وجه معبود نمی بیند و این فقر، عین بی نیازی و غنایی است که سالک در پرتو چنین آگاهی و گواهی به دست آورده است.

در قرآن مجید فقر و مشتقاتش، چهارده مرتبه به کار رفته است که کاربردهای گوناگونی دارد؛ از جمله آیاتی که عرفان، آن را نشانه «فقر وجودی» و «نیاز نفسی» دانسته و به آن افتخار می کند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۱).

اینکه خواجه عبدالله انصاری می گوید: «الفقر اسم للبرائه من رؤيه الملكة»، برای تبیین همین وصف وجودی و نعت ذاتی انسان است و سالک آگاه و بصیر، «فقرشناسِ فقریاب» است و به هر مرتبه ای از مراتب علمی و عملی

برسد، خود را عین فقر، بلکه فقیرتر از همه می‌داند و می‌یابد، چنان که امام علی علیه السلام شنید که مردی کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری کرد، فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ وَقَوْلُنَا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْهَلْكَ»؛ (۱) یعنی جمله اول دلیل بر «مالکیت خدا» و جمله دوم گواهی بر «نابودی» ماست.

اکنون بنگریم قرآن کریم، چگونه «فقر ذاتی» و «نیاز انفسی» ما را تبیین کرده است:

۱. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۲). این آیه کریمه، دلالت دارد که همه چیز از «ماسوای الهی» هلاکت بالذات دارند، مگر وجه رب. پس «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۳) در حقیقت تفسیر «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» است. از این رو، ممکنات، مخلوقات، معالیل و جلوات الهی، همه ربط وجودی و حقیقی به حضرت حق دارند و خودشان هیچ استقلال وجودی و اصالتی نداشته، منهای فیض الهی، فانی و معدوم هستند و در هر لحظه وجود خویش، از فیاض علی‌الطلاق به آنها اضافه وجود می‌شود. پس در حدوث و بقا، عین نیاز به خالق و مبدأ وجودی خود هستند و آیه «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (۴) اگرچه به حسب شأن نزول، به داستان حضرت موسی علیه السلام مربوط است که پس از یاری رساندن به دختران شعیب، به خدای خود پناه برد و چنین گفت، ولی در حقیقت، داستان نیاز وجودی همه انسان‌ها و بلکه همه هستی است.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۹۹.

۲- نک: قصص: ۸۸.

۳- نک: الرحمن: ۲۶ و ۲۷.

۴- نک: قصص: ۲۴.

۲. «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۱) این آیه، ذات و هویت انسان را «عین فقر» معرفی می‌کند؛ یعنی انسان «ذات فقر» است، نه «ذات ثبوت له الفقر». پس فقر برای انسان، لازمه ذاتش نیست، مثل زوجیت برای اربعه، بلکه عین ذاتش است؛ یعنی فقر برای انسان، مثل «حیوان ناطق» برای انسان است که فقر، قوام وجودی انسان و عین هستی اوست و در نتیجه، «غنی» صفت ذاتی و عین ذات خداوند است. بر اساس مشرب عرفانی و وحدت شخصی وجود، تقابل فقر و غنا در آیه یاد شده، از نوع تقابل سلب و ایجاب است، نه تقابل عدم و ملکه؛ زیرا ماسوای الهی، عین نیازند و هرگز شأنیت غنای یافتن ندارند. به تعبیر امام خمینی رحمه الله :

در مقام اظهار ذلت و اظهار فقر، اثبات انانیت نکوهیده نیست، بلکه اصلاً از باب اثبات انانیت نیست، بلکه حفظ مقام عبودیت و توجه به نیاز و تنگدستی اگر در حالت صحو دوم (صحو بعد از محو) باشد، خود یکی از مقام‌ترین مراتب انسانیت است. (۲)

ایشان در جایی دیگر می‌نویسد:

بباید دانست که غنا از اوصاف کمالیه نفس است، بلکه از صفات کمالیه موجود بما آنه موجود است و از این جهت، غنا از صفات ذاتیه ذات مقدس حق جل و علاست... و سایر موجودات از بسیط خاک تا زروه افلاک، و از هیولای اولی تا جبروت اعلی، فقرا و نیازمندند. از این جهت، هر چه وجهه قلب به غیر حق باشد و هر چه توجه باطن به تعمیر ملک و عمارت دنیا باشد، افتقار و احتیاج روزافزون شود. (۳)

بنا بر این آیه، سلب وجود و مالکیت از حیث وجودی است و انسان، مالک هیچ چیزی جز این «هیچ» نیست. امیرمؤمنان علیه السلام در دعای کمیل فرمود: «إِغْفِرْ»

۱- نک: فاطر: ۱۵.

۲- ترجمه و شرح دعای سحر، ترجمه: سید احمد فهری، صص ۳۷ و ۳۸.

۳- چهل حدیث، ص ۴۴۴.

لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ و دعا، یعنی فقر و نیاز و نداری. از این رو، انسان چیزی ندارد جز این نداری، و «انتم الفقراء» که انتمیت و ذات و هویت وجودی انسان را نشانه رفته است، مبین همین احتیاج محض و فقر صرف است.

در نتیجه، عارف، وقوف و ایمان به این «فقر ذاتی» یافته، خویشتن را عین ربط، ربط محض و تعلق ذاتی به خدا می‌یابد و از این ربط وجودی لذت می‌برد. چنین باوری، نقطه مهمی در رفع «حجاب خودی» میان او و خداست و همین، معنای حدیث نبوی است که فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي» (۱) یا فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ افْتَخِرُ»، (۲) چنان که فرمود: «الْفَقْرُ شَيْنٌ عِنْدَ النَّاسِ وَ زَيْنٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۳) یا در جای دیگر فرمود: «اللَّهُمَّ تَوَفَّنِي الْيَوْمَ فَقِيرًا وَ لَا تَوَفَّنِي غَنِيًّا وَ احْشُرْنِي فِي زَمْرَةِ الْمَسَاكِينِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، (۴) و چه زیبا در حدیثی دیگر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده است که:

لَمَّا سُئِلَ عَنِ الْفَقْرِ: خَزَائِنُهُ مِنْ خَزَائِنِ اللَّهِ قِيلَ _ ثَانِيًا _ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْفَقْرُ؟ فَقَالَ: كَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ، قِيلَ _ ثَالِثًا _ مَا الْفَقْرُ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : شَيْءٌ لَا يُعْطِيهِ اللَّهُ إِلَّا نَبِيًّا مُرْسَلًا أَوْ مُؤْمِنًا كَرِيمًا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. (۵)

پس طلب فقر هنگام مردن و حشر با نیازمندان و اینکه فقر گنجی از گنج‌های خدا و کرامت و بزرگداشتی از سوی خداست و فقر چیزی است که خداوند آن را جز به پیامبر مرسل یا مؤمنی که نزد خدای تعالی گرامی است، نمی‌دهد، از نقش فقر در سیر و سلوک الی الله و باور به فقر همه‌جانبه و تمام عیار حکایت می‌کند.

۳. «وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً...» (۶) این آیه نیز حکایتی

۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۲، ح ۱۶۰۰۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۲، ح ۱۶۰۰۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۲، ح ۱۶۰۰۳.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۴، ح ۱۶۰۱۱.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۶۴، ح ۱۶۰۱۵.

۶- نک: فرقان: ۳.

دیگر از عدم مالکیت انسان بر خویشتن، در همه مواقع و مواضع و شرایط است، چنان که در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «و بیدک لابید غیرک زیادتی و نقصی و ضرّی و نفعی»^(۱) به تعبیر امام خمینی رحمه الله:

اگر کسی پشت پا به علاقه‌مندی به دنیا زد و روی دل و وجهه قلب را متوجه به غنی الاطلاق کرد و ایمان آورد به فقر ذاتی موجودات و فهمید که هیچ یک از موجودات از خود چیزی ندارند و هیچ قدرت و عزت و سلطنتی نیست، مگر در پیشگاه مقدس حق و به گوش دل از هاتف ملکوتی دلشان غیبی شنید کریمه «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»، آن وقت مستغنی از دو عالم شود، به طوری که قلبش بی‌نیاز شود که ملک سلیمان در نظرش به پیشیزی نیاید.^(۲)

پس آیه «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي...»، مثل آیه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۳) و آیاتی از این قبیل، برای این است که انسان با قلبش باور کند فقر محض است. امام علی علیه السلام در یکی از دعاها فرمود: «مَوْلَايَ، مَوْلَايَ، أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ...»^(۴) چنان که در نیایش دیگرش فرمود: «أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْفَقِيرُ الْمَسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ...»^(۵) البته ادعیه مأثوره از معصومان علیه السلام، سرشار از چنین حقایق معنایی و معرفتی است. یکی از بندهای عالی و نغز و پرمغز، بندی در دعای عرفه امام حسین علیه السلام است که فرمود: «الهِیَ أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا- اكونُ فقیراً فی فقری؟ الهی انا الجاهل فی علمی فكيف لا اكون جهولاً- فی جهلی»^(۶) و به تعبیر حافظ شیرازی:

المنهالله که در میکده باز است

زان رو که مرا بر درِ او روی نیاز است

۱- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۲- چهل حدیث، صص ۴۴۴ و ۴۴۵.

۳- نک: آل عمران: ۲۶.

۴- مفاتیح الجنان، دعای امام علی (ع) در مسجد کوفه.

۵- مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۶- مفاتیح الجنان، نیایش عرفه.

از وی همه مستی و غرور است و تکبر

و ز ما همه بیچارگی و فقر و نیاز است

بر اساس همین آموزه‌های قرآنی، ادعیه‌ای و حدیثی است که امثال طباطبایی سروده‌اند:

من خسی بی سروپایم که به سیل افتادم

او که می‌رفت، مرا هم به دل دریا برد

من به سرچشمه خورشید، نه خود بردم راه جج

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود

که به یک جلوه ز من، نام و نشان یکجا برد

سالک آگاه به فقر ذاتی و مؤمن به نیاز وجودی خود، از دیگران بی‌نیاز شده، تنها با درگاه و بارگاه و آستان قدس ربوبی آشناست و اظهار فقر و مسکنت و ذلت می‌کند و «اللَّهُمَّ اغْنِنِي فِي الْاِفْتِقَارِ إِلَيْكَ»، (۱) همین معنا را می‌رساند. پس اگر انسان از فقر بهره‌ای برد و با آن زندگی کرد، از عرفان بویی می‌برد و از سلوک بهره می‌گیرد.

۲. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

۲. ابعاد فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

فقر در نگره عرفانی خواجه عبدالله انصاری، سه بعد دارد:

بعد اول- فقر وارستگان که خود سه جنبه دارد:

۱. دست کشیدن از دنیا؛

۲. زبان از گفت و گو به دنیا، فرو بستن؛

۳. خود را از خواستاری و رهاسازی دنیا در امان داشتن.

بعد دوم _ برگشت به گذشته خویش که سه نتیجه دارد:

۱. بر اعمال خویش ارج ننهادن؛

۲. به احوال خود بها ندادن؛

۳. به مقامات و کمالات خود دل نبستن.

بعد سوم _ فقر عارفانه که دارای سه نشانه است:

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۱، ح ۲۶.

۱. دریافت درست بیچارگی و درماندگی خویش؛

۲. خود را در قصبه قدرت وجدانی حق دیدن و و از دیگران بریدن؛

۳. درک و دریافت یگانگی و تجرید حق در همه شئون حیات خویش. (۱)

بنابراین، مقام فقر، مقامی است که با تجربه همه‌جانبه و درک درونی آن به حقیقت عرفان راه می‌یابد و در هر مرحله و رتبه‌ای، فقر مناسب همان مرحله و رتبه باید تجربه و شهود شود، چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الفقر سواد الوجه فی الدارین» (۲) که ترجمه‌اش، شعر شبستری در گلشن راز است:

سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم

جدا هرگز نشد والله اعلم

سیه‌رویی، همان فنای کامل و نیستی و نابودی محض دنیا و آخرت است؛ زیرا عدم، همان سیاهی و ظلمت است و وجود جز «نور» چیز دیگری نیست و چه زیبا پیر عارفان عصر ما، حضرت امام خمینی رحمه الله در اشعار شهودی و ابیات حکیمی‌اش فرمود:

نیستم و نیست که هستی همه در نیستی است

هیچم و هیچ که در هیچ نظر فرمایی

ألا یا ایها السّاقی زمی پرساز جامم را

که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

آری، حقیقت «لا اله الا الله»، توحید حقیقی و نشانی از اندک‌کاک همه هستی در ذات الهی و استغراق عَیْد در دریای وحدت «معبود» است. اگر به «نفس» و «جان» خویش برگردیم، نغمه دل نشین توحیدی و ندای روح‌بخش فنای خویش را در ذات باقی مطلق به گوش باطن می‌شنویم و به چشم دل می‌بینیم.

۱- راه و رسم منزل‌ها، صص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۲- عوالی اللئالی، ج ۱۰، ص ۴۰.

خوشا به حال سالکی که به عدم «ارغونی» رسید و در عَدَمِستان زندگی کرده و هرگز برای خویش هستی و وجود نمی‌بیند و می‌گوید: «با هستی و هستی‌طلبان پشت به پشتیم همه» و «با نیستی از روز ازل گام به گامیم». چنین انسان‌هایی، بیدار دل و بینادر هستند و به «نور خدا»، فقر و نیستی و نیاز خویش را حس و لمس می‌کنند و با چشم «توحیدی»؛ توحید افعالی، صفاتی و ذاتی به عالم و آدم می‌نگرند.

اگر سالکی، این مقام را که «مقام فقر» است، عمیقاً تجربه و شهود کند، مقام «توحید تام» را تجربه خواهد کرد. در حقیقت، مقام «اخلاص» در خلوص فعلی (مُخْلِص) و خلوص ذاتی (مُخْلِص) از راه فقرشناسی و فقرباوری وجودی به دست می‌آید. حافظ شیرازی، چه زیبا به مقام دل و قلب یا عالم مثال و ملکوت و جان و روح یا عالم عقل و جبروت اشاره کرده و سروده است:

دردم از یار است و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

و در ساقی‌نامه می‌گوید:

دَرِ خاکروبان می‌خانه کوب

ره می‌فروشان می‌خانه روب

مگر آب و آتش خواصت دهند جج

ز هستی به مستی خلاصت دهند

که حافظ چه بر عالم جان رسید

چه از خود برون شد به جانان رسید

پس، از عالم جان یا عالم عقل و جبروت، به جانان «عالم لاهوت» رسید(۱) و این یعنی از خود تا خدا سفر کردن، که راهش از «فقر» می‌گذرد. از این رو، باور کنیم که فقیر، بلکه عین فقیریم:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم و او به ما مشتاق بود

و باید هماره زبان قال و حال ما چنین باشد:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

فصل پنجم: صبر

اشاره

فصل پنجم: صبر

زیر فصل ها

۱. چیستی صبر

۲. اقسام و مراتب صبر

۳. صبر در احادیث

۱. چیستی صبر

۱. چیستی صبر

«صبر» از ویژگی‌های «انسان» است؛ زیرا انسان از عقل و معرفت و شهوت و غضب یا قوای ادراکی و تحریکی برخوردار است و جنگ و جهاد همواره میان این دو گروه رخ می‌دهد و «صبر» در درگیری میان قوای یاد شده خودنمایی می‌کند. حیوان و فرشته به صبر نیاز ندارند؛ زیرا در حیوان، شهوت منهای عقل و در فرشته، عقل بدون شهوت است و نزاع و تضاد و تراحم در آنها معنا ندارد.

چون عدو نبود جهاد آمد محال

شهوت نبود، نباشد امثال

صبر نبود چون نباشد میل تو جج

خصم چون نبود چه حاجت میل تو (۱)

خواجه نصیرالدین طوسی در معنای «صبر» می‌گوید: «هُوَ حَبْسُ النَّفْسِ مِنَ الْجُزْعِ فِي وَقْتِ وَقُوعِ الْمَكْرُوهِ وَإِنَّمَا يَكُونُ ذَلِكَ بِمَنْعِ بَاطِنِهِ مِنَ الْأَضْطِرَابِ وَ لِسَانَهُ مِنَ الشَّكْوَى وَ أَعْضَاءَهُ مِنَ الْحَرَكَاتِ غَيْرِ الْمُعْتَادَةِ»؛ (۲) یعنی صبر که نگه داری نفس از جزع هنگام وقوع ناملايمات است، باطن انسان را از اضطراب، زبانش را از شکایت و اعضا و جوارحش را از حرکات غیر عادی باز

می‌دارد.

اصحاب لغت نیز آن را خود نگه داشتن و بی‌قراری نکردن در برابر ناملايمات معنا کرده‌اند. (۱) پس صبر، خودنگه داری از شکایت، دم فرو بستن و اظهار بی‌تابی نکردن است و در اصطلاح عرفانی، مقامی است نفسانی که سالک الی‌الله با معرفت یقینی، ایمان درونی، مجاهدت و ریاضت‌های خاص و مناسب با مراتب سیر و سلوکی به آن می‌رسد. البته «صبر» که از مقامات سلوکی و اکتسابی است، در اثر موهبت و عنایت الهی به دست می‌آید و این دلیلی بر این است که در تفکر توحیدی و جهان‌بینی قرآنی، ویژگی مهم صبر تنها در پرتو فیض خداوند پدیدار می‌شود، چنان‌که فرمود: «وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» (۲).

واژه صبر با مشتقاتش ۱۰۲ بار در قرآن به کار رفته است که از اهمیت آن خبر می‌دهد. امام خمینی رحمه الله می‌فرماید:

صبر که مایه تربیت نفس و ریاضت آن است، اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بلیات روزگار در مشقت عبادات و مناسک و تلخی لذات نفسانیه به واسطه فرمان حضرت ولی‌النعم صبر کند، کم‌کم نفس عادت می‌کند و مرتاض می‌شود و تحمل مشاق بر آن آسان می‌شود. ... به واسطه آن از مقام صبر ترقی می‌کند و به مقامات عالیه دیگری می‌رسد. (۳)

۲. اقسام و مراتب صبر

۲. اقسام و مراتب صبر

«صبر» در آیات و روایات بر سه قسم تقسیم شده است. در آیاتی چون: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ» (۴) صبر در مصیبت است، در «وَأَصْطَبِرُوا لِعِبَادَتِهِ» (۵) صبر

۱- العین، ج ۲، ص ۹۶۶؛ صحاح اللغه، ج ۲، ص ۷۰۶.

۲- نک: نحل: ۱۲۷.

۳- چهل حدیث، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۴- نک: بقره: ۱۵۵ و ۱۵۶.

۵- نک: مریم: ۶۵.

در طاعت است و در «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (۱) صبر از معصیت است. در حدیثی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمَصِيبَةِ، وَ صَبْرٌ، عَلَى الطَّاعَةِ، وَ صَبْرٌ، عَنِ الْمَعْصِيَةِ» (۲) که تعبیری چون «عند» در صبر نزد مصیبت‌ها، «علی» در صبر بر بندگی و اطاعت فرمان خدا و «عن» در صبر بر گناهان، ناظر به مراتب هر کدام از صبرهای سه گانه نیز هست؛ زیرا فشار روحی التزام به طاعت و بندگی خدا که لحظه‌ای نمی‌توان از بند آن رهید، بسیار بیشتر از فشار مصیبتی است که پس از چند روز انسان را رها می‌کند. اساساً در صبر بر مصیبت، ترک لذتی مطرح نیست، چنان‌که غالباً انتخاب وجود ندارد، در حالی که در ترک معصیت و انجام دادن طاعت، هم ترک لذت دنیایی مطرح است و هم انتخاب؛ چون انتخاب و عدم انتخاب او، در وقوع یا عدم وقوع معصیت و طاعت مؤثر است. به تعبیر علامه جوادی آملی:

اطاعت خدا، حقیقتی متصل و به هم پیوسته است، مانند ترک معصیت؛ یعنی به مراقبت همیشگی نیاز دارند، اما مصائب و مشکلات زندگی، وقایعی منفصل و جدای از یکدیگرند که با فواصلی کم یا زیاد رخ می‌دهند. ... معمولاً صبر از معصیت، بر صبر از طاعت، و صبر بر طاعت، از صبر بر معصیت دشوارتر است... (۳)

صبر از نظر درجات و مراتب سه گونه است:

۱. «صبر توده مردم که در اوایل سیر و سلو کنند و برای رهیدن از جهنم صبر پیشه می‌کنند.
۲. صبر سالکان و متوسط‌حالات که صبر زاهدانه و عابدانه دارند و صبرشان برای رغبت به بهشت الهی است.

۱- نک: کشف: ۶۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۹۱.

۳- ادب فنای مقربان، ج ۵، ص ۴۹۸؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۳. صبر عارفان و واصلان که جهت شوق دیدار محبوب بر همه ناملايمات صبر می کنند. (۱)

چون واقعاً «صبر» و شکیبایی، با توجه به مراتب و درجات یاد شده، دشواری خاص خود را دارد، خدای سبحان می فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (۳) و می فرماید انسان های الهی و ربانی، در برابر شداید و سختی های جهاد در راه خدا به دلیل صبر، هرگز سستی و رخوت به خود راه نمی دهند: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (۴) چنان که می فرماید: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ»؛ (۵) زیرا یاری طلبیدن از «خدا»، مدد جستن از «مبدأ فاعلی» و اعانت و یاری جویی از صبر و نماز در حد متمیم قابلیت قابل است؛ یعنی این دو ابزار انسان را برای دریافت فیض الهی آماده می کنند. پس خدا «مبدأ فاعلی» و صبر و نماز، «وسیله» برای قابلیت دریافت فیض الهی هستند. (۶) از این رو، صبر از دشوارترین منازل سلوکی و مقامات عرفانی است که با توجه به اقسام و مراتب آن، به تعبیر امام خمینی رحمه الله، صبر از معاصی منشأ تقوای نفس، صبر در طاعات منشأ انس به حق و صبر بر بلیات منشأ رضا به قضای الهی است و همه اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان و عرفان است. (۷) به همین دلیل، در احادیث اسلامی نیز صبر «مرز ایمان» شمرده شده است: «لا ایمان لمن لا صبر له» (۸)، یا «إذا ذهب الصبر

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، ص ۳۰۶.

۲- نک: بقره: ۴۵.

۳- نک: بقره: ۱۵۳.

۴- نک: آل عمران: ۱۴۶.

۵- نک: اعراف: ۱۲۸.

۶- نک: ادب فنای مقربان، ج ۵، صص ۵۰۲ - ۵۰۵.

۷- چهل حدیث، ص ۲۶۲.

۸- الکافی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۴.

ذهب الایمان» (۱).

از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری، صبر سه درجه دارد:

۱. صبر و پایداری در مقابل گناهان با توجه به وعیدهای الهی تا:

الف) ایمانش محفوظ بماند؛

ب) از کیفر اعمال در امان باشد؛

ج) ترک گناه بر اساس حیا که از بهترین هاست.

۲. صبر در انجام طاعت به وسیله:

الف) پاسداری همیشگی از طاعات و آداب و شرایط آنها؛

ب) رعایت اخلاص عمل؛

ج) افزودن بر آگاهی خود از طاعت و نتایج آن.

۳. صبر در گرفتاری و بلا با توجه به سه چیز:

الف) پاداش‌های نیکی که برای صابران در قرآن و اخبار رسیده؛

ب) انتظار فرج و گشایش الهی که خود برترین عبادت هاست؛

ج) کوچک شماری بلا و گرفتاری با یادکرد نعمت‌های پیشین. (۲)

در دیدگاه مرشد کامل و عارف قرآنی معاصر، حضرت امام خمینی رحمه الله بر اساس تقسیم‌بندی دیگر عارفان، صبر بر شش دسته است:

۱. صبرالله که از مقامات نازله سالکین است که از خود و آمال نفسانیه مسلح شدند و مهاجرت الی الله کردند.

۲. صبربالله و آن پس از تمکین این مقام است؛ یعنی مقام صبربالله به معنایی که گذشت؛ یعنی صبری که برای سالک ثابت است و مسافر کوی حقیقت

- ١- الكافي، ج ٢، ص ٨٩ ح ٥.
- ٢- راه و رسم منزلها، ج ١، ص ٢٩٤.

است و به عین‌الیقین رسیده است و خاصه کسانی است به صحو بعد المحو رسیدند. (۱)

۳. صبر علی‌الله ویژه کسانی است که مستقر در مقام دوم گشته‌اند؛ یعنی تمام رخدادها را جلوه اسماء و صفات حق دیده و بر آنها شکیبایی می‌کنند.

۴. صبر فی‌الله صبر در مسیر سیر و سلوک است که سالک طریق دوست، باید متحمل شود که ویژه اهل حضور است.

۵. صبر مع‌الله که راجع به اهل حضور و مشاهده جمال است. در وقت خروج از جلباب بشریت و تجرد از ملابس افعال و صفات و متجلی شدن به تجلیات اسماء و صفات و توارد واردات انس هیبت و حفظ انس از تلونات و غیبت از مقام انس و شهود.

۶. صبر عن‌الله از درجات عشاق و مشتاقین است از اهل شهود و عیان، در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند و این اشق مراتب صبر و مشکل‌ترین مقامات است و به این مرتبه اشاره دارد علی‌علیه السلام در دعای شریف کمیل: «فهبنی یا الهی و سیدی و مولای صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک». چنین صبری، مربوط به محبوبین جمال است که از جمال جمیل برای اطاعت خود او محبوب باشد.

علامه جوادی آملی درباره صبر درجه ششم یا صبر «عن‌الله»، تعبیر «صبر بر هجران» را مطرح می‌کند که از آن کسانی است که لقا و رضوان الهی را از دست داده‌اند. سپس می‌گوید صبر آنها سنگین‌ترین صبرهاست. از این رو، آنها بر وصال لقاء رب و رضوان می‌بالند و از فراقش می‌نالند. (۲)

۳. صبر در احادیث

اشاره

۳. صبر در احادیث

زیر فصل‌ها

الف) فضیلت صبر

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی‌الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

د) نشانه‌های صابران

- ۱- يك ساغر از هزار، صص ۱۹۹ - ۲۰۱؛ نك: چهل حديث، صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و شرح حديث جنود عقل و جهل، صص ۴۱۷ - ۴۲۰.
- ۲- تفسير تسنيم، ج ۱۳، ص ۳۶۰.

الف) فضیلت صبر

الف) فضیلت صبر

۱. قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «فى الصبر على ما يكره خير كثير» (۱).

۲. قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «لما سُئل ما الايمان؟ _ الصبر» (۲).

۳. قال على عليه السلام : «الصبر احسن حلال الايمان، و اشرف خلايق الانسان» (۳).

۴. قال على عليه السلام : «الصبر أعون شئ على الدهر» (۴).

۵. قال الصادق عليه السلام : «المؤمن يطبّع على الصبر على التّوابع» (۵).

در احادیث یاد شده، صبر، خیر کثیر در صبر برابر ناملایمات، تفسیر ایمان به صبر و سرشته شدن مؤمن بر صبر در برابر سختی‌ها، نیکوترین خصلت ایمان و ارجمندترین خلق و خوی انسان و بهترین یاور در برابر روزگار دانسته و تبیین شده است.

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

ب) نقش صبر در سیر و سلوک الی الله و تحصیل مقامات معنوی و الهی

۱. قال على عليه السلام : «بالصبر تدرك معالي الامور» (۶).

۲. قال على عليه السلام : «من صبر على الله وصل إليه» (۷).

۳. قال على عليه السلام : «بالصبر تدرك الرغائب» (۸).

که «صبر» را عامل رسیدن به مقامات بلند، خواسته‌ها و وصال به خدا برشمرده‌اند.

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

ج) صبر و پیروزی به واسطه آن در کمالات روحی، معنوی

۱- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۵۸، ح ۱۰۰۲۳.

۲- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۵۸، ح ۱۰۰۲۴.

۳- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۵۸، ح ۱۰۰۱۹.

- ٤- ميزان الحكمه، ج ٤، ص ٢٩٥٨، ح ١٠٠٢٨.
- ٥- ميزان الحكمه، ج ٤، ص ٢٩٦٠، ح ١٠٠٥٠.
- ٦- ميزان الحكمه، ج ٤، ص ٢٩٦٢، ح ١٠٠٥٩.
- ٧- ميزان الحكمه، ج ٤، ص ٢٩٦٢، ح ١٠٠٦٠.
- ٨- ميزان الحكمه، ج ٤، ص ٢٩٦٢، ح ١٠٠٥٨.

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «بالصبر تُبَوِّعُ الفرج و مَنْ يَدْمِنُ قَرَعَ الباب يَلْبَغُ» (۱).

۲. قال علي عليه السلام: «لا يعدم الصبور الظفر و إن طال به الزمان» (۲).

۳. قال علي عليه السلام: «الصبر كفيل بالظفر» (۳).

۴. قال علي عليه السلام: «الصبر مفتاح الدرك و النجح عقبى من صبر» (۴).

۵. قال الصادق عليه السلام: «الصبر يعقب خيراً فاصبروا تظفروا» (۵).

در احادیث یاد شده نیز آمده که از راه صبر، انتظار گشایش و باز شدن در به روی کوبنده پیوسته آن وجود دارد. همچنین صبر، ضامن پیروزی، کلید رسیدن و کامیاب شدن _ اگرچه زمان بردارد _ و دارای پی آمدهای نیک است.

(د) نشانه‌های صابران

(د) نشانه‌های صابران

رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود:

علامه الصابرين في ثلاث: أولها ان لا يكسل، والثانية ان لا يضجر، والثالثة ان لا يشكو من ربه تعالى، لأنه اذا كسل فقد ضيع الحق، و اذا ضجر لم يؤد الشكر، و اذا شكَا من ربه عزوجل فقد عصاه (۶).

نشانه صابران سه چیز است: نخست آنکه تنبلی نمی ورزند، دوم آنکه افسرده و دل‌تنگ نمی شوند و سوم آنکه از پروردگارش شکوه نمی کنند؛ زیرا تنبل حق را فروگزارد، افسرده و دل تنگ شکرگزار نیست و شکایت کننده از خدای خویش گناه و معصیت او را کرده است.

پس شکوه نکردن، شکر کردن یا عدم فروگزاری از حق، عدم شکرگریزی و شکوه‌گریزی از خدا در اثر صبر به دست می آید و شکیبایی و شکر همراه

۱- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۶، ح ۱۰۰۷۶.

۲- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۴، ح ۱۰۰۷۰.

۳- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۴، ح ۱۰۰۷۲.

۴- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۶، ح ۱۰۰۷۷.

۵- میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۹۶۴، ح ۱۰۰۷۱.

هم هستند.

با توجه به دیدگاه قرآن درباره صبر، صابران و نتایجی که صبر دربردارد، نگاه احادیث و روایات که به برخی از آنها اشاره شد و تفسیر دانشمندان اخلاق و علمای سیر و سلوک و عارفان از «صبر»، چنین فهمیده می‌شود که «صبر» از وسایل کلیدی در سیر الی‌الله و مفتاح فَرْج و ظَفَر در پیمودن مقامات معنوی و طریقت روحانی است و «صابر» هر چه آگاهی و اشتیاقش به خدا بیشتر و عمیق‌تر باشد، درجات عالی‌تر صبر را به دست می‌آورد تا به سرمنزل مقصود برسد.

صبر در واقع در سه مرحله سلوکی به صورت کلی مطرح است:

الف) صبر قبل از سلوک؛

ب) صبر هنگام سیر و سلوک؛

ج) صبر پس از وصول که صبر رجوع از وحدت به کثرت، و حق به خلق به حق، و صبر از فراق و هجران است و معرفت و محبت سازندگان اصلی مراتب صبر در مراحل سیر و سلوک خواهد بود.

به همین دلیل، در «صبر»، بصیرت و مراقبت، کارآیی فراوانی دارد و درجات صبر به درجات ایمان و سیر و سلوک انسان به سوی خدا مرتبط است که صبر و پایداری، نقش زیربنایی در توفیق انسان برای درک و ریاضت مواهب و نعمت‌های الهی، اعم از نعمت‌های مادی و معنوی و در نعمت‌های معنوی، نعمت شهود و وصال دارد که خدای سبحان فرمود:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...» (۱)

«وَأَلِّوْا اسْتِقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا.» (۲)

۱- نک: احقاف: ۳۵.

۲- نک: جن: ۱۶.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (۱)

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۲)

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» (۳)

«وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» (۴)

«فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» (۵)

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» (۶)

«وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (۷)

از آیات یاد شده فهمیده می شود که صبر قرآنی، چند ویژگی دارد:

۱. صبری همه جانبه و در همه ابعاد مادی، معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی است.
۲. صبر و سلوک الی الله، در هم تنیده و پیوسته به هم هستند. صبر، نوعی سلوک است و سلوک منهای صبر، ممکن نیست.
۳. «صبر» در همه روابط چهارگانه: انسان با خدا، خود، جامعه و جهان مطرح است.
۴. صبر با لوازم و ثمرات بسیار شیرین و دل نشین سلوکی، اعم از تحصیل معرفت افاضی و لدنی، عدم خوف و حزن، نزول فرشته ها و همراه است.
۵. صبر یعنی بودن و نبودن، ماندن و نماندن، شدن و گردیدن و سیوررت

۱- نک: فصلت: ۳۰.

۲- نک: احقاف: ۱۳.

۳- نک: روم: ۶۰.

۴- نک: مزمل: ۱۰.

۵- نک: مریم: ۶۵.

۶- نک: طه: ۱۳۲.

۷- نک: عصر: ۳.

ص: ۳۱۶

همراه با بصیرت.

فصل ششم: توکل

اشاره

فصل ششم: توکل

زیر فصل ها

۱. ماهیت توکل

۲. مراتب و درجات توکل

۳. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

۴. چند نکته درباره توکل

۵. فرق توکل و تفویض:

۱. ماهیت توکل

۱. ماهیت توکل

«توکل» که به معنای «گزینش و پذیرش و کیل» است، یکی از مراحل سیر سالکان الی الله شمرده می شود که در این سفر معنوی، سالک به آن نیازمند است و درصدد اکتساب آن برمی آید. توکل در لغت، واگذاری امری به معتمدی است از آن نظر که شخص خود را در انجام آن امر ناتوان می بیند. (۱) سرچشمه توکل، ایمان و ثمره آن، یقین، و هموارکننده راه سالک در رسیدن به توحید است.

امام خمینی رحمه الله در تعریف توکل، با اشاره به گفته های برخی از عارفان می نویسد: «التوکل علی الله: انْقِطَاعُ الْعَبْدِ إِلَيْهِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُلُهُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ» (۲) و معتقد است: توکل پس از ایمان، به چهار حقیقت حاصل می شود:

۱. ایمان به آگاهی و کیل در مورد احتیاجات موکل؛

۲. ایمان به قدرت و کیل در برآوردن احتیاجات موکل؛

۳. بُخْلِ نداشتن و کیل؛

۴. محبت و رأفت داشتن به و کیل. (۳)

- ۱- راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۳۱.
- ۲- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۰۰.
- ۳- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۴.

هم باشد.

توکل از دیدگاه ملاحادی سبزواری رحمه الله چنین ترسیم و تبیین شده است:

تَوَكَّلْ اَنْ لَا تَدْعَ الْاَمْرَ الٰی

مَقْدَّرِ الْاُمُورِ جَلًّا وَّعَلَا

وَلَيْسَ هٰذَا اِنْ تَكْفَى عَنْ عَمَلِ جِج

اِذْ رُبَّ اَمْرٍ بُوَسَائِطٍ حَاصِلٌ

مُخَصَّصَاتٍ فَاعِلٌ مَقْدَسٌ

وَإِنْ تُجِدِ فُكُفًّا فِی الْهَوَاجِسِ (۱)

چند نکته در ابیات یاد شده وجود دارد:

۱. توکل یعنی کار را به خدا که تقدیرکننده امور است، وا گذاشتن؛

۲. توکل با کار و تلاش منافات ندارد و بازدارنده از تلاش و تدبیر نیست؛

۳. وسایل در کارها مجاری فیض الهی برای تحقق امور بوده، تحت تقدیر و تدبیر الهی است؛

۴. توکل کننده، باید درصدد تهذیب نفس و طهارت از هواجس و خواطر نفسانی برآید و صحنه دل را غبارروبی کند و از تکاثرطلبی و فزونخواهی دنیوی پرهیزد.

استاد جوادی آملی نیز با تحلیل توکل، شبهه عدم کار و توسل به اسباب را در توکل حل کرده، از پندارهای باطل و اندیشه‌های نادرست پرده برداشته و می‌فرماید:

چنین نیست که انسان، بخشی از کار را با اسباب عادی بدون توکل انجام دهد و بخش دیگر را با توکل، توسل و دعا؛ بلکه همه اینها در همه بخش‌های فعل آدمی حضور و ظهور دارد و حتی در جایی که انسان با وسایل و اسباب کار می‌کند، باید بر خدا توکل کند. (۲)

چنان که امام خمینی رحمه الله نیز می‌نویسد:

توکل، هرگز با کسب و کار منافات ندارد، بلکه ترک کار و کسب و تصرف به بهانه توکل، از نقصان و جهل است؛ زیرا توکل، ترک اعتماد به اسباب است

۱- شرح منظومه، بخش حکمت، مقصد هفتم، ص ۳۵۲.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۳۶۵ و ۳۶۶.

و رجوع اسباب به مسبب الاسباب خواهد بود. (۱)

خواجه عبدالله انصاری نیز توکل را سپردن تمام کارها به صاحب کار و تکیه کردن بر خدا دانسته که این امر بر عوام مشکل، و بر خواص آسان است؛ زیرا خداوند تمام امور را به خود وابسته و دیگران را هیچ کاره می‌داند: «التوکل کله الامر - کله - الی مالک، والتعویل علی وکالته، و هو من أصعب منازل العامه علیهم، و أوهی السبل عند الخاصه، لان الحق تعالی قد وکل الامور کلها الی نفسه و آیس العالم من ملک شئی منها»، (۲) و چرا چنین نباشد که خدای متعال، سبب‌ساز و سبب‌سوز است و علم و قدرت مطلق دارد و بر اساس عدالت و حکمت عمل می‌کند؛ خدایی که «اللَّهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ» (۳)، «اللَّهُ یَفْعَلُ مَا یرید» (۴)، «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا» (۵) و «إِنَّ اللَّهَ یُحْکِمُ مَا یرید» (۶) است و خدایی که سبب غیر مغلوب و شکست‌ناپذیر است «وَاللَّهُ یُحْکِمُ لَّا مُعَقَّبَ لِحُکْمِهِ» (۷).

حال آیا نباید به این آیه توجه کرد که: «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا... وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»، (۸) پس به تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی در تفسیر توکل، یقین به دانایی و توانایی خدای تعالی، می‌تواند منشأ توکل و واگذاری امور به خدا باشد. (۹)

۲. مراتب و درجات توکل

اشاره

۲. مراتب و درجات توکل

زیر فصل ها

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله :

ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله :

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله :

الف) دیدگاه حضرت امام رحمه الله :

۱- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۴.

۲- راه و رسم منزلها، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳- نک: آل عمران: ۴۰.

۴- نک: بقره: ۲۵۳.

٥- نك: طلاق: ٣.

٦- نك: مائده: ١.

٧- نك: رعد: ٤١.

٨- نك: ابراهيم: ١٢؛ نك: تفسيرالميزان، ج ٤، ص ٦٠.

٩- اوصاف الاشراف، صص ٣٠ - ٥٠.

توکل بر حسب مقامات بندگان درجات گوناگونی دارد که عبارتند از:

۱. عامه موحدان که حق تعالی را خالق مبادی امور و کلیات جواهر و عناصر اشیا می‌دانند، اما تصرف او را محدود و احاطه ربوبی را قائل نیستند؛ زیرا علم به ربوبیت الهی نداشته و توحیدشان ناقص است و اگر هم توکل بر خدا نماید، یا لفظی و زبانی یا تقلیدی و از روی احتیاط است. (۱)

۲. اشخاصی که در مقام عقل توکل به خدا دارند؛ زیرا یا با برهان و یا با نقل معتقدند حق تعالی مقدر امور و مسبب اسباب و مؤثر در دار و وجود است (۲) و قدرت و تصرف او محدود به هیچ حدی نیست.

۳. آنان که توکل را از راه قلب یافته، یعنی تصرف حق در موجودات را به قلب رسانده و قلوبشان ایمانی آورده که مقدر امور خدا و سلطان و مالک اشیا اوست، اینها اگرچه صاحب مقام توکل هستند، اما به حسب مراتب ایمان و درجات آن، بسیار مختلفند تا به درجه اطمینان و کمال آن برسند که در درجه کامل توکل در قلوب آنها ظهور یابد. (۳)

۴. بالاترین مقام توکل برای سالکان رسیدن به مقام فنای کلی است که رجوع به مملکت خود و بقای بالله یافتند. سالک در این مقام، در عین حال که در کثرت واقع است، در توحید جمع مستغرق است و در عین حال که تصرفات موجودات را تفصیلاً می‌بیند، جز حق تعالی موجودی را متصرف نمی‌بیند. (۴)

(ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله :

(ب) دیدگاه خواجه عبدالله انصاری رحمه الله :

توکل سه درجه است که عبارتند از:

۱. توکل همراه با سبب‌جویی و سبب‌سازی به سه دلیل:

یک- تا نفس بدان مشغول شود.

دو- سود رساندن به مردم.

۱- نک: چهل حدیث، صص ۲۱۴ - ۲۱۷.

۲- چهل حدیث، صص ۲۱۴ - ۲۱۷.

۳- چهل حدیث، صص ۲۱۴ - ۲۱۷.

۴- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱۹.

سه- ترک نمودن هر گونه ادعا و گردن‌فرازی.

۲. توکل همراه با طلب و سبب‌سوزی برای رسیدن به سه چیز:

(الف) درست و راست نمودن توکل.

(ب) در هم کوبیدن خودخواهی و برتری‌جویی.

(ج) فراغ‌بال برای پاسداری از واجبات.

۳. توکل همراه با شناختی که انسان را از این اندیشه که کار واگذار به خود اوست، رهایی بخشد و نهایتاً از قید چنین توکلی آزاد شود و دریابد که خدا را در هیچ کاری شریکی نیست و همه امور به دست اوست. (۱)

۳. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

۳. معانی مراتب و درجات توکل در احادیث:

۱. امام رضا علیه السلام: «لَمَّا سِئِلَ عَنْ حَدِّ التَّوَكُّلِ _ : أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا». (۲)

۲. امام علی علیه السلام: «التَّوَكُّلُ التَّبَرُّي مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ، وَانْتِظَارُ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ». (۳)

۳. جبرئیل علیه السلام: «لَمَّا سَأَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ التَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ: الْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ، وَ لَا يُعْطَى وَ لَا يَمْنَعُ، وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَزُجْ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ، وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ». (۴)

در احادیث یادشده، چستی توکل از خدا ترسیدن و از غیرخدا ترس نداشتن، بری شدن از نیرو و توانایی خویش و چشم به راه مقدرات الهی شدن و دانستن اینکه مخلوق، قدرتی در سودرسانی و ضرر زدن ندارد و در دادن و ندادن نیز کاره‌ای نیست و به کلی چشم امید از خلق کردن و در نتیجه، چنین انسانی جز برای خدا کار نمی‌کند و از او بیم و امید ندارد و تنها چشم طمع به خدا دارد، تفسیر شده است.

۴. امام رضا علیه السلام: «التَّوَكُّلُ دَرَجَاتٌ، مِنْهَا أَنْ تَتَّقَى بِهِ فِي أَمْرِكَ كُلَّهُ فِيمَا فَعَلَ بِكَ، فَمَا فَعَلَ

۱- راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۵۶، ح ۲۲۵۳۰.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۵۶، ح ۲۲۵۲۴.

بَيْكَ كُنْتُ رَاضِيًا، وَتَعَلَّمْتُ أَنَّهُ لَمْ يَأْلِكَ خَيْرًا وَنَظْرًا وَتَعَلَّمْتُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكِ لَهٗ، فَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ بِتَفْوِيضِ ذَلِكِ إِلَيْهِ وَ مِنْ ذَلِكِ الْإِيمَانِ بِغُيُوبِ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَحِطْ عِلْمُكَ بِهَا، فَوَكَّلْتَ عِلْمَهَا إِلَيْهِ وَ إِلَى أَمْنَائِهِ عَلَيْهَا، وَ وَثَقْتَ بِهَا فِيهَا وَ فِي غَيْرِهَا» (۱).

از درجات توکل، یکی این است که در همه کارهایت در آنچه به تو کند اعتماد کنی و به آنچه با تو نماید، خشنود باشی و بدانی که او از هیچ خیر و نظر لطفی درباره تو کوتاهی نمی کند و بدانی که در این باره حکم، حکم اوست. پس با واگذاری امور به او، بر او توکل کن. دیگر اینکه، به غیب‌های خدا که در علم تو نمی گنجد، ایمان داشته و علم آنها را به او و به امنای او بر آنها واگذار و در این غیب‌ها و جز آنها به او اعتماد داشته باش.

۴. چند نکته درباره توکل

۴. چند نکته درباره توکل

۱. توکل بر خدا همراه با اعتقاد توحیدی به حسیب و کافی بودن اوست: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» (۲).

۲. توکل بر خدا در جهاد اصغر و اکبر، که نوح در مصاف و هم‌وردی با قوم تبهکار خویش دستور یافت بگوید: «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ» (۳) مهم‌ترین عامل رهایی از سلطه ابلیس و اغواء و اضلال او، توکل بر خداست: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (۴).

۳. توکل از اموری است که «هفتاد مرتبه» در قرآن به کار رفته و مؤمنان و متوکلان بر آن تکیه دارند و قوام کارهایشان در همه امور «توکل» بر خداست:

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۷۴، ح ۲۲۶۰۰.

۲- نک: توبه: ۱۲۹.

۳- نک: یونس: ۷۱.

۴- نک: نحل: ۹۹؛ نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۳۷۰ و ۳۷۱.

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۱) یا «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۲).

۴. توکل، انسان را قوی‌ترین مردم می‌نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا اباذر! اِنَّ سَرَكَ ان تَكُونَ اقْوَى النَّاسِ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (۳).

۵. توکل بر خدا، انسان را محبوب خدا می‌سازد: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (۴).

۵. فرق توکل و تفویض:

۵. فرق توکل و تفویض:

اگرچه در این زمینه، سخنان فراوانی را مفسران، حکیمان الهی و عارفان مطرح کرده‌اند، ما به دلیل اختصار در بحث، تنها به دیدگاه امام خمینی رحمه الله در این زمینه اشاره می‌کنیم:

تفویض، لطیف‌تر و دقیق‌تر از توکل است؛ زیرا که تفویض آن است که بنده، حول و قوت را از خود نیند و در تمام امور خود را بی‌تصرف داند و حق را متصرف و اما در توکل... متوکل حق را قائم مقام خود کند در تصرف و جلب خیر و صلاح... توکل در مصالح است، به خلاف تفویض که در مطلق امور است، و نیز توکل نمی‌باشد مگر بعد از وقوع سبب موجب توکل، یعنی امری که در آن توکل می‌کند بنده بر خدا، مثل توکل پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابش در حفظ از مشرکان، وقتی که گفته شد به آنها «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (۵) و اما تفویض قبل از وقوع سبب است...، مثل تفویض مؤمن آل فرعون (۶).

ایشان پس از طرح خلاصه شرح عبدالرزاق کاشانی و خواجه نصیر، در ادامه

۱- نک: تباين: ۱۳؛ توبه: ۵۱؛ ابراهيم: ۱۱؛ مجادله: ۱۰.

۲- نک: يوسف: ۶۷؛ ابراهيم: ۱۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۰۶۰، ح ۲۲۵۴۵.

۴- نک: آل عمران: ۱۵۹.

۵- نک: آل عمران: ۱۷۳.

۶- چهل حدیث، ص ۴۴۶.

سخن می‌فرماید:

در بودن توکل شعبه‌ای از تفویض، نظر است و در اعم شمردن تفویض را از توکل، مسامحه واضح است، و نیز دلیلی نیست بر آنکه توکل فقط بعد از وقوع سبب است، بلکه در هر دو مورد جای توکل هست و اما در حدیث شریف که فرمود: «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِیضِ ذَلِكِ إِلَيْهِ»، تواند بود که چون توکل نیست مگر با رؤیت تصرف خویش، لهذا برای خود وکیل اتخاذ نموده در امری که راجع به خود می‌داند. حضرت خواسته است او را ترقی دهد از مقام توکل به تفویض و به او بفهماند که حق تعالی قائم مقام تو نیست در تصرف، بلکه خود متصرف ملک خویش و مالک مملکت خود است. خواجه نیز در منازل السائرین در درجه ثالثه توکل، تنبه به این معنا داده. (۱)

فصل هفتم: رضا

اشاره

فصل هفتم: رضا

زیر فصل ها

۱. مفهوم رضا

۲. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

۱. مفهوم رضا

۱. مفهوم رضا

«رضا در لغت به معنای خشنودی، خوش دلی و تسلیم شدن است و در اصطلاح عرفانی، عبارت است از رفع کراهت قلب نسبت به مقدرات و شیرین شدن سختی‌های احکام قضا و قدر». (۱) به بیان دیگر، «رضا» خروج از رضای نفس و آمدن در رضای حق است. خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله با استناد به آیه: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»، (۲) رضا را چنین تعریف می‌کند:

رضا، خشنودی است و آن ثمره محبت است و مقتضای عدم انکار است، چه در ظاهر و چه در باطن و چه در دل و چه در فعل... و صاحب مرتبه رضا، همیشه در آسایش باشد. (۳)

پس اینکه در قرآن کریم آمده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۴) یا فرمود: «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (۵) یا فرمود: «يَا أَيُّهَا

۱- یک ساغر از هزار، ص ۲۰۸.

۲- نک: حدید: ۲۳.

۳- اوصاف الاشراف، صص ۳۰ - ۵۰.

۴- نک: مجادله: ۲۲.

۵- نک: بینه: ۸.

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً»^(۱) همه از تکاملِ نفسِ سالک در اثر عرفان و عشق و عبودیت الهی خبر می‌دهد.

مرتبه «رضا»، از مراتب عالی سلوک عرفانی و به تعبیری، نهایت مقام سالک است؛ زیرا «رضا» مقام واصلان است، نه «مقام سالکان»؛ چه اینکه سالک پس از طی مقامات معنوی و استکمالِ نفس در طی مراتب سلوکی، به درجه‌ای از یقین می‌رسد که اتصاف به صفت طمأنینه پیدا می‌کند.

در حدیثی از امام زین‌العابدین علیه السلام آمده است: «أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ، وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ ادْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ، وَأَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا»^(۲) که ناظر به سیر و سلوک فرد در رسیدن به «مقام رضا» است، چنان که در تفسیر معنای رضا آمده است: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل: فما تفسير الرضا؟ قال [جبرئيل]: الراضى لا يشخطُ على سيده أصاب من الدنيا أم لم يصب، ولا يرضى لنفسه باليسر من العمل» که بر خشنودی بنده از مولایش در هر شرایط و عدم رضایت از خویشتن دلالت می‌کند.

پس همواره در سلوک و شدن است و خطاب الهی به صاحب نفس مطمئنه «ارجعی»، شاید ناظر به همین معناست که اگرچه آخرین مقام «رضا» است، ولی خود این مقام، مبدأ سفر شهودی است. گفته‌اند دو آیه پایانی سوره فجر، برای امام حسین علیه السلام نازل شد؛ امام حسینی که عصر عاشورا در آخرین کلام خویش با خدا و محبوبش عرضه داشت «الهی رضا برضائک، تسليماً لفضائک، مطيعاً لامرک لامعبود سواک»^(۳).

این مطالب گویای این حقیقت است که سالک الی‌الله می‌کوشد به جایی

۱- نک: فجر: ۲۷ و ۲۸.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۴.

۳- مقتل مقرر، ص ۳۵۷.

برسد که خدا از او راضی شود و او نیز از خدا راضی گردد؛ یعنی از قضا و قدر الهی خشنودی یابد، چنان که در آیات مطرح گذشته وجود داشت. در حدیثی آمده است که اُسوه سالکان و الگوی واصلان، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه زندگی اش «ای کاش» فرمود: «لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لشیء قدمضی: لو کان غیره» (۱).

کلمه رضا و مشتقات آن، بیش از هفتاد بار در قرآن کریم به کار رفته است. خواجه عبدالله انصاری، آیه «رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً» (۲) را برای مقام رضا برگزید؛ زیرا خشنودی در این آیه، دوطرفه است: نفس مطمئنه از خدا راضی است و خدا نیز از او راضی است. از امام صادق علیه السلام حدیثی وارد شده که ریشه‌های پیدایش خشنودی و اندوه را مطرح می‌سازد. ایشان فرمود: «ان الله بعدله و حکمه و علمه جعل الرُّوحَ والفرح فی الیقین و الرضاء عن الله تعالی و جعل الهمّ و الحزن فی الشک فارضوا الی الله و سلّموا له» (۳).

خواجه عبدالله انصاری رحمه الله که رضا را وقوف راستین و آرام‌بخش در برابر خواسته خدا تعریف کرد، برای آن سه درجه قائل است:

درجه اول _ خشنودی عام که همان راضی شدن به ربوبیت و تکیه گاه دین و پاک‌کننده انسان از آلودگی به شرک اکبر است و سه شرط دارد:

۱. خدا را از همه بیشتر دوست داشته باشد که این معنای ایمان است؛

۲. هر چه بیشتر به تعظیم الهی پردازد که این لازمه احسان است؛

۳. اطاعت خدا را مقدم بر همه چیز بداند که این معنای اسلام است.

درجه دوم- رضای به قضای الهی است به سه شرط:

۱. یکسانی همخوانی حالات؛

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳.

۲- فجر: ۲۸.

۳- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۲.

۲. دست برداشتن از دشمنی با مردم؛

۳. رهایی از پافشاری بر دعا و درخواست.

درجه سوم - رضا به رضای خداست و سه ویژگی دارد:

۱. در هیچ کاری چون و چرا نکند؛

۲. اختیار خویش را به خدا واگذارد؛

۳. در برابر خدا و حتی در افتادن به آتش، از خود و تشخیص خود دم نزنند. (۱)

هجویبری می گوید:

رضا، نهایت مقامات است و بدایت احوال. یک طرفش در کسب و اجتهاد و طرف دیگرش در محبت و غلیان، و فوق آن مقام نیست و انقطاع مجاهدت اندر آن است. پس ابتدای آن از مکاسب بود و انتهای آن از مواهب. (۲)

بر اساس تقسیم بندی ابونصر سراج در اللّمع و عزالدین کاشانی در مصباح الهدایه و...، «رضا» آخرین مرتبه و مقام سالک است که آن را «باب الله الاعظم» و بهشت دنیا نامیده اند. (۳) امام خمینی رحمه الله نیز در این باره می فرماید:

مقام رضا، عبارت است از خشنودی و فرحناکی عبد از حق و مرادات او و قضا و قدر او و لازمه این خشنودی، خشنودی از خلق نیز هست و حصول فرح عام است. (۴)

ایشان، سرچشمه های تحصیل رضای خدا را نیز در چهار چیز می داند:

الف) علم به جمیل بودن حضرت حق ذاتاً، صفاتاً و فعلاً؛

ب) ایمان قلبی به جمیل بودن حق در همه مراتب؛

۱- راه و رسم منزلها، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲- کشف المحجوب، ص ۲۲۶.

۳- اللّمع، ص ۵۰؛ مصباح الهدایه، ص ۳۹۹.

۴- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۶۳.

ج) طمأنینه نفس به مقام جمیلت حق.

د) مقام مشاهده که برای اهل معرفت و اصحاب قلوب رُخ می‌دهد که سه درجه برای آن مطرح است:

۱. مشاهده تجلی افعالی؛

۲. مشاهده تجلی صفاتی و اسمایی؛

۳. مشاهده تجلی ذاتی و این دو مقام، ارفع از اسم رضا و امثال آن است؛ گرچه روح رضا که حقیقت محبت و جذبه است، در این مقام به طور کامل موجود است. (۱)

همچنین حضرت امام «مراتب رضا» را نیز سه چیز می‌داند:

۱. رضا به مقام ربوبیت حق؛

۲. رضا به قضا و قدر حق؛

۳. رضا به رضای الهی. (۲)

۲. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

۲. مقام، مراتب و ثمرات رضا در احادیث

الف) جایگاه و منزلت رضا و معنای آن:

— پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «أُعْبِدُ اللهَ فِي الرِّضْلِ، فَاِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فِيهِ الصَّبْرَ عَلَى مَا تَكْرَهُ خَيْرٌ كَثِيرٌ». (۳)

امام علی علیه السلام: «نِعْمَ الْقَرِينُ الرِّضَا». (۴)

امام صادق علیه السلام: «رَأْسُ طَاعَةِ اللهِ الرِّضَا بِمَا صَنَعَ اللهُ فِي مَا حَبَّبَ الْعَبْدَ وَفِي مَا كَرِهَ». (۵)

ب) نسبت ایمان و رضا:

۱- نک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۱۷۲ - ۱۷۹.

۲- نک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۱۶۶ - ۱۷۸.

۳- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۸۸، ح ۷۲۸۴.

٤- ميزان الحکمه، ج ٥، ص ٢٠٨٨، ح ٧٢٨٣.

٥- ميزان الحکمه، ج ٥، ص ٢٠٨٨، ح ٧٢٩٠.

امام علی علیه السلام: «الایمان اربعه ارکان: الرضا بقضاء الله و التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله، و التسلیم لامر الله». (۱)

امام علی علیه السلام: «اجدر الاشیاء بصدق الایمان: الرضا و التسلیم». (۲)

امام علی علیه السلام: «نعم قرین الایمان الرضا». (۳)

(ج) ثمرات و نتایج رضا:

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «ارضَ یقسمُ الله تَکُنْ اَغْنی النَّاسَ». (۴)

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «اذا احبَّ الله عبداً ابتلاه، فان صبر اجتبه و ان رضى اصطفاه». (۵)

امام علی علیه السلام: «القنوع عنوان الرضا». (۶)

امام علی علیه السلام: «الرضا ینفی الحزن». (۷)

امام علی علیه السلام: «ارض، تَشْتَرِح». (۸)

امام خمینی رحمه الله در تفاوت توکل و رضا می نویسد:

مقام رضا، غیر از مقام توکل است، بلکه از آن شامخ تر و عالی تر است؛ زیرا که متوکل، طالب خیر و صلاح خویش است و حق تعالی را چون فاعل خیر می داند، او را وکیل خویش انتخاب می کند در بهبود بخشیدن امورات خویش، اما فرد «راضی» این چنین نیست؛ زیرا او پسندد هر چه را جانان پسندد. بنابراین، مقام رضا برتر از مقام توکل است. (۹)

حافظ شیرازی نیز عمیق سروده است:

رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاد است

۱- کافی، ج ۲، ص ۷، ح ۵.

۲- غررالحکم، ح ۳۲۴۷ و ۳۷۲۳.

۳- غررالحکم، ح ۳۲۴۷ و ۳۷۲۳.

۴- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۹۲، ح ۷۳۱۳.

۵- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۰۹۲، ح ۷۳۰۶.

- ٦- ميزان الحکمه، ج ٥، ص ٢٠٩٢، ح ٧٣١٤.
- ٧- ميزان الحکمه، ج ٥، ص ٢٠٩٤، ح ٧٣٢٠.
- ٨- ميزان الحکمه، ج ٥، ص ٢٠٩٤، ح ٧٣١٨.
- ٩- چهل حديث، ص ٢١٥.

و سعدی سروده است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و امام خمینی رحمه الله نیز سروده است:

گر بار عشق را به رضا می کشی چه باک

خاور به جا نبود و یا باختر نبود

و بدانیم که «رضا» و «خشیت» به هم مربوط هستند. خدای سبحان فرمود: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ»^(۱)، چنان که «خشیت» را نیز به «معرفت» وصل می کند: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^(۲) و معرفت، رضایت و خشیت، با «رسالت» انسان الهی در همه ابعاد فکری و اجتماعی گره می خورد که بوی توحیدی می دهد: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^(۳).

امید است سالک واصل به مقام «رضا»، که سیر از کثرت به وحدت و خلق به حق است، برسد و مراتب دیگر سلوک و منازل بعدی را پشت سر نهد و به مسئولیت های خود در ساحت دین شناسی و دین داری عمل کند، که عارفان قرآنی و سالکان اهل بیته چنینند.

۱- نک: بینه: ۸.

۲- نک: فاطر: ۲۸.

۳- نک: احزاب: ۳۹.

بخش ششم: اصناف انسان ها در قرآن

اشاره

اصناف انسان ها در قرآن

زیر فصل ها

پیش درآمد

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه گانه

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی

فصل چهارم: راه های رسیدن به مقام ابرار و مقربان

فصل پنجم: باز بودن راه قرب

فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب

قرآن کریم، کتاب «انسان‌شناسی» و «انسان‌سازی» است و این کتاب «تدوین»، با آن «کتاب تکوین» تطابق و هم‌خوانی کامل دارد و به همین دلیل، کتاب هدایت و سعادت انسان است. انسانی که از نظر تکوینی، «آزادی و اختیار» دارد تا راهی را که قرآن به او نشان می‌دهد، راه رشد یا غی، هدایت یا ضلالت، شکر یا کُفر و... را به اختیار خویش برگزیند، تا «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، (۱) در جریان «هُيَوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (۲) تحقق یابد و آگاهی‌بخشی با آزادی‌گرایی انسان صورت عینی یابد.

البته او از نظر «تشریحی» آزاد نیست تا هر راهی را برود و هر کاری انجام دهد و در برابر آگاهی و آزادی در انتخاب راه و انجام عمل، مسئولیت دارد. هدف نهایی نبوت و رسالت و شریعت الهیه یا دین خدا، آن است که انسان با «معرفت و عبودیت» به گرایش‌های فطرت خود لیبیک گوید و راه لقاءالله را در پیش گیرد. از این رو، برای رسیدن انسان به منزلت لقای رب، هم راه، هم روش و هم قانون و دستورالعمل‌ها را با تبیین «هدف» ارائه فرمود که روش اصلی، «مجاهدت» و هدف اصلی و نهایی، «مشاهدت» است، به گونه‌ای که نه اصل

۱- نک: دهر: ۳.

۲- نک: تغابن: ۲.

«جهاد اکبر» و نه اصل شهود، هیچ کدام اصالت و موضوعیت ندارد و مطلوب بالذات نیست، بلکه مقصود اصلی و مطلوب ذاتی، «مشهود» است، نه شهود و شاهد؛ زیرا سالک بیدار با طی مقامات سلوکی و منازل عرفانی، به مرتبه‌ای می‌رسد که از «خود فانی» می‌شود و حتی از فنای خویش نیز فانی می‌گردد که به «فناء الفناء» شهره است.

بنابراین، طبق آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^(۱) انسان از منظر قرآن، مسافر کوی خدا و سائر یار لقای رب است^(۲) و چنانچه عوالمی را در «قوس نزول» پیموده و از عوالم عقلی، به عالم طبیعت و نشئه دنیا یا جهان ناسوت _ که به تعبیر عارفان، کشف کاخ باعظمت هستی است _ آمده (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ)^(۳) همان‌طور عوالمی را پیش روی دارد تا در «قوس صعود» به دیدار دلبر و دلدارش برسد.

به تعبیر قرآن کریم، این «سیر الی الله» با تصعید و رفعت بر اساس شناخت جامع بود و نبودها و جامه عمل پوشاندن بایدها و نبایدهای اخلاقی، شرعی و سلوکی که همه در شریعت حقه محمدی صلی الله علیه و آله، کاملاً تبیین، تعیین، توصیف و توصیه شده‌اند، تحقق می‌یابد و بود و نبود از حیث معرفتی حکمی، به بود و نمود از حیث معرفتی _ عرفانی ارتقاء پیدا می‌کند. پس سالک، در سایه‌سار شجره طیبه «مراقبت نفس» به باید و نبایدهای مناسب با مقامات معنوی و

۱- نک: انشقاق: ۶.

۲- نک: آشنایی با قرآن، ج ۱۲، ص ۱۷۶: ای انسان! تو با یک رنجی و با یک حرکتی عنیف و شدید و سختی به سوی پروردگار خودت در حرکتی. نکته عمده این است که فرمود: «كَادِحٌ» و فرمود: «أَسَىٰ تَكْدَحُ»؛ یعنی تو همین الآن در حال سیر و حرکت به سوی پروردگارت هستی (نه اینکه در آینده چنین می‌کنی) و قیامت، پایان همین حرکت است. «قیام يوم اللّقاء است».

۳- نک: تین: ۴ و ۵.

فتوحات غیبی در عروج الی الله تا شهود الله، ملتزم می‌شود و از مشافهه به مشاهده، از دانایی به دارایی، از حصول به حضور، و از فهم به شهود واصل می‌گردد. از این رو، سالک هم به ره توشه‌های علمی _ معرفتی و هم به زاد و توشه عملی _ عینی نیازمند است که قرآن کریم و انسان کامل، عهده‌دار تبیین و تفسیر آنها شده‌اند. در نتیجه، باید «تجربه» کرد، نه «ترجمه»، و باید «درایت» و رؤیت باشد، نه «روایت» و این البته کار هر کس نیست. اگرچه راه رؤیت حقایق به چشم دل به روی همگان گشوده است، ولی همگان چنین حقیقتی را تجربه نمی‌کنند؛ زیرا انسان آزاد در تکوین، آزاد در تشریح نیست که هر کاری را انجام دهد، بلکه همه افکار، انگیزه‌ها، خُلقیات و اعمالش در ساختن شاکله و شخصیتش نقش کلیدی دارند و در رهبری یا رهزنی او به سوی غایت آفرینش و هدف خلقت و نهایت زندگی اش، تأثیرگذارند. به همین دلیل، عوالم صعود و موانع صعود یا راه عروج و نزول در پیش روی انسان است و انسان با دو دشمن درون (نفس اماره، مسوئله و خواهش‌های نفسانی) و بیرون (تلیسات ابلیسی و وسوسه‌های شیطانی) مواجه می‌شود. ابلیس سوگند یاد کرده است در کمین گاه انسان باشد تا صراط مستقیم سلوک را نیاماید، مگر اینکه انسان، با مجاهدت و ریاضت مشروع و معقول، به تدریج از تیررس شیطان خارج شود و به گروه «مُخْلِصین» پیوندد.

ناگفته نماند که در راه عشق نیز وسوسه اهریمن، بسیار و آسیب‌پذیری انسان سالک بی‌شمار است و بیداری و هشیاری ویژه‌ای می‌طلبد و «مراقبت» خاصی لازم است تا انسان مشتاق لقای رب و مسافر کوی حق، بر محور فطرت توحیدی و جان شیفته جمال جانان و لبیک‌گویی به دعوت حیات بخش

و کمال آفرین خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و التزام عملی به ندای «ولایت» _ که جامع نبوت و رسالت در تأمین سعادت انسان است _ بتواند راه دشوار سلوک را در پیش گیرد و «منازل» را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد، تا به سرمنزل مقصود و قرارگاه اصلی که «عندالله» و بهشت دیدار محبوب است، راه یابد. پس «وَلْتَعَدَّ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ»، (۱) تا از فهم و شهود در «حضور» خدا بودن «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»، (۲) به درک و دریافت «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»، (۳) یعنی سیر تکاملی و سیوررت تصعیدی یابد و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» و «هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» را در همه مراحل سلوک تا شهود، از آغاز تا انجام و در مبدأ فاعلی تا مبدأ غایی مشاهده کند. پس سرنوشت انسان در فرجام و سرانجام حرکت و سیوررت، «لقاءالله» است، ولی اینکه انسان کدام چهره خدا را ملاقات می کند و با کدام وَجْه الهی مواجه می شود؛ وَجْه مهر و جمال یا قهر و جلال، در اختیار انسان است.

به همین دلیل، انسان‌هایی که در مسیر کمال مطلق در حرکت هستند، با توجه به نوع شناخت‌شان در بود و نبوده‌ها، باید و نبایدها و بود و نموده‌ها و تعبد و التزام عملی به بایدها و نبایدهای هم‌سنخ با بود و نموده‌ها، به گروه‌های گوناگون و اصناف مختلف تقسیم می‌شوند. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله پس از بیان راه معرفت نفس و انقطاع الی الله به وسیله توبه، انابه، محاسبه، مراقبه، صَمْت، جوع، خلوت، شب‌زنده‌داری:

وَإِنَّمَا الْإِخْتِلَافُ فِي نَاحِيهِ الْأَخَذِ وَالتَّفَاوُتَ فِي إِدْرَاكِ الْمَيِّدِرِكِينَ وَالسَّيْرِ إِلَيْهِ سَبْحَانَهُ الَّذِي هُوَ أَيْضاً نَتِيجَةُ الْفَهْمِ وَالْعِلْمِ نَخِيلِفُ بِإِخْتِلَافٍ وَ يَنْشَعِبُ بِأَنْشَعَابِهِ وَ

۱- نک: قمر: ۱۷.

۲- نک: علق: ۱۴.

۳- نک: بقره: ۱۱۵.

لَعَمْرِي هُوَ مِنَ الْوُضُوحِ بِمَكَانٍ، وَقَدْ ذَكَرْنَا هُنَاكَ إِنَّ النَّاسَ عَلَى طَبَقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ، كُلُّ طَبَقَةٍ تَأْخُذُ عَلَى طَبَقِ فَهْمِهِ وَ يَعْمَلُ عَلَى وَتِيرَتِهِ لِلَّهِ. (۱)

که این مطالب از آن به دست می آید:

۱. قرآن کریم، همه نیازهای شناختی و شهودی انسان را بیان کرده است.

۲. انسان‌ها بر اساس اختلاف در فهم و معرفت و قدرت قوه عقلانیت، برداشت‌های متفاوت دارند.

۳. سیر به سوی خدای سبحان، نتیجه فهم و فعل یا علم و عمل بوده، اختلاف و کثرت در گروه‌های مختلف مردم نیز تابع اختلاف و کثرت در فهم و علم و فعل و عمل است.

۴. انسان‌ها بر اساس استعدادها و ظرفیت‌های علمی و عملی و سپس میزان مجاهدت و تلاش‌های مختلف، گروه‌ها و اصنافی را تشکیل می‌دهند که به چگونگی استفاده آنها از همان آزادی، آگاهی، حق انتخاب و مسئولیت‌پذیری، بستگی تام و تمام دارد.

هر چه انسان بیناتر باشد، دارا تر خواهد بود و هر چه از عالم طبیعت و ظاهر هستی منقطع‌تر و بریده‌تر باشد، به باطن و بلکه بواطن هستی بیشتر و بهتر راه می‌یابد و درجات عالی وجود را می‌پیماید و از عرفان و اراده و عقل خویش، در پرتو ایمان و شریعت، بهره‌گیری عمیق‌تر و کارآمدتر می‌نماید.

قرآن کریم که بیانگر همه چیز است، برای همه انسان‌ها در مراتب و درجات مختلف راه و برنامه دارد، تا همگان را به کمال امکانی و مطلوب خویش برساند. البته در یک تقسیم‌بندی کلی که از آموزه‌های قرآنی استفاده می‌شود، انسان‌ها دو دسته‌اند: هدایت‌پذیران و اهل صعود، هدایت‌ناپذیران و اهل سقوط یا انسان‌های بینا، بیدار و عاقل و انسان‌های نابینا، خفته و جاهل.

به همین دلیل، عقل و جهل در برابر هم و بینایی حقیقی و کوری باطنی در مقابل هم هستند.

با توجه به مطالب پیش گفته که به نوعی مبادی تصویری و تصدیقی تقسیم‌بندی انسان‌هاست، اصناف انسان‌ها در قرآن سه دسته‌اند:

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. (واقعه: ۷ - ۱۱)

اگر با نگاه تفسیری به آیات یاد شده بنگریم، به این نکته دست می‌یابیم:

۱. «زوج، همیشه به جنس مذکر و مؤنث گفته نمی‌شود، بلکه به اموری که قرین هم هستند نیز اطلاق می‌گردد. از آنجا که اصنافی از مردم در قیامت و حشر و نشر، قرین یکدیگرند، به آنها ازواج اطلاق شده است.»^(۱) به تعبیر استاد شهید مطهری رحمه الله:

شما سه صنف مردم خواهید بود و شما مردم به سه دسته تقسیم خواهید شد که دو دسته شما اهل نجاتند و یک دسته اهل هلاک...^(۲)

علامه طباطبایی رحمه الله هم فرمود: «زوج به معنای صنف است؛ پس ازواج سه گانه، یعنی اصناف سه گانه».^(۳)

۲. اصناف سه گانه انسان‌ها عبارتند از:

الف) اصحاب یمین (اهل نجات)؛

ب) اصحاب شمال (اهل هلاک)؛

ج) السابقون که مقربین هستند (اهل نجات).

از دیدگاه علامه طباطبایی رحمه الله:

میمنه از ماده «یمن» است که مقابل شوم است و معنایی بر خلاف آن دارد. پس

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۱۴.

۲- آشنایی با قرآن، صص ۸۸ و ۸۹.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۷.

«اصحاب میمنه»، اصحاب و دارندگان یمن و سعادتند و در مقابل آنان، «اصحاب مشئمه» هستند که اصحاب و دارندگان شقاوت و شئامند. (۱)

به تعبیر استاد مطهری:

شئامت هر کسی از خودش، یعنی عملش ناشی می‌شود، کما اینکه یمن و میمنت (از همان ماده یمن است) و برکت هر کسی از عمل خودش شروع می‌شود. پس گانّه مقصود از «اصحاب میمنه»، افراد پر خیر و برکت هستند و مقصود از «اصحاب مشئمه»، افراد پر شئامت. (۲)

در حالی که در تفسیر نمونه «اصحاب یمین» کسانی شمرده شدند که نامه اعمالشان را به دست راست داده و نشانی از هلاکت آنهاست. (۳) پس تفسیر به «دست راستی و دست چپی» به این معنا به سعادت‌مند و شقاوت‌مند بازمی‌گردد و به همین دلیل شهید مطهری هر دو معنای راست در برابر چپ، و میمنت و برکت در برابر شئامت و شر یا سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان را پذیرفته است. (۴)

البته مرحوم علامه طباطبایی، تفسیر آیات یاد شده را به دست راستی‌ها و دست چپی‌ها، تفسیر درستی نمی‌داند؛ به دلیل آنکه در مقابل اصحاب میمنه، اصحاب مشئمه قرار گرفته، نه میسره، چنان‌که در آیه بعدی نیز در مقابل اصحاب یمین، اصحاب شمال آمده است. (۵)

مراد از «سابقون» در «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» چیست؟ علامه طباطبایی می‌نویسد:

در قرآن کریم آیه‌ای که صلاحیت تفسیر سابقون اول را داشته باشد، آیه شریفه «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۶) و

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۸.

۲- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳- تفسیر نمونه، ج ۲۳، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۴- آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۹۰.

۵- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۸.

۶- فاطر: ۳۲.

آیه شریفه «وَلِكُلِّ وِجْهَهُ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (۱) و آیه شریفه «أُولَئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (۲) است.

از این آیات به دست می‌آید مراد از «سابقون»، کسانی هستند که در خیرات سبقت می‌گیرند و قهراً وقتی به اعمال خیر سبقت می‌گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست، سبقت گرفته‌اند. از این رو، در آیه «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ» (۳) به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور فرموده به مغفرت و جنت سبقت گیرند. پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند. در آیه مورد بحث هم که می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»، مراد از سابقون اول، سابقین به خیرات و مراد از سابقون دوم، سابقین به اثر خیرات، یعنی مغفرت و رحمت است. (۴)

استاد شهید مطهری نیز فرموده است:

سابقون کسانی هستند که در همه خیرات پیشی گرفته‌اند؛ پیشی گیرندگان هستند. اهل میمنه هم مسلّم به خیرات رسیده‌اند، ولی بعد از همه رسیده‌اند. اهل میمنه _ از آیاتش همچنین می‌شود استفاده کرد _ مردمی هستند که یا در ابتدا اهل گناه بوده‌اند و بعد تائب شده‌اند و یا مردمی هستند که گناه و طاعتشان، غفلت و تذکرشان با یکدیگر بوده، ولی در عین حال جانب طاعت و عمل صالح در آنها چربیده است، ولی سابقین و پیشی گیرندگان، اصلاً مردمی هستند که در این راه همیشه پیشتاز و جلو بوده‌اند. اینها افرادی نیستند که یک مدتی در راه دیگر بوده‌اند یا یک حالت نوسانی داشته باشند، گاهی از این طرف بروند، گاهی از آن طرف، ولی در نهایت امر بگوییم در راه راست هستند؛ نه، اینها کسانی هستند که در هر کار خیری، سابق و مقدم بر دیگران هستند... (۵)

ایشان در جایی دیگر می‌فرماید:

۱- بقره: ۱۴۸.

۲- مؤمنون: ۶۱.

۳- حدید: ۲۱.

۴- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۹.

۵- آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۹۲.

سابقون و مقربون، گروهی هستند که ضمن اینکه از ابرار هستند، دارای درجه و مقامی بالاتر نیز هستند و بدیهی است کسی که دارای مقام بالاتر است، مقام پایین تر را به طریق اولی دارد. پس ابرار دو گونه‌اند: ابراری که فقط ابرار محض هستند و ابراری که به درجه بالاتری هم رسیده‌اند که همان درجه مقربین است. (۱)

به تعبیر تفسیر نمونه:

«سابقون»، کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدم‌اند. آنها «اسوه» و «قدوه» مردمند، امام و پیشوای خلقند و به همین دلیل، مقربان درگاه خداوند بزرگند... (۲)

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، ص ۱۵۳.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۱۶.

فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان ها

اشاره

فصل اول: نکاتی درباره اصناف انسان ها

حال با توجه به تفسیری که برای «اصحاب یمین»، «السابقون» و «اصحاب شمال» وجود دارد، باید چند نکته محوری را که در سیر و سلوک الی الله نقش محوری دارد، در نظر گرفت.

نکته اول

نکته اول

انسان ها با توجه به نوع جهان بینی، ایدئولوژی، و نظام معرفتی و بینشی، معنوی و گرایشی _ ارزشی و رفتاری یا کنشی و واکنشی که دارند، می توانند جایگاه خود را در اصناف سه گانه انسان ها تعیین کنند و قُرب و بُعد آنها در هندسه هستی و نظام وجود تعیین گردد. حال اگر از جهان بینی و منطق الهی _ توحیدی و ایدئولوژی و ارزش های اسلامی برخوردار باشد، مصداق «إِلَيْهِ يَصِيحُ عَدُ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^(۱) قرار می گیرد و با انگیزه و اندیشه توحیدی و اخلاق و عمل الهی، درجات سلوکی را می پیماید و می تواند به مرتبه «اصحاب یمین» برسد و سپس از آن مرتبه بگذرد و به مرتبه «مقربین» راه یابد؛ زیرا راه ورود به جرگه مقربان باز است. البته مقربان نیز مراتب دارند، همان طور که برخی مفسران در بیان مصداق «السابقون»، بر اساس روایاتی معتقدند به چهار نفر، یعنی هابیل، مؤمن آل فرعون، حبیب نجار و امیر مؤمنان علی علیه السلام تطبیق داده

شده (۱) که البته به معنای محدودسازی مفهوم آیه نیست. یا ابن عباس در حدیثی می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره این آیه پرسیدم، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است: «ذَلِكْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شِيعَتُهُ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ، الْمُقْرَبُونَ مِنَ اللَّهِ بِكَرَامَتِهِ لَهُمْ» (۲). یا در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که، به جمعی از پیروان خود خطاب کرد و فرمود: «انتم السابقون الأولون و السابقون الآخرون، و السابقون في الدنيا إلى ولايتنا، و في الآخرة إلى الجنة» (۳).

همه این احادیث، گویای این حقیقتند که «قرب مقامی و معنوی»، در برابر «بُعد مقامی و معنوی» معلول و متفرع بر عقاید، اخلاق و اعمال انسان است و هرگاه آدمی بتواند در اثر فکر و معرفت و فعل و معنویت، راه تعالی و تصعید تکاملی را در پیش گیرد، می تواند مرحله اصحاب یمینی را به مرحله مقربان برساند؛ یعنی کلمه طیبه، اخلاق طیبه و عمل طیبه، عوامل قرب وجودی چنین انسان هایی خواهد بود. به تعبیر استاد جوادی آملی:

اگر انسان چنین شد، از حدّ «اصحاب الیمینه» و «مُتَعَلِّمٌ عَلَيَّ سَبِيلِ نَجَاهِ» (۴) می گذرد و جزو مقربین و «عالم ربانی» و مشمول «و حالی فی خدمتک سرمد» و نیز مصداق آیه کریمه «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۵) می شود؛ زیرا در بُعد درک، عقل و در بُعد عمل، اختیار همه شئون او را تنظیم و رهبری می کند و به تعبیر فارابی، او «متحرک بالاختیار» است، نه متحرک بالاراده؛ زیرا عاقل بالفعل است، نه بالقوه. پس خیال، وَهْم و حَسَّ او تحت الشعاع عقل اوست. البته حَسَّ، وَهْم و خیال او بالفعلند، نه عاقل بالقوه. وقتی واقعیت انسان را یک مرحله بالاتر تأمین کند، مراحل مادون، جزو شئون

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۱۵؛ تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۱۶؛ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۱۰.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۱۹.

۳- ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۲۰.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۵- انعام: ۱۶۲.

مرحله بالاتر به شمار می آید و در برابر او تصمیم نمی گیرند و ادراک و تحریک مستقلی ندارند. (۱)

بنابراین، قرب و بُعد انسان در قیاس با مقام اصحاب یمین از مقربان، به تفکر و نوع تفسیر او از جهان هستی و میزان عمل به دستورالعمل های الهی و خلوص و معرفت و محبت او به خدای سبحان و ولایتش به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اهل بیت بازمی گردد.

نکته دوم

نکته دوم

با رویکرد به آیات قرآن و احادیث، می توان به تعریف، ویژگی ها و کارکردهای هر کدام از اصحاب شمال، اصحاب یمین و مقربان دست یافت. در بسیاری از آیات به این گروه ها اشاره شده است؛ از جمله: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» (۲) و «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيْنَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقْرَبُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَحْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكِ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنَ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ» (۳) چنان که پیش از آن درباره «فَجَارِ» می فرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينٍ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ» (۴) و در جایی دیگر، درباره «ابرار» فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا...» (۵)

امام علی علیه السلام نیز در این باره فرمود: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَيَّ سَبِيلِ نَجَاهِ

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

۲- نک: فاطر: ۳۲.

۳- نک: مطففین: ۱۸-۲۸.

۴- نک: مطففین، ۷-۹.

۵- نک: دهر: ۵ و ۶.

وَ هَمَّج رَعَاغُ» (۱) قرآن، با مقابل نهادن ابرار و فجّار فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصِفُونَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا اهل الدنيا (ظالم لنفسه)

بِغَائِبِينَ» (۲) و آیاتی از قرآن که به بَرّ، ابرار، سرعت و سبقت در خیرات و مغفرت و رضوان الهی و... دلالت دارند، مثل: بقره: ۱۷۷ و ۱۴۸، حدید: ۲۱، مؤمنون: ۶۱، آل عمران: ۹۲ و... .

پس می توان گروه های سه گانه انسان ها را با چنین تصویری نشان داد که حکایت از مراحل فکری و مراتب اخلاقی _ روحی و درجات عملی آنها نیز دارد. به تعبیر قرآن کریم: «وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيٰهَا» (۳) و «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا...» (۴).

اصحاب یمین (اصحاب میمنه)

اهل الاخره (مقتصدین)

الف) «اصحاب یمین»

اهل الله (سابق بالخیرات)

ابرار امام شناسان، ولایت شناسان مقتصد

اصحاب شمال (اصحاب مشئمه)

ب) «اصحاب شمال»

فجّار امام و ولایت شناسان ظالم لنفسه

السابقون سابق بالخیرات

ج) «مقربان»

مقتحم العقبات امام و ولی، امامت و مقربین (۵)

ولایت شناسان و باوران

هر کدام از اوصاف چهار گانه برای گروه های سه گانه، بر بُعدی از ابعاد

۲- نك: انفطار: ۱۳-۱۶.

۳- بقره: ۱۴۸.

۴- انعام: ۱۳۲.

۵- نك: تفسيرالميزان، ج ۱۷، صص ۶۲-۶۶؛ آشنایی با قرآن، ج ۶، صص ۹۲-۱۰۰.

وجودی آنها دلالت می‌کند. قرآن کریم، راه رهیدن از اصحاب شمال، مشئوم بودن، فاجر و ظالم لنفسه شدن را پیش‌روی انسان نهاد تا به سوی اصحاب یمین، اصحاب میمنه، ابرار و مقتصد گشتن حرکت کند و با بازسازی عمیق‌تر و نوسازی معرفتی _ معنوی، آرام آرام به سوی السابِقون، مردن طی عقبات، سبقت گرفتن در خیرات و مقربان درگاه الهی شدن، تعالی و قرب وجودی یابد، چنانکه «وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (۱) دلالت صریح بر آن می‌کند. جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

قال يا جابر ان الله تبارك وتعالى خلق الخلق ثلاثة اصناف وهو قول الله عز وجل وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فَالسَّابِقُونَ هم رُسُل الله خاصه الله من خلقه. (۲)

اینکه علی علیه السلام فرمود: آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ» درباره من نازل شده است، (۳) گویای این معناست که امام علی علیه السلام، الگو و نشانه‌ای برای همه جویندگان راه قرب، فنا، جهاد، عدالت، ایثار، نثار، شهادت، سرعت و سبقت در همه خیرات، اعم از خیر عملی و علمی، اعتقادی و اخلاقی است.

نکته سوم

نکته سوم

علامه طباطبایی رحمه الله در رساله الولایه، با توجه به درجه انقطاع از عالم طبیعت و راه‌یابی به باطن آن، مردم را به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف) گروهی در مقام علم و عمل انقطاع تام دارند که همان مقربان هستند و

۱- نک: مطففین: ۲۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۷۱.

۳- عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، باب ۳۱، ص ۶۵، ح ۲۸۸.

در بیان قرآن کریم با لفظ «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۱) بدان‌ها اشاره شد و خود روح و ریحانند: «فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ» (۲).

ب) گروهی که در مقام علم و عمل متوسطند. اینان در کلام الهی جزو «اصحاب یمین» هستند که به عمق باطن احکام و حکم راه نمی‌یابند؛ یعنی به باطن باطن راه ندارند، گرچه به باطن عالم راه دارند. درجه اینان همانند درجه «مقربان» و «سابقان» نیست؛ زیرا مقربان و سابقان از درجه خاص وجودی برخوردارند که بر اصحاب یمین و ابرار اشراف دارند: «إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِيَاءِ لَفِي عِلِّيِّنَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»؛ (۳) یعنی صحیفه اعمال و حقیقت هستی ابرار، در کتابی به نام علین ثبت است که شاهد این کتاب، مقربان هستند و آنان به درجه انقطاع کامل دست یافته و در علم و عمل، کاملند.

ج) کسانی که نمی‌توانند خود را به باطن دنیا برسانند و آن را ادراک کنند، بلکه فقط در ظاهر آن سیر می‌کنند. ظاهر دنیا هم که جز زرق و برق فریبا نیست. اینان اگر به دستوره‌های اعتباری دین عمل کنند، در حد استعداد خود به باطن دنیا راه می‌یابند، ولی چون به این اعتباریات دینی اعتنا نمی‌کنند و حرمت نمی‌نهند، در ظاهر طبیعت که «متاع غرور» است، می‌مانند و هرگز به باطن راه نمی‌یابند. اینان اصحاب دنیایند که از آنان در منطق قرآن با عنوان «أَصْحَابُ الشَّمَالِ»، (۴) «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (۵) و مانند آن یاد می‌شود که سهمی از علم به باطن دنیا ندارند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۶).

نکته چهارم

نکته چهارم

-
- ۱- نک: واقعه: ۱۰ و ۱۱.
 - ۲- نک: واقعه: ۸۹.
 - ۳- نک: مطففین: ۱۸-۲۱.
 - ۴- نک: واقعه: ۴۱.
 - ۵- نک: واقعه: ۹.
 - ۶- نک: روم: ۷؛ شمس الوحی تبریزی، صص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ طریق عرفان ترجمه و شرح رساله الولایه علامه طباطبایی، صص ۹۹-۱۱۲.

علامه طباطبایی در تفسیر «أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (۱) می‌فرماید: اشاره با کلمه «أُولَئِكَ» به سابقان است و جمله «أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ»، مبتدا و خبر و جمله ای استینافی و ابتدایی است و ربطی به ماقبل ندارد. ... نیز از مواردی که واژه «قرب» در امور معنوی به کار رفته، مورد بندگان در مرحله بندگی و عبودیت است، و چون نزدیک شدن بنده به خدای تعالی امری است اکتسابی، که از راه عبادت و انجام مراسم عبودیت به دست می‌آید، کلمه را در این مورد در صیغه تقرب استعمال می‌کنند. به این دلیل که تقرب، به معنای آن است که کسی بخواهد به چیزی یا کسی نزدیک شود، بنده خدا با اعمال صالح خود می‌خواهد به خدا نزدیک گردد و این نزدیکی عبارت است از اینکه در معرض شمول رحمت الهی قرار گیرد و در آن، شرّ اسباب و عوامل شقاوت و محرومیت را از او دور کنند.

نیز معنای اینکه می‌گوییم: خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می‌کند، این است که او را در منزلتی نازل می‌کند که از خصایص وقوع در آن منزلت، رسیدن به سعادت‌هایی است که در غیر آن منزلت به آن نمی‌رسد و آن سعادت‌ها عبارت است از اکرام خدا، و مغفرت و رحمت او، چنان که فرمود: «كُتِبَ مَرْقُومٌ يَشْهَدُ الْمُقْرَبُونَ» (۲) و نیز فرمود: «وَمِرَاجُهُ مِنْ تَشْنِيمِ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ» (۳)

پس مقربان، بلندمرتبه‌ترین طبقات اهل سعادتند، چنان که آیه شریفه: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ» نیز به این معنا اشاره دارد و معلوم است چنین مرتبه‌ای، جز از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن دست‌یافتنی نیست،

۱- نک: واقعه: ۱۱ و ۱۲.

۲- مطففین: ۲۰ و ۲۱.

۳- مطففین، ۲۷ و ۲۸.

چنان که فرمود: «لَنْ يَشْتَكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ» (۱). عبودیت تکمیل نمی‌شود، مگر اینکه عبد تابع محض باشد و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند. هیچ چیزی نخواهد و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش. این همان داخل شدن تحت ولایت خداست. چنین کسانی اولیاء الله نیز هستند و اولیاء الله، تنها همین طائفه‌اند. (۲)

نکته پنجم

نکته پنجم

ابرار، کسانی‌اند که دل وسیع و ظرفیت بالایی دارند. «چنان که به صحرا به اعتبار وسعتش بَرّ» می‌گویند، به انسان‌ها به اعتبار توسع یا وسعت روح، بَرّ گفته می‌شود. نیکان مثل یک صحرا بزرگ و وسیع‌اند؛ روحی بزرگ و وسیع. در «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ» (۳). سخن از شرح صدر است. در واقع می‌فرماید: این وجودهای خیلی وسیع و بزرگ، کسانی که دارای یک سعه وجودی هستند، فضایل اخلاقی همه نماینده بزرگی روح است و رذایل اخلاقی همه نماینده حقارت روحی و کوچکی روح» (۴). چنان که علامه طباطبایی رحمه الله فرمود:

کلمه «ابرار» جمع کلمه «بَرّ» به فتح باء است و کلمه «بَرّ» صفت مشبّهه از مصدر «بَرّ» به کسر باء، به معنای احسان است. این معنا در مورد کسی صادق است که عمل خود را نیکو بسازد و از نیکو ساختن آن، هیچ نفعی که عاید خودش گردد، در نظر نگرفته باشد، نه جزایی که در مقابل عملش به او بدهند و نه حتی شکری را... (۵).

۱- نساء: ۱۲۷.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۹، صص ۲۰۶-۲۰۸.

۳- نک: انشراح: ۲.

۴- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۳۵.

۵- تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۱۹۹.

استاد جوادی آملی نیز می نویسد:

«بِرّ» یعنی نیکی و «بِرّ» صفت مشبهه و به معنای نیک است. خدای سبحان در تعریف برّ و نیکی، ابرار و نیکان را معرفی می کند و می فرماید: نیکی، مردانی هستند که دارای ایمان، اخلاق و عمل صالح اند... (۱).

پس ابرار، مردان نیک یا نیک مردانی هستند با عقاید حق، اخلاق و اعمال صالح که از جهل، غفلت، خودفراموشی و نسیان خدا، رها شده اند و تفسیر الهی از هستی، اخلاق توحیدی در باطن جان خویش و اعمال طیب و طاهر و صالح در عالم واقعیت دارند و گامی بزرگ از کثرت به وحدت برمی دارند تا زمینه ورود به عالم مقربان برای آنها فراهم گردد. اینان همه کارهایشان با انگیزه الهی - توحیدی و در نهایت خلوص و صداقت انجام می گیرد و تنها به «وجه الله» و «رضوان الله» می اندیشند تا شایسته لقاء الله گردند. اینان کسانی اند با ویژگی های ذیل که قرآن کریم بیان می فرماید:

۱. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً». (۲)

۲. «إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا». (۳)

۳. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ». (۴)

۴. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَدْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ». (۵)

۵. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا

۱- تفسیر تسنیم، ج ۹، ص ۱۰۰.

۲- نک: نحل: ۹۷.

۳- نک: دهر: ۹.

۴- نک: آل عمران: ۹۲.

۵- نک: حجرات: ۱۵.

وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا. (۱)

۶. «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا». (۲)

۷. «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ...». (۳)

از این آیات می توان فهمید ابرار، از برجسته ترین انسان ها هستند که به مقام آزادی معنوی و روحی رسیده و کتاب عملی دارند که مشهود مقربان است. ابرار در نعیم الهی مسرورند و این مقام عالی را بر اساس مثلث مبارک و پاک عقاید، اخلاق و اعمال به دست آورده اند. خداوند نیز آنان را چنین توصیف می کند:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. (۴)

با خصوصیات چو:

۱. مبدأباوری؛ ۲. معادباوری؛ ۳. ایمان به غیب و کتب آسمانی و انبیای الهی؛ ۴. انفاق در راه خدا با وجود دوست داشتن مال و ثروت و نیاز به آنها؛ ۵. اقامه نماز و زکات یا انجام فروع دین؛ ۶. وفای به عهد و صبر در مشکلات؛ ۷. صدق در قول و فعل؛ ۸. تقوای الهی و ... (۵)

۱- نک: انفال: ۲-۴.

۲- نک: انسان: ۵ و ۶.

۳- نک: مطففین: ۱۸-۲۱.

۴- نک: بقره: ۱۷۷.

۵- نک: تفسیر تسنیم، ج ۹، صص ۱۰۶-۱۴۵.

اگر ویژگی‌های یادشده را با آیات سوره دهر، مطففین و واقعه ارزیابی کنیم، می‌فهمیم رسیدن به «مقام ابرار» همراه با ایمان، مجاهدت و عمل صالح بوده است و قرار گرفتن در شمار ابرار و اصحاب یمین، خود شرایط، لوازم و آدابی دارد که باید مراعات کرد تا راه رسیدن به منزلت بالاتر، یعنی منزلت مقربان و سابقین هموار گردد. راهبرد اصلی و کلید محوری این مسئله، عبودیت و بندگی خداست که انسان را از هر تعلق و تعینی آزاد می‌کند. به تعبیر حافظ شیرازی:

خلاصی حافظ از آن زلف تابدار مباد

که بستگان کمند تو رستگارانند

به تعبیر استاد شهید مطهری: «آنان که بنده خدا هستند، از همه چیز آزادند و بندگی او بر آزادی انسان می‌افزاید، نه اینکه انسان را در بند می‌کند» (۱) یا فرمود: «اگر انسان به خدا بسته شد آزادی در کل وجود دارد.» (۲) پس «ابرار»، «احرار» هم هستند، ولی در عین حال مقام آنها از مقام مقربان پایین‌تر است و همه مقامات «ابرار» و «اصحاب یمین» برای «السابقون» و «مقربین» وجود دارد؛ زیرا کسانی که دارای مقام «عالی» اند، از مقامات «دانی» بهره‌مندند و مقربان برتر از ابرارند. به همین دلیل، چند نکته ظریف در نسبت ابرار و اصحاب یمین با مقربان مطرح است که از آیات قرآن به دست می‌آید:

۱. «ابرار» از چشمه‌ای می‌نوشند که به کافور و «سلسیل» آمیخته است.

۲. تعبیر «یَشْرِبُونَ» و «یَشْرَبُونَ» برای «ابرار» آمده که اگرچه دلالت بر نوشیدن در حال حاضر می‌کند، نه در آینده، یعنی مقام آنها در دنیاست، نه در آخرت، ولی از مقربان با تعبیر «سقیهم» و «طهور» آمده است تا در همه، واسطه‌ها حذف شده و نوشاندن را به خود خدا نسبت دهد که از هر

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۳۴.

۲- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۷۰.

نعمت بهشتی برتر و افضل است که چه بسا یکی از نعمت‌هایی باشد که در آیه: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَعْدَيْنَا مَزِيدٌ» (۱) آمده است. از این رو فرمود: «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا». (۲)

۳. کتاب ابرار اگرچه در بلندمرتبه‌ترین جایگاه یا مقامات بالایی قرار گرفته، تحت اشراف مقربان است که فرمود: «يَشْهَدَةُ الْمُقْرَبُونَ». (۳)

۴. چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند، «تسلیم» است و شراب «ابرار»، «رحیق مختوم» نام گرفته که شراب خالص از همه عوارض شراب‌های ممنوع است که چاشنی‌اش از تسنیم است؛ تسنیمی که مقربان از آن می‌نوشند و «وَمَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ». (۴) به گفته استاد مطهری، تعبیر به آشامیدنی‌ها از چنین چشمه‌هایی، در «امور معنوی» و «روحی» است که پاک و خالص است و غذاهای فکری و روحی خالص هستند. (۵)

۵. مقربان به مقام انقطاع کامل و عبودیت محض می‌رسند و تنها به «خدا» و شهود حق و وجه رب و وصال حضرت دوست می‌اندیشند؛ اگرچه بین مقربان نیز تفاوت به درجات و اختلاف به مراتب وجود دارد. (۶)

از این رو، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مقامات و مراتب وجودی انسان‌ها آمده است: «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْأَخْرَةِ، وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ كِلَاهُمَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ» (۷) که «اهل الدنیا»، فجّار، اصحاب شمال، اهل الاخره، ابرار، و اصحاب یمین و »

۱- ق: ۳۵.

۲- ۱۷ دهر: ۲۱.

۳- مطفین: ۲۰.

۴- مطفین: ۲۷ و ۲۸.

۵- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، صص ۱۶۲-۱۶۵ و ج ۱۱، صص ۵۶-۸۳.

۶- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۱۶۰.

۷- جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶.

اهل الله»، همان مقربان هستند. (۱)

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۱۶۳.

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه‌گانه

فصل دوم: مراتب وجودی اصناف سه‌گانه

چنان‌که دیدیم، قرآن کریم در آیات گوناگون، هدایت‌یافتگان و پارسایان، و هدایت‌ناپذیران و گناهکاران را در قالب تقسیم دوگانه «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِئْسَ الْيَوْمَ الْجَنَّةُ» (۱) و «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَبِئْسَ النَّارُ» (۲) مطرح فرمود. البته گستره سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان را وسیع و قلمرو وجودی آنها را عریض و فسیح شمرد، به گونه‌ای که «سُئِدُوا» را نیز طبق بسیاری از آیات، به دو دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: الف) اصحاب «یمین» و «ابرار»، ب) سابقون و مقربون که بین این دو دسته نیز فاصله به لحاظ رتبه وجودی، هم از نظر علمی _ اعتقادی و هم از نظر عملی _ اخلاقی، تربیتی، و هم از بُعد رفتاری و کنش و واکنش‌های عینی، بسیار زیاد است.

از این رو، «ابرار» و «اصحاب یمین» اگرچه در «راه راست» و «صراط مستقیم» اند، ولی دارای حالات و روحیات در نوسان و جزر و مدهای مختلف و قبض و بسط‌های علمی و عملی نیز هستند و گرفتار افراط و تفریط در عمل نیز می‌شوند، ولی در نهایت، قدم در همان صراط مستقیم می‌نهند و حرکت می‌کنند. البته اینان بین خودشان، مراتب و اختلاف به فکر و فعل، به انگیزه،

۱- نک: هود: ۱۰۸.

۲- نک: هود: ۱۰۶.

اندیشه، اخلاق و عمل وجود دارد و در میان آنها، هستند کسانی که کمترین اشتباه و خبط و خطاهای عقیدتی، اخلاقی و عملی را دارند و در حقیقت، آمادگی خیزش و خروش به سوی سابقون و مقربان در ایشان دیده می‌شود؛ یعنی در مرز ابرار و مقربان هستند.

مقربان، پیشگامان، پیشتازان و پیشی‌گیرندگان در «خیر» و «رحمت و مغفرت» الهی هستند و دچار حالت نوسان و گاهی از این طرف و گاهی از آن طرف رفتن نیستند، بلکه در هر خیری سابق و مقدم اند که داستان شخصیت علمی، عملی، عقیدتی، اخلاقی و مناسبات رفتاری آنها را در سوره‌های واقعه، دهر و مطففین به صورت مبسوط دیده می‌شود و در برخی از سوره‌ها و آیات قرآنی دیگر، به صورت «تک‌آیه‌ای» یا «بخشی از آیات» نیز وجود دارد.

ناگفته نماند که سابقین و مقربان نیز گروه‌های گوناگونی را از نظر «رتبه وجودی» دربرمی‌گیرد: از مؤمنان اهل معرفت و خلوص تا انسان کامل معصوم علیه السلام، چون امامان علیه السلام و ذریه فاطمه زهرا علیها السلام که حجت‌های الهی و خلفاء الله هستند. از این رو، سابقین نیز عرض عریض دارند و می‌توان گفت «تشکیک‌پذیری عام» و «خاص و اخص» که بین ابرار و مقربان و اصحاب یمین و سابقین وجود دارد، بین گروه‌ها و افراد و تیپ‌های متنوع و متکثر داخل در کادر کلی مقربان و سابقین نیز هست. مثلاً امتیاز رتبی بین ابوذر و سلمان و این دو با امام علی علیه السلام و حتی بین امامان معصوم علیه السلام با امیرمؤمنان علیه السلام، که از نظر «مقامات» با هم متفاوتند، به تفاوت رتبی و درجه‌ای... .

یکی از آیاتی که آینه‌ای برای به نمایش گذاشتن چهره گروه‌ها و اصناف سه‌گانه بنا بر یک تفسیر و گروه‌های دو‌گانه بنا بر تفسیر دیگر است، آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ

يَا ذِي الْقُرْبَىٰ ذَلِكُ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (۱) می‌باشد که ابتدا نکات تفسیری آن را مطرح می‌کنیم:

۱. منظور از «ارث»، چیزی است که بدون داد و ستد و زحمت به دست آید و خداوند این کتاب بزرگ را این گونه در اختیار مسلمانان قرار داد. (۲)

۲. مقصود از «کتاب»، «قرآن مجید» است که در آیه قبل نیز آمده است: «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» (۳) و «الف و لام» در کتاب، «الف و لام» عهد است. (۴)

۳. واژه «اصطفاء»، از ماده «صفو» گرفته شده و معنای آن، نزدیک به معنای اختیار است، با این تفاوت که اختیار، به معنای انتخاب یک چیز از بین چند چیز است که بهترین آنهاست و «اصطفاء» نیز انتخاب یکی از چند چیز است که از بین همه صفوه و خالص باشد. (۵)

۴. در «من عبادنا»، «من» بیانیه است، مثل «وَسَيَلَامٌ عَلَيَّ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ» (۶) در اینکه این بندگان خاص چه کسانی‌اند، مفسران اختلاف دارند و «انبیاء»، امت محمّد صلی الله علیه و آله که قرآن را از پیغمبر خویش ارث بردند، علمای امت پیامبر صلی الله علیه و آله که بی‌واسطه از قرآن بهره برده و امتش با واسطه علماء، و بر اساس روایات بسیاری ذریه رسول خدا از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام هستند که عالمان به قرآن نیز هستند و نظرشان درباره قرآن صائب است. (۷)

درباره اضافه شدن «عباد» به «نا» دو دیدگاه است:

الف) اضافه «نا» به «عباد»، اضافه تشریفی است و «نون عظمت» تا بخواهد

۱- نک: فاطر: ۳۲.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۰.

۳- نک: فاطر: ۳۱.

۴- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۶۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۷۹.

۵- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۶۲.

۶- نک: نمل: ۵۹.

۷- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۶۲ و ۶۳.

به شرافت ذریه بیفزاید.

ب) اضافه «نا» به «عباد»، اضافه تشریفی نیست تا ضمیر «منهم» تعلیل را برساند. (۱)

حال اگر اضافه «نا» به «عباد» تشریفی باشد و ضمیر «منهم» به برگزیدگان برگردد، هر سه گروه، یعنی ظالم به نفس، مقتصد و سابق به خیرات، در «وراثت» شریکند. بنابراین، از مقابله انداختن بین سه طایفه یاد شده، فهمیده می‌شود مراد از ظالم به نفس، کسی است که گناهی به گردن داشته باشد و این عنوان، شامل هر مسلمانی از اهل قرآن می‌شود؛ چون اهل قرآن است که عنوان اصطفاء و وارث قرآن بودن بر او صادق است. مراد از «مقتصد» که به معنای متوسط است، کسی است که در وسط راه قرار گرفته است. مراد از سابق به سوی خیرات به اذن خدا، کسی است که: از دسته اول یعنی ظالم به نفس و از دسته دوم یعنی میانه‌روها، به درجات قرب نزدیک‌تر است و این گروه به اذن خدا بر آن دو طایفه دیگر، به دلیل فعل خیرات، امامت دارند، چنان که خدای تعالی می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۲).

اگر ضمیر «منهم» به «عبادنا» برگردد و اضافه «نا» به «عباد» نیز تشریفی نباشد، «فمنهم»، تعلیل است و چنین معنا می‌دهد: ما تنها کتاب را به بعضی از بندگان خود ارث دادیم و آنان عبارتند از عده‌ای که ما ایشان را برگزیدیم، نه همه بندگان؛ برای اینکه بعضی از بندگان ما ظالم به نفس خود بودند و بعضی هم میانه‌رو بودند و بعضی سابق به خیرات بودند و همه این سه طایفه، صلاحیت وراثت کتاب را نداشتند. (۳)

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۶۲ و ۶۳.

۲- واقعه: ۱۰ و ۱۱.

۳- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۶۳ و ۶۴.

پس بر اساس تفسیر اول که همه امت را دربرگیرد، مقصود فرد فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است؛ هر چند میان آنها قشرها و گروه‌های مختلف از جمله «ظالمٌ لنفسه» هم باشند، مثل «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (۱)، «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ» (۲) و «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (۳) زیرا همه بنی اسرائیل به وظیفه خود در برابر تورات عمل نکردند، همان‌طور که همه امت پیامبر نیز در برابر ارث عظیم تر قرآن، به وظیفه خویش عمل نکرده و نمی‌کنند. با توجه به چنین تفسیری، دو گروه کلی در امت اسلامی مطرح هستند:

الف) گروهی که به وظایف خویش در برابر کتاب خدا، قرآن کریم عمل نکردند؛

ب) گروهی که به وظایف خود درباره قرآن، عمل کردند و این گروه خود دو دسته‌اند:

۱. گروهی که کاملاً به وظایفشان عمل کردند، هم از نظر علمی و هم از نظر عملی؛

۲. گروهی که نسبتاً و از مجموع وظایفشان در خصوص قرآن کریم عمل کردند.

به همین دلیل، در برخی روایات آمده که «ظالمٌ لنفسه»، کسانی‌اند که معرفت و شناخت به امام خویش ندارند، «مقتصد» عارف و آگاه به امام خود

۱- آل عمران: ۱۱۰.

۲- غافر: ۵۳.

۳- حدید: ۲۶.

هستند و سابق بالخیرات به «امام معصوم علیه السلام» تفسیر شده است. (۱) نظر کسانی که گفته‌اند: ظالم کسی است که ظاهرش از باطنش بهتر است، «مقتصد» کسی است که ظاهر و باطنش یکسان است و سابق کسی است که باطنش از ظاهرش بهتر باشد، به همین معنا نزدیک است. (۲) یا گفته‌اند «سابق» کسانی‌اند که در عصر رسول‌الله صلی الله علیه و آله اسلام آوردند؛ یعنی صحابه آل‌جناب، و مقتصد کسانی‌اند که پا جای پای اصحاب آن حضرت گذاشته باشند و ظالم به نفس، دیگر مردمند. (۳) یا برخی گفته‌اند ظالم به نفس کسی است که گناه بر او غلبه کرده باشد، «مقتصد» کسی است که گناه و ثوابش یکسان و متوسط‌الحال باشد و سابق کسی است که به درگاه خدا تقرب جسته، در درجات قرب از دیگران پیشی گرفته باشد. (۴)

اکنون باید پرسید: چرا «ظالمان» اول، «میانه‌روان» دوم و «سابق بالخیرات» سوم ذکر شدند، در حالی که باید به عکس باشد؟

در پاسخ، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ظالم را مقدم داشت تا از رحمتش ناامید نشود، و سابقین به خیرات را مؤخر کرد تا به عملشان مغرور نشوند.» (۵) مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان می‌گوید:

هدف، بیان تربیت مقامات مردم در سلسله تکاملی است؛ زیرا نخستین مرحله، مرحله عصیان و غفلت است. بعد از آن مقام توبه و انابه و سرانجام توجه و قرب به خداست. هنگامی که معصیتی از انسان سر می‌زند، او «ظالم» است و

۱- اصول کافی، ج ۱، باب «ان من اصطفاه الله من عباده»؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۶۱؛ تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۲.

۲- مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۰۹.

۳- مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۰۸.

۴- روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۹۶؛ نک: تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۶۶؛ تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۳، پاورقی شماره ۱.

۵- تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۴.

هنگامی که «توبه» می‌کند، «مقتصد» و زمانی که توبه‌اش قبول می‌شود و مجاهداتش در راه خدا افزون شد، به مقام قرب او می‌رسد و در سلسله «سابق بالخیرات» قرار می‌گیرد. (۱)

خداوند در جمع‌بندی کلی آیه، می‌فرماید: «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»؛ یعنی اینکه کتاب را ارث دادیم، فضلی بزرگ از طرف خداست و رسیدن به آن فضل، اکتسابی نیست. پس این فضیلت بزرگ، همان میراث کتاب الهی است و... (۲)

شهید مطهری بر اساس تفسیری، آیه را به سه گروه تطبیق داده است:

۱. ظالم لنفسه = «اصحاب المشتمه»؛

۲. ومنهم مقتصد = «اصحاب الیمینه» اند که حد وسط بین «ظالم لنفسه» و «منهم سابق بالخیرات»؛

۳. «ومنهم سابق بالخیرات باذن الله» = همان مقربان هستند. (۳)

چنان‌که استاد جوادی آملی نیز سه گروه:

۱. ظالم لنفسه را به «هَمَّج رَعَا»؛

۲. «مقتصد» را به «مُتَعَلَّم عَلٰی سَبِيلِ نَجَاه»؛

۳. سابق بالخیرات را به «عالم ربانی»

تطبیق داده است. (۴) انسان به دلیل دارایی از سرمایه عظیم درونی یعنی عقل و اراده، و برخوردار بودن از نعمت‌های گرانبها و عَدْل‌نابردار هدایت و حیوانی، یعنی دو نعمت گران سنگ وحی یا قرآن کریم و انسان کامل معصوم علیه السلام _ از وجود خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله تا ائمه هدایت و نور و فاطمه زهرا علیها السلام که مظهر اعلی و اکمل مقربان و سابقین و اولیاء خاصّ الهی اند _ می‌تواند راه را از بیراهه و

۱- مجمع‌البیان، ج، ص .

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۶۴؛ تفسیرنمونه، ج ۱۸، ص ۲۸۴.

۳- آشنایی با قرآن، ج ۶، صص ۹۳ و ۹۴.

۴- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

صواب را از خطا، صدق را از کذب، هدایت را از ضلالت، رشد را از غی و حق را از باطل تشخیص دهد و با معارف عمیق، جامع، جهانی و جاودانه قرآن کریم و اُسوه‌های حسنه و الگوهای کامل و همه‌جانبه، از عصمت فطری خود صیانت کند و استعداد‌های تکوینی _ فطری‌اش را در دو جنبه علمی و عملی، به فعلیت و کمال برساند و مرحله به مرحله مقامات تکاملی و منازل سلوکی را بپیماید تا به مقصد اقصی و مَرَصِد اَسْنی کمال، یعنی شهود و لقای رب و توحید ناب و ولایت الهیه برسد.

در این میان، اگر هم گرفتار خَبِط و خطاهای ادراکی یا تحریکی، عقلی و عقیدتی یا اخلاقی _ عملی شد و از زمره «ظالم لنفسه» واقع گشت، به تدریج در پرتو هدایت‌های وحیانی و هشدارهای درونی _ وجدانی، از مرحله «ظلم» به مرحله «مقتصد» گام نهد و سپس به اوج افتخار «سابقین بالخیرات» برسد؛ چه اینکه راه کمال، توبه، انابه، اصلاح‌گرایی درونی و احیاگرایی عقیدتی، اخلاقی و عملی، به روی همگان باز است. البته باید دانست دو جریان بسیار شگفت‌انگیز فراروی انسان است:

۱. جریان صعود و عروج، اگر دچار هبوط و سقوط شد؛ یعنی همان توبه، تدارک فرصت‌ها و امتیازهای از دست رفته، بازشناسی و بازسازی خود و انقلابی بر ضد خویشتن، تا از کفر به ایمان، از عصیان به اطاعت و از طاعتی به طاعت برتر و از ایمانی به ایمان والاتر برسد و سپس مراحل دیگر «کمال ایمانی» را پشت سر بگذارد و «خود حقیقی» و «مَن واقعی» و «علوی» را از مَن پنداری و «خود وَهْمی» و سفلی جدا سازد و نجات دهد و مصداق «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا»^(۱) قرار گیرد.

۲. جریان هبوط و نزول از مقامات عالی ایمانی و پارسایی و حتی سلوکی _ عرفانی؛ زیرا شیطان درون و برون، همواره در کمین گاه انسان است تا «صراط مستقیم سلوک» را بیماید و به بارگاه قدس ربوبی راه نیابد. این جدال درونی عقل و جهل، جنگ نفس اماره و مسوله با نفس ملهمه، لوازمه و مطمئنه و مبارزه فضایل و رذایل، همیشه و همه جا ادامه دارد و «همه کس» را دربرمی گیرد؛ یعنی فرازمانی، فرازمینی و فراطبقاتی _ صنفی است و تنها یک گروه از انسانها، یعنی «مُخْلِصِينَ» که مصداق روشن آن معصومان علیه السلام هستند، از هر انحراف، لغزش و گناهی معصوم و مصونند. ولی بقیه انسانها، هر که و هر چه باشند، در معرض اضلال و اغوا هستند و مراقبت‌های علمی و عملی، مراقبه‌های عقیدتی _ اخلاقی و عملی و نظارت همیشگی بر نفس و تجلیات یا واردات و صادرات آن، برای همین است که سالک در هیچ مرحله‌ای گرفتار انحراف، لغزش و معصیت نشود تا هبوط از مقام بالا و نزول از مراتب والایی که با مجاهدت و ریاضت آنها را به دست آورده، داشته باشد که: «الْأَسْ كَلْهَمُ هَالِكُونَ أَلَّا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كَلْهَمُ هَالِكُونَ أَلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطِيرٍ عَظِيمٍ»، (۱) هشدار جدی و بیدار باش پیوسته برای رونده راه خدا و سالک سیبل وصال و صراط صعود است.

هر چه انسان در مسیر تکامل گام بردارد و مجاهده کند، چنان که راه کمال، شیرین و دل نشین است، خطرناک و دارای مهالک بی‌شماری نیز هست. از این رو، در راه خدا باید طیّ مراحل کرد تا در کوی او منزل نمود و این روندگی راه تا کوی او، همراه با دشواری‌هایی از درون و برون است که تنها «مردان خدا»، مجاهدان مُخْلِص و متذکّران به حق سبحانه، توفیق مراقبت

در همه منازل عرفانی و مراحل سلوکی را دارند. در «عرفان عملی»، هم باید و نبایدها مطرح است چنانکه عرفان نظری مربوط به بود و نمودهاست چنانکه عقل علمی و حکمت نظری که مربوط به بود و نبوده‌است، و هم عقل عملی و حکمت عملی که مربوط به «باید و نبایدها» است، زنده و بیدار، پویا و پایا باشد و این مسئله، در حوزه حکمت و اخلاق با عرفان و سیر و سلوک مراتب و درجات خاص به خود را دارد. به تعبیر علامه جوادی آملی:

عرفان عملی، اگر موازی حکمت عملی باشد، مسئول آن نظری عارف است که بر عقل نظری حکیم برتری دارد و اگر موازی تهذیب روح و تزکیه عملی باشد، متولی آن عقل عملی سالک واصل است که برتر از عقل عملی حکیم متخلق است. تمایز حکیم و عارف، مرهون تمایز حکمت و عرفان نظری است. تفاوت متخلق و عارف دینی سالک واصل در گروه تمایز فنّ اخلاق و عرفان عملی است... (۱).

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی

اشاره

فصل سوم: مراتب سلوک معرفتی و معنویتی سالکان و عارفان الهی

زیر فصل ها

١. معرفه‌الله

٢. توحید

١. معرفه‌الله

١. معرفه‌الله

— رسول خدا صلی الله علیه و آله : «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَنَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ». (١)

— امام علی علیه السلام : «مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ». (٢)

— امام علی علیه السلام : «مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ الْعِلْمَ بِاللَّهِ سَكَنَهُ الْغِنَى عَنْ خَلْقِ اللَّهِ». (٣)

— امام علی علیه السلام : «أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ لَهُ مَسْئَلَهُ». (٤)

— امام علی علیه السلام : «الْبُكَاءُ مِنْ خَيْفَةِ اللَّهِ لِلْبُعْدِ عَنْ اللَّهِ عِبَادَةِ الْعَارِفِينَ». (٥)

٢. توحید

اشاره

٢. توحید

— رسول خدا صلی الله علیه و آله : «التَّوْحِيدُ ظَاهِرُهُ فِي بَاطِنِهِ وَ بَاطِنُهُ فِي ظَاهِرِهِ، ظَاهِرُهُ مُوصُوفٌ لَا يَرَى وَ بَاطِنُهُ مَوْجُودٌ لَا يَخْفَى،

يَطْلُبُ كُلُّ مَكَانٍ وَلَمْ يَخُلْ مِنْهُ مَكَانٌ طَرَفَهُ عَيْنٌ، حَاضِرَةٌ غَيْرَ مَحْدُودٍ وَ غَائِبٌ غَيْرَ مَفْقُودٍ». (٦)

١- میزان الحکمه، ج ٨، ص ٣٥٨٤، ح ١٢٢٥٦.

٢- میزان الحکمه، ج ٨، ص ٣٥٨٤، ح ١٢٢٣٥.

- ٣- ميزان الحكمه، ج ٨ ص ٣٥٨٤، ح ١٢٢٤٣.
- ٤- ميزان الحكمه، ج ٨ ص ٣٥٨٤، ح ١٢٢٤٨.
- ٥- ميزان الحكمه، ج ٨ ص ٣٥٨٤، ح ١٢٢٧٩.
- ٦- ميزان الحكمه، ج ٨ ص ٣٥٨٤، ح ١٢٣٣٨.

— امام على عليه السلام: «التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ». (١)

— امام على عليه السلام: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ وَ فَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ». (٢)

اينك به مراتب عناصر و مؤلفه‌هاى سير و سلوك الى الله مى پردازيم:

الف) عبادت

الف) عبادت

١. رسول خدا صلى الله عليه و آله: «افضل الناس من عشق العباده فعانقها، واحبها بقلبه و باشرها بجده و تفرغ لها، فهو لا يبالى

على، ما اصبح من الدنيا على عسر ام على يسر». (٣)

٢. امام على عليه السلام: «ان قوماً عبدوا الله رغبة فتلك عبادته التجار، وان قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادته العبيد وان قوماً عبدوا الله

شكراً فتلك عبادته الاحرار». (٤)

٣. امام باقر عليه السلام: «ان اشد العباده الورع». (٥)

٤. امام صادق عليه السلام: «ان فوق كل عبادته عبادته، و حُبنا اهل البيت افضل العبادته». (٦)

٥. امام صادق عليه السلام: «اعبد الناس من اقام الفرائض». (٧)

ب) ايمان

ب) ايمان

— رسول خدا صلى الله عليه و آله: «ليس الايمان بالتَّحَلَّى ولا بالتَّمَنَّى، ولكن الايمان ما خَلَصَ فى القلب و صدَّقه الأعمال». (٨)

— امام على عليه السلام: «الايمان على اربع دعائم: على الصبر، واليقين، والجهاد والعدل». (٩)

— امام صادق عليه السلام: «ان الايمان عشر درجات بمنزله السلم، يضعده منه فرقا بعد فرقا، فلا تقولن صاحب الاثنين لصاحب

الواحد: لست على شىء حتى ينتهى الى

١- ميزان الحكمة، ج ٨، ص ٣٥٨٤، ح ١٢٣٣١.

٢- ميزان الحكمة، ج ٨، ص ٣٥٨٤، ح ١٢٣٤٣.

- ٣- ميزان الحکمه، ج ٨ ص ٣٥٨٤، ح ١١٥٩٨.
- ٤- ميزان الحکمه، ج ٨ ص ٣٥٨٤، ح ١١٦٤٥.
- ٥- ميزان الحکمه، ج ٨ ص ٣٥٨٤، ح ١١٧٢٤.
- ٦- ميزان الحکمه، ج ٧، ص ٣٤١، ح ١١٦٤٠.
- ٧- ميزان الحکمه، ج ٧، ص ٣٤١، ح ١١٦٨١.
- ٨- ميزان الحکمه، ج ١، ص ٣٦٠، ح ١٢٦١.
- ٩- ميزان الحکمه، ج ١، ص ٣٦٠، ح ١٣٤٩.

العاشر، فلا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيَسْقِطُكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ، وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بَدْرَجِهِ فَأَرْفَعُهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ، وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يَطِيقُ فَتَكْثُرْهُ، فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلِيهِ حُجْرَةٌ». (١)

— رسول خدا صلى الله عليه و آله : «إِنَّ أَعْلَى مَنَازِلِ الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ مَن بَلَغَ إِلَيْهَا فَقَدْ فَازَ وَظَفَرَ، وَهُوَ أَنْ يَنْتَهَى بِسِرِّرَتِهِ فِي الصَّلَاحِ إِلَى أَنْ لَا يَبَالِي لَهَا إِذَا ظَهَرَتْ وَلَا يَخَافُ عِقَابَهَا إِذَا اسْتَتَرَتْ». (٢)

— رسول خدا صلى الله عليه و آله : «لَا يَكْمَلُ عَبْدُهُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَالتَّفْوِيضُ إِلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ، أَنَّهُ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَابْغَضَ فِي اللَّهِ، وَأَعْطَى اللَّهَ، وَمَنْعَلِلَهُ، فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ». (٣)

— رسول خدا صلى الله عليه و آله : «ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ يَسْتَكْمِلُ الْإِيمَانَ: رَجُلٌ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَانْتِمْ، وَلَا يَرَأَى بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ، وَإِذَا عَرَّضَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا لِلدُّنْيَا وَالْآخِرِ لِلْآخِرَةِ، أَحْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا». (٤)

ج) تقوا

ج) تقوا

— امام باقر عليه السلام : «لِلْمُتَّقَى ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ، وَقَصْرُ الْأَمَلِ وَاعْتِنَاءُ الْمَهَلِ». (٥)

— امام علي عليه السلام : «اعلموا ان المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الآخرة، فشاركوا اهل الدنيا في دنياهم و لم يشاركوا اهل الدنيا في آخرتهم». (٦)

— امام علي عليه السلام : «التقوى ثمره الدين و اماره اليقين». (٧)

— امام علي عليه السلام : «اتقوا الله عباد الله تقيه مَنْ شَغَلَ بِالْفِكْرِ قَلْبَهُ، وَأَوْجَفَ الذِّكْرَ بِلِسَانِهِ، وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ». (٨)

١- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٦٠، ح ١٣٣٩.

٢- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٦٠، ح ١٣٣٨.

٣- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٦٠، ح ١٣٣٢.

٤- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٣٦٠، ح ١٣١٨.

٥- ميزان الحكمه، ج ١٤، ص ٧٠٠٨، ح ٢٢٤٤٥.

٦- ميزان الحكمه، ج ١٤، ص ٧٠٠٨، ح ٢٢٤٤٠.

٧- ميزان الحكمه، ج ١٤، ص ٧٠٠٨، ح ٢٢٤٤٧.

٨- ميزان الحكمه، ج ١٤، ص ٧٠٠٨، ح ٢٢٤٤٧.

— امام على عليه السلام: «ملاك التقوى رَفَضَ الدُّنْيَا».(١)

(د) زهد

(د) زهد

— امام صادق عليه السلام: «فيما ناجى الله تعالى موسى عليه السلام: انّ عبادى الصالحين زهدوا فيها بقدر علمهم بى، وسائرهم من خلقتى رَغِبُوا فيها بقدر جَهْلِهِمْ بى و ما مِنْ احدٍ من خلقتى عَظَمَهَا فَقَرَّتْ عَيْنُهُ».(٢)

— امام صادق عليه السلام: «الزَّاهِدُ الَّذِي يَخْتَارُ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا: الَّذِي عَلَى الْعِزِّ، وَالْجُهْدِ عَلَى الرَّاحَةِ، وَالْجُوعِ عَلَى الشَّبْعِ، وَعَاقِبَةُ الْآجَلِ عَلَى مَحَبَّةِ الْعَاجِلِ، وَالذِّكْرُ عَلَى الْغَفْلَةِ وَيَكُونُ نَفْسُهُ فِي الدُّنْيَا وَقَلْبُهُ فِي الْآخِرَةِ».(٣)

— رسول خدا صلى الله عليه و آله: «الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ وَ شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَالْوَرَعُ عَنْ كُلِّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ».(٤)

(هـ) خوف و خشيت

(هـ) خوف و خشيت

— رسول خدا صلى الله عليه و آله: «اعلى الناس منزله عند الله أخوفهم منه».(٥)

— رسول خدا صلى الله عليه و آله: «مَنْ كَانَ بِاللَّهِ أَعْرَفَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَحْوَفَ».(٦)

— انواع الخوف خمسة: خوفٌ، و خَشْيَةٌ، و وَجَلٌ، و رَهْبَةٌ و هَيْبَةٌ. فإخوف للعاصين، والخشية للعالمين، والوجل للمخبتين والرهبة للعبادين و الهيبة للعارفين. اما الخوف فإجل الذنوب.

— قال الله عزوجل: «ولمن خاف مقام ربه جنتان» و الخشية لأجل رؤيه التقصير، قال عزوجل: «انما يخشى الله من عباده العلماء» و امّا الوجل فإجل ترك الخدمة قال عزوجل: «الذين اذا ذكروا الله و جلت قلوبهم» والرهبة لرؤيه التقصير قال عزوجل: «ويدعوننا رغبا و رهبا» والهيبة لأجل شهادته الحق عند كشف الاسرار —

١- ميزان الحكمه، ج ١٤، ص ٧٠٠٨، ح ٢٢٤٧٦. براى تفسير تقوا، عبوديت و درجات تقوى نك: الميزان، ج ١١، صص ١٥٥ - ١٦٤.

٢- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢٢٣٠، ح ٧٧٢٧.

٣- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢٢٣٠، ح ٧٧١٧.

٤- ميزان الحكمه، ج ٥، ص ٢٢٣٠، ح ٧٧٠٠.

٥- ميزان الحكمه، ج٤، ح ٥١٩١.

٦- ميزان الحكمه، ج٤، ح ٥١٩٥.

اسرار العارفين _ قال الله عز وجل: «و يحذركم الله نَفْسَهُ «يشير» الى هذا المعنى». (١).

(و) ذكر

(و) ذكر

_ امام على عليه السلام: «الذكر لذه محبين». (٢).

_ امام على عليه السلام: «الذكر ذكران: ذكر عند المصيبة حسن جميل و أفضل من ذلك ذكر الله عندما حرم (الله) عليك فيكون ذلك حاجزاً». (٣).

_ عن بعض الصادقين: «ذكر اللسان الحمد والثناء، و ذكر النفس للجهد والعناء، و ذكر الروح الخوف والرجاء، و ذكر القلب الصدق والصفاء و ذكر العقل التعظيم و الحياء، و ذكر المعرفة التسليم و الرضا و ذكر السر الرويه واللقاء». (٤).

(ز) حب الله و حب رسول خدا صلى الله عليه و آله و عترت پاکش

(ز) حب الله و حب رسول خدا صلى الله عليه و آله و عترت پاکش

_ رسول خدا صلى الله عليه و آله: «احبوا الله من كل قلوبكم». (٥).

_ رسول خدا صلى الله عليه و آله: «لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من ولده و والده و الناس اجمعين». (٦).

_ رسول خدا صلى الله عليه و آله: «(حبي) و حب اهل بيتي نافع، في سبعة مواطن أهوالهن عظيمه: عند الوفاة، و في القبر، و عند النشور، و عند الكتاب، و عند الحساب، و عند الميزان و عند الصراط». (٧).

_ امام صادق عليه السلام: «الحب افضل من الخوف». (٨).

_ امام صادق عليه السلام: «اذا تخلى المؤمن من الدنيا سما و وحيء حلاوه حب الله و كان عند اهل الدنيا كأنه قد خولط و أنما خالط القوم حلاوه حب الله فلم يشغلوا بغيره». (٩).

١- ميزان الحكمة، ج ٤، ح ٥٢٥٥؛ خصال، ص ٢٨١.

٢- ميزان الحكمة، ج ٤، ص ١٨٣٦، ح ٦٣٣٥.

٣- ميزان الحكمة، ج ٤، ص ١٨٣٦، ح ٦٤٥٢.

٤- ميزان الحكمة، ج ٤، ص ١٨٣٦، ح ٦٤٨٩.

٥- ميزان الحكمة، ج ٢، ص ٩٤٢، ح ٣٠٨٦.

- ٦- ميزان الحكمه، ج ٢، ص ٩٤٢، ح ٣١٩٧.
- ٧- ميزان الحكمه، ج ٢، ص ٩٤٢، ح ٣٢٠٣.
- ٨- ميزان الحكمه، ج ٢، ص ٩٤٢، ح ٣٠٩٤.
- ٩- ميزان الحكمه، ج ٢، ص ٩٤٢، ح ٣١٠٧.

— امام صادق عليه السلام: «حَبَّ اللهُ نار لا يَمُرُّ على شئى الا احترق و نورالله لا يَطْلُع على شئى الا اضاء». (۱)

ح) یاد مرگ و استعداد برای آن

ح) یاد مرگ و استعداد برای آن

— رسول خدا صلى الله عليه و آله: «اكثرُوا مِنْ ذكر هادم اللذات، فقيل يا رسول الله، فما هادم اللذات؟ قال: الموت، اَكْبَس المؤمنین اكثرهم ذكراً للموت و اشدَّهم له استعداداً». (۲)

— رسول خدا صلى الله عليه و آله: «افضل الزَّهد في الدُّنيا ذكر الموت، و افضل العباده التَّفكر، فَمَنْ اَثَقَلَهُ ذكر الموت وجد قبره روضه من رياض الجنه». (۳)

— رسول خدا صلى الله عليه و آله: «افضل الزَّهد في الدُّنيا ذكر الموت و افضل العباده ذكر الموت و افضل التَّفكر ذكر الموت، فَمَنْ اَثَقَلَهُ ذكر الموت وجد قبره روضه من رياض الجنه». (۴)

— امام على عليه السلام: «عليكم بالجد و الاجتهاد و التَّأبُّب و الاستعداد، و التَّزُّود في منزل الزَّاد». (۵)

— امام على عليه السلام: «لَمَّا سئل عن الاستعداد للموت: اداء الفرائض، و اجتناب المحارم، و الاشتغال على المكارم، ثم لا يبالي اوقع على الموت ام وقع الموت عليه: و الله ما يبالي ابن ابى طالبٍ اوقع على موت ام وقع الموت عليه». (۶)

ط) ادب

ط) ادب

— امام على عليه السلام: «الْأَدَبُ أَحْسَنُ سَجِيه». (۷)

— امام على عليه السلام: «كل شئى يحتاج الى العقل و العقل يحتاج الى الأدب». (۸)

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۳۱۵۴.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۱۵۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۱۴۱.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۱۴۲.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۱۹۲.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۵۶۸۲، ح ۱۹۲۰۹.

٧- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٩٢، ح ٣١٩.

٨- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٩٢، ح ٣٥٥.

— امام على عليه السلام : «تَوَلَّوْا مِنْ اِنْفِسْكُمْ تَأْدِيبِهَا وَ اَعْدَلُوا بِهَا عَنْ ضِرَاوِهِ عَادَاتِهَا». (١)

— امام على عليه السلام : «سَبَّبُ تَرْكِيهِ الْاَخْلَاقِ حُسْنِ الْاَدَبِ». (٢)

— امام على عليه السلام : «اَفْضَلُ الْاَدَبِ اَنْ يَقِفَ الْاِنْسَانُ عِنْدَ حِدِّهِ وَ لَا يَتَعَدَّى قَدْرَهُ». (٣)

— امام على عليه السلام : «مَنْ تَأَدَّبَ بِاَدَابِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اِذَا هُوَ اِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ». (٤)

— امام على عليه السلام : «اِذَا زَادَ عِلْمَ الرَّجُلِ زَادَ اُدْبُهُ وَ تَضَاعَفَتْ خَشِيَّتُهُ لِرَبِّهِ». (٥)

١- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٩٢، ح ٣٦٦.

٢- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٩٢، ح ٣٧٠.

٣- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٩٢، ح ٣٩٠.

٤- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٩٢، ح ٤٣٠.

٥- ميزان الحكمه، ج ١، ص ٩٢، ح ٣٨٢.

فصل چهارم: راه‌های رسیدن به مقام ابرار و مقربان

اشاره

فصل چهارم: راه‌های رسیدن به مقام ابرار و مقربان

قرآن کریم و احادیث، جایگاه «ابرار» را در عالم وجود و نزد خداوند سبحان تبیین و ویژگی‌های آنها را توصیف فرمود، چنان‌که منزلت «مقربان» را که منزلتی عَـدْل ناپذیر و والاترین است، روشن ساخته است. در رأس «مقربان»، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و امامان معصوم علیه السلام قرار دارند و انسان کامل خلیفه خدا، حجت بالغه حق و صراط مستقیم سلوک و سعادت، شناخت و شدن برای شهود حق سبحانه هستند و نیل به مقامات آنان، از ابرار و مقربان غیر معصوم که شاگردان خاص علمی و عملی معصومان علیه السلام هستند، ممکن است، نه ممتنع؛ چنان‌که صاحبان خِرد و فرزاندگی، تمنای مرگ با «ابرار» می‌نمایند: «رَبَّنَا إِنَّا سِـمِعْنَا مُنَادِيًا يَنَادِي لِلْإِيْمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآَمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» (۱) همان‌طور که انسان‌هایی مصداق السَّابِقُونَ و مقربان بودند و با معرفت الهی، محبت به انسان کامل معصوم علیه السلام، عبودیت و بندگی خدا، سرعت و سبقت در خیرات، مغفرت و رضوان خدا و مجاهدت خالصانه، به چنین موقعیت ممتازی راه یافتند.

پس مؤمنان درجات ابتدایی، متوسط و عالی دارند و هر کمالی که مؤمن

متوسط دارد، مؤمن عالی واجد آن است و اگر اهل ایمان بر اثر «بصیرت و صبر»، «شکر و شکیبایی» و «خلوص و صداقت» طبق سنت خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام عمل کنند، می توانند به عالی ترین درجه کمالی برسند. به تعبیر استاد جوادی آملی:

مؤمن از آن جهت که انسان صالح است، خلیفه خداست و باید سنتی از سنت های خدا را دارا باشد و از آن لحاظ که خلیفه رسول خداست، باید واجد سنتی از سنت های رسول اکرم باشد و از آن نظر که خلیفه امام معصوم علیه السلام، است باید سنتی از سنت های امام معصوم علیه السلام را دارا باشد. هر کس از سنت های یاد شده بیشتر برخوردار باشد، خلافت او از مستخلف عنه خود کامل تر است. (۱)

از این رو، اهل ایمان می توانند هر چه بهتر، بیشتر و عمیق تر به ایمان خود محتوای معرفتی و کمال معنوی ببخشند و بر درجات قرب ایمانی خویش بیفزایند و هر چه خویشان را به کتاب الهی قرآن عرضه کنند و با معارف و موازین قرآنی در هر سه مرحله نظام عقیدتی، اخلاقی (تربیتی و احکامی) و شریعتی مورد سنجش و ارزیابی قرار دهند و با مراقبه و محاسبه پله های تکامل را پیمایند، می توانند به «لَهُمْ دَرَجَاتٌ» (۲) و سپس «هُمْ دَرَجَاتٌ» (۳) برسند. حال اگر به آیاتی بنگریم که درجه و درجات اصحاب ایمان و دارندگان مقام ابرار را مطرح می کند، به دو مطلب می رسیم:

الف) ایمان و مؤمنان تشکیک پذیرند و درجات دارند.

ب) عوامل و زمینه های کسب درجات برتر و بالاتر چیست؟

مثلاً آیات ذیل:

۱- تفسیر تسنیم، ج ۹، ص ۱۴۴.

۲- انفال: ۴.

۳- آل عمران: ۱۶۳.

۱. «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ». (۱)

۲. «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». (۲)

۳. «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً». (۳)

۴. «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ». (۴)

۵. «نَزَّعَ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ». (۵)

۶. «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ». (۶)

۷. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ». (۷)

همان‌طور که مقوله «زیادت» و «ازدیاد» در خصوص «اهل ایمان»، در جریان زیادت هدایت، ایمان و درجات و مراتب وجودی آنها، با توجه به ریشه‌ها و سرچشمه‌های این تشکیک و زیادت‌پذیری در قرآن آمده است، که نمونه‌هایی از آن را مطرح می‌کنیم:

۱. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ». (۸)

۲. «وَإِذَا تُلِيتَ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا». (۹)

۳. «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ». (۱۰)

۴. «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ». (۱۱)

۱- احقاف: ۱۹.

۲- مجادله: ۱۱.

۳- نساء: ۹۵.

۴- توبه: ۲۰.

۵- انعام: ۸۳.

۶- انعام: ۱۳۲.

۷- انعام: ۱۶۵.

۸- فتح: ۴.

٩- انفال: ٢.

١٠- توبه: ١٢٤.

١١- محمد: ١٧.

۵. «إِنَّهُمْ فِيهِ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى». (۱)

۶. «وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا». (۲)

۷. «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا». (۳)

یا اگر در واژه «قرب» و «اقرب» بنگریم، باز هم مرتبه‌پذیری و درجه برداری را در حوزه «قرب مقامی» و مقرب درگاه الهی شدن می‌بینیم، که چگونه انسان‌ها از درجه‌ای به درجه‌ای و منزلت قربی به منزلت قرب دیگر در حال شدن و گردیدن هستند. این تعالی‌جویی و تصعیدطلبی، تا آخرین لحظه عمر ادامه دارد و تکامل در دنیا، به صورتی و تکامل برزخی به صورت دیگر مطرح است و راه پایان‌ناپذیر الهی و کمال مطلق‌خواهی ادامه دارد که به برخی از نمونه‌های آیات قرآنی آن اشاره می‌کنیم:

۱. «إِغْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى». (۴)

۲. «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى». (۵)

۳. «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يَبْشُرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ». (۶)

۴. «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ». (۷)

حال با توجه به آیات یاد شده، عناصری چون ایمان، تقوا، عدالت، علم،

۱- کهف: ۱۳.

۲- احزاب: ۲۲.

۳- شوری: ۲۳.

۴- مائده: ۸.

۵- بقره: ۲۳۷.

۶- آل عمران: ۴۵.

۷- اسراء: ۵۷.

جهاد، هجرت، تسلیم در برابر خدا، عمل صالح و حسنه، عفو، بخشش و... عواملی نقش آفرین در زیادت و شدت و قرب وجودی انسان به شمار می آیند. به همین دلیل، تکامل انسان، به نوع اندیشه، بینش، انگیزه، گرایش، مرتبه مجاهدت و خلوص او بستگی دارد و فهم و عمل، از مقومات تعالی پذیری انسان در رسیدن به مقام ابرار و مقربان است. از این رو، صبر، توکل، رضا، توبه و انابه و... درجات گوناگونی دارد، چنان که در آیه: «إِلَيْهِ يَصِيغُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۱) نیز مفسران گفته‌اند ضمیرها در آیه، دو گونه برگردانده شده، ترابط و تعامل ایمان و عمل صالح و کلمه طیب و عمل صالح (سنجیده می شود: الف) سخن پاک (عقیده، اندیشه و جهان بینی پاک) به سوی پروردگار بالا می رود و عمل پاک، سخن پاک را بالا می برد؛ یعنی عمل، ایمان را تقویت می کند و تصعید می دهد. ب) سخن پاک بالا می رود و ایمان است که عمل را بالا می برد؛ یعنی عمل خالص و عمل پاک، مشروط به ایمان پاک است. از این رو، ضمیر «إِلَيْهِ» به خدا برمی گردد و ضمیر «يَرْفَعُهُ»، هم به کلمه طیب و هم به عمل صالح، که کلمه طیب؛ عقاید حق چون «توحید» و مراد از صعود آن، تقریبش به خدای تعالی، و مراد از عمل صالح هر عملی است که بر اساس عقاید حق صادر شود و با آن سازگار باشد. (۲)

از آیه یاد شده فهمیده می شود که اولاً: «دین» مجموعه‌ای به هم پیوسته از عقاید، اخلاق، اعمال و احکام مربوط به اعمال است. ثانیاً: «دین داری» نیز طبق این عناصر سه گانه عقیدتی، اخلاقی و عملی ارزیابی می شود و دین و دین داری در نسبت و تعامل پیوسته و عمیق با هم هستند. ثالثاً: اسلام، دین عمل گرایی است، ولی بر اساس منطق و معرفت توحیدی و روح و روحیه الهی و

۱- فاطر: ۱۰.

۲- تفسیرالمیزان، ج ۱۷، صص ۲۸ - ۳۲؛ تفسیرنمونه، ج ۱۸، صص ۲۱۳ - ۲۱۵؛ آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۱۰۸.

معنوی که: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۱). بنابراین، انسان بیدار و بینا می فهمد که در هر حال باید مراقبت فکری، اخلاقی و عملی داشته باشد تا گرفتار کژاندیشی، کژراهه‌روی و کژخلقی نشود و بداند و بیابد که یا در حال صعود است یا هبوط، و خویشتن را با معیار تقوای الهی و خلوص بسنجد تا ببیند «عمل صالح» دارد یا عمل صالح، کلمه طیبه دارد یا کلمه خبیثه، و اکنون به سوی بهشت روان است یا به سوی جهنم هبوط کرده است. به تعبیر استاد شهید مطهری:

حتی در یمن و شئامت بشناسد و باور کند که همه چیز، ریشه در درون و نفس او دارد. یمن و شئامت در وجود خود انسان است. یمن‌ها در عقاید خوب است، شئامت‌ها در عقاید بد. یمن‌ها در اخلاق خوب است، شئامت‌ها در اخلاق بد. یمن‌ها در اعمال خوب است و شئامت‌ها در اعمال بد، نه در چیز دیگر. (۲)

تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط)

تکامل انسان در قرآن (شدن انسان در قرآن با توجه به چهار دسته آیات مربوط)

قرآن کریم، انسان را مسافری می‌داند که شتابان و با تلاش به سوی خدا و دیدار حق سبحانه می‌رود و این سیر و سفر برای او، حتمی و آن‌قای الهی نیز قطعی است. به تعبیر استاد شهید مطهری: «سرنوشت انسان، تکامل است و جز دین، چیز دیگری چنین قدرتی را ندارد و لهذا دین، آیین انسان است» (۳). به تعبیر استاد جوادی آملی:

حرکت او [انسان]، سیری است عمودی و طولی؛ یعنی تکاملی و ملکوتی، نه سیری افقی و اقلیمی؛ زیرا خداوند در منطقه و جایگاهی ویژه نیست، بلکه انسان به هر سو که روی آورد، چهره به سوی خدا کرده است، چه به سوی

۱- مائده: ۲۷.

۲- آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۱۱۳.

۳- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۲۳.

آسمان و زمین؛ زیرا «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (۱) و چه به سوی شرق و غرب؛ زیرا «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (۲).

به همین دلیل، تکامل که معنایی کیفی و عمودی دارد، با «صیوروت» و شدن یا تحول بنیادی و زیربنایی حاصل شدنی است. در نتیجه، همه افکار، اعمال، بینش‌ها و گرایش‌ها در تکامل انسان نقش دارد و باید دید محتوا، جهت و غایت این ساحت‌های وجودی انسان چیست. اگر توحیدی، ولا-یی، ارزشی و الهی بود، انسان به سوی لقای چهره جمال و «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» در صیوروت و تصعید است، و در غیر این صورت، با چهره جلال و «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» روبه‌رو می‌شود. پس انسان نیست، مگر همان ملکات علمی و عملی اش و قرآن کریم نیز، قاعده کلی را مطرح فرمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ» (۳) به همین دلیل، «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (۴) و انسان در برابر همه شنیداری‌ها و دیداری‌هایش و صادرات و واردات وجودی‌اش، مسئول و وظیفه‌مند است. از این رو فرمود: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (۵) و از سوی دیگر، در ضابطه کلان دیگری فرمود: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۶).

پس تنها دین است که همه ساحت‌های انسان را دربرمی‌گیرد و با برنامه تکامل و روش‌های سلوک سعادت‌مندان با ارائه قانون اساسی تکامل و سپس احادیث و سیره عملی معصومان علیه السلام و نیز طرح قوانین و فرمول‌های جزئی‌تر، همه نیازهای معناگرایانه و تکاملی آدمی را توصیف و توصیه می‌کند. بر این

۱- زخرف: ۸۴.

۲- بقره: ۱۱۵؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۴، صص ۹۸ - ۹۹.

۳- اسراء: ۸۴.

۴- مدثر: ۳۸.

۵- اسراء: ۳۶.

۶- نجم: ۳۹.

اساس، انسان عاقل و بیدار در پرتو شریعت الهی، به سیرورت و صیرورت خود ادامه می‌دهد تا به سرمنزل مقصود برسد و می‌داند همه حرکت‌های انسان و تحولات نهادی او، از «او»، به سوی «او»، به یاری «او»، برای «او» و با هدف لقای «او» است که «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» (۱).

استاد جوادی آملی، مراتب صیرورت انسان را در حرکت استکمالی جوهری و اشتدادی‌اش چنین ترسیم و تبیین می‌کند:

همه هستی، از جمله انسان به سوی خدای سبحان در صیرورت است که: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (۲). اما برخی به سوی «اسم عظیم» خدا در حرکت اند، مثلاً به دنبال علم یا کرامت یا حلم یا قدرت یا گشاده‌دستی یا رزق و... هستند. اینان در واقع عبدالعظیم‌اند و عبدالحکیم و عبدالحلیم و عبدالقدیر و عبدالباسط و عبدالرزاق و...؛ یعنی آنها بندگان اسمی از اسم‌های عظیم الهی‌اند که در بخش‌هایی به الله برمی‌گردد و البته این بندگان، دارای مرتبه‌ای از کمال هستند.

فراتر از این مرتبه، کسانی هستند که صیرورتشان به سوی «اسم اعظم» است. آنان عبدالله‌اند و عبدالرحمن که بزرگ‌ترین و زیباترین اسم‌های خدای سبحان همین «الله» و «رحمن» است: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۳)... پس از این دو مرحله، نوبت به مرتبه‌ای می‌رسد که انسان از «تعیین اسمی» درمی‌گذرد و به سوی «هویت ضمیری» که فراتر از «الی‌الله» و «الی‌الرحمن» است، صیرورت می‌یابد.

قرآن کریم در این بخش، چهار دسته از آیات را مطرح می‌کند:

دسته اول: آیاتی است که در آنها از صیرورت به سوی «ضمیر غایب» یاد شده است، مانند «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (۴) اگرچه این ضمیر، به همان الله برمی‌گردد، اما

۱- مژمل: ۹.

۲- شوری: ۵۳.

۳- اسراء: ۱۱۰.

۴- مائده: ۱۸؛ غافر: ۳؛ شوری: ۱۵؛ تغابن: ۳.

چون الله به عنوان اسم ظاهر و تعینی از تعینات الهی است، صیرورتی فراتر از آن هم یافت می شود که به چهره ضمیر غیبت درمی آید.

دسته دوم: از چهره غیبت نیز فراتر می رود به صورت خطاب جلوه می کند، که انسان سالک صائر، پروردگار خویش را مستقیماً مورد خطاب قرار می دهد و به آن ذات منیع عرض می کند: «رَبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَیْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَیْكَ الْمَصِیْرُ» (۱). نیز «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَیْكَ الْمَصِیْرُ» (۲) ...

دسته سوم: از آیه های صیرورت، آیاتی است که در آنها سخن گویی انسان به کناری نهاده می شود و خداوند، خود، تکلم در این باره را بر عهده می گیرد، ولیکن از صیرورت «به سوی ما» (با ضمیر متکلم مع الغیر) یاد می کند: «إِنَّا نَحْنُ نُحْیِ وَنُمِیْتُ وَإِلَیْنَا الْمَصِیْرُ» (۳) وقتی به صورت جمع از کلمه «ما» استفاده می کند؛ یعنی من با همه اسما و صفات خود، غایت صیرورت شمایم.

دسته چهارم: که فراتر از تمام مراتب پیشین است، تکلم وحده حق (تبارک و تعالی) است که می فرماید: صیرورت شما «به سوی من» است و با این تعبیر، تنها خود، سخن می گوید که: «أَنْ أَشْکُرُ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِیْرُ» (۴).

با وجود این، چند اصل در جریان تکامل انسان آشکار می شود:

۱. تکامل، بر اساس حرکت درونی و جوهری و صیرورت وجودی و شدن نهادی، صورت می گیرد.
۲. تکامل، مراتب و درجات بسیار تا بی نهایت دارد که تشکیک پذیر و مراتب بردار است.
۳. تکامل، دیالکتیکی و دینامیکی است؛ یعنی از طوری به طور دیگر و از مرحله ای به مرحله ای دیگر صورت می گیرد و هر یک از مراحل آن، کمال

۱- ممتحنه: ۴.

۲- بقره: ۲۸۵.

۳- ق: ۴۳.

۴- لقمان: ۱۴؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۴، صص ۱۰۷ - ۱۰۹.

است و هر مرتبه‌ای در مقایسه با مرتبه دیگر، کمال برتر است و کمال دوم، کمال قوه اول، و قوه و استعداد برای کمال بالاتر و بالاتر شمرده می‌شود. از این رو، علماً و نظراً انسان باید «تابع احسن» باشد: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۱) و عملاً و عیناً نیز از احسن پیروی کند: «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (۲) پس در قول، دارای «احسن الاقوال» و در عمل، دارای «احسن الاعمال» باشد، چنان که خدای سبحان فرمود: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيَكْمَأُ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۳) تا انسان با اندیشه و انگیزه «أَحْسَن»، به اخلاق و اعمال «أَحْسَن» راه یابد و مراحل تکاملی را بپیماید.

۴. تکامل در ساحت علمی و عملی، پایان‌ناپذیر بوده، انسان به سوی کمال مطلق در حرکت و شدن است. پس حدّ یقف و دیگر بس است در جریان تکامل معنا ندارد و سرعت و سبقت در خیر و رحمت و مغفرت الهی در مسیر و میدان تکامل _ که از ویژگی‌های ابرار و مقربان بود _ در ساحت تکامل نقش محوری دارد. به همین دلیل، انسان می‌تواند به هر دو نوع «خلافت الهی»؛ یعنی الف) خلافت خدا در روی زمین از لحاظ تبلیغ، تبیین، تعلیل، اجرا و حمایت از حدود اسلامی، که غایت و شیطان و نیمه راه حرکت انسان به سوی غایت نهایی است، و ب) خلافت خدا در ماسوای الهی، که خلافت در غایت قصوای انسانی و منتهاالیه صیوررت آدمی است، برسد. البته این خلافت دومی، دو چهره دارد:

یک _ چهره‌ای که به خدا مرتبط است و «لقاءالله» نام دارد.

دو - چهره‌ای که با ماسوای خدا در ارتباط و به «خلافه الله» موسوم است. در

۱- زم: ۱۷ و ۱۸.

۲- زم: ۵۵.

۳- ملک: ۲.

این مسیر و صیرورت، انسان‌های سالک الهی، اختلاف به مراتب و درجات دارند و به همین دلیل، برخی ابرار، اصحاب یمین و مقتصد هستند و برخی السابقون و مقربان، که به مقام «جمع الجمعی» رسیده‌اند. آنها در عین ادراک شهودی لقاءالله، مأموریت خلافت الهی را نیز بر عهده دارند و ماسوای خدا را به اذن خدا تدبیر می‌کنند. انسان کامل معصوم علیه السلام چنین است و مصداق اتم، اکمل و اظهر و اجمل مقربان شمرده می‌شود.

۵. به تعبیر استاد مطهری، ویژگی تکامل این است که هر چه موجود به کمال بیشتری می‌رسد، به استقلال و آزادی بیشتر دست می‌یابد و استقلال از محیط و در برابر انسان‌های دیگر، استقلال جنبه علوی از جنبه سبغلی خودش، یعنی استقلال عقل و دل انسان از شهوت انسان است (۱). پس تکامل، فرع بر چنین استقلال‌ها و آزادی‌هایی است که تا حاصل نشود، انسان بویی از تکامل نخواهد بُرد و اندر خم یک کوچه هم نیست.

۶. راه تکامل، راهی است عالی و شیرین، ولی پرخطر، و آسیب‌پذیری انسان در مسیر تکامل فراوان است؛ زیرا همواره با دو دشمن درونی و بیرونی مواجه است. از این رو، باید با هشیاری کامل و بیداری تمام حرکت کند. به همین دلیل، یا راه «علیین» و یا راه «سجین» را در پیش می‌گیرد و به سوی دو نامحدود چهره انداخته، مراقبه‌ای که اهل معرفت و سیر و سلوک گفته‌اند، در چنین فضایی کارکردها و بازخوردهای خاص به خود را دربردارد، تا انسان راه کمال را سالم به پیش ببرد و از سقوط و هبوط رهایی یابد، که «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها»، (۲). و بر محور «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» و «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى

۱- نک: آشنایی با قرآن، ج ۱۱، صص ۲۲ و ۲۳.

۲- نک: شمس: ۹.

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» (۱) خوف عقلی و معرفتی دارد و سیر به سوی بی‌نهایت کمال را ادامه می‌دهد. آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۲) در این راستا، گویای همه چیز است تا معرفت نفس، مراقبت نفس و محاسبت نفس را مبنای تکامل قرار دهد. پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (۳).

۷. عبودیت الهی که همان تسلیم محض عقلی و قلبی و انقیاد صرف در برابر خداست، راه تکامل حقیقی است؛ زیرا استقلال انسان و آزادی او از هر تعلقی و تعینی، فرع بر عبودیتش در برابر پروردگار است. این عبودیت است که جوهره‌اش، ربوبیت و ولایت بر درون و برون است که «عبدالله» به معنای واقعی، بر خویشتن و بیرون از خویشتن اشراف و تسلط دارد. تکامل، یعنی تسلط بر همه عوامل آفاقی و آنفسی، یعنی غلبه بر محیط درون و بیرون و این معنا، در عبودیت حاصل شدنی است و همین عبد بودن، عبد ماندن و عبید خدا شدن است که «ابرار» و «مقربان»، به آن نعت وجودی و صفت نفسی، شناخته می‌شوند و در ویژگی‌های آنها فرمود: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (۴).

به تعبیر استاد شهید مطهری:

عبادالله، یعنی کسانی که خدا را عبودیت کرده‌اند. «يَفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» این خیلی عجیب است: چشمه‌ای که اینها این چشمه را تفجیر می‌کنند؛ یعنی می‌شکافند و باز می‌کنند، یک وقت چشمه‌ای هست جاری، آدم از آن چشمه آب برمی‌دارد. ولی چنین نیست، چشمه‌ای هست که خود اینها این چشمه را

۱- نک: نازعات: ۴۰ و ۴۱.

۲- نک: حشر: ۱۸.

۳- نک: آل عمران: ۱۰۲؛ نک: آشنایی با قرآن، ج ۶، صص ۱۶۸ - ۱۸۲.

۴- نک: دهر: ۵ و ۶.

باز می‌کنند، باز کردنی. چشمه‌ای وجود دارد که آن چشمه را خود این بندگان خدا _ یعنی از طریق و راه عبودیت _ می‌شکافند، باز می‌کنند، باز کردنی... (۱).

از این رو، هم در جریان تکامل، انسان‌های عبدِ مُخْلِص و محض خدا در دنیا «شراب طهور» و شراب ممزوج به کافور از چشمه سلسبیل می‌نوشند، و هم خودشان در اثر عبودیت، این «انفجار» را با خواستن خویش انجام می‌دهند. به تعبیر علامه طباطبایی:

... جاری ساختن چشمه‌های جاری بهشتی، نیازمند بیل و کلنگ نیست، آری، نعمت‌های بهشتی به جز خواست و اراده اهل بهشت، هیچ هزینه دیگری لازم ندارد، همچنان که فرمود: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا» (۲).

پس عبودیت، راه تکامل و رمز پیمودن مراحل تکاملی و عامل رشد حقیقی و فلاح واقعی و سعادت ابدی است.

۸. عبودیت که راه و روش و رمز تکامل است، باید تنها از راه «شرع» و بر محور بایدها و نبایدهای الهی و اسلامی صورت پذیرد و ریاضت معقول، معتدل و مشروع که در شریعت گرایبی و رعایت تقوای الهی عینیت می‌یابد، در عبودیت منظور گردد تا «ابرار» و «اصحاب یمین» که از نظر مرحله تکاملی به جایی رسیدند که خدا را برای بهشت رفتن و جهنم نرفتن بندگی می‌کنند، به سوی «مقربان» که تنها خدا را برای عشق به او و از رهگذر محبت می‌پرستند، در صیروت باشند؛ چه اینکه «ابرار»، «اهل الاخره» بودند و مقربان «اهل الله». از این رو، «عبودیت حبّی»، مبتنی بر معرفت عاشقانه و عشق عرفانه است که «عبادت حبّی» انسانِ متکامل را در صراط تکامل، به مقام فنا فی فعلی، صفاتی و ذاتی می‌رساند. (۳) بنابراین، عبودیت و سیر و سلوک، باید بر محور شریعت حقه

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۱، ص ۳۶.

۲- نک: ق: ۳۵؛ تفسیرالمیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۱.

۳- نک: شمس‌الوحي تبریزی، صص ۲۸۷ - ۲۹۱.

محمدی صلی الله علیه و آله و بر مدار بایدها و نبایدهای دین خدا باشد؛ زیرا در غیر این صورت، بازدهی و کارآمدی در جریان تکامل انسان به سوی خدا ندارد و سالک باید «مَسْلُک» را که صراط مستقیم الهی است، به سوی مسلوک الیه بپیماید و جز این، نه تنها به سوی هدف، قرب نمی یابد، بلکه از هدف، بُعد هم پیدا می کند.

۹. سالک در مسیر تکامل و صیرورت تصعیدی اش، یا از شمار «سالک مجذوب» و «مُحِبِّ محبوب» است و یا از گروه «مَجذوب سالک» و «محبوب مُحِبِّ». گروه اول، نخست بارقه های الهی، جانشان را روشن و مجذوب می کند و حال خوش و شوق دیدار دلبرو دلدار به آنها دست می دهد و دستمایه سلوکشان می شود که «زودگذر» است و موهوب، ولی سالک با آنها به سلوک می پردازد و پیمایش راه برای این گروه سخت و مشکل است «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها». اما گروه دوم، سالکانی هستند که در سیر و سلوک قرار گرفته و مراحل سلوک و منازل سیر الی الله را با دشواری می پیمایند که ناگهان بارقه عشق الهی بهره آنها می شود و جانشان را روشن می کند و بقیه راه را با جذبیه الهی سپری می نمایند. بنابراین، «تکامل» چه قبل از سلوک و چه بعد از آن، همراه با بارقه های الهی و جلوات و جذبات ربّانی است و هدایت های ویژه الهی و نعمت های خاص ربوبی تا نباشد، مجاهد جبهه تکامل و مهاجر وادی سلوک، نمی تواند قدم از قدم بردارد که خدای سبحان فرمود: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا». (نور: ۲۱)

۱۰. تکامل، اصول، شرایط، لوازم و آدابی دارد که فهرست گونه به چند مورد آن اشاره می کنیم:

الف) تکامل عرفانی، از راه تکامل اخلاقی می گذرد؛ یعنی انسان متخلّق به

اخلاق الهی و آراسته به فضایل و سجایای اخلاقی، صلاحیت سیر و سلوک تا بارگاه قرب و لقای الهی را دارد.

ب) تکامل باید همواره جریان داشته باشد و انسان در سیر تکامل، همواره باید در تکاپو، پویش، پیمایش، رویش و حرکت فزاینده و رو به جلو باشد که توقف و سکون با تکامل و سلوک، مانعه‌الجمع‌اند.

ج) یکی از شرایط تکامل، «اصلاح درون» و «اصلاح برون» است تا «آزادی و آزادگی» یا آزاده شدن برای انسان خواهان کمال فراهم آید و انسان آزاد و آزاده، قدرت خیزش و خروش و جنبش او، جهش‌های تکاملی را داراست که «موتوا قبل لن تموتوا»^(۱) یا مرگ اختیاری در مسیر تکامل شامل حال او گردد.

د) برای تکامل، تخلّیج با روایت عرفانی، اصل و ضرورت است که شیخ الرئیس ابوعلی سینا نیز به آن اشاره کرده، مراحل ابتدا، وسط و انتهای تکامل عرفانی را چنین مطرح می‌کند: «العرفان مبتدء من تفریق و نقض و ترک و رفض ممعن فی جمع هو جمع صفات الحق للذات المریده بالصدق منته الی الواحد ثم وقوف»^(۲) پس تفریق و جداسازی بین خود و ماسوای خدا، تا هیچ قید و بندی نداشته باشد و همه تعلّقات را از خویش جدا سازد. سپس «نقض» یا خودتکانی نماید تا ضریح جان خویش را غبارروبی کند و به مرحله سوم، یعنی «ترک» که خویشستن تکانی را کمال خود تلقی نکند و به مرحله چهارم «رفض» برسد که نه «خودتکانی» و نه «خود» را ببیند یعنی فناء و فناءالفناء یابد تا بتواند متّصف به صفات الهی شده و از تخلیه به تجلیه و تحلیه برسد.^(۳) و امیر عارفان علی علیه السلام نیز فرمود: «العارف من عرف نفسه فاعتقها و نزهها عن کل مایقدها

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۹.

۲- اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۳۸۸.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

و یوبقها» (۱) و به تعبیر شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

مسافر چه بود؟ رهرو کدام است؟

که را گویم که او مرد تمام است؟

اگر گفتمی مسافر کیست در راه

کسی کو شد ز اصل خویش آگاه

مسافر آن بود کو بگذرد زود

ز خود صافی شود چون آتش از دود

به عکس سیر اول در منازل

رود تا گردد او انسان کامل (۲)

یعنی خود آگاهی و معرفت به نفس، خودسازی و رهایی از هر حجاب خودی و انیت و «قوس صعود» را چون «قوس نزول» پیمودن و عوالم را پشت سر گذاشتن، معنای سیر و سفر الی الله و رسیدن به مقام انسان کامل است. پس تخلیه و تهذیب نفس، یک ضرورت برای تکامل است و هر مرحله‌ای از تکامل، نیازمند تخلیه و تهذیب مناسب خویش است و انسان متکامل، همواره مشغول تهذیب نفس است که امام علی علیه السلام فرمود: «الاشتغال بتهذیب النفس أَصْلَحُ». (۳)

ه) تنظیم روابط چهارگانه انسان با خدا، خود، جامعه و جهان هستی، البته در پرتو رابطه انسان با انسان کامل معصوم علیه السلام، اصلی مهم و سرنوشت‌ساز در تکامل است؛ زیرا «تکامل انسان» در ارتباط با چنین محورهای ارتباطی است و انسان در جزیره و منهای خانواده و جامعه و جهان زندگی نمی‌کند، بلکه اگر روابط معقول و مشروع و معتدل تنظیم شود، تکامل او بهتر، عمیق‌تر و سالم‌تر صورت می‌پذیرد.

و) در تکامل، انسان نیازمند پیر راه و راهنما و راهبر است که خود رهروی کرده باشد و به مراحل تکاملی، اشراف کامل داشته و اهل بصیرت اسلامی و اجتهاد دینی باشد. بدون انسان بیدار و راه‌رفته، رفتن بسیار دشوار، بلکه

۱- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۸.

۲- گلشن راز، صص ۳۶ - ۳۷.

۳- شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۳۴۸.

خطرناک است و اگر در کنار پیران راه‌رفته، رفیقان سلوکی و هم سفران صائب و صالح و صادق از نظر فکری، عملی و اخلاقی باشند، بهتر و زبینه تر است.

ز) توحیدی بودن تکامل؛ به این معنا که در تکامل و سیر الی‌الله، سالک و متکامل، مبدأ و منتهی تکامل و فاعل و غایت را «خدا» بداند و بیابد و «علت قابلی» را که نفس اوست نیز مستفیض به فیض الهی و مستنیر به نور خدا مشاهده نماید، و همه چیز را از «او» بداند، نه از «خود» تا با «نور خدا» حرکت نماید: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ». (انعام: ۲۲)

ح) در جریان تکامل، نقش علم و عمل، عقل و عشق، فکر و ذکر، حصول و حضور را منظور کند و با دو بال پرواز نماید تا خرد به خرابات برد و عقل را به عقال عشق درآموزد و به «عقل برین» برسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمًا مَالًا يَعْلَمُ». (۱)

ط) در راه تکامل، «مستقیم بودن» از نظر فکری و فعلی و «استقامت داشتن» علمی و عملی، اصلی انکارناپذیر است: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ». (فصلت: ۳۰)

ی) سرعت و سبقت گرفتن در تکامل نیز، شرط لازم توفیق پیمودن مراحل بالا-تر و والا-تر است که از خصوصیات ابرار و مقربین نیز بود: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (حدید: ۲۱) یا فرمود: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ». (آل عمران: ۱۳۳)

نتیجه آنکه، در راه تکامل پیش‌روی انسان، راه‌های سه‌گانه فطرت، کسب و موهبت وجود دارد. در فطرت، علوم فطری و درونی انسان در پرتو وحی و

نبوت شکوفا می‌شود: «وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۱) راه کسب، به تحصیل علم و معرفت از راه مجاهده علمی و ریاضت‌های تحصیلی ممکن می‌گردد. راه موهبت نیز بر محور تهذیب نفس و تطهیر عقل و حجاب‌زدایی از صفحه دل و صحیفه جان میسور است. پس فطرت، نیازمند شکوفاشدن، و کسب، محتاج کوشیدن و هر دو از راه خون دل خوردن است، ولی «موهبت الهی» راه صدساله را یک شبه می‌پیماید و مصداق «دولت آن است که بی‌خون دل آید کنار» خواهد بود: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۲) که نمود تام آن، برای جانشینان خدا، یعنی انبیا و اولیا و پرتویی از آن، که چونان «شبنمی که بر بحر می‌کشد رقی» بهره‌راهیان راه کمال‌جویان و کمال‌پویان است... (۳).

انسان در پرتو تکامل، از هویت بشری به هویت انسانی و سپس هویت اسلامی و الهی ارتقای وجودی می‌یابد و در متن حیات طبیعی، حیات طیبیه را تحصیل می‌کند که عقل و وحی، سرمایه اصلی سیر و سلوک کمال‌گرایانه او هستند تا از زمره مقتصدان، ابرار، اهل‌الآخره، مَیْمَنَه و اصحاب یمین قرار گیرد یا بالاتر رود و در شمار سابقون الی‌الخیرات، اهل‌الله و مقربین وارد شود که «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا» (۴) پس بدانیم قرآن، کتاب تکامل انسان است و حقیقت انسان، کتابی است تکوینی و شرح و تفسیر آن قرآن کریم است؛ زیرا انسان در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» آفریده شده‌را، خدای سبحان در هدایت اقوم، (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) (۵) هدایت و ارشاد می‌کند تا خط کمال گم نشود و خطر تکامل‌گرایی، گریبان انسان را نگیرد. از این رو، مفسران و مبینان کتاب خویش

۱- نهج‌البلاغه، خطبه اول، بند ۳۷.

۲- نک: جمعه: ۴.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۴، صص ۳۱۳ و ۳۱۴.

۴- نک: هود: ۴۱.

۵- نک: اسراء: ۹.

را که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امامان هدایت و نور علیه السلام هستند، به اُسوه‌های تکامل معرفی کرد تا مصداق کمال و کامل در مسیر تکامل، مجهول و مغفول نماند. پس تکامل در پرتو قرآن و عترت ممکن است و دیگر هیچ.

فصل پنجم: باز بودن راه قرب

اشاره

فصل پنجم: باز بودن راه قرب

در تمام بحث‌های گذشته، از رفعت، صعود، مکانت برتر، قرب وجودی، سیر و سلوک تا شهود حق، فنای فی الله و بقاء بالله و... با استفاده از آیات و احادیث سخن به میان آمد و بر اساس «منطق وحی»، طرح و تحلیل شد که نیل انسان به مقام «ولایت»، از رهگذر عبودیت بر مدار شریعت ممکن است، نه ممتنع و چنین امکانی، به صورت استعدادی و بالقوه برای همگان وجود دارد. اساساً در آموزه‌های حدیثی به دست آمد که نماز، مایه معراج و منشأ قرب انسان به عوالم معنا و خداست. زکات، روزه، حج، جهاد و... نیز همین طور، قربانِ انسان، انسان طاهر و خالص هستند. حال پرسش این است که: «قرب»، تقرب، مقرب و مقربان چیستند و کیستند و «درجاتِ قرب» به چه معناست؟

۱. چیستی قرب

۱. چیستی قرب

قرب، مقابل بُعد و دوری به کار می‌رود: «اصل صحیح یدلّ علی خلاف البُعد»^(۱). قرب هماره میان دو یا چند چیز قابل ادراک است که گاه به زمین و

۱- مقایس اللّغه، ج ۵، ص ۸۰ «قرب».

مکان و گاهی به زمان، زمانی به نسبت، گاه در صفات و غیره کاربرد دارد. قرب ذات اقدس حق، تنها و تنها قرب معنوی و روحانی و مکانی است که از ناحیه خدا به خلق متصور است: «إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ» (۱)، «فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» (۲)، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» (۳)، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۴) و ...، که گاه با «مع» هم نشان داده شد: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۵)، «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۶) و قرب وجودی، معیت قیومیه حضرت حق است و قرب قاهرانه او به همه موجودات، یکسان است و مهم آن است که انسان بتواند در اثر معرفت، محبت و بندگی خدا، خود را به جوار قرب الهی برساند و از این قرب معرفتی و معنوی، بهره‌های بیشتر برد و هر چه به او نزدیک‌تر، استضاءه‌اش و استفاضه‌اش از «او» نیز بیشتر و شدیدتر است. به تعبیر دیگر، «قرب ایجادی حق به رحمت رحمانیه» در همه هستی جاری و معیت قیومه‌اش در عالم و آدم، عمومی و فراگیر است و انسان می‌تواند با «عقل» و «اراده» از یک سو، و «ایمان» و «عشق» از سوی دیگر، با لبیک‌گویی به ندای خدا و رسول و استجابت دعوت تعالی‌بخش و حیات‌آفرین آنها، قرب اشتیاقی _ شهودی به حق پیدا نماید و از بُعد و دوری، و از فراق و هجران‌رهایی یابد که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ». (۷) عمیق‌ترین درجه قرب خدا به انسان، در «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» تجلی یافت و انسان می‌تواند با کنار زدن خود طبیعی و حجاب «من» و «ما» و

۱- نک: هود: ۶۱.

۲- نک: بقره: ۱۸۶.

۳- نک: واقعه: ۸۵.

۴- نک: ق: ۱۶.

۵- نک: حدید: ۴.

۶- نک: عنکبوت: ۶۹.

۷- نک: انفال: ۲۴.

همه اعتباریات، «او» را در جامِ جان خویش «شهود» کند (۱) و....

پس قرب به خدا، معنای معنوی، فراطبیعی و روحانی دارد و با رفع حجاب‌هایی چون جهل، غفلت، نسیان، عصیان، خودخواهی‌های خیالی و مَنْ وَهْمی و... امکان‌پذیر و تحقق‌یابنده است. از نظر ایجابی - اثباتی نیز با خلوص، صداقت، قرب به خود فطری و حقیقی، عبادت و عبودیت و... ظهور عینی می‌یابد. عوامل ایجابی و موانعی که مطرح شد، شرط لازم سلوک الی‌الله و قرب به حقّ سبحانه است؛ یعنی در «قرب» و «مقرب»، «مقرب» است که تنها خداست و عوامل و شرایط زمینه‌ساز و علل اعدادی «قرب» هستند، نه علل ایجادی قرب. پس «متقرب» که انسانِ اهل ایمان و عمل صالح است، با عنایت و افاضت مقرب حقیقی، یعنی خداوند، قرب به حق می‌یابد و همه بنندگان خدا می‌توانند به نسبت معرفت و مجاهدت یا ظرفیت استعدادی که پیدا کردند، به خدای سبحان و رحمت خاصّه یا رحمت رحیمیه‌اش تقرب جویند و تخلّق به اخلاق الهی یابند. پس معنای «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»، (۲) همین معنای «قرب توحیدی» است که در آن رفعت، رفعت یابنده و رفعت‌دهنده، یعنی «خداوند» به عنوان علت و فاعل حقیقی رفعت، و «مؤمن» یا «مؤمن عالم» به عنوان «قابل» یا علت قابلی و مستعد رفعت شمرده شد. این قابلیت نیز در اثر فیض و فضل الهی شامل حال او گردید و او نیز موحّدانه و بیدار می‌گوید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ». (۳)

به تعبیر علامه جوادی آملی:

... موجود متقرب، به تنهایی قدرت نزدیک شدن به مقصد را ندارد، همان‌طور که متحرک، به تنهایی توان خروج از قوه به فعل را ندارد؛ زیرا آنچه در توان

۱- نک: سرّ سلوک (ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی)، صص ۶۷-۷۰.

۲- نک: مجادله: ۱۱.

۳- نک: جمعه: ۳.

متقرب است، فقط تتمیم نصاب قبول است، نه تکمیل نصاب ایجاد و افاضه. (۱)

در آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۲) نیز سخن از «صعود» و «رفعت» در پرتو ایمان به خدا و عقاید حقه و طیبه و عمل صالح، موحدانه و طیبه است که تصعید تقرب جویانه و رفعت قربی به سوی حق تعالی است و این با صیورورت ارادی و اختیاری و مبتنی بر عقلانیت و وحيانیت تحقق می یابد. پس معنای قرب، تنها مورد عنایت و محبت خدا قرار گرفتن نیست که هر کس مقرب تر باشد، خدا به او لطف و عنایت بیشتری داشته باشد. به تعبیر استاد شهید مطهری، معنای قرب فقط این نیست، بلکه در عالم معنا، واقعاً درجات قربی هست؛ یعنی عالم ملکوت و عالم غیب، واقعاً درجات و مراتب دارد. نه صرف این است که مثلاً عنایت و لطف او بیشتر یا کمتر است، خود همین مسئله تقرب بنده به خدا، یعنی واقعاً انسان در اثر عبادت به سوی خدا، بالا می رود و به خدا نزدیک می شود. اصلاً خود این نزدیک شدن، حقیقتی است و به هر درجه انسان نزدیک بشود، وجودش حقانی تر می شود و به هر نسبت که وجودش حقانی تر بشود، بیشتر تغییر می کند و وضع، شکل، نیرو، اراده، صفا، معنویت و همه چیز عوض می شود و... این است که می فرماید: «من الله ذی المعارج». خدایی که در نزد خود مقامات و درجات و مراتب دارد و هر کس و هر چیز _ انسان، فرشته و موجودات دیگر _ در یک مقام خاصی از آن مقامات قرب قرار گرفته است. (۳)

بنابراین، در «قرب الی الله»، شدن، گردیدن، تحوّل بنیادی، و انقلاب درونی و وجودی مطرح است که ظاهر، باطن، صورت و سیرت انسان را تحت

۱- ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۸۵.

۲- نکه: فاطر: ۱۰.

۳- آشنایی با قرآن، ج ۹، صص ۶۳ و ۶۴.

پوشش قرار می‌دهد، چنان‌که در وصف کسانی که معیت عقیدتی، اخلاقی و عملی با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دارند، فرمود:

مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَمَاهُمْ فِي
وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. (۱)

یعنی همه رابطه‌های آنها با خدا، دوست و دشمن، دچار تحوّل، و مناسبات رفتاری فردی و اجتماعی آنها «معنامند»، «هدف‌مند» و «روش‌مند» شده است.

«قرب» که از اسمای حسنی حضرت حق است، مظاهری دارد که کامل‌ترین و جامع‌ترین آن در مقربان، آن‌هم در انسان کامل معصوم علیه السلام ظهور یافته و سپس با توجه به مراتب و درجات وجودی اصحاب عقل و درایت و دل و رؤیت متجلی گشته است. سالک صادق و عامل صالح و صائر صائب، می‌تواند روز به روز و مرحله به مرحله بر درجه قربش به خداوند متعال بیفزاید و قرب فکری و فعلی به أسوه‌های حسنه و قدوه‌های کامل، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیه السلام یابد و در بینش‌ها و گرایش‌ها، در انگیزه و اندیشه، در صورت و سیرت، رنگ و رایحه نبوی، علوی و ولوی پیدا کند که زاد و توشه اصلی‌اش، طهارت روح، تزکیه نفس و «تقوای الهی» است: «... وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» (۲) و «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ». (۳)

به همین دلیل که انسان‌ها در جذب عوامل قرب و دفع موانع قرب در اراده، عزم و عمل با هم فرق دارند و رتبه عقلانی، معرفتی، روحانیتی و خلوص آنها نیز با هم امتیاز دارد، درجه قرب و رتبه قرب آنها نیز متفاوت است. به همین صورت، در احادیث نیز از قرب، اقرب و مقربان نام برده شده

۱- فتح: ۲۹.

۲- حج: ۳۷.

۳- بقره: ۱۹۷.

و درجه وجودی «ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» با «مُقْتَصِدٌ» و «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» (۱) یا «أَبْرَارٌ» و «اصحاب یمین» و «مقربین» با هم متفاوت است. (۲) مثلاً امام صادق علیه السلام فرمود: «_ فی قوله تعالى: «ثُمَّ اورثنا الكتاب... الظالم يحوم حَوْمَ نَفْسِهِ والمقتصد يحوم قلبه والسابق يحوم حوم رَبِّهِ عزوجل» (۳) که مسئله خودگرایی (من سفلی)، دل و فطرت گرایی (من علوی) و خداگرایی مطرح شد. یا در حدیثی دیگر، خود مسئله امام معصوم علیه السلام و امام شناسی و امام نشناسی، معیار سابق بالخیرات، مقتصد و ظالم لنفسه طرح گردید. امام باقر علیه السلام فرمود: «السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الامام، والمقتصد: العارف للامام و الظالم لنفسه: الذی لا يعرف الامام». (۴)

در برخی روایات، عوامل و ریشه‌های قرب انسان به خداوند مطرح شده است که صورت کلی دارد و به صورت «نسبی» با «اقرب» توصیف شده است. امام علی علیه السلام فرمود: «اقرب الناس من الله سبحانه احسنهم ایماناً» (۵) و امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «ان اقربکم من الله اوسی عکم خُلُقاً». (۶) یا در برخی روایات، حق‌گویی، فروتنی، ترس از خدا، سجده در برابر پروردگار و ... عوامل تقرب و بهترین زمان قرب به خدا معرفی شدند. (۷) حال اگر انسانی به خدا نزدیک شد، بوی الهی می‌دهد و رنگ خدا می‌یابد و اسما و اوصاف او را در خویش به ظهور می‌رساند. اینکه گفته‌اند عرفان بالاتر از خداشناسی مفهومی _ حصولی و خداجویی است، بلکه «خداجویی» است، همین قرب حقیقی و معنوی به خداست که تشبیه به باری تعالی و تخلق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات ربوبی و تسمیه به اسمای رحمانی

۱- فاطر: ۳۲.

۲- نکه: واقعه: ۷-۹؛ مطففین: ۱۸-۲۷؛ دهر: ۵-۲۲.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۱۶۶۰۷.

۴- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۱۶۶۰۸.

۵- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۱۶۶۱۷.

۶- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۶۶۱۸.

۷- میزان الحکمه، ج ۱۰، صص ۴۸۵۵ و ۴۸۵۶.

است را اراده کردند که سخن از تقلید یا تحقیق نیست، بلکه سخن از تحقق است. به تعبیر عمیق و انیق علامه جوادی آملی:

قرب و نزدیکی معنوی به خداوند که از راه بندگی و عبودیت وی حاصل می‌شود، آثار الهی را در بنده ظاهر می‌کند، به گونه‌ای که کار او، کار خدا محسوب می‌شود: «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۱)، «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (۲) و «وَمِمَّا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، (۳) و چنین انسان متقرب، خلیفه الله شود و کارهای خدایی انجام دهد، همانند قطعه آهنی که در کنار آتش قرار می‌گیرد و پس از زدوده شدن رنگ‌ها و ناخالصی‌هایش، خود خاصیت آتش پیدا می‌کند و همان حرارت و نور آتش از این آهن گداخته نیز برمی‌خیزد. البته آهن گداخته تا زمانی که قرب و نزدیکی خود را با آتش حفظ کند، از این خاصیت برخوردار است و لحظه‌ای که از آن دور می‌شود، رو به سردی می‌نهد... (۴)

بنابراین، قرب الهی با قرب به شریعت حقّه او، با قرب به پیامبر و رسول او، و با قرب به سفرای الهی و اولیای او حاصل شدنی است که راه قرب اگر باز است، که هست، از رهگذر قرب حقیقی و حشر وجودی با خلفا و حجج بالغه او تعیین می‌یابد، تا انسان رنگ و صبغه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را که بر خلق عظیم قرار گرفت نگیرد، تا علوی سیرت نشود، تا اهل بیته منش و اهل بیته روش و اهل بیته گرایش نگردد، «قربی» در کار نیست. سلمان، ابوذر، مقداد و... «مناهل البیت» و از جرگه «آل الله» شدند تا «اهل الله»، اولیاء الله و مقربان گشتند. از این رو، باید مرحله به مرحله و بر اساس ضابطه حقیقی و در صراط مستقیم حرکت کند تا «قربه الی الله» در او تشخص یابد که فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ

۱- نساء: ۸۰.

۲- نکه: فتح: ۱۰.

۳- نکه: انفال: ۱۷.

۴- ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۸۶.

فَاتَّبِعُونِي يَحْبِبْكُمُ اللَّهُ». (۱)

از سوی دیگر، قرب حق، از قید هستی رسته‌تن و حجاب خودی زدودن و پرده پندار دریدن لازم دارد. خودشکنی و خودشگفتی، یعنی خود خاکی و طبیعی را شکستن و خود فطری و خدایی را شکوفا ساختن. تبّتل از هر چه غیر دوست و غیر اوست، شرط بنیادی در قرب به سوی خدا و قرب به خداست.

۲. عوامل قرب الی الله

۲. عوامل قرب الی الله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الف) نماز

«الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ». (۲)

ب) نمازهای استجابی

«صَلَاةُ النَّافِلِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ». (۳)

ج) سجده و درگاه الهی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ». (۴)

د) سحرخیزی و مناجات شبانه

امام حسن عسکری علیه السلام: «ان الوصول الى الله سفرٌ لا يدرك الا بامتطاء الليل». (۵)

ه) انقطاع از مردم و عزلت معقول و معتدل

امام علی علیه السلام فرمود: «الْوَصْلَةُ بِاللَّهِ فِي الْانْقِطَاعِ عَنِ النَّاسِ». (۶)

و) شکیبایی و بردباری

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ صَبَرَ عَلَى اللَّهِ وَصَلَ إِلَيْهِ». (۷)

٢- نهج البلاغه، حكمت ١٣٦.

٣- بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٣٢٦.

٤- ميزان الحكمة، ج ١٠، ص ٤٨٥٦، ح ١٦٦٢٢.

٥- ميزان الحكمة، ج ١٠، ص ٤٨٥٦، ح ١٦٦٣٣.

٦- ميزان الحكمة، ج ١٠، ص ٤٨٥٦، ح ١٦٦٣٤.

٧- ميزان الحكمة، ج ١٠، ص ٤٨٥٦، ح ١٦٦٣٥.

ز) کمال انقطاع از هر چه غیر خداست

«الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْأِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصَلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ...» (۱).

ح) عقلانیت و خردورزی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی، اِذَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِالْبِرِّ فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ تَسْبِقُهُمْ» (۲).

ط) اخلاص در انگیزه و نیت

امام علی علیه السلام فرمود: «تَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِإِخْلَاصِ نِيَّتِهِ» (۳).

و...

۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۳۷.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۴۶.

۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۶، ح ۱۶۶۴۷.

فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب

اشاره

فصل ششم: عناصر علمی و عملی رسیدن انسان به توحید و لقای رب

برای رسیدن سالم و سازنده و سوزنده به معالم توحید ناب و لقای رب، چند عنصر مهم علمی و عملی لازم است که در واقع سیری از مفهوم به شهود، از مشافهه به مشاهده، از حصول به حضور، از عقل به قلب، از برهان به عرفان و از خود تا خداست:

۱. معرفت به خدا

۱. معرفت به خدا

معرفت به خدا اعم از معرفت آفاقی _ آنفسی و معرفت شهودی، چه از رهگذر «درون» با زدودن حجاب‌های ظلمانی و نورانی و چه از رهگذر شهود حقیقت هستی و ملکوت وجود، که «لاماله‌الاهو» و «یا هو یا من لاهو الاهو» است و در دیر وجود و دیار هستی، دیاری نیست جز «خدا»، و همه عالم و آدم نشانه‌های او هستند: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱).

۲. گذر از «اعتباریات»

۲. گذر از «اعتباریات»

با شناخت عمیق عقلی و معرفت دقیق عرفانی، سالک کوی توحید ناب و لقای رب می‌یابد که جهان ماده و عالم دنیا، «عالم اعتبار» است و «ظاهر»، و باید به

«عالم حقیقت و باطن» وارد شود؛ زیرا ماده پرستان و ظاهر گرایان از شهود ملکوت عالم محرومند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^(۱). به همین دلیل، انسان از ظاهر و ظاهر گرایان باید دوری گزیند، چنان که فرمود: «فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يَرِدِ إِلَّا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ»^(۲) و برای «یافتن باطن» و دریافت «حقیقت»، راهی جز انقطاع از دنیا و ظواهر و زینت‌های دنیایی نیست که حب دنیا «رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^(۳) دانسته شد. پس، از هر تعلق به اعتباریات باید گذر کرد. به تعبیر عارفان، خراباتیان از اعتباریات گذشته و «اسقاط اضافات» کردند و توحیدیان، ماسوای الهی را به فراموشی سپرده‌اند. انسان تا سبک‌بار و سبک‌بال نشود، پرواز از ظاهر به باطن و طیران از اعتبار به حقیقت، برای او ممکن نخواهد شد. به تعبیر امام علی علیه السلام: «تخففوا تلحقوا»^(۴) پس درون‌بینی، باطن‌نگری، گرایش به حقیقت و گریز از اعتباریات، شرط ورود به عوالم معنا و غیب خواهد بود.

۳. عمل صالح و خالص

۳. عمل صالح و خالص

«عمل» چنان‌که برآیند و بازخوردی از شخصیت و شاکله انسان و دارای رنگ و بوی انگیزه‌ها، اندیشه‌ها و ملکات موجودی اوست و وصل به حقایق درونی انسان است و ساخته و پرداخته خود انسان؛ زیرا عامل و فاعل مختار انسان است که عمل می‌کند، ولی بر اساس وحدت عمل و عامل و معمول که در جریان «تجسّم و رؤیت عمل» در عالم آخرت نیز معنا و تفسیر می‌گردد، اعمال انسان نیز سازنده و شکل‌دهنده اوست که به نقش عمل در ساختن انسان

۱- نک: روم: ۷.

۲- نک: نجم: ۲۹ و ۳۰.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۲۱.

برمی‌گردد؛ زیرا عمل انسان، انسان را می‌سازد، چنان‌که آن عمل اقتضا می‌کند. در روایات به این صورت بیان شده که در قلب انسان نقطه سفیدی است که اگر انسان کار خیری بکند، آن نقطه سفید بیشتر می‌شود و هر چه دنبال کار خیر برود، بر آن روشنایی افزوده می‌گردد، تا جایی که ممکن است دل انسان یکپارچه روشنایی و نورانیت شود. اگر هم عمل شر و گناه از انسان سر بزنند، در آن سفیدی، نقطه‌ای سیاه پیدا می‌شود و هر چه گناه تکرار شود، بر این سیاهی افزوده می‌گردد، تا جایی که ممکن است از آن سفیدی نشانه‌ای باقی نماند. تأثیر عمل گناه‌آلود و شر، چون زنگاری بر روی آئینه دل قلمداد و تشبیه شده است که انسان را از دیدن باطن هستی و ملکوت عالم و شهود وجه رب باز می‌دارد. به تعبیر قرآن کریم: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (۱) از این رو، عمل منفی و هواپرستانه، انسان را زنگ زده و محجوب می‌کند، تا حقایق و حقیقه‌الحقایق را نبیند و چشم او کور، گوش او کر، دل او خفته و عقل او را کد شود. به تعبیر استاد شهید مطهری:

در اینجا قرآن، عمل انسان را «کسب» می‌گوید. ... انسان خیال می‌کند خودش عامل و علت است و عملش معمول و معلول؛ در حالی که قرآن می‌گوید در همان حال، عَمَلت عامل است و تو معمول، و همان‌طوری که تو عمل را می‌آفرینی، عمل هم تو را می‌آفریند و در تو چیزی می‌آفریند. لذا تعبیر به «یکسبون» در بسیاری از جاهای قرآن، از «یعملون» تعبیر به «یکسبون» می‌شود؛ برای اینکه از آن جهت که کار انسان است، «یعملون» است و از آن جهت که به انسان چیزی می‌دهد، «یکسبون» است. (۲)

به تعبیر استاد جوادی آملی:

گاهی حجاب، موجود مادی است، و گاهی خود حجاب مانند گناه، مستور

۱- نک: مطففین: ۱۴ و ۱۵.

۲- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

است؛ یعنی خود گناه، حجاب است و نمی‌گذارد انسان تبهکار جایی را ببیند، ولی حجاب بودن این گناه، مستور است و کسی آن را نمی‌فهمد.

برای اینکه ما به چنین حجابی مبتلا نشویم و بین ما و رسول خدا، و نیز بین ما و کلام خدا و خود خدا هیچ حجابی نباشد، باید گناه نکنیم؛ زیرا اولین قدم در تهذیب روح، انجام واجب و ترک حرام است. کسانی که این حجاب را برطرف نکرده و مبتلا به آن شده‌اند، نه تنها در دنیا به لقای حق موفق نیستند، بلکه در آخرت نیز که ذات اقدس اله، ظهور بیشتری دارد، محجوبند، چنان که می‌فرماید: «إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ» (۱)....

پس گناه‌زدایی، یعنی حجاب‌زدایی و حجاب‌زدایی، فرع بر حجاب‌شناسی و حجاب‌ستیزی است. انسان عامل صالح و مُخْلِص در برابر گناه، در مقام «دفع» برمی‌آید و اگر نشد، در مقام «رفع»؛ زیرا می‌کوشد با شهود باطن گناه و داشتن بینش عمیق و ایمان و باور محکم، گناه نکند و اطراف گناه نگردد و اگر در اثر غفلتی گناه کرد، به «توبه و انابه» پردازد و تدارک مافات کند؛ زیرا می‌داند «عمل انسان»، سازنده و نقش‌آفرین در ساختار و ترکیبات وجودی انسان است و چنان که غذاهای جسمانی عضو و جزو بدن می‌شود، اعمال نیز با اثراتی که دارند، جزو وجود انسان شده و اگر با آنها ستیزندگی تا مرز زداینده‌گی صورت نپذیرد، انسان را کورباطن و کوردل می‌کنند.

قرآن کریم چه زیبا می‌فرماید: «إِنَّ أَحْسَنَ نَفْسٍ أَحْسَنُ نَفْسٍ وَأَنَّ أَحْسَنَ نَفْسٍ وَأَنَّ أَحْسَنَ نَفْسٍ وَأَنَّ أَحْسَنَ نَفْسٍ وَأَنَّ أَحْسَنَ نَفْسٍ» (۲) زیرا عمل انسان یا «لَهُ» انسان است یا «علیه» انسان، اگرچه از خود انسان سر می‌زند و سرچشمه می‌گیرد؛ چون عمل از حوزه وجودی و ساحت حقیقی عامل بیرون نیست. به همین دلیل، «عمل صالح»، انسان را بیدارتر و بیناتر و اهل شهود و لقای رب می‌کند و «عمل طالح»، انسان را خفته‌تر و کورتر می‌نماید و خلوص و عدم خلوص در عمل و عامل بسیار تأثیرگذار است.

۱- نک: مطففین: ۱۵؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۲- نک: اسراء: ۷.

بر این اساس، قرآن کریم، بهترین سرمایه انسان را در سعادت یابی و فلاح جویبی تزکیه نفس و تهذیب روح و طهارت باطن می‌نامد و می‌داند و معرفی می‌کند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها» (۱) یا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»، (۲) چنان‌که امام علی علیه السلام فرمود: «ثمره العمل الصالح كأصله» (۳) و «ثمره العمل السيئ كأصله» (۴) تا نسبت عمل با عامل و اثر با ریشه آن را بیان کند. علامه طباطبایی رحمه الله نیز به تفصیل رابطه عمل و جزای آن را تبیین کردند تا رابطه آنها را «رابطه حقیقی» معرفی نماید، نه «رابطه اعتباری». (۵) امام کاظم علیه السلام فرمود: «قليل العمل من العاقل مقبول مضاعف، و كثير العمل من اهل الهوى و الجهل مردود». (۶) امام علی علیه السلام هم فرمود: «انك لَنْ يَتَقَبَّلَ مِنْ عَمَلِكَ اِلَّا مَا اَخْلَصْتَ فِيهِ». (۷) قرآن کریم نیز بر «أَحْسَنَ عَمَلٍ» تکیه و تأکید دارد، نه «اکثر عمل»: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۸) یا «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». (۹) در حدیثی از امام علی علیه السلام نیز بسیار عمیق و دقیق نسبت عمل با ظاهر و باطن عمل و عامل آمده است:

إِعْلَمَنَّ إِنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَيَّ مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرٌ، طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ، خَبِثَ بَاطِنُهُ، وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ الصَّادِقِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يَبْغِضُ عَمَلَهُ وَ يُحِبُّ الْعَمَلَ وَ يَبْغِضُ بَدَنَهُ. (۱۰)

به تعبیر علامه طباطبایی:

- ۱- نک: شمس: ۹.
- ۲- نک: اعلی: ۱۴.
- ۳- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۴، ح ۱۴۲۸۲.
- ۴- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۵۴، ح ۱۴۲۸۳.
- ۵- تفسیرالمیزان، ج ۶، صص ۳۷ - ۳۷۶.
- ۶- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۶، ص ۱۴۳۳۴.
- ۷- میزان الحکمه، ج ۹، صص ۴۰۶۶ و ۴۰۶۷، ح ۱۴۳۳۵.
- ۸- نک: ملک: ۲.
- ۹- نک: کهف: ۷.
- ۱۰- میزان الحکمه، ج ۹، صص ۴۰۷۱ و ۴۰۷۲، ح ۱۴۳۵۳.

زندگی دنیا یا دوم، تابع زندگی قبل از دنیا یا اول و زندگی سوم، تابع زندگی دوم است؛ یعنی پیوستگی تامّ دنیا و آخرت و عامل و عمل و معمول. (۱)

۴. هجرت از خود خاکی و رهایی از ایت و انائیت

۴. هجرت از خود خاکی و رهایی از ایت و انائیت

بزرگ‌ترین بُت انسان و حجاب آدمی در شهود حقایق هستی و هستی‌آفرین، خود طبیعی و خود نفسانی و خاکی است. به تعبیر امامان معصوم علیه السلام: «لیس بینہ و بین خلقہ حجاب غیر خلقہ». (۲) از این رو گفته‌اند: «یک قدم بر خویشتن نه وان دگر در کوی دوست». به تعبیر استاد جوادی آملی: اگر با پسوندها و پیشوندهای کارهای علمی و عملی خود به نام «من» نباشد، راه نزدیک است و انسان در سیر و سلوکش به معبود و محبوبش واصل خواهد شد؛ (۳) زیرا فقط به فکر خویشتن حیوانی و خودپنداری و خیالی خویش هستیم: «أَهْمَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ» (۴) و خود اصیل، خدایی، فطری و حقیقی را به فراموشی سپرده‌ایم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسُهُمْ». (۵) به تعبیر علامه جوادی آملی:

این گروه که اصالت خویش را فراموش و انسانیت خود را گم کرده‌اند، فقط به فکر خود هستند؛ یعنی به فکر خود طبیعی و حیوانی‌اند. این گروه چنان در حجاب خودی محجوبند که شایسته‌اند خدا آنها را با نظر تشریفی ببیند (با آنکه خدا «بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» (۶) است) و نه لایق‌اند خدا را ببینند (با اینکه او «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۷) است). (۸)

بنابراین، چنان‌که حافظ نیک سروده است:

۱- تفسیرالمیزان، ج ۱، صص ۹۰ - ۹۳؛ نک: آشنایی با قرآن، ج ۱۲، صص ۱۵۱ - ۱۶۴.

۲- بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۲۷، ح ۲۷.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۴- نک: آل عمران: ۱۵۴.

۵- نک: حشر: ۱۹.

۶- نک: ملک: ۱۹.

۷- نک: نور: ۳۵.

۸- جوادی آملی، شمس‌الوحي تبریزی، ص ۲۹۳.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

تا فضل و عقل بین بی معرفت نشینی

یک نکته ات بگویم خود را مبین که رشتی

به همین دلیل، یکی از هدف های اصیل، حقیقی و اولی بعثت انبیا و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، تزکیه نفس و تهذیب درون است: «وَيَزَكِيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (۱) و اهل معرفت و سیر و سلوک در تفسیر آیه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (۲) گفته اند: سالک باید از بیت خود و خانه خودی، به سوی خدا هجرت کند تا موت اکبر روزی او و لقاء الله بهره او گردد. (۳)

۵. انسان های فوق حساب

۵. انسان های فوق حساب

سالک الی الله می تواند از «ظالم لنفسه» به «مقصد» حرکت استکمالی کند. او در پرتو ایمان، عمل صالح، معرفت، محبت، عبودیت، خلوص و توحید علمی و عملی، که در سایه سار نبوت، رسالت، امامت و ولایت چنان اوجی می گیرد، به مقام مقربان می رسد تا فوق حساب و کتاب شود، و از «جَزَاءً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»، «وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمِنْ سُوءٍ»، «جَزَاءً وَفَاقًا» و... عبور کند و به «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» برسد. برخی از مفسران قرآن کریم، در تفسیر آیه «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصَلَّى سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» (۴) که شبیه به این آیات، در سوره های اسراء، حاقه و... نیز آمده

۱- نک: جمعه: ۲؛ بقره: ۱۲۹ و... .

۲- نک: نساء: ۱۰۰.

۳- چهل حدیث، ص ۳۳۳.

۴- انشقاق: ۷ - ۱۵.

است، فرموده‌اند در آیات یاد شده، مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند:

الف) مردمی که نامه‌های عمل آنها از طرف راستشان به آنها داده می‌شود.

ب) مردمی که نامه‌های عملشان را از جانب چپ دریافت می‌دارند.

در حالی که در سوره واقعه، مطفین و ... مردم به سه گروه تقسیم شده‌اند: اصحاب یمین، اصحاب شمال و مقربین؛ زیرا «مقربین از کسانی هستند که اساساً فوق این مطلبند و اصلاً حسابی ندارند، یعنی حساب آنها پاک شده» (۱).

بنابراین، انسانی که توحیدی، ولایی و الهی شد و در اثر حرکت‌های عبودی و ناب‌ناب و زلال محض گردید، فراتر از آن است که به حساب و کتاب کشیده شود. چنین انسان‌هایی، داخل در بندگان خاص خدا و وارد در بهشت خاص یا جنت لقای ذات هستند و این مقامات را در پرتو شریعت با مجاهدت معقول به دست آوردند و عمل‌گرایی مبتنی بر خلوص و صلوح، آنها را به چنین درجه و مرتبه‌ای رسانده است. اینان کسانی‌اند که در محاسبه و مراقبه محض به سر بردند تا از «محاسبه» «یوم الحساب» فراتر رفتند. از این رو، حسیب خویش باشیم تا بدون حساب و کتاب، با فضل و فیض الهی راهی کوی حق و دیار لقا و دیدار گردیم. از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز روایت آمده است:

اما السابق فيدخل الجنة بغير حساب، و اما المقتصد فيحاسب حساباً يسيراً و اما الظالم لنفسه فيحبس في القام ثم يدخل الجنة، فهم الذين قالوا: الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن. (۲)

با توجه به مطالب پیش گفته که بر دو نکته اصرار ورزیده شد:

۱. راه تکامل و توسعه وجودی گشوده است؛

۲. عوامل اصلی کمال‌گرایی، در معرفت، علم نافع، عمل صالح مؤمنانه و از خود رهایی است؛

۱- آشنایی با قرآن، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

۲- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۵۲، ح ۱۶۶۱۱.

می‌توان سازوکار رشد و عروج و حرکت جوهری اشتدادی را درک و دریافت کرد تا به مقام «قرب» و «مقربین» رسید و در آن عرصه هم با سرعت و سبقت رفت؛ یعنی «السابقون» و «سابق بالخیرات باذن الله»، در میان پیشی گیرندگان و پیشگامان نیز معنای خاص خود را دارد تا انسان، از پیشتازان و پیشگامان نیز گوی سبقت را دریابد. از این رو، عناصری چون جهاد، هجرت، مداومت، استقامت‌ورزی، توکل، توسل، تفویض و رضا لازم است و جالب است بدانیم همه مؤلفه‌های بینشی و گرایشی و گزارشی و ارزشی، تشکیک‌پذیر و مراتب‌بردارند. بر این اساس، میدان تلاش و کوشش و عرصه پویا و رویش همواره باز است و حرکت به سوی خدا، پایانی ندارد و بلکه ناپیداگرانه‌ای است که با صبرورت و شدن در الیه، الی الله، الیه الرجعی، الیه راجعون و...، مبنای معقول و مشهود پیدا می‌کند. به همین دلیل، به انسان‌هایی که یک عمر سیر و سلوک حقیقی کردند و مراحل مهم و منازل بالایی را پیمودند و به نفس مطمئنه رسیدند که خود داستان دیگر و ماجرای مستقلى دارد _ گفته می‌شود: «یا أيتها النفس المطمئنة ارجعی»؛ (۱) یعنی تازه به او گفته می‌شود «بیا» و ندای رجعت بر گوش «جان» او نواخته و اذن ورود به مراحل بالاتر و والاتر داده می‌شود. چنین انسانی، تازه گشایش میخانه را طلب و تمنا می‌کند. پس اینکه گفته می‌شود «راه چنان روید که رهروان رفتند» و گفته شد که سلوک و عرفان عملی، چون «با مژه کوه کردن است» و تا «جان به لب نیاید، جام به لب نیاید»، حقیقتی انکارناپذیر است.

به همین دلیل، مراتب و درجات مقامات سلوکی و عناصر معرفتی _ معنوی و مقویات وجودی قرب و تقرب را بر اساس آموزه‌های وحیانی، اعم از کتاب و سنت نقل می‌کنیم تا فهم و درک شود هر میدان و مقامی، عرصه

مسابقه و مجاهده است و انسان در هر لحظه، فرصت بازشناسی، بازسازی و نوسازی را دارد و می‌تواند در ساحت معناگرایی و تعالی‌جویی، راه‌های فتح ناشده و راه‌های نرفته را بی‌یامد و لایه‌های نگشوده را بگشاید و به برترین مراتب وجودی سیر کند.

از این رو، عارف و عاشق در مرحله عالی عرفان و عشق، خویش را محتاج‌تر و فقیرتر می‌بیند، چنان‌که امام علی علیه السلام فرمود: «غنی‌ترین افراد، فقیرترین افرادند.» در یک تعبیر و تفسیر باطنی و قرائت عرفانی به همین معناست که هر که هرچه بیشتر «دارا» شد، ناداری و فقر او به ذات احدیت بیشتر است؛ زیرا هرچه بیشتر داشته باشی، نیاز به خدا که «غنی مطلق» است، بیشتر خواهد بود. پس هر چه درک بیشتر، درد بیشتر؛ هرچه درد بیشتر اظهار فقر و ناله و لابه بیشتر. از این رو، انسان‌های کامل، وصف سلوکی و نعت وجودی‌شان، «أَوَّابٌ» (۱) و «أَوَّاهٌ» (۲) بوده و «مُنِيبٌ» (۳) و «مُحِبٌّ» (۴) بودند و مناسب هر مقامی، بر اساس معرفت خویش «عبودیت» داشتند که مراتب همواره بین «ابرار» و «مقربان» محفوظ است که «حسنات الابرار سیئات المقربین» (۵).

در بین مقربان نیز دانایی و دارایی، مایه بندگی عارفانه‌تر و عاشقانه‌تر خواهد بود. پس سالک صالح با اندیشه صائب خویش و روح و روحیه صادق خود، هیچ هویت و انیت وجودی و کمالات وجودی و کراماتی برای خود قائل نیست و بلکه به «فقر محض خویش» پی می‌برد و به آن افتخار می‌کند و هرگز در دام وسوسه‌های نفسانی و تلبیسات ابلیسی قرار نمی‌گیرد و از مرز

۱- نک: ص: ۱۷.

۲- نک: هود: ۷۵.

۳- نک: هود: ۷۵.

۴- نک: حج: ۳۴.

۵- بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۹.

«خلوص فعلی» عبور می‌کند و به عالم «خلوص ذاتی» راه می‌یابد. هر سالکِ اصلی، مقام معلومی دارد که با دیگری فرق دارد؛ زیرا آغاز آن «الطرق الی الله بعدد الانفس الخلاق» (۱) و انجام آن «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (۲) است، تا مرزها و قلمروها حفظ شود و «عالم عصمت»، مخصوص انسان‌های کامل و خلفا و حجج الهی، و رفتن تا «مرز عصمت» نیز برای اهل آن محفوظ است که: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ» (۳) و راه «أُعْبَدُ اللَّهَ كَمَا أَنْتَ تَرَاهُ فَإِنَّ لِمَنْ تَكُنُ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (۴) مخصوص «محسنین» و شهود «اهل احسان» است و با «كَأَنَّ» مرزبندی و با راه «ماكنت اعبد رباً لم أره» (۵) که مختص «مقربین» و با «أَنَّ» تحدید و تبیین شده است که اینان خدا را می‌بینند و با جان می‌پرستند. از این رو، شهود رب با چشم دل برای آنها حاصل و عبودیت عارفانه و

عاشقانه نیز برایشان ملکه شده است. البته آنها همه مقامات ماقبل و مادون خود را به صورت کامل دارند؛ زیرا عالی، مراتب دانی را داراست. اما «محسنین» گو اینکه خدا را دیده و در همان حد می‌پرستند، از مراتب وجودی مقربان بی‌بهره‌اند. پس می‌توان با «مرگ ارادی» و البته هر کس بر اساس رتبه معرفتی و معنوبیتی — سکولیش — به لقاء الله در همین دنیا رسید.

۱- بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷.

۲- نک: صافات: ۱۶۴.

۳- نک: سباء: ۱۳.

۴- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶.

۵- الکافی، ج ۱، ص ۹۸.

ص: ۴۱۲

بخش هفتم: کتاب شناسی توصیفی عرفان

اشاره

کتاب شناسی توصیفی عرفان

شناخت توصیفی و تحلیلی کتاب‌های عرفانی، چه در عرفان نظری و چه در عرفان عملی و شناساندن آنها به جامعه علمی و به ویژه نسل جوان معناگرا و طالب عرفان، ضرورتی عقلی و وظیفه‌ای معرفتی است. البته گزینش کتاب‌هایی که از نظر علمی صائب و از نظر عملی از ذهن، ذات و زبان صادق و صالح صادر شده‌اند و از عرفان ناب اسلامی حکایت می‌کنند نیز رسالت دینی _ عرفانی است؛ چه اینکه اندیشه‌های عرفانی و بینش و بصیرت اشراقی را همراه با انسان‌های الگو و الگوهای تمام‌عیار انسانی نشان دادن، گام مهمی در تبیین و گسترش عرفان حقیقی است و در عرفان‌شناسی و عرفان‌گرایی نقش بنیادین دارد.

ناگفته پیداست کتاب‌های عرفانی فراوانی از گذشته تاکنون تحریر و تقریر شده است و در زمان ما، به دلیل مطالبات عرفانی جامعه و رواج عرفان‌گرایی در فضای انقلاب اسلامی، این عرضه بیشتر شد، به ویژه کتاب‌های تذکره‌ای و شرح‌زندگی، احوال و آثار عرفانی بزرگان این عرصه، از گستردگی خاصی برخوردار است. از این رو، معقول است که برای صیانت از حریم عرفان ناب اسلامی و گریز از عرفان‌های صوفیانه و سکولار و گرایش به عرفان قرآن‌مدار و علوی و مسئولیت‌آفرین، کتاب‌های ارباب معرفت و قصه‌هایی از کشف و کرامات آنها توصیف، تحلیل و حتی نقد گردد. ما تنها به توصیف و توصیه

برخی از کتب و صحف اساطین فن عرفان و رهروان طریقت معنوی بر اساس شریعت نبوی می پردازیم. البته بحث ما، ناظر به کتاب‌های قرن اخیر و سال‌های کنونی است که بیشتر در دسترس جامعه است و در محافل علمی، اعم از حوزوی و دانشگاهی مطرح بوده، گرایش نسل جوان به آنها فزون‌تر است.

با توجه به ظهور عرفان‌های کاذب، مونتاژ شده، سکولار و با مبانی اومانیستی و لیبرالیستی که حتی به نام عرفان و معناگرایی، فرهنگ لاقیدی و اباحه‌گری را ترویج می‌کند و انسان‌ها را به انفعال، رخوت، مسئولیت‌گریزی و حتی گرایش به شهوت، مواد تخدیری، داروهای روانگردان و توهم‌زا و عشق‌های زمینی و جنسی سوق می‌دهد، لازم است عرفان صائب صادق، کاربردی، کارآمد و مبتنی بر شریعت و عقلانیت ارائه شود و نیز به نقد منطقی، منصفانه، روزآمد و با ادبیات نوین و جوان‌پسند این عرفان‌ها پردازیم.

از این رو، در بخش کتاب‌شناسی توصیفی، لازم دیدیم برخی از کتب و مجلات و مقالاتی را که به نقد چنین عرفان‌های دروغین و جریان‌های جدید معناگرایی پرداختند، معرفی کنیم تا قدمی در راستای «نقد سلبی» عرفان‌های عصر جدید برداریم و نسل جوان تشنه معنویت را یاری کنیم. به یقین، عرضه عرفان‌های حقیقی و نقد عرفان‌های مجازی _ غیر حقیقی، اگر با اندیشیدن و بصیرت نسل جوان فرهیخته همراه شود، عامل خنثاسازی ناتوی فرهنگی و تروریسم معرفتی _ معنایی ساحت سلوک و عرصه عرفان خواهد شد.

۱. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه

۱. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه

این کتاب، از آثار امام خمینی رحمه الله است که با مقدمه و شرح سیدجلال الدین آشتیانی، در سال ۱۳۷۲، در انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، در ۱۶۷ + ۱۴۸ صفحه چاپ و نشر یافت. ترجمه فارسی آن نیز به دست سید

احمد فهری از سوی انتشارات پیام در ۲۲۲ صفحه منتشر شده است.

امام خمینی رحمه الله این کتاب را که از کتاب‌های بسیار مهم، متین و منطقی در ساحت «عرفان نظری» است و از نظم خاصی برخوردار بوده، بر پایه حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت علویه استوار گشته است، در سال ۱۳۴۹ نوشت. اگر چه حضرت امام در «عرفان نظری» مکتب خاصی را بنیان نهاده، ولی در این کتاب، عرفان را با رویکردی حکمی - اشراقی و بر منبع آیات و احادیث، یعنی نگاهی برون‌دینی و درون‌دینی مورد بحث قرار داد و بحث‌های هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، نبوت و ولایت‌شناسانه خاصی را تبیین کرد. ایشان در مصباح‌الهدایه، و رموز مهم و اسرار شگرف و شگفت‌عرفانی را با قلمی رسا و فصیح و تحلیلی جامع و دل‌نشین مطرح کرده است.

عرفان امام، تداوم عرفانی است که در حکمت متعالیه صدرایی شکل گرفت و بر عقلانیت محکم و خردگرایی غنی استوار است. ایشان در این کتاب، بر همین روش، حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت علویه علیه السلام و چگونگی سرّیان آن دو را در عوالم غیب و شهود و جریان آن را در مراتب نزول و صعود مورد بررسی نموده است.

استاد آشتیانی، این کتاب را نفیس و بر طریقه محققان از عرفا و کَمَل حکمای اسلامی دانسته (۱) و از نظر زبان‌شناختی، آن را روان و زیبا توصیف نموده (۲) و گاه آن را در موضوع خود، منحصر به فرد و مشکل‌ترین کتاب عرفانی امام برشمرده است. (۳)

موضوع اصلی کتاب، «انسان کامل» است که از محورهای مهم عرفان اسلامی است و بر اساس مشرب عرفان شیعی شرح و تحلیل شده است. حضرت امام خود این کتاب را در برخی آثارش مشکوه‌الهدایه الی حقیقه

۱- مقدمه مصباح‌الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۹.

۲- مقدمه مصباح‌الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۰.

۳- مقدمه مصباح‌الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۰.

الخلافة و الولاية نامیده است. (۱)

کتاب از دو منبع آرای عارفان و فیلسوفان، و آیات قرآن و روایات تغذیه شده و در روش شناختی، با روش ترکیبی عقل، نقل و کشف تحقیق و تدوین یافته است.

در مصباح الهدایه از آرای ارسطو، افلاطون، ابن سینا، صدرالمتهین، ابن عربی و حتی از بزرگانی چون آیت الله شاه آبادی، محمدرضا قمشه ای و قاضی سعید قمی در کنار عارفان گذشته، نظیر ابن فارض، قیصری و قونوی بهره جسته شده است.

مطالب کتاب دو بخش کلی (مشکوه) دارد. مشکاه نخست از ۵۶ مصباح و مشکاه دوم از سه مصباح تشکیل شده است و از بحث هویت و حقیقت غیبیه، یعنی مغیب بودن ذات خداوند و نظرات فلاسفه و متکلمان در خصوص تشبیه و تعطیل با نظرات عارفان مقایسه و تطبیق شده است. ایشان سپس مذهب صحیح را در زمینه توحید ارائه می دهد. بحث های بعدی امام، اسماء و صفات خداوند بر حسب کثرت های آنها و رابطه آنها با مقام غیبی خداوند و چگونگی ظهور و تجلی اسما توسط خلافت الهی است.

بحث های دیگر مشکاه نخست عبارتند از: فیض خداوند و سریان آن، مظاهر اسم اعظم خداوند، کیفیت خلافت، وحدت و کثرت، اسماء خداوند و وجه تسمیه آنها، وحدت صفات و ذات خداوند، جامعیت اسم الله، خلافت الهیه و خلافت محمدیه صلی الله علیه و آله، عماء، انسان کامل، قضا و قدر، بداء، اعیان ثابته، حقیقت ولایت، رابطه ولایت و خلافت، نبوت و مراتب آن.

مشکاه دوم نیز به بررسی اسرار خلافت و ولایت و نبوت در عوالم امر و خلق و در نشئه غیب و دیدگاه های عارفان در این زمینه ها پرداخته است.

نکات مهم کتاب:

۱. همه عوالم پیدا و پنهان، بر محور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که صادر نخستین است، حدوث و بقاء یافت.
 ۲. امام علی علیه السلام مظهر خلافت مطلقه الهیه و ولایت کلیه حضرت حق، و مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف خاتم ولایت مطلقه و کلیه اند.
 ۳. بحث های عرفانی در حوزه عرفان نظری، «شرط لازم» نیل به مقامات معنوی است، نه «شرط کافی» و نیاز به سلوک عملی و ریاضت مشروع و طی اسفار اربعه عرفانی با مجاهدت و ریاضت معقول، مشروع و معتدل، یک ضرورت است.
 ۴. همه هستی، مظاهر و تجلیات الهیه اند و عالم محضر خداست و فهم و باور چنین اندیشه ای، آثار روحی و اخلاقی و ثمرات عرفانی فراوانی دارد.
 ۵. عبودیت بر محور ولایت انسان کامل معصوم علیه السلام، راه ورود به نبوت تعریفی و تحت ولایت الهیه قرار گرفتن است.
- در پایان، یادآور می شویم اصحاب معرفت و ارباب سیر و سلوک برای درک و دریافت «علم عرفان عملی» و شناخت عرفان نظری بر پایه و روش قرآنی _ اهل بیتی، لازم است کتاب های دیگر امام خمینی رحمه الله، مثل سِرِّ الصلوه، صلوه العارفين یا معراج السالکین که در سال ۱۳۵۸ هـ. ق پایان یافته و به فارسی نوشته شده است، کتاب تعلیقه علی شرح فصوص الحکم که به زبان عربی در سال ۱۳۵۵ ق / ۱۳۱۵ نوشته شد و تعلیقه بر مصباح الانس و شرح دعای سحر که در اصل نخستین کتاب امام در ساحت عرفان در ۲۷ سالگی است و در حوزه عرفان شیعی برای اهل فلسفه و عرفان به زبان عربی نوشته شده است نیز مورد مطالعه و تأمل قرار گیرد.

۲. شرح چهل حدیث

۲. شرح چهل حدیث

یکی از کتاب‌های بسیار عمیق و سازنده که نقش کتاب بالینی را در حوزه اخلاق و سیر و سلوک و معرفت اسلامی دارد، کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی رحمه الله است. ایشان با گزینش چهل حدیث اهل بیت علیه السلام و گردآوری آنها، کتابی به زبان فارسی برای استفاده عموم نوشت و با رویکردهای معنوی و عرفانی و سپس فلسفی، کلامی آن را سامان دهی کرد.

روش امام بر اساس موعظه و ارشاد است و درصدد ارائه اخلاق علمی - تحلیلی و فلسفه اخلاق و اخلاق فلسفی نیست، بلکه مفاهیم اخلاقی و آموزه های معنوی را با زبانی شیرین و روحی سرشار از باورهای الهی - توحیدی در عمق جان‌ها و ژرفای دل‌ها راه داده است تا به «ملکه‌سازی» پردازند. از این رو، ۳۳ حدیث صرفاً اخلاقی و هفت حدیث اعتقادی، معارفی عرفانی را طرح و تحلیل کرده اند و حدیث نخست را درباره جهاد اکبر و مبارزه با نفس برگزیده‌اند. ایشان ابتدا متن حدیث را همراه با سلسه سند و بعد ترجمه فارسی و سپس کلیدواژه های روایت را شرح می‌دهد و آنگاه نکات بسیار مهم سلوکی - معرفتی را مطرح می‌کند. این کتاب ابعاد گوناگون ادبی، روایی و رجالی نیز دارد.

مطالعه این کتاب همراه با کتاب‌هایی چون مبارزه با نفس یا جهاد اکبر که تقریر سخنرانی های امام در نجف اشرف برای طلبه هاست و شرح حدیث جنود عقل و جهل که به تبیین نظام اخلاقی اسلام بر اساس مکتب اخلاقی حدیثی می‌پردازد. و کتاب آداب الصلوه که در سال ۱۳۶۱ ق / ۱۳۲۱ نگاشته شد و در سه مقاله و یک خاتمه با عناوینی چون آداب قلبیه، وظایف باطنیه نماز و دیگر عبادات، مقدمات نماز و بعضی آداب قلبیه آن، مقارنات نماز، آداب بعضی از امور

داخله و خارجه نماز شکل گرفت، ضرورتی معرفتی _ معنوی است. (۱)

مطالعه آثاری از امام رحمه الله در ساحت عرفان نظری و عملی، از آن نظر توصیه شده است که ایشان، عرفان را از لابه لای کتاب‌ها و کنج مدرسه های علمیه و خلوت و خلسه های عرفانی _ سلوکی و پرده نشینی وارد متن جامعه کرد و شاهد بازار ساخت و خود عرفان ناب اسلامی را در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی اش پیاده نمود. امام با بینش و گرایش عرفان حقیقی و سیر و سلوک عرفانی، بعد از طی سفرهای اول و دوم عرفانی، یعنی سفر از خلق به حق و سفر از حق به حق، سفر سوم، یعنی از حق به خلق با حق را به ظهور رساند و به هدایت معنوی جامعه پرداخت و دست انسان‌های مستعد کمال و مشتاق وصال را گرفت و فضای جامعه را با عطر دل انگیز عرفان ناب شیعی خوشبو ساخت.

امام خمینی رحمه الله فقط در عرفان علمی _ نظری تبحر نداشت، بلکه الگویی عینی _ عملی و تابلویی تمام عیار از سیر و سلوک بود. به تعبیر آیت الله جوادی آملی، امام خمینی رحمه الله هم صاحب نظر و هم صاحب بصیر و صاحب‌دل و «مهندس معمار» در حوزه عرفان بود؛ یعنی عرفان را تنها در نظر، مفهوم و کتاب‌ها ترسیم و تصویر نکرد، بلکه در متن وجود خویش و جامعه پیاده ساخت. (۲) امام، شریعت محوری را در عرفان نظری و عملی و ترابط و تعامل شریعت و سیاست را در شریعت و طریقت و شریعت و حقیقت نیز متجلی کرد و نیل به باطن را تنها در پرتو اعتقاد و عمل به ظاهر شریعت و البته دریافت آداب و اسرار آن نیز معرفی نمود. (۳) نتیجه آنکه،

۱- در نوشتن و توصیف کتاب‌های امام خمینی (ره)، از دو منبع یعنی مأخذ شناسی توصیفی جلد ۱۴ از مجموعه آثار کنگره اندیشه های اخلاقی _ عرفانی امام خمینی (ره)، صص ۲۳ _ ۶۱؛ «کتاب شناسی توصیفی حضرت امام خمینی (ره)» کتاب هفته، ش ۸۳، س ۸۶، صص ۱۰ _ ۱۱ استفاده شده است.

۲- نک: بنیان مرصوص، صص ۷۵ و ۷۶.

۳- نک: بنیان مرصوص، صص ۸۳ و ۸۸.

عرفان امام خمینی رحمه الله ویژگی هایی دارد:

۱. عرفان قرآن محور و عترت مدار یا سیر و سلوک ثقلینی است.

۲. عرفان از نظر به عمل در آمده و از انزوا و عزلت به متن جامعه و مدیریت و حکومت در آمده است.

۳. عرفان عبودیت گرا و شریعت محور در همه ابعاد و لایه های معرفتی _ رفتاری است.

۴. عرفان جهادی، حماسی و عدالت گروانه است.

۵. عرفان فرد و جامعه ساز و فرهنگ و تمدن پرداز است.

نهایت اینکه در همه این عرصه ها، سیره علمی و عملی امام، نماد عینی «عرفان شیعی» و وجود او، محکمی برای تأویل همه متشابهات عرفانی بود. ایشان هرگز ادعایی بدون عمل نداشته و عرفان کشف و کراماتی و شطح و طاماتی را طرح نکرد، بلکه علماً و عملاً آن را نقد نمود و فقه اکبر، فقه اوسط و فقه اصغر را سرمایه اصلی عرفان نظری و سلوک معنوی برشمرد.

۳. آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)

۳. آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)

شهید مطهری که از عالمان و اندیشمندان اسلامی و حکیمان برجسته معاصر و اسلام شناسان کم نظیر بود، یکی از عرصه هایی را که برگزید تا در آن قلم زند و قدم نهد و با بیان و بنان به فهمیدن و فهماندن، و شناختن و شناساندن پردازد، عرصه «عرفان اسلامی» بود. از این رو، عرفان را از نظر تاریخی - معرفت شناختی و سپس محتوایی و درونی، مورد بحث و بررسی قرار داد؛ یعنی هم «فلسفه عرفان اسلامی» و هم «عرفان اسلامی» را هم زمان طرح و تحلیل کرد.

به یقین یکی از دغدغه ها و دردهای استاد شهید، احیای عرفان ناب اسلامی و دفاع از اصالت، استقلال، توان مندی و خلوص آن بود. به همین دلیل، در کتاب یاد شده، همراه با بحث از عرفان و اقسام آن، به صورت نظری و عملی

معتقد است: «یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت و تکامل پیدا کرد، علم عرفان است.»^(۱) ایشان بین عرفان و تصوف تفکیک قائل می‌شود. تصوف را جنبه اجتماعی و صوفیان را طبقه‌ای اجتماعی می‌داند و در بحثی عرفان پژوهانه و بیرون‌دینی از عرفان، با نگاه فلسفه عرفانی، «نسبت عرفان را با اسلام» ارزیابی می‌کند. او بر این باور است که عرفان، مایه‌های اولی خود را از اسلام گرفته و برای آنها قواعد و ضوابط و اصولی بیان کرده است و البته از جریان‌های کلامی، فلسفی و به ویژه اندیشه‌های فلسفی _ اشراقی متأثر دانسته^(۲) تا بتواند هم نظریه مستشرقان و غربزدگان، و هم نظریه گروهی از محدثان و فقهای اسلام را نقد کند.

استاد شهید با چنین رویکردی در عرفان‌شناسی، هم با تحریف و انحراف در خصوص عرفان اسلامی و هم با تحجر و تجددزدگی مبارزه کرد و عرفان اسلامی را ریشه دار در فطرت^(۳) و تولد و تکامل یافته در متن فرهنگ و معارف اسلامی دانست.^(۴)

از جمله کارهای شهید مطهری در کتاب یاد شده، بررسی سرنوشت عرفان از آغاز تا قرن دهم است. ایشان با رویکردی بر محور معرفت‌شناسی، درجه دوم عرفان و عرفا را از قرن اول تا دهم (و به ویژه عرفای قرن دوم تا نهم) را شناسایی کرد و معتقد است عرفان و عارفان از قرن دهم به این سو، صورت دیگری یافته است:

۱. اقطاب متصوفه، (همه یا غالباً) آن برجستگی علمی و فرهنگی را که پیشینیان داشته اند، ندارند و تصوف رسمی، غرق آداب و ظواهر شده و احیاناً به بدعت‌هایی که ایجاد کرده، آلوده گردیده است.

۱- مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۳۰ - ۴۳، ج ۱۴، صص ۵۴۸ و ۵۴۹.

۲- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۳۶.

۳- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۳۶، آشنایی با قرآن، ج ۱۱، صص ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸؛ مجموعه آثار، ج ۱، ص ۶۱ و ج ۱۳، ص ۵۸۴.

۴- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۳۶.

۲. عده ای که داخل در هیچ یک از سلسله‌های تصوف نیستند، در عرفان نظری مراتب علمی بالا و والا و در عرفان عملی نیز اهل سیر و سلوک حقیقی بودند؛ چون: صدرای شیرازی، فیض کاشانی، قاضی سعید قمی، آقا محمدرضا حکیم قمشه ای، مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی یا افرادی که مقامات عرفانی را در بهترین وجه پیموده اند؛ مثل ملاحسینقلی همدانی، سید احمد کربلایی، میرزا علی آقا قاضی و ... (۱).

بنابراین، نگاه تاریخی و معرفتی استاد شهید به عرفان، نگاهی جامع و همراه با نقد تطبیقی و تفکیک عرفان از تصوف، و سیر تطور عرفان و تصوف در مراحل و ادوار گوناگون تاریخی بوده است. (۲)

استاد مطهری در این کتاب، پس از بحث های مفهوم‌شناختی و تاریخی و معرفت‌شناختی عرفان و تصوف، به بررسی نمط نهم اشارات و تنبیهات شیخ الرئیس ابوعلی سینا در مقامات عارفان و مبنا قرار دادن آن پرداخته و عرفان، عبادت، زهد یا عارف، عابد و زاهد را از نظر مفهومی - مصداقی مورد بررسی قرار داده است، چنان‌که پیش از آن، بحث از نسبت فلسفه و عرفان، اخلاق و عرفان و اشتراک ها و افتراق‌های آنها را تحلیل کرده، (۳) نگاه حکیمانه ابن سینا به عرفان و عارفان و مقامات و منازل آنها را زیربنای تحلیل، توصیف، توصیه و تنقید عرفان اسلامی قرار داده است، (۴) همان‌طور که در جاهای دیگر از کتاب‌های خود، نیز مقامات را به صورت بسیار عالی و مبتنی بر احادیث و روایات تحلیل و تفسیر کرده است. (۵)

استاد شهید با استناد بر توصیف امام علی علیه السلام از اولیای الهی و عارفان در

۱- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۶۶، ج ۲، صص ۷۶ و ۷۷ و ج ۱۳، ص ۳۴۲.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۳۶۲ - ۳۶۷ و نک: صحیفه عرفان دفتر اول، صص ۱۱ - ۳۶.

۳- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۶۵ - ۷۰، ج ۲، ص ۳۱۸، ج ۱۳، ص ۲۱۹، ج ۱۴، صص ۵۵۰ و ۵۵۱.

۴- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۳۲۶ - ۳۵۰.

۵- نک: مجموعه آثار، ج ۱۳، صص ۳۸۹ - ۳۹۰ و ۴۱۶ - ۴۱۹، ج ۳، صص ۲۱۴ - ۳۰۷ و ج ۴، صص ۴۶۵ - ۵۲۳.

خطبه ۲۱۸ نهج البلاغه (قد احيا عقله و امات نفسه...) می فرماید:

باور کنید در طول هزار و سیصد سال عرفان و این همه عرفای بزرگ که ما داشته ایم _ که در دنیای اسلام نظیر ندارند _ یک عارف نتوانسته جملاتی نظیر این سه سطر نهج البلاغه بیاورد. (۱)

سپس به اصطلاح‌شناسی عرفانی و زبان عرفان و عارفان، که یکی از بحث‌های مهم زبان‌شناختی در ساحت عرفان است، اهتمام می‌ورزد و اصطلاحات بخش عرفان نظری مثل: فیض اقدس، مقدس، وجود منبسط، حق مخلوق‌به، حضرات خمس، مقام احدیت، مقام غیب‌الغیوب و... و سپس اصطلاحات بخش عرفان عملی چون: وقت، حال و مقام، قبض و بسط، جمع و فرق، غیب و حضور، ذوق، شرب، سُکر، محو، محق، صحو، خواطر و... را معنا می‌کند و زبان عرفان را زبان رازآمیز، اشارت و معماگونه برشمرده، چرایی و ریشه‌های آن را چنین بیان می‌دارد:

۱. معانی و یافت‌های عرفانی و شهودی در حرف و لفظ نمی‌گنجد؛

۲. تا نامحرمان و نااهلان، وارد حریم مقدس عرفان و سلوک شهودی نشوند؛

۳. زیبایی، فصاحت و بلاغت در زبان رمزی و ادبیات عرفانی. (۲)

کتاب آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)، هم به وسیله انتشارات صدرا، چه جداگانه و چه با بخش‌های دیگر، مثل کلام، فلسفه، و ... در نوبت‌های مختلف و به وسیله انتشارات اسلامی (جامعه مدرسین) چاپ و نشر یافته است و اینک به صورت مجموعه آثار در جلد بیست و سوم نیز منتشر شده و بحث‌های عرفانی این بخش‌ها در خدمات متقابل اسلام و ایران و سپس جلد چهاردهم مجموعه آثار نیز به زیور طبع آراسته گشته است. از سوی دیگر، استاد شهید بحثنی مستقل در دروس شرح اشارات نمط نهم داشته است که هم در مقالات

۱- مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۳۸۱.

۲- نک: مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۳۲، ۸۲ _ ۹۹، و ۳۲۷ _ ۳۲۸، ج ۱۴، صص ۵۵۲ و ۳۶۲ _ ۳۶۷.

فلسفی جلد دوم و هم در مجموعه آثار جلد هفتم منتشر شده است.

استاد شهید بحث های عرفانی بسیار عالی ای نیز در سیری در نهج البلاغه که بعدها در مجموعه آثار جلد شانزدهم و انسان کامل و سپس مجموعه آثار جلد بیست و سوم و همچنین تحت عنوان عرفان حافظ یا تماشاگه راز و اینک در مجموعه آثار جلد بیست و سوم و حتی در بحث های تفسیری خویش از جمله آشنایی با قرآن جلد چهارم و اینک مجموعه آثار جلد بیست و ششم و... مطرح کرده و عرفان های صوفیانه، ریاضت های مذموم و افراطی، شهودگرایی افراطی و تحقیر عقل و برهان، عرفان های غیردینی و سکولار و ... را نیز نقد کرده است. (۱)

کتاب آشنایی با علوم اسلامی (بخش عرفان)، که در اصل به صورت جزوه درسی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بود و بعد از شهادت استاد، تحت عنوان یاد شده به صورت جداگانه و مجموعه آثار منتشر شد، در بردارنده درس به شرح ذیل است:

درس اول: عرفان و تصوف بخش عرفان عملی؛ درس دوم: عرفان نظری و بحث از نسبت عرفان و اسلام، شریعت، طریقت و حقیقت؛ درس سوم: مایه های عرفان اسلامی؛ درس چهارم: تاریخچه مختصر عرفان و عارفان قرن دوم و سوم؛ درس پنجم و ششم: عارفان قرون چهارم تا نهم؛ درس هفتم تا نهم: بحث منازل و مقامات با زیرمجموعه های تعریف عرفان، هدف عرفان، اولین منزل _ اراده _ و تمرین و ریاضت؛ درس دهم: توضیح اصطلاحات عرفان نظری و عملی.

استاد شهید در کتاب یاد شده و کتاب های دیگری که در متن و پاورقی بدان ها اشاره شد، به چند کار پرداخته است:

۱. عرفان اسلامی را اصیل و مستقل دانسته و تغذیه شده از متن کتاب و

۱- نک: صحیفه عرفان دفتر اول.

سنت می داند.

۲. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام، آینه تمام‌نمای عرفان اصیل و حقیقی اسلام هستند و سنت و سیره آنها، معیارهایی برای شناخت عرفان و عارفان راستین و نقد و توزین عرفان‌های دروغین است. زندگی امامان علیه السلام در بخش‌های اقوال، احوال، کردار و تقریرهایشان، منبع عرفان ناب است.

۳. استاد، عرفان تاریخی و تصوف معهود را آسیب‌دیده و به انحراف کشیده، به ویژه از قرن دهم دانسته و به آسیب‌شناسی و آسیب‌درمانی آنها اهتمام ورزیده است.

۴. عارف در عرفان اسلامی، عارفی کامل و جامع است که از اسوه‌های برتر یا برترین اسوه‌ها درس گرفته و رشد همه‌جانبه و نه کاریکاتوری یافته است.

۵. استاد، عرفان اسلامی را عرفانی خردگرا، جهادی، اعتدالی، عدالت‌گرا و عدالت‌گستر، جامع درد خدا و خلق یا درون‌گرایی و برون‌گرایی، دور از جنسیت‌گرایی و طبقه و صنف‌زدگی، زندگی‌ساز، روشمند و نظام‌مند، توحیدمحورانه، ولایت‌باورانه، آن‌هم بر اساس نظریه امامت و ولایت شیعی (که ایشان «انسان کامل» را در عرفان و تصوف، با همین رویکرد شیعی مورد بحث و نقد قرار داده است) و عبودیت‌محورانه ... معرفی کرده است.

به هر تقدیر مطالعه، تحقیق و تدقیق کتاب آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان و دیگر کتاب‌های عرفانی و آرای ایشان در این خصوص، که به صورت مستقل و جداگانه مطرح شده‌اند و ما در متن و به ویژه پاورقی به آنها اشاره کردیم، بسیار سودمند، سازنده، مصونیت‌بخش و راه‌گشا هستند و در عصر و نسل جدید، سرمایه سلوک عقلی و معنوی و بُن‌مایه و ابزاری علمی – معرفتی محکم در نقد متشابهات عرفانی، شبه‌عرفان‌ها و جریان‌شناسی عرفانی و نقد

جنبش‌های جدید معنا‌گرایی که وارداتی، التقاطی و انحرافی هستند، خواهد بود.

۴. در جست‌وجوی عرفان اسلامی

۴. در جست‌وجوی عرفان اسلامی

این کتاب، بحث‌های استاد مصباح یزدی است که حجت‌الاسلام محمد مهدی نادری قمی تدوین و نگاشته و هدف اصلی آن، ترسیم تصویر و تفسیری روشن از عرفان اسلامی و شاخص‌ها و ویژگی‌های آن است که در سال ۱۳۸۶ از سوی مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله در ۳۵۲ صفحه منتشر شده است.

این کتاب در پنج فصل بدین شرح تدوین یافته است:

فصل اول، کلیات: بحث از انواع تمایلات انسان، نیازهای روحی، میل‌های موقت و ماندگار، خودشکوفایی و ناخودشکوفایی تمایلات انسان، تمایلات عرفانی، چیستی عرفان، اقسام عرفان، تصوف و عرفان، عارف کیست؟ عرفان، فلسفه و عقل، عرفان در اسلام، عرفان و شرع متلازم یا متفارق؟

فصل دوم، تحریف و انحراف در آموزه‌های عرفانی: تحریف ادیان آسمانی، عمد و سهو در تحریف ادیان، دو نمونه از انحراف در صدر اسلام، گوشه‌نشینی تفکری انحرافی و باطل، دو منشأ اصلی تحریف و انحراف، تحلیلی از انحراف در باب عرفان، ثروت و قدرت طعمه شیادان و مدعیان عرفان، رد پای استعمار در عرفان‌سازی و ترویج صوفی‌گری.

فصل سوم، شاخص‌های عرفان اسلامی و راستین: ضرورت و اهمیت بحث شاخص‌ها، پیشینه عرفانی در جوامع انسانی، اسرار مگو؟! تبیین شاخص‌های عرفان صحیح بر مبنای تحلیلی عقلی، ویژگی‌های عرفان اسلامی در آینه کتاب و سنت، دو بعد مادی و معنوی انسان، متعارض یا متقارب؟ پاسخ‌هایی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام به کج‌اندیشان راه عرفان، امام خمینی رحمه الله تجسمی از

عرفان راستین، رجوع به آموزه ها و دستورات عرفان مسلک ها و مکاتب دیگر، عرفان در انحصار روحانیت؟! پرسش درباره همه جانبه بودن سیر عرفانی.

فصل چهارم، راه نیل به مقامات عرفانی: در جست و جوی راه، استفاده از عقل و نقل برای شناخت راه، راه نقل، لزوم رجوع به اهل بیت علیه السلام در یافتن راه صحیح عرفان، مانع مهم سیر الی الله، موحد لفظی، مشرک عملی!، مراحل سیر و سلوک، توحید افعالی، صفاتی و ذاتی در عرفان، تقوا در پرتو مشارطه، مراقبه و محاسبه، مراتب مراقبه، از سیر جوارحی تا سیر جوانحی، مراقبه های بالاتر: تمرین انس، مراقبه اولیا و انبیا، اعمال و اذکار خاص در سیر و سلوک، ذکر لفظی و قلبی، جایگاه ذکر لفظی و بیان اهمیت ذکر قلبی، جامع ترین نسخه سیر و سلوک، سیر «خیر العمل» بودن نماز، نمازهای بی روح!، یک برنامه عملی برای خودسازی.

فصل پنجم، بررسی چند مسئله: معنای کشف و کرامت، کشف و کرامت واقعیت یا افسانه و توهم؟ حقیقت کشف و مکاشفه، مکاشفه رحمانی و شیطانی، عدم ملازمه کشف رحمانی با کامل و بی نقص بودن فرد، کرامت و حقیقت و ماهیت آن، سحر و کرامت دو مقوله مختلف، امام صادق علیه السلام و شخص غیب گو، تشخیص کرامت از موارد مشابه، ظاهر، گواه باطن؟، بنده کشف و کرامت!، عارفان حقیقی، دو حکایت از شیخ انصاری، از قطب تا شریعت و طریقت، سیر و سلوک و مسئله نیاز به استاد، فطری اما دست نیافتنی؟

ناگفته نماند نگارنده کتاب در پاورقی ها، به مناسبت های گوناگون توضیحات سودمندی ارائه می کند.

آیت الله مصباح یزدی، از دانشمندان آگاه به زمان و عالمان متعهد و رسالت مداری است که در عرصه های فلسفی، کلامی، فرهنگی، اجتماعی،

سیاسی و از جمله عرفانی، برای تبیین، اثبات و دفاع عقلانی از معارف اصیل اسلامی و آموزه های دینی، حضوری فعال و کارآمد داشته و در پاسخ به پرسش ها و نقد و پاسخ شبهات عرصه های گوناگون معرفت اسلامی، بسیار موفق و تأثیرگذار بوده است. از جمله ساحت هایی که ایشان با گفتار و نوشتار خود وارد شده و نقش آفرینی کرده، ساحت عرفان و اخلاق اسلامی است.

کتاب در جست و جوی عرفان اسلامی، با رویکردی عقلانی و نگاهی فلسفی و بهره گیری از منابع اصیل اسلام، اعم از قرآن و احادیث، به تحلیل عرفان اسلامی و پاسخ گویی به برخی انحرافات، تحریف ها، پرسش ها و شبهات پرداخته است که برای استفاده بهتر و بیشتر، برخی از مطالب کتاب را تقدیم می کنیم:

... از این رو، «تصوف» مناسبت بیشتر با «عرفان عملی» دارد، چنان که واژه «عرفان»، بیشتر «عرفان نظری» را تداعی می کند و با آن متناسب تر است. (۱)

... در هر حال، در عرف ما شیعه متشرعه، عنوان صوفی و تصوف، عنوان ممدوح تلقی نمی شود و غالباً به فرقه هایی که کمابیش انحرافات دارند، اطلاق می گردد و... اما در مورد عنوان «عارف»، قضیه به عکس است و معمولاً تلقی عمومی از آن مثبت بوده و این واژه، هنوز هم ممدوحیت و قداستش را در عرف و فرهنگ ما حفظ کرده است. (۲)

ایشان بزرگانی از شیعه، مثل سید بحر العلوم، سید بن طاووس، ابن فهد حلّی، مقدس اردبیلی، شیخ انصاری، شیخ جعفر کاشف الغطاء را از عالمان و صلحا، فقها و محدثانی بزرگ می داند که در مسائل عرفانی، ادراک شهودی و باطنی خداوند، به مقامات بسیار عالی، منبع و والایی از عرفان رسیده اند که در زمان

۱- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص ۴۰.

۲- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص ۴۱.

خود، با عنوان عارف و صوفی و امثال آنها شناخته نمی شدند.^(۱)

استاد مصباح یزدی پس از بحث های تاریخی در نسبت شناسی عرفان و اسلام، سه نظریه انکار مطلق عرفان در اسلام؛ عرفان خارج از متن اسلام، اما سازگار با آن یا تصوف بدعت مَرَضِی مانند رهبانیت در مسیحیت؛ و عرفان جزئی از اسلام، بلکه به منزله روح و مغز آن، که مانند دیگر بخش های اسلام از قرآن کریم و سنت نبوی سرچشمه گرفته است را مطرح کرده، و خود نظریه سوم را با چنین جمله ای «به نظر ما، رأی اخیر پسندیده تر است»،^(۲) برگزیده است. ایشان با رد مشابهت بین عرفان اسلام و دیگر عرفان ها که دلیل اقتباس عرفان اسلامی از آنها باشد، این نکته را نیز یادآور شدند که اصالت داشتن عرفان اسلامی، به معنای صحت هر آنچه در عالم اسلام به نام «عرفان» و «تصوف» نامیده می شود، نخواهد بود.^(۳)

استاد مصباح یزدی از عرفان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جانشینان راستین آن حضرت و شاگردان مکتب قرآن و عترت دفاع کرده، آیات مشتمل بر آداب و سنن را، آیین سیر و سلوک اسلامی برشمرده است: آیات تفکر و تأمل، ذکر و توجه دایمی، سحرخیزی و شب زنده داری، روزه داری، سجده و تسبیح طولانی در شب ها، خضوع، خشوع، اخبات، گریه کردن و به خاک افتادن هنگام شنیدن و خواندن آیات قرآن، اخلاص در عبادت، انجام کارهای نیک از سر عشق و محبت به خدا به انگیزه رسیدن به قرب و رضوان الهی و آیات توکل، رضا و تسلیم در پیشگاه پروردگار و سپس بیانات پیامبر و معصومان علیه السلام، ادعیه و مناجات ایشان.^(۴)

۱- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص ۴۲ _ ۴۹.

۲- در جست و جوی عرفان اسلامی، ص ۵۵.

۳- در جست و جوی عرفان اسلامی، صص ۵۳ _ ۵۵ و ۶۱ _ ۶۴.

۴- در جست و جوی عرفان اسلامی، صص ۵۷ _ ۵۹.

استاد مصباح یزدی، عرفان اسلامی را فطرت پذیر، همه جانبه و نامخالف با شریعت برشمرده،^(۱) آنگاه به ریشه یابی انحراف و تحریف در حوزه عرفان اسلامی و علل عرفان‌سازی‌های مختلف و ترویج صوفی‌گری پرداخته است. ایشان اولاً: فهم نادرست از عرفان و گرایش به گوشه‌نشینی و انزواگرایی و ثانیاً: عدم اقتدا و تأسی به پیامبر و اهل بیت علیه السلام را ریشه انحراف‌ها و تحریف‌ها دانسته، به طور کلی نادانی و هواپرستی را علت همه انحراف‌ها در عالم شمرده است.^(۲) استاد آنگاه به تحلیل عوامل انحراف در سه قسم: الف) انحراف از سوی بنیان‌گذاران و پرچمداران فرقه‌های باطل؛ ب) اهداف و انگیزه‌های کسانی که از این سردمداران حمایت می‌کنند؛ ج) کیفیت به دام افتادن افراد ساده‌لوح اهتمام ورزیده است؛ یعنی عوامل تاریخی، معرفت‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی - اجتماعی انحراف‌ها و تحریف‌های جوامع اسلامی، و بهره‌گیری از منابع عظیم ثروت‌های مادی و معنوی آنها و ساده‌اندیشی و جهالت عده‌ای پیروان و مریدان را، انگیزه‌های بنیان‌گذاران، حامیان و فرقه‌سازان دانسته است.^(۳)

«در هر صورت، در پیمودن سیر عرفان باید بسیار محتاط و هشیار بود؛ چرا که دام‌های بسیاری در این راه گسترده شده و خطر انحراف به شدت رهرو و سالک را تهدید می‌کند».^(۴)

وی پس از بحث از ویژگی‌ها و شاخص‌های عرفان اسلامی می‌فرماید:

تفکر جدایی دنیا و آخرت و تصور باطل و انحرافی «یک‌جانبه‌گرایی» و پندار «ترک دنیا برای رسیدن به آخرت» یکی از خطرناک‌ترین انحراف‌ها و

۱- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۱۳۶ - ۱۴۶.

۲- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۷۶ - ۸۶.

۳- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، صص ۸۷ - ۱۱۱.

۴- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۱۱.

بدعت‌هایی است که در عرفان اسلامی پدید آمده است. (۱)

ایشان امام خمینی رحمه الله را «یکی از بهترین نمونه‌ها و الگوهای عرفان راستین و صحیح اسلامی به حساب می‌آورد» (۲) و می‌گوید: «در مسیر عرفان، مهم این است که انسان بتواند به همه کارهایش رنگ و صبغه الهی بزند و هر کاری را به این دلیل که خدا می‌خواهد، انجام دهد...» (۳) اینک بندهایی از مطالب کتاب:

□ سیر عرفانی که همان «سیر الی الله» است، جهت‌گیری کلی اش «قرب الی الله» است. این سیر برای هر انسانی، از مبدئی شروع می‌شود که همان وضع موجود اوست و منتها و پایان کار، مقامی است که از آن با تعابیر مختلفی، از قبیل عندالله، لقاءالله، فنای فی الله و... یاد می‌شود. البته همه این تعبیرها، دارای معانی متشابهی است که حقیقت آن برای انسان‌ها و مؤمنان معمولی و عادی چندان روشن نیست و انسان تا به آن مرحله نرسد، نمی‌تواند حقیقت و واقعیت آن را درک کند... (۴)

□ غایت عرفان و مقامی که انسان به آن برسد، مقامی است که خود را پرتوی از نور الهی می‌بیند و برای خود هیچ استقلال‌ی قائل نمی‌شود. حقیقت سیر الی الله، نفی استقلال از خود و سایر موجودات است... (۵)

□ در سیر الی الله، خط اصلی حرکت، عبارت است از «بنده شدن» که می‌توان آن را به سه مرحله بنده شدن در افعال، بنده شدن در صفات، بنده شدن در هستی تقسیم کرد و برای هر مرحله نیز باید کارها و تمرین‌های متناسب با آن مرحله صورت پذیرد. (۶)

- ۱- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۶۱.
- ۲- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۷۴.
- ۳- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۷۵.
- ۴- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۱۹۳.
- ۵- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۲۱۰.
- ۶- در جست‌وجوی عرفان اسلامی، ص ۲۲۹.

سپس استاد، راهکار عملی بنده شدن را کسب تقوا به وسیله سه امر، یعنی مشارطه، مراقبه و محاسبه دانسته، آنگاه مراتب و درجات مراقبه و مراقبه اولیا و انبیا را طرح و تحلیل کرده و جامع ترین نسخه سیر و سلوک را، «قرآن کریم» و نماز را یکی از بهترین اعمال در سیر و سلوک دانست؛ البته نماز همراه با معرفت، خلوص و روح الهی و توحیدی. (۱)

استاد برنامه های عملی برای خودسازی را در دو بخش مواد مثبت و منفی ارائه داده اند که مواد مثبت آن عبارتند از:

۱. عبادات، به ویژه نماز های واجب به موقع و با حضور قلب و اخلاص؛

۲. انفاق و ایثار؛

۳. فکر کردن درباره خدا، اسما و صفات الهی و نعمت های خداوند و هدف آفرینش؛

۴. استحضار مفاهیم و اندیشه های ذهنی و قرائت قرآن و حفظ آن، مطالعه روایات اسلامی، مواعظ و کلمات حکمت آمیز، احکام فقهی و دستورات اخلاقی برای بهینه سازی و سالم سازی کردار و رفتار و نگرش های خود.

مواد منفی را نیز بدین صورت برای خودسازی پیشنهاد داده است:

۱. عدم دل بستگی به دنیا و مادیات تا انسان، آزاده و آزاداندیش باشد؛

۲. عدم زیاده روی در استفاده از لذایذ مادی و حیوانی در جهت کنترل نفس؛

۳. عدم انحراف های فکری _ اعتقادی و حفظ خود از لغزشگاه های فکری و نظری؛

۴. کنترل قوای حسی و خیالی (طهارت جسمانی و خیالی). (۲)

استاد مصباح در پایان فصل پنجم _ چنان که اشاره شد _ بحث کشف و

۱- در جست و جوی عرفان اسلامی، صص ۲۲۹ _ ۲۷۹.

۲- در جست و جوی عرفان اسلامی، صص ۲۷۹ _ ۲۹۲.

کرامات و فرق آنها با سحر و جادو و طلسمات، سپس انگیزه های اصلی عرفان، مکاشفه های رحمانی و شیطانی، بنده کشف و کرامات نبودن، معرفی عارفان حقیقی، شریعت محوری در همه مراحل سیر و سلوک، عرفان عملی و اهمیت فطری بودن عرفان و گرانها بودن آن و سپس شکوفایی آن از سوی انسان آگاه، بیدار، مجاهد و مخلص در پرتو آموزه های وحیانی و دستورالعمل های قرآنی _ روایی را مطرح فرمود. (۱)

استاد با درک و دریافت نیازهای اصیل و صادق عصر و زمان و به ویژه نسل جوان و انحراف هایی که در مسیر عرفان گرایی وجود دارد، چنین بحث های ارزنده، کارگشا و عملیاتی را مطرح کرد و در بحث هایی که تحت عنوان «اخلاق و عرفان» سالها در مجله معرفت منتشر می شود یا شرح و تفسیر برخی احادیث مثل: حدیث معراج، احادیث پیامبر به ابوذر، ابن مسعود و برخی از دعاها و نیایش ها و بحث از به سوی خودسازی که به شکل کتابی کوچک منتشر شده است، همه هم خویش را مصون سازی جامعه اسلامی، از جمله جوانان از خطرپذیری و آسیب پذیری های نظری _ عملی آنها در اعتقادات، اخلاقیات و اعمال کرده است. از این رو، بیشترین بحث های ایشان، سیاق و صبغه تبیین و اثباتی داشته، بنا بر ضرورت وارد بحث های سلبی و انتقادی شده است. در حقیقت، به اثبات عرفان و معنویت اسلامی و نشان دادن ویژگی ها، کارکردها و کارآمدی های آن پرداخت و عرفان اسلامی را که واقعاً از متن قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، مناجات شعبانیه، دعای کمیل و دیگر ادعیه حیات بخش و روایات اسلامی گرفته شده و سرچشمه گرفته است، بهترین منبع پاسخ گویی به نیازهای معنوی و انتظارات عرفانی جوانان دانسته، الگوهای کامل را نیز چه از معصومان علیه السلام و چه از شاگردان مکتب عصمت معرفی کرده

و معیارها و شاخص هایی را نیز برای نقد و ارزیابی عرفان‌های دروغین یا شبه‌عرفان‌ها و عارف‌نمایان ارائه داده است. مطالعه کتاب یاد شده و تفکر در آن و بررسی موشکافانه اش، بسیار سودمند و سازنده است.

۵. عرفان اسلامی

۵. عرفان اسلامی

عرفان اسلامی کتابی از علامه محمدتقی جعفری است که در ۲۰۲ صفحه از سوی مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری منتشر شده است.

علامه جعفری، از عرفان‌شناسان معاصر است که عرفان را از منظری نو، پویا و در عین حال کاربردی بر محور آیات قرآن و به ویژه نهج البلاغه مطرح می‌کند. وی در این کتاب، چهره‌های برون‌ذات و درون‌ذات عرفان اسلامی و عرفان مثبت و منفی را در ارتباط‌های چهارگانه انسان با خدا، خود، جهان و جامعه بررسی کرده است.

در کتاب یاد شده، ضرورت عرفان، لذت عرفان مثبت، تعریف عرفان اسلامی، عرفان و من‌انسانی، عرفان و خدا، شرایط اساسی سیر و سلوک به مقصد اعلای عرفان، عرفان و جهان هستی، عرفان و هم‌نوع، عرفان و زندگی و مرگ، نظم در زندگی، کار، وسیله و هدف، قدرت، سیاست و جامعه بحث شده است.

ایشان در بخش‌هایی از کتاب یاد شده، خدمات عرفان مثبت به جامعه، تساوی‌های دوازده‌گانه، اتحادهای سه‌گانه، عرفان، مدیریت و رهبری، عرفان و تمدن، امائیسیم، علم و عقل، حکمت، شهود و استدلال، هنر، زیبایی و منطق نظم، جهاد، حقیقت، آزادی ارزشی، عشق، موسیقی و سماع و مذهب را تحلیل و ارزیابی کرده است. علامه در این بحث، از شخصیت‌های اسلامی، اعم از حکیمان، عارفان، ادیبان و نیز دانشمندان غرب بهره‌های فراوانی برده و به نقد

برخی دیدگاه‌ها پرداخته است. اینک برخی از دیدگاه‌های علامه جعفری درباره عرفان اسلامی:

□ عرفان اسلامی، گسترش و اشراف نورانی «من انسان» بر جهان هستی است، به دلیل قرار گرفتن «من» در جاذبه کمال مطلق، که به لقاء الله می انجامد. عرفان، حقیقتی است که آغاز حرکتش، بیداری انسان از خواب و رؤیای حیات طبیعی محض است و آگاهی از اینکه وجود او در حال تکاپو در مسیر خیر و کمال، همواره در متن هدف خلقت عالم هستی قرار می گیرد. این عرفان که مسیرش «حیات معقول» و مقصدش «قرار گرفتن در جاذبه کمال مطلق» تا لقاءالله است، به قرار گرفتن در شعاع جاذبیت او منتهی می شود. (۱)

□ در عرفان مثبت، نفی «من» به هیچ وجه معنایی ندارد. آنچه واقعیت دارد، این است که «من» آدمی، به جهت تخلق به اخلاق الله به مرحله ای از کمال می تواند برسد که شعاعی از اشعه نور روح الهی شود. (۲)

□ «من» انسان به وسیله تکامل عقلی و قلبی از «خود طبیعی» می گذرد و به «من ملکوتی» راه می یابد. «من ملکوتی»، شایستگی اشراف واقعی به جهان را نصیب شخص می سازد. (۳)

□ عرفان مثبت (عرفان حقیقی) هرگز نمی تواند حجابی مابین عارف و خدا باشد. به طور کلی، زیبایی های محسوس و معقول و غیر آن، هرگز نباید بین سالک حقیقی و مقصد نهایی او حجاب باشد. (۴)

□ اساسی ترین شرط وصول به مقصد اعلا- در سیر و سلوک عرفانی، این است که سالک در هیچ لحظه ای از لحظات این حرکت بزرگ که به یقین

۱- عرفان اسلامی، ص ۲۳.

۲- عرفان اسلامی، ص ۲۶.

۳- عرفان اسلامی، ص ۲۷.

۴- عرفان اسلامی، ص ۳۷.

عالی ترین و پرمعناترین حرکت انسانی در عالم هستی است، احساس هیچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید. آفت مهلک حرکت عرفانی همین است و بس. (۱)

□ عرفان اسلامی، ایدئالیست نیست، بلکه رئالیست است. (۲)

□ فراموش نکنیم که ادعای عرفان با بی اعتنایی به انسان‌ها، مساوی ادعای عرفان با بی اعتنایی به خداوند ذوالجلال است؛ زیرا عرفان‌یابی به مقام شامخ او و عشق به خدا، با بی اعتنایی به نهال در باغ او و بی توجهی به تجلی گاه او که همین انسان‌ها هستند، مساوی است با اعراض از خود خداوند. (۳)

علامه جعفری در عرفان اسلامی بر روی عناصری بسیار مهم تأکید کرده است که عبارتند از:

۱. عبور از «خود مجازی» و زیستن با «من حقیقی» که با فروغ الهی منور است؛ (۴)

۲. عبودیت بر محور عشق و عرفان به خدا؛ (۵)

۳. شریعت‌گرایی و احترام و التزام عملی به تکالیف و حقوق الهی و مردم؛ (۶)

۴. معادباوری؛ (۷)

۵. گردیدن عرفانی منهای امتیازات، از نوع کشف و کرامات و خودبرتربینی است که در «عرفان منفی» حضور دارد؛ (۸)

۶. تنظیم معقول و مشروع با مبانی رهاوردهای عرفانی ارتباط‌های انسان با

۱- عرفان اسلامی، ص ۵۸.

۲- عرفان اسلامی، پاورقی ص ۶۵.

۳- عرفان اسلامی، ص ۸۴.

۴- عرفان اسلامی، ص ۱۶.

۵- عرفان اسلامی، صص ۱۶ و ۱۸۰.

۶- عرفان اسلامی، ص ۸۲.

۷- عرفان اسلامی، صص ۷۳ _ ۷۹.

۸- عرفان اسلامی، صص ۵۸ _ ۶۴ و ۲۴.

خدا، خود، جامعه و جهان؛(۱)

۷. هماهنگ‌سازی عرفان با کار، زندگی، قدرت، ثروت، سیاست، مدیریت و...؛(۲)

۸. عرفان جهادی و حماسی.(۳)

از سوی دیگر، نکاتی را متذکر شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

□ حجاب بودن عرفان استفاده شده برای تورم «خود طبیعی»، ضخیم تر از حجاب علم و عقل است.(۴)

□ می‌دانیم که تاریخ بشر، پس از وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عارفی به عظمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خود ندیده است. آن فخرسالکان و پیشتاز عارفان، همان گونه که با سخنان نورانی و اندیشه‌های تابناک و کردارهای ربانی اش، انسان‌هایی بزرگ همچون سلمان، ابوذر، مالک اشتر، عمار و اویس قرنی را تربیت نمود و آنان را تا مرتفع‌ترین قله‌های معرفت و عمل به مقصد رشد و کمال بالا برد، هم‌چنان شمشیری حیات‌بخش بر دست داشت که با آن، عوامل مزاحم و اخلال‌گر جان‌های آدمیان را نیز از سر راه سالکان راه حق و حقیقت و دیگر انسان‌هایی که میهمان چند روزه خوان گسترده زمین و آسمان بودند، برمی‌داشت.(۵)

□ علامه در بحث از عرفان و عشق، و بررسی عشق مجازی در عرفان مثبت و منفی، مسئله دشواری عبور از صورت به الله، و عبور از زیبایی گلستان به جمال باغبان، و از آتش به نور الهی را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «عبور

۱- عرفان اسلامی، صص ۲۷ - ۷۱.

۲- عرفان اسلامی، صص ۸۲ - ۱۱۳.

۳- عرفان اسلامی، ص ۱۷۴.

۴- عرفان اسلامی، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۵- عرفان اسلامی، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

کنندگان _ در هر قرن _ از شماره انگشتان تجاوز نمی کند. (۱) سپس سه نکته تذکر می دهد:

۱. آدمی در عشق مجازی، با هدف گیری لذت «خود طبیعی» به فعالیت می افتد؛ در صورتی که در عشق حقیقی، هدف گیری مزبور، موجب سقوط عاشق به درجات پست می شود.

۲. در عشق مجازی، تجاذب از طرفین عشق است؛ یعنی همان گونه که عاشق در جاذبه معشوق قرار می گیرد، تلاش می کند معشوق هم در جاذبه او قرار بگیرد. اگر معشوق خواسته عاشق را در نظر نگیرد، در حقیقت معشوق را طرد می کند، اما کمال خداوندی بی نهایت است و نیاز و علتی برای کشیده شدن به جاذبیت غیر خودش را ندارد.

۳. در عشق مجازی، خودخواهی عاشق به طور جدی مطرح بوده و او را به حرکت و فعالیت درمی آورد، هر چند تا سر حد خودکشی پیش برود؛ در حالی که در عشق حقیقی، «خود» از دیدگاه عاشق ناپدید می شود. (۲)

علامه در پایان بحث های عمیق و راه گشا از نظر علمی _ کاربردی می نویسد:

مذهب، یعنی عرفان در ارتباطات چهارگانه و شئون آنها. عرفانی که نتواند این ارتباطات را تفسیر کند و تکلیف سالکان راه حق را درباره آنها توضیح بدهد، عرفان مجازی است که نام دیگر آن عرفان منفی می باشد. مذهبی که نتواند عرفان مثبت را در تفسیر ارتباطات مزبور بر مبنای عقل سلیم و وجدان پاک شهودی و دیگر منابع اسلامی با خود هماهنگ سازد، جز تخیلات بوج و مقداری حرکات و سکنات که عنوان عبادات به خود گرفته اند و همچنین

۱- عرفان اسلامی، ص ۱۸۵.

۲- عرفان اسلامی، ص ۱۸۵.

توجیه رفتار بر مبنای اصول ثابت نشده، چیزی نخواهد بود. (۱)

علامه جعفری با درک و درد خاصی در بسیار از نوشته هایش به تبیین عرفان اصیل اسلامی و نقد عرفان‌های غیر اصیل، وارداتی و من درآوردی پرداخته و ابعاد هر کدام از عرفان‌های حقیقی و مجازی یا مثبت و منفی را تفسیر کرده است.

کتاب خودشناسی، تکامل و عرفان که از سوی محمدرضا جوادی گردآوری، تنظیم و تلخیص شده، در واقع بحث‌های عرفانی علامه جعفری را در ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جمع‌آوری کرده و به ویژه اصول بنیادین عرفان مثبت اسلامی را مطرح ساخته است. (۲)

بنابراین، مطالعه و تأمل در آثار و آرای عرفانی علامه جعفری، از جمله کتاب عرفان اسلامی، جلد چهاردهم ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، و نقد و تفسیر و تحلیل مثنوی معنوی، می‌تواند ما را در شناخت عرفان و عارفان اسلامی و سپس نقد و ارزیابی عرفان‌های کاذب و عارف‌نمایان بسیار یاری رساند، تا گرفتار گرداب جهالت و غفلت و انحراف و دره هولناک تحجر و تحریف و التقاط‌اندیشی نشویم.

۶. حیات عارفانه امام علی علیه السلام

۶. حیات عارفانه امام علی علیه السلام

این کتاب، نوشته آیت الله جوادی آملی است که تبیین، تفسیر و توصیف جنبه‌های گوناگون شخصیت علی علیه السلام را با رویکردی عرفانی و قلمی برهانی نوشته، تا عرفان ناب و عارف حقیقی را در آینه وجود امام عارفان، قبله شاهدان و اسوه سالکان پدیدار سازد و معیار جامعی از نظر مفهومی و معرفت‌شناختی، و

۱- عرفان اسلامی، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۲- نک: خودشناسی، تکامل و عرفان، صص ۱۵۹ _ ۲۱۵.

مصدیقی و پدیدارشناختی فراروی جویندگان صادق عرفان و سلوک عرفانی و تشنگان وادی معرفت و معنویت قرار دهد که از محکم محکّمات است، تا همه متشابهات ساحت عرفان در پرتو و پناه آن تأویل و تفسیر شود.

این کتاب، از خامه توانای حکیم متألّه، فقیه برجسته، مفسر قرآن کم‌بَدیل، عالم آگاه به زمان و خبیر و عارفی سترگ تراوش کرده که سطر سطر کتاب، دربردارنده معارف عمیق و آموزه های دقیق و بینش‌زا و بصیرت‌آفرین است؛ چه اینکه عرفان ناب را از راه شخصیتی که آیت کبرای خداست، به تصویر کشیده و کتاب را در فصل های شش‌گانه به شرح ذیل تدوین کرده است:

فصل یکم، «حیات و علم»: تبیین حیات و پیوند آن با اندیشه و انگیزه آدمی، تقسیم علم به حصولی و حضوری و راهیابی خطا در علم حصولی، میزان سنجش معلوم‌های حسی و ارزیابی مراتب معرفت، مباحث این فصل را تشکیل می‌دهد.

فصل دوم، «تفاوت عرفان با کلام و حکمت»: امتیاز عرفان بر علوم دیگر از نظر روش، جایگاه حیات عارفانه و سنجش آن با حیات حکیمانه، نقش ابزاری برهان برای عرفان و محدودیت عقل در ارزیابی معارف در این فصل بررسی شده است.

فصل سوم، «جهان‌بینی عارفانه امام علی علیه السلام»: در این فصل، با استفاده از آیات قرآن و استمداد از سنت معصومان علیه السلام، اثبات شده که جهان‌بینی امام علی علیه السلام عارفانه، یعنی شهودی و حضوری بود، نه حکیمانه و متکلمانه، یعنی حصولی.

فصل چهارم: «سیرّه و سنت عارفانه امام علی علیه السلام»: بر پایه شهودی بودن جهان‌بینی امام علی علیه السلام، در این فصل اثبات شده که سیرت و سنت آن امام در شئون گوناگون، مانند دعوی، عبادت، دعا، دعوت و تولی و تبری شاهدانه بود.

فصل پنجم: «حیات عارفانه امام علی علیه السلام از منظر اهل بیت علیه السلام»: بهترین مُعرفان حیات شاهدانه علوی، اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام هستند. از این رو، با استعانت از سخنان آن بزرگواران، حیات عارفانه امام علی علیه السلام اثبات و بررسی شده است.

فصل ششم: «حیات عارفانه امام علی علیه السلام از منظر رجال علمی»: برخی سخنان مُعرفان بشری درباره امام علی علیه السلام چونان کلینی، صدر المتألهین، ابو علی سینا، جاحظ بصری، احمد بن حنبل، خلیل بن احمد و ابن ابی الحدید در این فصل بررسی شده است.

علامه جوادی آملی از بزرگان علمای حوزه علمیه و اسلام‌شناسان کم‌نظیر، و مدرس برجسته حکمت، عرفان، تفسیر و فقه هستند و سال‌ها کتب قویم و صحف رسین در حوزه «عرفان نظری» را تدریس و شرح و تفسیر نموده است. توجه و مطالعه آثار نوشتاری و گفتاری استاد، برای اصحاب معرفت عرفانی و سلوک معنوی مغتنم است.

با نیم‌نگاهی به کتاب شمس الوحی تبریزی در بحث راجع به عرفان علمی و عملی علامه طباطبایی رحمه الله بیندازیم، می‌بینیم که چگونه استاد در صدد تبیین عرفان صائب و صادق از چهره انسان صالح و شاگرد مکتب علوی بر آمده و آیات و روایات را منبع اصلی تبیین و تصویرسازی عرفان ناب اسلامی قرار داده است و راه‌های گریز از عرفان‌های دروغین و معرفت‌های عرفان‌نما، التقاطی و تجدد‌گرایانه و عرفان‌های صوفیانه و درویشی را نشان داده است. ایشان حتی در برخی از پیام‌های خود به کنگره‌ها و همایش‌های عرفانی، هوشمندانه نسل جوان تشنه معارف شهودی را رهبری و راهنمایی کرده است (۱).

۱- نک: سروش هدایت، ج ۱، صص ۱۵۵ - ۱۶۸، ۲۵۲ - ۲۷۲ و ج ۲، صص ۸۹ - ۱۰۰، ۱۳۳ - ۱۵۳، ۲۹۱ - ۳۰۸ و ج ۳، صص ۳۲ - ۵۰، ۷۵ - ۹۰ و ...

که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

(راه عرفان واقعی از تمام مقاطع راه معرفت شناسی جداست و تحت هدایت و حمایت معرفت وحیانی است که سلطان علوم و ملکه معارف ممکن است. (۱))

(بنابراین، عرفان را که یک گرایش عملی منتهی به بینش شهودی است، باید تحت «ولایت وحی» توجیه نمود و بر آن اعتماد کرد و به آن استناد نموده و به سوی آن گروید. (۲))

(تفاوت مهم اخلاق و عرفان عملی آن است که محور اخلاق، تحصیل فضیلت انسانی مانند عدل، صدق، امانت، ایثار و احسان است و مدار عرفان عملی، تحصیل شهود اسمای حسناى الهی و مظاهر آن، از قبیل بهشت و دوزخ و فرشتگانی است که بر مستقیمان در توحید فرود می‌آیند. (۳))

(حضرت فاطمه علیها السلام، با سیره رایج و سنت معصومانه دارج خود، اسوه همگان بوده و هست، لیکن در رفتارهای خاص خویش، قدوه صنف مخصوص است. مثلاً در سیر درونی و ذکر، اسوه عارفان شاهد و در اندیشه و فکر ذهنی، قدوه حکیمان و متکلمان و فقیهان و صاحبان فنون دیگر است. (۴))

علامه با معرفی مرحوم میرزا علی آقا قاضی به عنوان «چهره شاخص سیر و سلوک صالحانه عصر اخیر...» (۵) نوشته است:

عرفان در اسلام خاص، یعنی اصول و فروع دینی که توسط حضرت ختمی مرتبت نازل شد، مطابق شریعت غزای نبوی است که به صورت قرآن حکیم و عترت طاهرین تجلی دارد و عقل استدلالی که منزله از قیاس و خیال و گمان و وهم است، چراغ صراط دین است تا با آن سراج این صراط دیده و پیموده

۱- سروش هدایت، ج ۲، ص ۹۰.

۲- سروش هدایت، ج ۲، ص ۹۳.

۳- سروش هدایت، ج ۲، ص ۹۶.

۴- سروش هدایت، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵- سروش هدایت، ج ۲، ص ۲۹۱.

شود؛ چه اینکه شهود ناب که محصول تزکیه نفس برابر شریعت است و نتیجه آن مطابق با احکام مأثور و سنت معصومان علیه السلام است، در حد خود برای شاهد امین معتبر است. ... درباره عرفان صحیح که محصول تهذیب روح از راه حجت شرعی است، می توان گفت که هرگز دستوره‌های شریعت، مابین مشهودات حتمی که منزله از اضغاث احلام و مبرای از هواجس نفسانی و مصون از القاهای شیطانی است، نخواهد بود و اف بر عرفان‌نمایی که مکشوف های آن مخالف رهنمودهای قرآن و عترت باشد. (۱)

(هماهنگی شعور و شور، عرفان و برهان در فنای قرآن، سهم تعیین کننده ای در تعدیل جناح علم و عمل، و در تسریع پرواز مرغ باغ ملکوت از سکوی ناسوت تا اوج عروج جبروت خواهد داشت. (۲)

(روشمند بودن عرفان را از حدیث معروف پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله «من اخلص لله اربعین يوماً فجر الله ینابیع الحکمه من قلبه» (۳) که در جوامع روایی فریقین آمده است، می توان استنباط کرد؛ زیرا حکمت که خیر کثیر است، در مدرسه اخلاص فراهم می گردد و کوثر معرفت از چشمه زلال خلوص می جوشد. (۴)

(اساس عرفان، بر وحدت شخصی وجود و کثرت‌زدایی از حریم آن است؛ خواه به نحو تباین و خواه به طور تشکیک و خواه به سبک وحدت وجود و کثرت موجود، و فرق عمیقی بین «لا بشرط مقسمی» که مشهود عارفان واصل است و «بشرط لا» که مفهوم حکیمان عاقل است، وجود دارد. (۵)

(وحدت شخصی وجود، محصول ریاضت های مجاهدان نستوه جهاد اکبر است که نه تنها پخته اند، بلکه سوخته و گداخته اند. (۶)

۱- سروش هدایت، ج ۲، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۲- سروش هدایت، ج ۳، ص ۲۵۴.

۳- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴.

۴- سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۲۴.

۵- سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۳۶.

۶- سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۵۹.

(برای صیانت آسمان عارفان از عروج کاذبانه کسی که «نهاد دام و سر حقه باز کرده»، همواره عارفان واصلی چون سید حیدر آملی رحمه الله به عنوان حَرَس الهی پاسداری می نماید، تا هرگز سیئات مدعیان دروغین، به حسنات سالکان واصل نیامیزد و آنان که «هزار نکته باریک تر از مو» را شکافتند و یافتند و ساختند و پرداختند، به جرم داعیه‌داران قلندری که تنها گواه عرفان آنان، گیسوی درازشان است، مورد بی مهری قرار نگیرند و تشنه کامان زلال را از زادراه این پرهیزکاران پرمحتوا و بی ادعا محروم نکنند. (۱)

علامه جوادی آملی، اگرچه فرق فاحشی میان سلوک اخلاقی و سلوک عرفانی می بیند، ولی سلوک اخلاقی در اخلاق عملی را، مقدمه واجب سلوک عرفانی یا عرفان عملی برمی‌شمارد و طُفَره را در این طی مقامات اخلاقی و رسیدن به ساحت عرفان و سپس سلوک عرفانی، طبق برهان عقلی و تجربیدی محال می‌داند. به همین دلیل، «فن اخلاق» را برای پرورش مجاهد نستوه، «جهاد اوسط» و فن عرفان را برابر پرورش سلحشور مقاوم «جهاد اکبر» معرفی می‌کند. (۲) به همین وزان، مباحث فلسفه اخلاقی، علم اخلاقی و اخلاق را به صورت نظام‌مند مطرح می‌کند. (۳) و سپس اخلاق را از دیدگاه فارابی و ابن سینا مورد بررسی قرار می‌دهد. (۴) تا مقدمه بحث از «مقامات عارفان» و تفسیر دقیق و عمیق آن در نگاه ابن سینا فراهم‌سازی شود و سیر و سلوک عارفان را در مراحل مختلف ابتدا، اوسط و انتها بررسی کند و همه آنها را در پرتو و مسیر شریعت تحلیل نماید و بفرماید:

اگر تهذیب و تزکیه، بر خلاف مسیر شرع باشد، چنین ریاضتی باطل است؛

۱- سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۷۰.

۲- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۲۶.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۱ - ۲۷۹.

۴- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۷۳ - ۲۷۹.

یعنی سیر و سلوک، جز با انجام واجبات و مستحبات از یک سو و ترک محرمات و مکروهات از سوی دیگر، قابل قبول نیست و بازدهی هم ندارد. (۱)

آنگاه به گزارش شیرین و دل نشین بر پایه حکمت و عرفان و معارف و حیانی از رساله الطیر ابن سینا پردازد، تا نوبت به طرح تحول علم اخلاق در اندیشه های صدرالمآلهین برسد و بحث حرکت جوهری و ملکات وجودی انسان بر محور آرای ایشان تبیین اجمالی گردد. (۲)

علامه با اهتمام به بحث های فلسفی اخلاق و اخلاق فلسفی، اخلاق نقلی و عرفانی را نیز در بحث های موانع نظری و عملی سیر و سلوک، با تکیه بر آیات و احادیث بسیار جالب، جاذب، ژرف و کاربردی مطرح فرمود (۳) تا بتواند مقامات عارفان و مراحل و سیر و سلوک آنان را، این بار بر محور اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی، بسیار متین، معقول و با ادبیات نوآمد بررسی کند. (۴)

به هر حال، عرفانی که علامه جوادی آملی معرفی می کند، دارای ویژگی های ذیل است:

۱. عرفان قرآن مدار و وحی محور است؛ (۵)

۲. عرفان مبتنی بر معرفت نفس، مراقبت نفس و محاسبت نفس است؛ (۶)

۳. تزکیه نفس، تزکیه عقل و تضحیه نفس؛ (۷)

۱- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۲۹۵.

۲- تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۳۲۳ - ۳۲۷.

۳- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۱ - ۲۱۹.

۴- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۲۲۳ - ۴۱۲.

۵- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۳، ص ۱۲۹، ج ۱۷، ص ۱۱۱؛ دین شناسی، ص ۸۲؛ حق و تکلیف، ص ۱۳۱؛ سروش هدایت، ج ۳، ص ۲۵۴، ج ۲، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۶- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۵، صص ۱۵، ۳۹ و ۴۲؛ علی بن موسی الرضا والقرآن الحکیم، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تفسیر موضوعی، ج ۲، صص ۱۳، ۱۹۸ - ۱۹۰ و ۱۶۱ - ۱۶۸، ج ۴، ص ۲۸۱؛ تسنیم، ج ۵، صص ۴۷۲ - ۴۸۲.

۷- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۱، صص ۶۸ - ۷۱، ۱۹۰ - ۲۰۹، ۲۹۰ - ۲۹۴، ج ۱۰، صص ۲۰۱ - ۲۰۹؛ شمس الوحی تبریزی، صص ۲۸۳ - ۲۸۷.

۴. شهود فقر ذاتی؛ (۱)

۵. حجاب زدایی که مهم‌ترین آن «حجاب خود» است؛ (۲)

۶. عبودیت‌گرایی که روح حاکم بر عرفان عملی است؛ (۳)

۷. توحیدمحوری؛ (۴)

۸. شریعت‌محوری. (۵)

و اینک بندهایی از کتاب حیات عارفانه امام علی علیه السلام :

□ عرفان نظری که در آن عصاره مشهودهای عارف به زبان برهان ارائه می‌گردد، در قله هرم علوم استدلالی قرار دارد و فن عرفان عملی ورود در میدان نبرد اکبر، یعنی جبهه گرم و نفس‌گیر مبارزه بین عقل و قلب، بین حکمت و عرفان، بین معقول و مشهود و بین فهمیدن و دیدن است. (۶)

□ علی بن ابی‌طالب علیه السلام که خود عمود دین است، نماز را که مصداق دیگری از عمود دین است، شهود الهی و زیارت معبود می‌داند. کسی که به زیارت جمیل محض نایل می‌شود، هرگز خود را نمی‌بیند؛ چه رسد به شهود خود. قهراً موجودات دیگر در منظر او در محاقند.

چنین عارف شاهدهی، نه سوداگرانه خدا را می‌پرستد، و نه بردگانی او را عبادت می‌کند، بلکه آزادانه وی را می‌پرستد، به طوری که نه تنها از هر چه رنگ تعلق دارد، آزاد است، بلکه از هر چه صبغه «تعین» دارد، حرّ است. (۷)

۱- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، ص ۲۸۷.

۲- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۰، صص ۲۰۲ و ۲۰۷ و ۲۰۹ و ۲۶۰، ج ۱۱، صص ۵۵ و ۵۶ و ۲۸۷ _ ۴۱۱.

۳- نک: ادب فنای مقربان، ج ۲، صص ۳۹۴ _ ۴۱۳.

۴- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۷، ص ۴۷۰، ج ۱۱، ص ۲۲۳؛ تسنیم، ج ۱، صص ۴۸۷ _ ۴۸۸.

۵- نک: تفسیر موضوعی، ج ۱۰، ص ۲۹۵؛ دین‌شناسی، صص ۶۶ _ ۷۴.

۶- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۵۹.

۷- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۶۳.

□ برای سالک ساعی، شرایط فراوانی است که برخی از آنها اوصاف پنج گانه معروف است؛ صمت، جوع، سهر، عزلت و دوام ذکر:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمام جهان را کند این پنج تمام (۱)

□ کسی که آیت و وسمه صدیقین را دارد به حیات عارفانه زنده است. چنین شخصی، توان احیای مآثر و آثار خدا و پیامبر او را دارد و از آسیب هرگونه عیب و نقص اخلاقی منزه است. از این رو، قلب او هم‌اکنون در بهشت به سر می‌برد و بهشتی است و اعضا و جوارح او، به انجام وظایف فردی و اجتماعی خود مشغول است. (۲)

□ چون عرفان ناب، سلطان کمال‌های علمی و عملی دیگر است، لذا با سنت و سیرت جامع آن حضرت علیه السلام، تغذیه علمی و عملی همه علاقه‌مندان به معارف الهی تأمین خواهد شد؛ زیرا هر کمال برتر، همه مزایای مادون خود را دارد، ولی مزیت کمال برتر از خود را ندارد. حیات متکلمانه یا حکیمانه، گرچه توان تأمین نیازهای علمی و عملی عابدان، زاهدان و... را دارد، لیکن قدرت رفع نیاز عارفان را ندارد، ولی حیات عارفانه، توان تأمین همه نیازهای مزبور را داراست. از این رو، علی بن ابی طالب علیه السلام در این باره به عنوان اصل جامع چنین فرمود: «أَنْتِي لِمَنْ قَوْمٌ لَا تَأْخُذُوهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ سَيِّمَاهُمْ سَيِّمَاتُ الصَّادِقِينَ وَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْمَأْبُورِ، عَمَّارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ، مُسْتَمْسِكٌ كُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ، يُحْيِيُونَ سِنِينَ اللَّهِ وَ سِنِينَ رَسُولِهِ، لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَغْلُونَ، وَ لَا يَغْلُونَ، وَ لَا يُفْسِدُونَ، قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ». (۳)

۱- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۷۲.

۲- حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۷۵.

۳- نهج البلاغه، ح ۱۹۲؛ حیات عارفانه امام علی (ع)، ص ۷۴.

علامه جوادی آملی در هر فرصتی در بحث‌های تفسیری، حکمی، عرفانی، کلامی _ فقهی، حدیثی و حتی مباحث فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، همه هم خویش را تبیین، تعلیل و تحلیل معارف قرآن و اهل بیت علیه السلام نهاده و عرفان ناب اسلامی را که از معارف بلندمرتبه و عمق‌مدار است، بایسته و شایسته طرح و تحلیل می‌کند و به پرسش‌ها و شبهات، به صورت مستقیم و غیرمستقیم پاسخ می‌دهد و به دلالت‌های مطابقی، تضمنی و التزامی، مبانی معرفت‌شناختی و معیارشناختی عرفان قرآنی _ اهل بیتی (۱) و معارف عرفانی _ جهادی _ حماسی را که عقلانیت گرانه و عدالت گسترانه بود، در ثوب و صحابت قیام کربلایی و نهضت عاشورایی (۲) و مباحث سیر و سلوک و هدایت گرانه را در بحث‌های عمومی (۳) نشان داده است. ایشان، امام خمینی رحمه الله را به عنوان حکیم عارف و فقیه سالک الی الله و اصل، که جامع غیب و شهود و اسوه سالکان و عارفان از شاگردان مکتب قرآن و عترت علیه السلام است، معرفی و سیره عرفانی او را تبیین و توصیه می‌کند. (۴)

۷. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام

۷. سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام

این کتاب، تراوش یافته قلم فقیه وارسته، آیت الله شیخ حسین بحرانی است که علامه سیدمحسن امین درباره اش نوشته: «الشیخ حسین بن علی بن صادق البحرانی عالم فاضل اخلاقی من متأخري المتأخرين من فقهاء النجف و علمائها فی الحدیث و الرجال و العرفان.» (۵) ایشان از معاصران عالم ربانی و فقیه

۱- نک: تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۱۳، صص ۱۱۲ _ ۱۱۵ و ۱۱۷ _ ۱۲۷.

۲- نک: حماسه و عرفان.

۳- نک: نسیم اندیشه، ج ۱، صص ۱۰۹ _ ۱۷۷.

۴- نک: بنیان مرصوص، صص ۳۷ _ ۱۷۳.

۵- اعیان الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰.

صمدانی، ملا محمد مهدی نراقی صاحب کتاب والای اخلاقی، جامع السعادات است.

کتاب یادشده را حجت الاسلام دکتر علی شیروانی ترجمه روان و دلپذیر کرده و همو در ابتدای کتاب نوشته است آیت الله العظمی بهجت که از مجتهدان عارف و عارفان مجتهدند، «کتاب را نیکو شمرده و خواندن آن را به دوستان توصیه کردند.»^(۱) نیز نوشته است:

در این رساله، نکات و ظرایفی بیان شده است که در راه تقرب به خدای سبحان و رسیدن به کعبه مقصود و دستیابی به سعادت دو جهان، چون کلیدهایی است که به راحتی درهای بسته را می گشاید. ... در این رساله، راه هایی که ائمه هدی علیه السلام برای جلب محبت و رضای الهی بیان کرده اند، استخراج و تبیین گردیده است. از این روست که علامه بزرگ سید حسن صدر _ اعلی الله مقامه _ به این رساله علاقه فراوانی داشت و می فرمود: «ما رأیت کلاماً احسن من کلامه فی باب الاخلاق، اللهم الا بیانات جمال السالکین السید رضی الدین علی بن طاووس؛^(۲) در زمینه مسائل اخلاقی، کلامی نیکوتر از کلام او نیافتم، مگر گفته های سید بن طاووس.»^(۳)

این کتاب در ۱۵۶ صفحه و قطع وزیری منتشر شده است و غیر از پیشگفتار و مقدمه مؤلف، یازده مطلب درباره نیاز به تهذیب اخلاق، اهمیت فراگیری علم اخلاق، سعادت ابدی انسان، هدف آفرینش، برخی از راه های تقرب به خدای متعال، موقعیت انسان در نظام هستی (عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه علیه السلام و آثار اعمال)، راه سلوک به سوی خدا، چگونه رهرو راه خدا باشیم؟، سه خصلت که کمال ایمان منوط به آن است (وفای به عهد، احسان بدون چشم داشت و ترجیح دیگران بر خود)، خشنودی از مقدرات الهی، توکل،

۱- سلوک عرفانی در سیره اهل بیت (ع)، ص ۷.

۲- الذریعه، ج ۱، ص ۳۸۲.

۳- سلوک عرفانی، صص ۱۰ و ۱۱.

تفویض، تسلیم و درجات اهل ایمان، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

اکنون، به چند نکته که برگرفته از متن کتاب و گزینش شده از آن است، اشاره می‌کنیم:

□ از همه راه‌ها آسان تر و نتیجه بخش تر، حسن ظن به خداوند است؛ چرا که رفتار خداوند با بندگانش، متناسب است با گمان‌های آنان نسبت به وی... (۱).

□ هر کس از کسی بترسد، از او می‌گریزد، مگر آن کس که خوف خدا را در دل دارد که «به سوی او» می‌گریزد. پس اگر پناه به خدا آوردی به آنچه امام صادق علیه السلام از پیامبر روایت نموده است، گوش فرا ده که خداوند می‌فرماید: اگر بر قلب بنده ام اطلاع یافته، بدانم در طاعتش خالص بوده و همش طلب رضایت الهی است، او را دریافته، متولی زندگی او می‌شوم. (۲).

□ گمان مبر که راه تقرب به سوی خدا، منحصر به عبادت‌های معروف است، مانند: نماز، روزه، تلاوت قرآن، آموختن و آموزش، خواندن دعاها و زیارت‌ها؛ به گونه ای که هر کار دیگری، بیهوده و موجب تضييع عمر به حساب آید، چنان که بسیاری از برادران صالح ما می‌پندارند. این پنداری نارسا و ناشی از مشتبه شدن امور است. بدان که مقصود اصلی شارع از مکلفین، تقویت بصیرت ایشان است، تا او را با بینش کامل و آگاهی کافی اطاعت کنند... (۳).

□ مرحوم عالم ربانی، شیخ حسین بحرانی در بحث چگونه رهرو راه خدا باشیم؟ با استفاده از هدایت‌های راهنمایان این راه، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاکش علیه السلام، اموری را توصیه کردند که خلاصه اش عبارت است از:

۱- سلوک عرفانی، ص ۳۴.

۲- سلوک عرفانی، ص ۵۳.

۳- سلوک عرفانی، ص ۶۴.

۱. اینکه بدانند تمامی خیر نزد خداست. پس تنها از او بخواهد و از دیگران چیزی طلب نکند و معاشرت با مردم نیز برای جلب رضایت خدا باشد.

۲. حقوق مردم را به خاطر خداوند رعایت کند که رعایت آنها، رعایت حق خداوند است. پس حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان را رعایت کنیم. حق قرآن، مسجد، عالم دینی و... را رعایت نماییم.

۳. اینکه به خاطر انس با خداوند از مردم در هراس باشی؛ زیرا بر انسان خردمند لازم است به کار خود پردازد، زبانش را حفظ نماید، مردم زمان خود را بشناسد... (۱).

ایشان بر اساس حدیثی از امام رضا علیه السلام، داشتن سه خصلت را که کمال ایمان منوط به آن است، توصیه کرد: خصلت ها و روش های که از خدا، پیغمبر و امام باید آموخت و بیان کرد: خصلت بر گرفته از خدا همانا رازداری و روش پیغمبر، خوش رفتاری با مردم و ویژگی و روش امام، صبر در تنگ دستی و پریشان حالی است. (۲).

آنگاه به سنت هایی از پیامبر اسلام بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره کرد که عبارتند از:

الف) وفای به عهد؛

ب) احسان بدون چشم داشت؛

ج) ترجیح دیگران بر خود. (۳)

مرحوم بحرانی سپس نکات ارزشمندی درباره خشنودی از قضای الهی و رضا به داده های حضرت حق سبحانه را بر محور سنت و سیره معصومان علیه السلام

۱- سلوک عرفانی، صص ۷۳ - ۸۹.

۲- سلوک عرفانی، صص ۹۱ - ۱۱۰.

۳- سلوک عرفانی، صص ۱۱۰ - ۱۱۴.

طرح و آنگاه مقامات توکل، تفویض و تسلیم را شرح و تفسیر می‌کند. (۱)

کتاب یادشده، با استفاده از منبع زلال قرآن کریم و آموزه های وحیانی _ آسمانی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و معصومان علیه السلام، نکات بسیار مهمی در سلوک اخلاقی و تمهید مقدمات سلوک عرفانی دربردارد و رساله ای مختصر، ولی تأثیرگذار است. کتابی که درصدد ارائه:

(الف) بصیرت به خود و خدا؛

(ب) آگاهی از حقوق الهی، حق پیامبر و امامان علیه السلام، مؤمنان و انسانها؛

(ج) وظایف فرد در برابر خدا، (د) اسوه گیری از سیره عملی انسان کامل مکمل معصوم علیه السلام؛

(ه) عبودیت الهی و تسلیم خدا بودن و راضی به مقدرات الهی شدن و... برآمده است تا نفس انسان را پاک کند و آماده پذیرش معارف الهیه و انوار ربوبیه و الطاف باری تعالی نماید.

امید است مطالعه و تأمل در این کتاب، فضای روحی و افق معرفتی _ معنوی خاصی را به روی سالکان طریق اخلاق و عرفان باز کند.

۸. طریق عرفان

۸. طریق عرفان

این کتاب، ترجمه و شرح رساله الولایه فیلسوف عصر، عارف شریعت گرا، فقیه فرزانه و مفسر بزرگ و برجسته قرآن کریم، علامه طباطبایی است که سفرنامه سلوکی و رهاورد عرفانی آن حکیم متأله و سالک واصل به شمار می‌آید.

کتاب یادشده را انتشارات بخشایش با ترجمه نسبتاً مطلوب و روان صادق حسن زاده، با تقریظ علامه آیت الله حسن زاده آملی در ۲۲۱ صفحه سال ۱۳۸۱ منتشر کرده است که در چاپ دوم، مقدمه مترجم نیز بر آن افزوده شد و از

استقبال خوب تشنگان وادی معرفت عرفان و سلوک معنوی بهره مند گشته و اینک چاپ های متعدد یافته است.

۹. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب

۹. رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب

نوشته علامه آیت الله سیدمحمدحسین حسینی تهرانی است که اساس نخستین دوره از درس های اخلاقی و عرفانی حضرت علامه سیدمحمدحسین طباطبایی رحمه الله در سال های ۱۳۶۸ _ ۱۳۶۹ هـ. ق در حوزه علمیه قم است که به قلم علامه تهرانی تحریر شده و به روح استاد شهید مطهری هدیه گشته است.

این کتاب در ۱۵۶ صفحه از سوی انتشارات علامه طباطبایی مشهد مقدس، بارها چاپ شده و همواره مورد توجه عالمان دینی، عارفان و شاگردان سلوکی _ عرفانی و علاقه مندان بحث های سلوکی _ معنوی قرار گرفته است.

کتابی است با مقدمه عالمانه، دلپذیرانه و بسیار مفید علامه تهرانی که به بحث از: معرفت اجمالی و طرح کلی سلوک الی الله؛ شرح تفصیلی عوالم مقدم بر عالم خلوص، شرح اجمالی طریق و کیفیت سلوک الی الله و شرح تفصیلی آن پرداخته و شرایط بیست و پنج گانه لازم را برای سلوک به بحث گذاشته است. اگر چه کتاب از ژرفا و ادبیات بسیار قوی و عمیق و روان بر خوردار است، ولی مطالعه بدون استاد آن، چه بسا برای مبتدیان و میانه حالان قابل توصیه نباشد. کتابی است بسیار تأثیرگذار و آمادگی دهنده از نظر ذهنی و ضمیری و روحی، اما توصیه می شود در محضر عالمی عامل و سالکی عرفان شناس درس گرفته شود تا فواید آن صد چندان گردد.

۱۰. مقالات

۱۰. مقالات

این کتاب در سه جلد تهیه شده است. جلد اول آن، به مبانی نظری تزکیه در ۳۵۱ صفحه با بحث هایی پیرامون: چه بوده ایم؟ چه گشته ایم؟ چه می توانیم

باشیم؟ افاضات، اشراقات و اشارات ربوبی، ظهور و تجلیات انوار، مکاشفات و مشاهدات، تجلیات و شهود و فناء می‌پردازد. جلد دوم، طریق عملی تزکیه را در قالب بحث‌هایی چون یقظه یا جذب ربوبی، توبه و مراتب و مراحل آن، تطهیر باطن و نحوه توبه از رذایل، حب دنیا، حرص بر اکل و شرب، خواب، نکاح، تکلم بی‌فایده، حب مدح و ثنا، آرزوها، غرور و اغترار، غضب، سوء خلق، عجب، ریا، حزن و تألم برای دنیا، سستی و کسالت و بطالت، حسد و بحث‌های پیرامون فضایل اخلاقی و توبه از رذایل را در ۳۱۵ صفحه بررسی می‌کند. جلد سوم یا بخش دوم طریق عملی تزکیه نیز پیرامون طلب و مجاهدت، مراقبه و مراتب آن در بیست امر که ده امر مرتبه اول مراقبه و ده امر مرتبه دوم مراقبه و دارای نکات بسیار سازنده و روشنگر در ۴۱۲ صفحه از سوی حضرت استاد محمد شجاعی به وسیله انتشارات سروش سال ۱۳۶۴ چاپ و نشر یافته، با استقبال بسیار خوبی مواجه شد و چاپ‌های متعدد یافت.

مطالعه این کتاب بصیرت‌بخش، سازنده، راه‌گشا و کارآمد، در عرصه معرفت به مبانی و مؤلفه‌های سیر و سلوک اخلاقی – عرفانی و فهم پیچ و خم‌های عبور از حجاب‌های ظلمانی و نورانی است؛ زیرا در نوشتن آن، از آیات قرآن و احادیث و آموزه‌های بزرگان عرصه سیر و سلوک و تجربیات عرفانی به خوبی هر چه تمام‌تر بهره گرفته شده است.

۱۱. انسان و قرآن

۱۱. انسان و قرآن

کتابی از استاد حسن زاده آملی در ۲۴۲ صفحه که از سوی انتشارات الف.لام. میم سال ۱۳۸۳ به زیور طبع آمده است؛ اگر چه پیش از این، از سوی انتشارات الزهراء نیز منتشر شده بود. کتابی است درباره موقعیت قرآن در تبیین

همه معارف و تأمین نیازهای انسان در همه عرصه های هدایت، سعادت و کمال، پیرامون جدایی ناپذیری قرآن، عرفان و برهان _ با قرائتی که علامه از برهان (حکمت) و عرفان دارند و برهان حقیقی و شهود کشفی را معاضد یکدیگر دانسته اند _ راه های درک و دریافت معارف الهی و اعتلای انسان به فهم خطاب محمد صلی الله علیه و آله، آیات قرآن و درجات بهشت و انسان، فرق بین قرآن و فرقان، موازین پنجگانه علوم و عقاید، ادب انبیا و اولیا، رؤیت و تمثل، قرآن سفره خداست، قرآن و لیلهاقدر و در این بحث های شیرین، عمیق و دل نشین، از اندیشه و آرای ابن سینا، ملاصدرا، میرداماد، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه رفیعی قزوینی و ... نیز بهره های فراوانی جسته و مقالات ارزشمندی در تفسیر سوره والعصر، حروف مقطعه، سوره قدر و ... آورده شد.

در هر حال، کتاب به سبک و روش علامه حسن زاده آملی در تبیین نسبت «انسان و قرآن» نوشته شده، از وحی، عقل، روایات، عرفان و کشف بهره گرفته شده است.

این کتاب در جای خود بسیار ژرف و کارگشاست و اگر به کتاب لقاءالله علامه حسن زاده آملی ضمیمه شود و مورد مطالعه قرار گیرد، برای سیر و سلوک از دو جنبه نظری و عملی خاصی برخوردار است و راهنمای سودمند و سازنده خواهد بود. از این رو، به نسل تشنه معرفت و سلوک عرفانی، مطالعه و تأمل در آن توصیه می شود.

۱۲. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه

۱۲. ترجمه مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه

یک صد موضوع عرفانی، اخلاقی، عبادی و اجتماعی منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، از سوی آقای عباس عزیزی در ۳۰۲ صفحه به وسیله انتشارات صلاه

سال ۱۳۸۲ منتشر و موضوعات صدگانه، در صد باب تنظیم شده است. کتابی است که بزرگانی چون سیدبن طاووس، شهید ثانی، ملامحسن فیض کاشانی، ملامهدی نراقی و امام خمینی آن را تأیید و برخی مطالعه آنرا توصیه کرده، بزرگانی چون میرزا جواد آقای تبریزی، محمدباقر مجلسی در کتاب های خویش از آن بهره برده، و حجت الاسلام والمسلمین محمد محمدی ری شهری نیز در میزان الحکمه به برخی از احادیث مصباح الشریعه اشاره کرده اند.

این کتاب، بسیار دلپذیر، آموزنده و هشدار دهنده است که امام خمینی در توصیه اش به سرکار خانم فاطمه طباطبایی نوشته است: «... و مصباح الشریعه که گویی از عارفی است که به نام حضرت صادق علیه السلام به طور روایت نوشته است، دل ها را مهیا می کند برای رسیدن به محبوب...» (۱) کتاب یاد شده را استاد شیخ حسین انصاریان نیز با عنوان عرفان اسلامی شرح و تفسیر کرده است.

۱۳. روح مجرد

۱۳. روح مجرد

این کتاب، اثری از علامه آیت الله سیدمحمدحسین حسینی تهرانی در شرح احوال عرفانی، زندگی توحیدی و معنوی مرحوم حاج سیدهاشم حداد است که از سوی انتشارات علامه طباطبایی منتشر شده و چاپ های متعدد یافته و در ۸۱۳ صفحه و دوازده بخش تنظیم گشته است.

کتابی است که همراه با بحث از زندگی، حالات عرفانی _ سلوکی و خاطره ها و کرامات مرحوم حداد، به مناسبت های مختلف، از بزرگان عارفان و سالکان و اولیاء الله یاد می کند و بحث های عمیق معرفتی، حکمی، تفسیری،

۱- نامه های عرفانی امام خمینی، مجموعه آثار کنگره اندیشه های اخلاقی _ عرفانی امام خمینی، ج ۱، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

اخلاقی و تاریخی _ اجتماعی را نیز با عمق خاص و ادبیات روان و جالب و جاذب نیز مطرح می‌کند، تا عرفان حقیقی و توحیدی و عارف راستین و شریعت‌گرا نیز معرفی کرده باشد. نویسنده ضمن شرح زندگی پربرکت مرحوم حداد، به معرفی عرفان و عارفان اسلامی پرداخته و اصالت را به تبیین چیستی عرفان و سیر و سلوک داده و سپس یکی از مصادیق بسیار شایسته عرفان ناب قرآنی _ اهل بیته علیه السلام را معرفی کرده است. چنان‌که هم ایشان، در کتاب وزین مهر تابان به تبیین زندگی‌نامه علمی، عرفانی، اخلاقی و تفسیری علامه سیدمحمدحسین طباطبایی پرداخته و بحث‌های عمیقی از «معارف توحیدی» را عرضه داشته و مبانی، معیارها و شاخص‌های کشف و شهودها و کمال و کرامت‌های عرفانی را نیز تفسیر و تحلیل نموده است. به همین دلیل، در کتاب روح مجرد و مهر تابان، از جمله کتاب‌های قابل توصیه به نسل جوان و تشنه حقیقت و بلکه ضروری در مطالعات راهبردی _ کاربردی عرفان و سیر و سلوک شمرده می‌شود.

ناگفته نماند کتاب دلشده که تحلیلی بر احوالات عارف توحیدی مرحوم سیدهاشم حداد است و از سوی هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس در ۳۰۷ صفحه و نه فصل سال ۱۳۸۶ به زیور طبع آمده است نیز، از همین شیوه استفاده کرده و بحث‌های مبنایی _ بنایی و معارف توحیدی _ ولایی بسیار خوبی را ارائه داده و به ویژه در فصل ششم، آیین دلبری، لزوم استاد کامل و ویژگی‌های آن را مطرح و بحث‌های عملیاتی و کاربردی خوبی را فراروی نسل جوان نهاده است.

از جمله کتاب‌های دیگری که در توصیف و تحلیل شخصیت عرفانی مرحوم سیدهاشم حداد به رشته تحریر درآمده، کتاب عارف شرق است که از

سوی آقای کریم فیضی در ۲۱۹ صفحه و هشت فصل به وسیله انتشارات وحدت بخش سال ۱۳۸۷ منتشر شد و دارای نکات محتوایی _ علمی، تحلیل معرفتی _ اخلاقی و سیر و سلوک مرحوم سیدهاشم حداد و خاطره های درس آموز و بصیرت زایی است.

کتاب هایی از این جنس که مبرای از صرف پردازش به کشف و کرامات، اذکار و اوراد بدون تحلیل و منهای معارف توحیدی هستند، شایسته سفارش به نسل تشنه معرفت و رندان تشنه لب شمرده می شود.

۱۴. بحر خروشان

۱۴. بحر خروشان

کتاب یاد شده، در شرح حال عالم ربانی، مرحوم سیدعلی قاضی از سوی حجت الاسلام حسین روحانی نژاد در ۱۶۸ صفحه سال ۱۳۸۶ به اهتمام کانون اندیشه جوان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی وارد بازار کتاب شد و دارای سه بخش: زیست نامه، مکتب فکری علامه قاضی، و مکتب عملی و روش تربیتی مرحوم قاضی است.

این کتاب نیز دارای ویژگی هایی چون: بحث از توحید و ولایت، اسرار عرفانی، روش های تربیتی _ سلوکی در خصوص انسان مستعد کمال و مشتاق وصال، و ویژگی های سیر و سلوک مرحوم قاضی است که معیارهایی برای تشخیص عرفان و عارفان صادق از کاذب هستند و برای نسل جوان که با مبانی علمی _ نظری عرفان اسلامی آشنایی ندارند، بسیار سازنده است.

کتاب های فراوانی درباره شخصیت مرحوم قاضی نوشته و وارد بازار کتاب شده و اگر چه مفید و سازنده اند مثل: عطش، دریای عرفان و ...، ولی ساختار و نظام خاص معرفتی و متدلورژیک ندارند. از این رو، بایسته است کتاب های عمیق تر از بحر خروشان اما با ساختار علمی، محتوای معرفتی، دستورالعمل های

قابل اجرا و کاربردی و در عین حال تعریف شده و ناظر به مبانی و مؤلفه های عرفان راستین نوشته شود و در اختیار شائقان کوی کمال و وادی وصال قرار گیرد.

۱۵. الهیه

۱۵. الهیه

این کتاب از سوی هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس در سال ۱۳۸۴ و در ۲۷۴ صفحه و دو بخش که بخش اول در هفت فصل و بخش دوم شامل مصاحبه ها، مکتوبات و... است، منتشر شد.

کتاب یاد شده همراه با تحلیل ها و خاطراتی از حالات عرفانی مرحوم آیت الله سید محمدحسن الهی طباطبایی، برادر بزرگ تر علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان است که عرفان در متن زندگی، عرفان مبتنی بر تعالیم قرآنی و آموزه های اهل بیته علیهم السلام و عرفان پویا و پایا و کارآمد را نشان می دهد.

کتاب، حاوی نکات بسیار بدیع از آیت الله طباطبایی، میرزا علی آقا قاضی و دیگر بزرگان حوزه عرفان نظری و عملی است و به گونه ای شخصیت آیت الله محمدحسن طباطبایی را معرفی کرده که دسترس پذیر و الگوشونده برای جامعه اسلامی و نسل جوان عرفان گرا باشد. از این رو، از اخلاق فردی، خانوادگی، اجتماعی و کمالات عرفانی و فضیلت شخصیتی مرحوم طباطبایی بسیار دقیق و جاذبه دار سخن به میان آورده و کتابی شیرین، دل نشین، حیات بخش، معرفت آموز و بیدارگر است.

۱۶. در محضر لاهوتیان

۱۶. در محضر لاهوتیان

کتاب یاد شده، زندگی نامه، شرح احوال شیوه سلوکی، کرامات و خاطره هایی از مرحوم شیخ جعفر آقای مجتهدی است که در دو جلد، جلد اول ۴۶۷ صفحه و

جلد دوم ۵۲۰ صفحه به وسیله جناب استاد محمدعلی مجاهدی (پروانه) نوشته و از سوی مؤسسه انتشاراتی لاهوت در سال ۱۳۸۴ وارد بازار شده است.

این کتاب درباره سیر و سلوک، شیوه های سلوکی و سیره اخلاقی مرحوم مجتهدی، نقد مدعیان دروغین عرفان، رهنمودهای اخلاقی _ سلوکی، ولایی _ معرفتی و به ویژه، گفت و گوی عرفانی با طرح ۲۱۴ سؤال و پاسخ ده تن از عرفای بلندآوازه شیعی است که می تواند بسیار سازنده باشد.

در کنار کتاب هایی که درباره شخصیت های عرفانی با صبغه اجتهادی در عرصه فقه و فلسفه، عرفان و تفسیر و حدیث بودند، مطالعه زندگی عرفانی شخصیتی چون مرحوم شیخ جعفر مجتهدی، که البته خوشه چین محضر بزرگان بوده است، برای عموم جامعه و جوانان، سازنده و نکته آموز است، که راه عرفان ولایی و سلوک توحیدی بسته نیست و هر انسان بیدار و پایداری، می تواند وارد این وادی حرارت بخش، عشق آفرین و قدسی شود، مشروط به اینکه از مدار قرآن و شریعت و محور روایات و ادعیه و محضر عالمان روشن ضمیر خارج نشود.

۱۷. آینه دار طلعت یار

۱۷. آینه دار طلعت یار

این کتاب که در اصل رساله دکترای تخصصی دکتر علی یار حسینی است، درباره سیره اخلاقی، علمی و عرفانی مرحوم آیت الله محمدعلی شاه آبادی، استاد عرفان حضرت امام خمینی رحمه الله است که از سوی انتشارات وثوق در شش بخش و ۳۱۷ صفحه سال ۱۳۸۳ چاپ و نشر یافت.

در این کتاب، غیر از بحث زندگی نامه به صورت متعارف، درباره مقامات علمی _ عرفانی مرحوم شاه آبادی، ویژگی ها و روش های مبارزاتی و سپس کتاب شناسی توصیفی و نسبتاً تحلیلی و سرگذشت آثار چاپی و خطی آن

مرحوم، بحث‌های مفید و سازنده‌ای صورت گرفته و آنگاه از آموزه‌های عرفانی، دستورالعمل‌های اخلاقی _ سلوکی و نقش ایشان در پرورش روحی _ معنوی بنیانگذار انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بحث‌های لازم و مؤثری شده است.

کتاب‌هایی چون عارف کامل تهیه شده از سوی معاونت پژوهشی بنیاد فرهنگی شهید شاه آبادی نیز در ۲۷۲ صفحه سال ۱۳۸۰ چاپ و نشر یافت که در سه فصل و بیشتر یاد و خاطره‌ها تنظیم شده است و البته سودمند خواهد بود. کتابی نیز با عنوان فیلسوف فطرت از سوی علی حیدر مرتضوی و در ۲۹۵ صفحه به صورت دفتر اول در پنج بخش و دفتر دوم حاوی مصاحبه‌ها سال ۱۳۸۶ به مناسبت بزرگداشت مقام حکیم عارف و فقیه مجدد، آیت الله العظمی میرزا محمدعلی شاه آبادی به وسیله پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و سازمان انتشارات آن چاپ و نشر یافت که در جای خود بسیار خوب و مفید است. اگر کتاب آرای عرفانی عارف حکیم آیت الله العظمی میرزا محمدعلی شاه آبادی در آثار امام خمینی رحمه الله را که به وسیله خانم منیره دشتبان و از سوی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی در ۲۲۵ صفحه سال ۱۳۸۶ و در سه بخش تنظیم، چاپ و نشر یافت و رساله علمی ایشان بوده است، ضمیمه کتاب‌های یادشده کنیم، به یقین، شناخت شخصیت علمی _ عرفانی و تحلیل مقامات معنوی مرحوم شاه آبادی بر محور اندیشه‌های شاگرد و الامقام ایشان، برای ما دل‌گشا تر و کارگشا تر خواهد بود؛ چه اینکه بحث‌های عرفان نظری و عملی با عمق ویژه‌ای مطرح شده است.

ناگفته نماند کتاب‌های فراوانی در خصوص شخصیت بزرگان عرفان و سیر و سلوک نوشته شده، مثل نشان از بی‌نشان‌ها، در کوی بی‌نشانان، سوخته و ...، که در

جای خویش سازنده اند، ولی به دلایلی کتاب‌های یاد شده معرفی شدند. کتاب‌هایی که همراه با بررسی قصه ارباب معرفت، از نظام معرفتی نسبتاً مقبول، بحث‌های معارفی معقول، تحلیل‌های عرفانی و روش صحیح‌تر برخوردارند.

۱۸. آفتاب و سایه‌ها (نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا)

۱۸. آفتاب و سایه‌ها (نگرشی بر جریان‌های نوظهور معنویت گرا)

این کتاب به وسیله حجت الاسلام دکتر محمدتقی فعالی به وسیله نجم الهدی، در ۴۱۶ صفحه و شش فصل منتشر شد و با استقبال بسیار خوبی از سوی نهادها، مراکز فرهنگی، دانشگاه‌ها و جوانان روبه‌رو گردید.

کتاب یادشده، عرفان‌های هندی سنتی و مدرن، عرفان امریکایی، عرفان مسیحی، یهود، معنویت‌های فراعلم و فراروانشناسی را معرفی می‌کند. کتاب در توصیف و معرفی جریان‌های نوظهور معنویت گرا بسیار موفق است، ولی به نظر می‌رسد اگرچه نقدهای خیلی خوب و مفیدی دارد، نقدها کم‌رنگ‌اند و عمیق و همه‌جانبه نیستند و شاید برای معرفی و زدن برشی به چنین جریان‌هایی خوب باشد، ولی به یقین کافی و کامل نیست. امید است نویسندگان محترم، کتاب‌هایی مستقل از هر کدام از جریان‌های عرفانی و نقدهای آنها را بنویسند و فراروی نسل روشنفکر و فرهیخته دانشگاهی و جامعه جوان ارائه کنند.

۱۹. جریان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور

۱۹. جریان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور

از سوی حجت الاسلام حمیدرضا مظاهری سیف در دو بخش فطرت در جغرافیای معرفت در سه فصل، و معنویت‌گرایی پست‌مدرن با پنج فصل در ۳۹۹ صفحه از سوی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی سال ۱۳۸۷ چاپ و نشر یافته است.

کتاب یاد شده نیز به سهم خود، در معرفی و نقد جریان‌های جدید عرفانی و معنویت‌های نوپدید، سودمند است، ولی از خلأهای معرفتی-تحلیلی در جغرافیای علمی-فرهنگی و کاستی‌هایی در نقد هر کدام از عرفان‌های دروغین یا شبه‌عرفان‌ها برخوردار است؛ اگر چه محور انتقادی آن از نظر کمی و کیفی، بیشتر و بهتر از برخی کتاب‌ها در این زمینه‌ها است.

به هر حال، کتاب با اشراف گروه اخلاق و تربیت و با پرسش‌های توصیفی-تحلیلی و پاسخ به آنها به رشته تحریر درآمده و پژوهش، پردازش و گزارش شده است و از این نظر امتیاز خاصی دارد.

۲۰. قبیله حيله

۲۰. قبیله حيله

این کتاب کوچک پالتویی، نگرش بر کارنامه مدعیان معنویت و مهدویت به ضمیمه بازخوانی پرونده چند مدعی است که به وسیله معاونت جامعه و نظام مدیریت سیاسی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در ۲۱۶ صفحه سال ۱۳۸۷ یا ۱۴۲۹ ق منتشر شد.

کتاب از سه بخش فرقه‌ها، چیستی و چرایی، بازخوانی چند پرونده و اخبار ترکیب یافته که بخش اول در پنج فصل، بسیار خوب درباره تحریف ادیان آسمانی، تحلیلی از عوامل انحراف و زمینه شیوع فرقه‌ها، عرفان‌های بدلی، بررسی برخی فرقه‌های وارداتی و عرفان‌های بدلی (تصوف و مهدویت) کرده است که نکات علمی-معرفتی همراه با ریشه‌یابی جریان‌ها، مکتب‌ها و فرقه‌های نوپدید داشته و دسته‌بندی‌ها و تقسیم‌بندی‌های روشن از آنها را ارائه داده، در مجموع از نظر فرهنگی-تبلیغی، هشدارهای سازنده‌ای برای نسل جوان است.

در معرفی مجله‌ها باید گفت فصلنامه‌هایی چون آئین سلوک (شماره‌های

یک تا دوازده)، کتاب نقد (شماره های ۳۵، ۳۹، ۳۱، ۴۵، ۴۳، ۴۶) که از سوی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی چاپ و نشر می یابد، مجله حوزه (شماره ۱۲۰ ویژه جریان شناسی عرفانی) که از سوی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم منتشر می شود، دو ماهنامه خلق (شماره ۶ و ۷) که به وسیله مؤسسه فرهنگی دارالهدی چاپ و نشر می یابد، سودمند هستند. البته مجلات گوناگون دیگری نیز به صورت ویژه نامه یا موردی، هم اخبار و گزارش هایی از عرفان های نوظهور را ارائه می دهد و هم حاوی مقالات علمی در نقد چنین معنویت های نوپدید هستند و مطالب بسیار خوبی دارند.

همچنین کنگره ها، همایش ها و هم اندیشی هایی به ویژه سال های اخیر در ایران برگزار شده اند که محصولات فرهنگی – علمی مفیدی در نقد مکتب های عرفانی، فرقه های معنا گرا و جنبش های جدید معنویت گرا چاپ و منتشر کرده اند، نمونه آن، همایش «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛ عرفان و معنویت نو» بود که از سوی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه تهران برگزار شد کارگاه های آموزشی مناسبی نیز برای اطلاع رسانی و نقد چنین جریان هایی در دانشگاه های کشور برگزار شده است که محصولات آن در قالب نوارها و CDها و نشریات و جزوات موجود است.

امروز در دنیای وب نیز همان طور که فعالیت جریان های عرفانی نوظهور به وفور دیده می شود، سایت هایی هم برای نقد آنها تلاش می کنند که قابل استفاده هستند. از این رو، انسان خواهان شناخت و ارزیابی و نقد چنین پدیده های نوآمدی می تواند به آنها دسترسی یابد تا هم بشناسد و هم بشناساند و در گرداب مهیب و درّه عمیق و وحشتناک عرفان های سرابی و دروغین قرار نگیرد و در دام های تنیده آنها شکار نشود. تهاجم فرهنگی غرب، شیخون و قتل

و غارت، بلکه ناتوی فرهنگی غرب سکولار و لیبرال، درصدد محو و به محاق کشیدن عرفان‌های صادق و صائب و معنویت‌های عمیق و جهادی هستند تا نظام سلطه خویش را تضمین و از سکولاریسم حفاظت کنند، ولی بیداری و هشیاری نسل جوان و مجاهدان عرصه فرهنگ و معرفت و علمداران انقلاب معرفتی _ معنویتی و فرهنگی _ ایدئولوژیک اسلامی ایران، نمی‌گذارد دشمن موفق شود و سکولاریسم نقابدار و لیبرالیسم پنهان و تروریسم فرهنگی، به مقاصد شوم خویش برسد و موج فزاینده بیداری، دین‌گرایی، معنویت‌گرایی و عدالت‌خواه جامعه جهانی را مخدوش و ساقط کند.

بنابراین، بایسته است متصدیان در مهندسی فرهنگی، مسئله روشنگری نسل جوان درباره مقوله‌های عرفانی، اعم از عرفان‌های صوفیانه و نوظهور را فراموش نکنند و همواره به رصد کردن جریان‌های نوظهور و نقد به موقع و حتی فعال و نه منفعل آنها پردازند و در بخش فعالیت‌های ایجابی، بنیادها، مؤلفه و شاخص‌های عرفانی اصیل اسلامی را روشن کنند و معیارهای نقد عرفان‌های دروغین و مدعیان دکان دار عرصه عرفان را ارائه نمایند تا جامعه اسلامی، به ویژه جامعه جوان، خود به نتیجه نهایی و قطعی برسند و به سوی عرفان قرآنی _ ولایی حرکت کنند و به آسیب‌شناسی، آسیب‌درمانی و آسیب‌زدایی از ساحت عرفان و معنویت پردازند.

کتابنامه

کتابنامه

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

۳. آمدی، عبدالواحد، شرح الغررالحکم و الدرر الکلم، تحقیق: جمال الدین محمد خوانساری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۲۷۱.

۴. آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، مقدمه: هانری کرین و عثمان یحیی، ترجمه فارسی: سید جواد طباطبایی، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ. ق.

۵. ابن سینا، حسین، الاشارات و التنبیها، (شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین رازی)، تحقیق: کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۶. اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالقلم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ هـ. ق.

۷. انصاری، عبدالله، شرح منازل السائرين، ترجمه: علی شیروانی، انتشارات الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۸. بحرانی، حسین، سلوک عرفانی در سیره اهل بیت علیهم السلام، قم، وثوق، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۹. بینا، محسن، مقامات معنوی، تهران، ناشر مؤلف، چاپ دوم، ۱۳۵۴.

۱۰. تهرانی، مجتبی، درآمدی بر سیر و سلوک، نگارش و تدوین: علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۱۱. جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش النصوص، تصحیح: ویلیام چیتیک، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

۱۲. جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۱.

۱۳. _____، عرفان اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار علامه

جعفری، چاپ ششم، ۱۳۸۶.

۱۴. جوادی آملی، عبدالله، الله شناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، جلد ۱، طبع دوم، ۱۴۱۸ هـ. ق.

۱۵. _____، بیان مرصوص، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

۱۶. _____، تسنیم، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۱۳، ۱۳۸۷.

۱۷. _____، تسنیم، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۹، ۱۳۸۵.

۱۸. _____، تسنیم، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۱۹. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ اول، ج ۲، ۱۳۸۳.

۲۰. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۱۵، ۱۳۷۹.

۲۱. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۱۷، ۱۳۸۷.

۲۲. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ سوم، جلد ۱۰، ۱۳۷۹.

۲۳. _____، تفسیر موضوعی قرآن مجید، قم، اسراء، چاپ سوم، جلد ۱۱، ۱۳۷۹.

۲۴. _____، حق و تکلیف، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۲۵. _____، حماسه و عرفان، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۲۶. _____، حیات عارفانه امام علی علیه السلام، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

۲۷. _____، دین شناسی، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۲۸. _____، سرچشمه اندیشه، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۵ و ۶، ۱۳۸۶.

۲۹. _____، سروش هدایت، قم، اسراء، جلد ۱، ۲، ۳.

۳۰. _____، شمس الوحی تبریزی، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۳۱. _____، علی بن موسی الرضا علیه السلام و القرآن الحکیم، قم، اسراء، چاپ اول، بی تا.

۳۲. _____، نسیم اندیشه، قم، اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۳۳. جوادی، محمدرضا، خودشناسی، تکامل، عرفان، تهران، دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۳۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، مؤسسه آل البیت دار احیاء التراث، ۱۴۱۴ هـ. ق.

۳۵. حرّانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ چهارم، ۱۴۱۶ هـ. ق.

۳۶. حسن زاده آملی، حسن، تحریر تمهید القواعد، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۳۷. _____، تعلیقه و تصحیح الاشارات و التنبیها، ترجمه، تحقیق و اضافات: ابراهیم احمدیان، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۷.

۳۸. _____، تعلیقه و تصحیح الاشارات و التنبیها، چاپ اول، جلد ۳.

۳۹. _____، دروس شرح اشارات و تنبیها، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۴۰. _____، دیوان اشعار، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۶۴.

۴۱. _____، صد کلمه در معرفت نفس، قم، نشر طوبی، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

۴۲. _____، گنجینه گوهر روان، قم، نشر طوبی، جلد دوم، ۱۳۸۶.

۴۳. _____، هزار و یک کلمه، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، جلد ۵، ۱۳۸۰.

۴۴. _____، هزار و یک کلمه، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، جلد ۱، ۱۳۷۳.

۴۵. حسینی تهرانی، محمدحسین، رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، طبع ششم، ۱۴۲۲ هـ. ق.

۴۶. _____، رساله لب اللباب، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ دهم، ۱۴۲۱ هـ. ق.

۴۷. _____، لمعات الحسین علیه السلام، بی جا، انتشارات باقرالعلوم، چاپ اول، بی تا.

۴۸. _____، نور ملکوت قرآن، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، طبع اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.

۴۹. _____، معادشناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، جلد ۷، طبع اول، ۱۴۲۳ هـ. ق.

۵۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، زیر نظر: دکتر معین و دکتر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.

۵۲. رحیمیان، سعید، «اندیشه و حیات شعرانی»، کیهان اندیشه، شماره ۴۵، سال ۷۱، صفحات ۸۶ و ۸۷.

۵۳. رودگر، محمدجواد، سرّ سلوک (ترجمه و شرح رساله الولایه میرزا احمد آشتیانی)، قم، آیت اشراق، چاپ اول.

۵۴. _____، صحیفه عرفان، دفتر دوم، (طائر قدس)، قم، وثوق، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۵۵. _____، صحیفه عرفان، دفتر سوم، (شهود و شریعت)، قم، وثوق، چاپ اول، ۱۳۸۷.

۵۶. سیوطی، جلال الدین، جامع صغیر.

۵۷. شاه آبادی، محمدعلی، شذرات المعارف، تصحیح، تحقیق و ترجمه: زاهدویسی، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۵۸. _____، شذرات المعارف، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰.

۵۹. شبستری، محمود، گلشن راز، تهران، نشر اشراقیه، ۱۳۶۷.

۶۰. شجاعی، محمد، مقالات، تهران، سروش، چاپ هفتم، جلد ۳، ۱۳۸۵.

۶۱. شیخ الاسلامی، علی، راه و رسم منزل ها، تهران، مرکز نشر فرهنگی آیه، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۶۲. صدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم، الاسفار الدریعه (الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه)، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۱ م.

۶۳. صدوق، محمد بن علی، التوحید، تحقیق: سید هاشم الحسینی الطهرانی، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه المقدسه، چاپ ششم، ۱۴۱۶ هـ. ق.

۶۴. _____، خصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، طبع پنجم، ۱۴۱۶ هـ. ق.

۶۵. _____، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح: حسین الاعلمی، طبع اولی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ هـ. ق.

۶۶. طباطبایی، سید علی، حضور و مراقبه، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۶۷. طباطبایی، فاطمه، یک ساغر از هزار، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۶۸. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، محمدباقر همدانی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ بیستم، جلد ۶، ۹، ۱۷ و ۱۹، ۱۳۸۳.

۶۹. _____، رساله الولایه، ترجمه و شرح: صادق حسن زاده، قم، انتشارات بخشایش، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۷۰. _____، شیعه (محاضرات و مکاتبات هانری کربن با علامه طباطبایی)، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه در ایران، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.

۷۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تحقیق و نگارش: علی کرمی، تهران، مؤسسه انتشارات فراهانی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۷۲. طوسی، نصیرالدین، اوصاف الاشراف، تصحیح، تنظیم و تحقیق: مهدی شمس الدین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

۷۳. عروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق. / ۱۹۹۱ م.

۷۴. فیض کاشانی، ملا- محسن، الوافی، تحقیق: مرکز تحقیقات الدیته العلمیه فی مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، طبع اول، ۱۴۱۴ هـ. ق. / ۱۳۷۲.

۷۵. _____، تفسیر صافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمبوعات، جلد ۵، طبع دوم.

۷۶. _____، ده رساله، زاده السالک، تهیه و تنظیم: مؤسسه فرهنگی انتشارات مهر خوبان، قم، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۷۷. _____، علم الیقین، محسن بیدارفر، قم، بیدار، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۷۸. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ۱۳۵۹.

۷۹. کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه، قم، انتشارات بیدارفر، چاپ دوم، ۱۳۷۰.

۸۰. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، جلد ۲، ۱۳۶۳.

۸۱. لاهیجی، محمد، شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز)، مقدمه، تصحیح و التعليقات: محمدرضا برزگر خالی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

۸۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، لبنان، بیروت، دار احیاء التراث، جلد ۲، ۳، ۲۳، ۱۰۵، ۱۴۰۳ هـ. ق.

۸۳. محمدی ری شهری، محمد، ترجمه میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحديث، چاپ سوم، جلد ۸، ۱۳۸۱.

۸۴. _____، ترجمه میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحديث، چاپ سوم، جلد ۱۳، ۱۳۸۱.

۸۵. مصباح یزدی، محمدتقی، در جست وجوی عرفان اسلامی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۳۸۶.

۸۶. مصطفوی، حسن، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (منسوب به امام صادق علیه السلام) تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، ۱۳۶۰.

۸۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲.

۸۸. _____، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۱۱، ۱۳۸۶.

۸۹. _____، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۱۲، ۱۳۸۶.

۹۰. _____، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۵، ۱۳۸۷.

۹۱. _____، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۷، ۱۳۸۶.

۹۲. _____، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ دوم، جلد ۹، ۱۳۸۲.

۹۳. _____، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، چاپ هفتم، جلد ۶، ۱۳۸۶.

۹۴. _____، مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ اول، جلد ۲۳، ۱۳۸۳.

۹۵. _____، مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ دوم، جلد ۱۶، ۱۳۷۸.

۹۶. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، جلد ۹، ۱۳۸۱.

۹۷. _____، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۳.

۹۸. ملکی تبریزی، جواد آقا، رساله لقاءالله، ترجمه و تحریر: رضا رجب زاده، تهران، رسالت قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

۹۹. موسوی خمینی، روح الله، آداب الصلوه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۱۰۰. _____، ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۳، ۱۳۸۳.
۱۰۱. _____، ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چاپ اول، جلد ۵، ۱۳۸۷.
۱۰۲. _____، سرّ الصلوه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۱۰۳. _____، شرح چهل حدیث، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۸۲.
۱۰۴. _____، شرح دعای سحر، ترجمه: سید احمد خمینی، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۷۰.
۱۰۵. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، انتشارات راستین، چاپ آفتاب، چاپ اول، ۱۳۷۵، (بر اساس نسخه نیکلسون).
۱۰۶. نراقی، ملا احمد، مراجع السعاده.
۱۰۷. نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، تصحیح: مازیان موله، انجمن ایران شناسی فرانسه، تهران، ۱۳۷۱.
۱۰۸. ورام، مسعود بن عینی، مجموعه ورام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۱۰۹. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: و. ژوکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۳.
۱۱۰. همدانی، عبدالصمد، بحر المعارف، تحقیق و ترجمه: حسین استادولی، تهران، مؤسسه انتشارات حکمت، چاپ اول، جلد ۱، ۱۳۸۳.
۱۱۱. هندی، علاءالدین علی المتقی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تحقیق: بکری حیاتی _ صفوه الصفا، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ پنجم، ۱۴۰۵ هـ. ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

